مُدَجّنان

پژوهشی در تعامل و تقابل اسلام و مسیحیت در اسپانیا

عبدالله همتی گلیان

فهرست مطالب

پیش‌گفتار

رودررویی اسلام و مسیحیت از سدهٔ ۱ق /۷م تاکنون ابعاد گوناگون نظامی، سیاسی، فرهنگی و مدنی داشته که صرف نظر از دورهٔ معاصر، این برخوردها در شبه جزیرهٔ ایبریا بیش از سایر سرزمین‌ها رخ نموده است. تقابل و گاه تعامل اسلام و مسیحیت بیش از نه سده (۹۲ ـ ۱۰۲۳ق /۷۱۱ـ۱۶۱۴م) در ***اسپانیا*** به طول انجامیده، که تقریباً نیمهٔ نخست این دورهٔ نهصد ساله را مسلمانان در زمینه‌های مختلف بر مسیحیان برتری داشتند و بسیاری از آنان تحت سلطهٔ حکمرانان اسلامی بودند؛ اما از اواخر سدهٔ ۵ق /۱۱م پیروان مسیح در این سرزمین از موقعیت ممتازی برخوردار شدند و به طور مشخص از سدهٔ ۷ق /۱۳م به تفوق سیاسی و نظامی کامل در ***اسپانیا*** دست یافتند. در این زمان با توجه به گسترش چشمگیر قدرت مسیحیان، جمعیّت کثیری از مسلمانان در این کشور زیر سلطهٔ آنان قرار گرفتند. گفتنی است که راجع به تاریخ اندلس غالب نویسندگان به رویدادهای دوره حکومت مسلمانان در این سرزمین پرداخته‌اند، ولی موقعیت **مُدَجَّنان**، مسلمانانی که در جریان بازپس گیری تحت سلطه مسیحیان قرار می‌گرفتند، کمتر بررسی شده است؛ در حالی که بدون بررسی ابعاد مختلف حیات **مُدَجَّنان** بحث تاریخ مسلمانان در اندلس و خاصّه روابط آنان با مسیحیان همچنان ناقص و نارسا خواهد بود. از این رو، در این پژوهش نویسنده بر آن است تا موقعیّت و جایگاه این گروه مغلوب، ولی توانا را در جامعه مسیحی ***اسپانیا*** بررسی و نحوهٔ برخورد مسیحیان آن جا را با آنان آشکار کند.

باید توجّه داشت که فتح ***اسپانیا*** توسط مسلمانان و واکش آن، یعنی استرداد این سرزمین به وسیله مسیحیان، گرچه با جنگ و عملیّات خشونت‌آمیز همراه بوده که با معیارهای اخلاقی غیرقابل توجیه است؛ اما بعد از کشمکش‌ها و نبردها، شماری از

نیروهای مغلوب در جایی که سکونت داشتند، باقی ماندند و خود را با بعضی از رسوم فاتحان، از جمله با زبان آنان وفق دادند. از اینان باید به عنوان مجرای اصلی تعامل بین تمدن اسلام و مسیحیت در شبه جزیره ایبریا یاد کرد، که از یک سو مستعربان و از سوی دیگر **مُدَجَّنان**، دارای چنین نقشی بودند.

در شبه جزیره ایبریا به جز درگیری‌ها، حداقل از سدهٔ ۴ق/۱۰م به بعد، زمینه‌های تماس فراوان دیگری همچون تبادل‌های فرهنگی، سیاسی، تجاری و غیره نیز بین مسلمانان و مسیحیان وجود داشته است؛ اما در نتیجهٔ تحولات گسترده‌ای که از اواخر سدهٔ ۵ق/۱۱م تا سدهٔ ۷ق/۱۳م و به دنبال فتح نواحی اسلامی در ***اسپانیا*** رخ داد، راه‌های ارتباطی جدیدی بین طرفین گشوده شد. اگر پیش‌تر مسیحیان معاند، عناصر تمدن اسلامی را نامطلوب می‌شمردند و تقلید از آن را مجاز نمی‌دانستند، اکنون که موازنه قدرت به نفع آنان تغییر یافته بود، تمایل بیشتری به تقلید از این تمدن در میانشان پدید می‌آمد. در این دوره **مُدَجَّنان** که بازنمای فرهنگ و تمدّن اسلامی در قلمرو مسیحیان بودند، نقش مهمّی در آشنایی آنان با عنصر مدنی ایفا کردند.

برای این که جایگاه مسلمانان و نقش آنان در ***اسپانیای*** سده‌های میانه به درستی درک شود، سزاوار است **مُدَجَّنان** نیز مورد توجّه قرار گیرند. در واقع اینان در برابر تعصبات و کینه‌ورزی‌های پیروان مسیح از فرهنگ و مدنیّتی که اجدادشان در این سرزمین پرورش داده بودند، به خوبی پاسداری کردند؛ حتی در سدهٔ ۱۰ق/۱۶م که مسیحیان آنان را به منظور تغییر کیش اجباری در معرض شکنجه‌های شدیدی قرار دادند، باز هم به دفاع از هویت دینی و غرور فرهنگی خویش پرداختند؛ چنان که برخی از محققان غربی روحیهٔ قوی و استواری **مُدَجَّنان** و به ویژه ***موریسکوها*** را ستوده و از آنان با عنوان دژهای ایمان در برابر تجاوزات مسیحیّت کاتولیک یاد کرده‌اند. خوشبختانه با پیشرفت‌هایی که در سال‌های اخیر در زمینهٔ مطالعات ***اسپانیایی*** صورت گرفته، اکنون می‌توان مستندتر از خدمات ارزندهٔ اقلیت‌های مسلمان به جامعه مسیحی ***اسپانیا*** سخن گفت و هم این که تصویر روشن‌تری از برخورد غیرانسانی مسیحیان با آنان رسم کرد.

این رساله شامل پنج فصل است: فصل اوّل، به تشریح برخی مفاهیم مرتبط با موضوع و به بیان سوابق تحقیق پرداخته است. فصل دوم، با عنوان زمینهٔ تاریخی، رویدادهایی را

که به نحوی در پیدایش جامعه **مُدَجَّنان** مؤثر بوده است معرفی می‌کند. به لحاظ این که **مُدَجَّنان** در قلمرو دولت‌های مسیحی زندگی می‌کردند، در این بخش علاوه بر پرداختن به شکل‌گیری این دولت‌ها، به تفصیل در مورد چگونگی گسترش سلطهٔ آنان در مناطق اسلامی سخن رفته است. فصل سوم، جوامع ***مُدَجَّن*** در نواحی مختلف ***اسپانیا*** و نحوهٔ رفتار مسیحیان با آن‌ها را مورد بحث قرار می‌دهد. با توجه به این که **مُدَجَّنان** از سدهٔ ۱۰ق/۱۶م به ***موریسکوها*** شهرت یافته‌اند، به منظور تکمیل بحث، در فصل چهارم جامعهٔ ***موریسکوها*** مورد بررسی قرار می‌گیرد. در فصل آخر، دربارهٔ مهارت‌ها و توانایی‌های گوناگون **مُدَجَّنان** و ***موریسکوها*** سخن رفته و نقش آنان در توسعه و ترقّی ***اسپانیا*** بررسی شده است.

با آن که برای مسلمانان مطالعهٔ اقلیت‌های مذهبی در سرزمین‌های اسلامی جاذبه داشته، بررسی اقلیت‌های مسلمان تحت سلطه مسیحیان، چندان جدی گرفته نشده و در این باره کمتر بحث کرده‌اند. نویسنده در نگارش این اثر تا جای ممکن کوشیده است به آثار نویسندگانی مراجعه کند که از اَسناد و مدارک باقی مانده از مسیحیان، **مُدَجَّنان** و ***موریسکوها*** نیز استفاده کرده باشند. نویسنده در این اثر اهتمام ورزیده تا به نحوی به این سؤالات پاسخ گوید:

۱ـ پس از فتح ***اسپانیا*** به دست مسلمانان، تشکل‌های مسیحی چگونه پدید آمدند؟

۲ـ چه عواملی سبب شد مسیحیان قلمرو مسلمانان اندلس را بازپس گیرند؟

۳ـ جوامع ***مُدَجَّن*** در نواحی مختلف ***اسپانیا*** چگونه شکل گرفتند؟

۴ـ **مُدَجَّنان** در جامعهٔ مسیحی با چه محدویت‌هایی مواجه بودند؟

۵ـ آنان چگونه به شعایر دینی خویش عمل می‌کردند؟

۶ـ **مُدَجَّنان** به عنوان حاملان فرهنگ و تمدن اسلامی چه جایگاهی در جامعه مسیحی داشتند؟

۷ـ چه تأثیراتی بر این جامعه نهادند؟

۸ـ نحوه برخورد پیروان مسیح با **مُدَجَّنان** و ***موریسکوها*** چگونه بوده است؟

۹ـ ***موریسکوها*** با چه شیوه‌هایی به مقابله با تنصیر اجباری می‌پرداختند؟

سرانجام چرا مسیحیان آنان را از ***اسپانیا*** اخراج کردند؟ در عین حال، چنین پژوهشی

که برای نخستین بار، حداقل به زبان فارسی، انجام می‌شود، کاستی‌ها و نارسایی‌هایی بس فراوان دارد و پاسخ به همهٔ پرسش‌های موجود در این زمینه را نمی‌دهد.

بدیهی است که چنین پژوهشی مجالی بیش از این و امکاناتی فزون‌تر می‌طلبد که با توجه به ضرورت و اهمیت چنین پژوهش‌هایی، امید است که نگارنده یا سایر پژوهشگران این مرز و بوم در آینده بحث را کامل‌تر عرضه کنند. در تدارک این اثر راهنمایی‌های استاد ارجمند جناب آقای دکتر هادی عالم زاده راهگشا بوده است، که بدین وسیله از آن استاد فرزانه صمیمانه قدردانی می‌کند.

عبدالله همتی گلیان

فصل اوّل

ملاحظات مقدماتی

بخش اعظم تاریخ اسلام شامل تماس‌ها، فعل و انفعال‌ها و کشمکش‌های طولانی بین دو تمدن اسلام و مسیحیت بوده است. بحث دربارهٔ **مُدَجَّنان** در واقع بررسی بخشی از این روابط، کنش‌ها و واکنش‌های بین این دو تمدن در ***اسپانیا*** به شمار می‌رود. پرداختن به جوامع ***مُدَجَّن*** بررسی وضع زندگی گروه‌های خاصی از مسلمانان ***اسپانیا***ست که بعد از استرداد قلمرو اسلامی توسط مسیحیان همچنان در این مناطق، تحت حاکمیّت آنان باقی ماندند و با مشکلات ناشی از آن دست و پنجه نرم کردند.

امروزه میلیون‌ها مسلمان در کشورهای مسیحی به سر می‌برند، بدون این که تصور خاصی از آن ها داشته باشند، اما در سده‌های میانه وضع به گونه‌ای دیگر بود؛ آنان نسبت به قلمرو مسیحیان نظری خاص داشتند و از آن به دارالحرب تعبیر می‌کردند. از سوی دیگر، علمای مسلمان نیز براساس تعالیم اسلامی روا نمی‌دانستند که مسلمانان تحت سلطه مسیحیان زندگی کنند. بنابراین ماندن اقلیت‌های مسلمان در این دوره با میل و رضایت خویش در جامعه مسیحی پدیده‌ای استثنایی بوده است.

در طول چندین سده تعامل‌ها و تعارض‌هایی که مسلمانان و مسیحیان در سرزمین ***اسپانیا*** با هم داشتند، اصطلاحاتی پدید آمده که نه کار چندان دقیق و بی طرفانه‌ای برای بیان این واژه‌ها صورت گرفته و نه روش یکنواختی در کاربرد آن ها اعمال شده است، هر

نویسنده‌ای نیز به هنگام استفاده از این تعبیرها، دیدگاه خاصی را دنبال کرده است.[۱] بنابراین سزاوار است که قبل از هر چیز به شرح برخی از این اصطلاحات پرداخته شود.

تعریف مفاهیم و اصطلاحات

هر واژه محدودیت خاص خود را دارد و دربردارندهٔ مفهوم گسترده‌ای نیست که بتوان آن را در هر جایی به کار برد. مثلاً در مورد سرزمین اندلس اگر برای همه دوره‌ها از واژه ***اسپانیا*** استفاده شود رسا نخواهد بود، زیرا تا زمانی که پرتغال جزو آن باشد این نام صحیح است؛ اما بعدها یعنی از حدود سده ۶ق /۱۲م که از آن جدا شده است.[۲] استفاده از این تعبیر درست به نظر نمی‌رسد. در دوره رومی‌ها نیز واژه هیسپانیا (Hispania) (***اسپانیا***) برای همه شبه جزیره به کار نمی‌رفته، بلکه فقط بر مناطق ساحلی شرقی و ناحیه جنوبی آن اطلاق می‌شده است.[۳]

اما اگر برای رفع ابهام به جای واژه ***اسپانیا*** از عبارت شبه جزیره ***ایبریا*** استفاده شود، مشکل دیگری پیش می‌آید؛ زیرا در دوره‌های بعد ساکنان این سرزمین را نمی‌توان ***ایبریایی*** نامید. یعنی این واژه به دوره خاصی از تاریخ شبه جزیره یا همان عصر باستان محدود می‌شود و معنای عامی دربر ندارد. چنان که ***حمیری*** می‌نویسد: در قدیم به آن ***اباریه*** (ایبریا) می‌گفتند، سپس به نام حاکم بعدی آن را ***اشبان*** خواندند. بعدها براساس اقوامی که در آن جا سکونت کردند، آن را ***اَندلُس*** نام نهادند.[۴]

نیز واژه عربی ***اَنَدلُس*** گره‌گشا نیست، چون در زبان انگلیسی و دیگر زبان‌های جدید اروپایی این کلمه به مناطق خاصی از شبه جزیره اطلاق می‌شود که مسلمانان در آن نواحی حکومت می‌کردند، تا از آن بخشی که در اختیار مسیحیان بود متمایز گردد،[۵] حتی هنگامی که بر اثر پیشرفت مسیحیان قلمرو آنان در ایام دولت بنی نصر محدود به ***غَرناطَه*** و اطراف آن شده بود، باز هم از واژه ***اَنْدَلُس*** برای تعیین حدود سلطهٔ این دولت استفاده می‌شد.[۶]

امروزه نیز کلمه اَنْدَلُس (اندلوسیا) Andalusia را برای بخش جنوبی، مناطق واقع در جنوب رود ***الوادی الکبیر*** Guadalquivir، به کار می‌برند، که شامل هفت شهر؛ ***قُرْطُبَه*** Codoba، ***اِشبِیلّیه*** Seville1، ***قادِس*** Cadiz، ***جَیّان*** Jae، ***غَرْناطَه*** Granada، ***مالَقَه*** Malaga، ***و وَلْبَه***

Huelva می شود.[۷]

جغرافی دانان مسلمان هم در به کار بردن واژه ***اَنْدَلُس*** اتفاق نظر نداشتند، امّا تقریباً همه آنان شمال غربی شبه جزیره را محدود به ***جِلِّيقِيَّه*** Galicia دانسته‌اند. ***ابن حوقل*** جِلِّيقِيَّه را خارج از محدوده ***اَنْدَلُس*** آورده است و می‌نویسد: اهالی آن جا نسبت به مسلمانان به شدت غدر و دشمنی می‌ورزیدند.[۸]

زهری نیز جِلِّيقِيَّه را جزو بلاد فرنگ ذکر کرده است.[۹] توضیح ***یاقوت*** هم در باب حدود ***اَنْدَلُس*** دربردارندهٔ همه نواحی شبه جزیره نیست؛ او نیز قسمتی از حد شمالی آن را به جِلِّيقِيَّه محدود می‌کند.[۱۰] گاه در بعضی متون عربی عبارت جزیرة الأَندَلُس به کار رفته که در این صورت قلمرو وسیع‌تری مورد نظر بوده است، چنان که ***ادریسی*** از این واژه استفاده کرده می‌نویسد: «کوه طویلی که ***الشارات*** نام دارد جزیرة الأَنْدَلُس را به دو بخش تقسیم کرده است، سمت جنوبی این کوه را ***اشبانیه*** نامند و بخش شمالی آن را در زمان ما ***قَشْتالَه*** گویند»[۱۱] در هر حال به هنگام کاربرد این واژه‌ها باید به محدودیّت‌های زمانی و مکانی و این که متخصّصان آن ها را چگونه به کار می‌برند، توجه کرد.

با توجه به تداخل دو جامعه مسلمان و مسیحی در ***اسپانیای*** عصر اسلامی گروه‌های مختلفی پدید آمدند که برای شناسایی آن ها از نام‌های خاصی استفاده شده و در چندین سده متداوّل بوده است. امروزه نویسندگان اروپایی نیز این واژه‌ها را پذیرفته‌اند و به تفصیل درباره آن ها قلم فرسایی کرده‌اند. در این جا برخی از اصطلاحاتی که مستقیم یا غیر مستقیم به بحث ما مربوط می‌گردد، بررسی می‌شود. در ***اَنْدَلُس*** غیر از مسلمانان و مسیحیان راستین، گروه‌های دیگری از قبیل ***مُوَلَّدان*** Muladi، ***مُسْتَعْرِبان*** Mozarabs، ***مُدَجَّنان*** Mudejars، ***موریسکوها*** Moriscos حضور داشتند. باید گفت برای این واژه‌ها کاربرد عام و فراگیری وجود ندارد و در همه دوره‌های تاریخی ***اَنْدَلُس***، به کار نمی‌رود.

مُوَلَّدان[۱۲]

اصطلاح ***مُوَلَّد*** بر گروه خاصی از مسلمانان ***اَنْدَلُس*** اطلاق می شد که منشأ بومی داشتند. مسلمانان بعد از فتح ***اسپانیا*** حضور نومسلمانان را در جامعه مورد تشویق قرار می‌دادند و برای معرفی مسیحیانی که اسلام را پذیرفته بودند از کلمه ***اسالمه*** Aslami (مفرد آن اسلمی

Aslami) یا **مسالمه** Musalima استفاده می‌کردند و یهودیانی را که بـه اسـلام مـی‌گرویدند اسلامی Islami می‌خواندند و فرزندان و نوه‌های این نومسلمانان اَنْدَلُسی را کـه مـطابق سنن اسلامی پرورش یافته بودند، ***مُوَلَّدان*** (نومسلمان زادگان) نامیدند.[۱۳] ***رینهارت دوزی***، مستشرق هلندی، معتقد است که مُوَلَّدان به همه دیدگاه‌ها و باورهای اسـلامی اعـتقاد نداشتند و برخی از آنان در واقع مسیحیان سرّی بودند.[۱۴] بعضی از محققان این سخنِ ***دوزی*** را تأیـید نـمی‌کنند، از جـمله ***حسـین مـؤنس*** بـراسـاس گـفتهٔ ***لوی پـرووِنسال*** چـنین می‌نویسد: گروهی از فرزندان این نومسلمانان در جامعه اسلامی چنان با امید و علاقه زندگی می‌کردند که از یاد برده بودند پیش از اسلام اجداد آنان با اعتقادات مسیحی در ***اسپانیا*** می‌زیستند. عده‌ای از مُوَلَّدان نیز سعی می‌کردند تا خود را با اصل و نسب عربی جلوه دهند، چون این انتساب به آنان غرور و افتخار مـی‌بخشید، شـماری از آنـان هـم نام‌های قدیمی خود را حفظ کردند،[۱۵] از قبیل ***بنوکارلو*** Banu Karlo، ***بنوانگلینو*** B.Angelino، ***بنومارتین*** B. Martin و غیره. نیز کسانی مانند ***ابوبکر محمد بن عمر*** از مورخان سدهٔ ۴ق /۱۰م ***اَنْدَلُس*** به دلیل گوتی تبار بودن، به ***ابن قوطیه*** شهرت یافت و یا ***ابوالقاسم خلف بن عبدالملک*** از نویسندگان سدهٔ ۶ق /۱۲م به نام جد ***اسپانیا***یی‌اش، ***پاسکوال*** Pascual، به ***ابن بشکوال*** مشهور شد.[۱۶]

مَوَلَّدان ادعا می‌کردند که به طور کامل مسلمان هستند و باید از حقوقی مانند سـایر مسلمانان برخوردار شوند؛ امّا حکمرانان عرب بـا آنـان رفـتاری تـبعیض‌آمیز داشـتند، حقوقشان را رعایت نمی‌کردند و آنان را ***بنوالحمراء*** Banu l-Hamra و ***بنوالعبید*** Banu l.abid می‌نامیدند. مَوَلَّدان در پاسخ به این تبعیض‌های حاکمان اموی ***اَنْدَلُس***، در سدهٔ ۳ق /۹م با برپایی شورش‌های متعدد، واکنش‌های شدیدی نشان دادند. در واقع آنان به وسیله این قیام‌ها در صدد بودند تا واحدهای خود مختار اسلامی تشکیل دهند و از تحت سلطه حکمرانان اموی رهایی یابند.[۱۷] در این میان برخی از قضات ***وَشْقَه*** Huesca در آغاز سدهٔ ۴ق /۱۰م با احساسات پرشوری از آرمان مُوَلَّدان حمایت کردند. در همین ارتباط در یک رساله ادبی متعلّق به نیمه سدهٔ ۵ق /۱۱م همان بحث‌های شعوبیه شرقی تکرار شد.[۱۸] این رساله را شخصی به نام ***ابن گارسیا*** (ابن غرسیه) کـه ***جـیمز مـونرو*** James t. Monroe، ***اسپانیا*** شناس امریکایی، آن را با عنوان ***شعوبیه در اندلس*** The Shuubiyya in al-Andalus به

انگلیسی ترجمه و منتشر کرده است.[۱۹]

مُوَلَّدان که در سراسر سدهٔ ۳ق /۱۰م در اندلس جمعیت مهمی به شمار می‌رفتند، با گذشت زمان با عناصر دیگر درآمیختند. این آمیختگی در سدهٔ ۴ق /۱۰م و طی حکومت ***عبدالرحمن ناصر*** (۳۰۰ـ ۳۵۰ق /۹۱۳ـ ۹۶۱م) چشمگیر بود و پس از چندی، دیگر تمایز نژادی میان ***مُوَلَّدان*** و سایر مسلمانان باقی نماند و اطلاق این واژه بر گروهی خاص از میان رفت.[۲۰]

مُسْتَعْرِبان[۲۱]

واژه ***مُسْتَعْرِب*** Mozarab برای آن دسته از مسیحیانی به کار می‌رفت که طی سده‌های ۲ ـ ۵ق /۸ـ ۱۱م در ***اَنْدَلُس*** تحت سلطه مسلمانان به سر می‌بردند. این گروه بدون پذیرش دین اسلام، از زبان و فرهنگ و سنن اسلامی تقلید می‌کردند.[۲۲] اینان در جامعه ***اسپانیا*** به خصوص در انتقال و جا به جایی فرهنگ اسلامی نقش مهمی داشتند. از این رو، با این بحث ارتباط پیدا می‌کنند. چون مُسْتَعْرِبان به مسیحیت وفادار باقی مانده بودند، نویسندگان اروپایی به ویژه از سدهٔ ۱۳ق /۱۹م به بعد درباره آنان آثار متعددی نوشته‌اند، که اثر مستند ***فرانسیسکوخاویه سیمونه*** Francisco Javier Simonet با عنوان ***تاریخ مُسْتَعْرِبان اسپانیا*** اهمیت خاصی دارد. این نویسندهٔ ***اسپانیا***یی از مُسْتَعْرِبان با عنوان نگهبانان سنت ملی ـ مذهبی در برابر تسلط همه جانبهٔ مسلمانان یاد کرده است.[۲۳] حال آن‌که در سال‌های اخیر ***مارگاریتا لوپزگومز*** Margarita Lopez Gomez با ارائه مقاله‌ای با عنوان «مُسْتَعْرِبان حاملان ارزشمند فرهنگ اسلامی» با بیان شواهد متعدد از نقش آنان در انتقال و گسترش فرهنگ و هنر اسلامی در میان مسیحیان تجلیل کرده است.[۲۴] اصطلاح مُسْتَعْرِب فقط در میان مسیحیان ***اَنْدَلُس*** رواج داشت و کاربرد آن هنگامی آغاز شد که سلاطین مسیحی شمال ***اسپانیا*** بر بخش بزرگی از قلمرو مسلمانان که پیروان مسیح نیز در آن سکونت داشتند، استیلا یافتند. مثلاً پاپ در سال ۵۴۱ق /۱۱۴۶م دربارهٔ مردم ***طُلَیْطُلَه*** Toledo می‌گوید: آنان مُسْتَعْرِب نامیده می‌شوند. قبل از او ***آلفونس هفتم*** نیز در سال ۵۱۱ق /۱۱۱۸م این واژه را به کار برده بود.[۲۵]

به نظر می‌رسد کلمه مُسْتَعْرِب از اواخر سدهٔ ۵ق /۱۱م در میان نوشته‌های مسیحیان

اسپانیا پدید آمده است؛ زمانی که بر اثر استیلای مرابطان و سپس موحدان فشارهای زیادی بر مُسْتَعْرِبان وارد آمد و موجب شد تا بیشتر آنان به مناطق شمالی ***اسپانیا*** مهاجرت کنند. مُسْتَعْرِبان گرچه از لحاظ نژادی و دینی همانند مردم ***قَشْتالَه***، ***لئون*** و ***آراگون*** بودند، اما با توجه به این که مدت طولانی با تمدن اسلامی و در میان مسلمانان زندگی کرده بودند، نمایندهٔ طبقهٔ خاصی به شمار می‌رفتند و قوانین ویژه‌ای را رعایت می‌کردند و از این رو با مسیحیان بومی ناحیه‌های شمالی اختلاف داشتند. با عنایت به این اختلافات بود که از تعبیر مُسْتَعْرِب استفاده می‌شد تا میان این مسیحیان (مُسْتَعْرِبان) و آنانی که از قبل در ***قَشْتالَه*** قدیم، ***ناوار***، ***کاتالونیا*** و سایر مکان‌ها بودند، تمایزی وجود داشته باشد.[۲۶] در عین حال برخی معتقدند که به منظور تحقیر مسیحیان عرب مآب از واژه ***مُسْتَعْرِب*** استفاده می‌کردند.[۲۷]

معنای کلمه مُسْتَعْرِب تا دوره‌های اخیر چندان مشخص نبود. در سدهٔ ۷ق /۱۳م یکی از اسقف‌های ***اسپانیا*** به نام ***رودریکو زیمنس*** Rodrigo Ximenez اعلان کرد: مسیحیانی را که در پی فتح ***اَنْدَلُس*** در سال ۹۲ق /۷۱۱م تحت سلطه مسلمانان باقی ماندند و در قلمرو آنان زندگی کردند باید مردم آمیخته با عرب نامید. براساس بیان این اسقف تصور می‌شد واژه ***مزاراب*** Mozarab برگرفته از عبارت (mixti arabes) است، اما در سدهٔ ۱۳ق /۱۹م محققان عرب شناس از قبیل ***سیمونه*** F.J. Simonet دریافتند که اصل این واژه عربی بوده و از کلمه ***مُسْتَعْرِب*** Mustarib اقتباس شده و به معنای عرب مآب است.[۲۸]

در آثاری که مسلمانان در ***اسپانیا*** به عربی نوشته‌اند، واژه مُسْتَعْرِب به چشم نمی‌خورد و نویسندگان این آثار کاملاً از آن بی‌اطلاع بوده‌اند. اینان از مسیحیان با نام‌های عجم، نصرانی، ذمّی، مُعاهِد، مشرک و رومی یاد کرده‌اند؛[۲۹] نیز مسلمانان به ندرت عبارت قرآنی اهل کتاب را برای آنان به کار برده‌اند. گاه در منابع اسلامی براساس مکان‌هایی که مسیحیان در آن ها زندگی می‌کردند به آنان عناوینی جِلّیقی، باسکی، قشتالی، فرانکی، کاتالونی و غیره دادند. از سوی دیگر، با توجه به این که روابط مسلمانان و مسیحیان در ***اَنْدَلُس*** نیز مانند سایر مناطق اسلامی بر مبنای میزان وفاداری آنان نسبت به حکومت اسلامی ارزیابی می‌شد هرگاه مسیحیان به معارضه و مخالفت با دولت اسلامی می‌پرداختند، آنان را عدو، عدوالله، ظالم، طاغی، ثائر، کافر و غیره می‌نامیدند.[۳۰]

مُدَجَّنان [۳۱]

اصطلاح ***مُدَجَّن*** به گروهی از مسلمانان ***اسپانیا*** اطلاق می شد که با پیشروی مسیحیان به قلمرو اسلامی، این مناطق را ترک نکردند و تحت سلطه آنان به حیات خویش ادامه دادند. در این مورد در فرهنگ نامه آکادمی ***رئال اسپانیا*** چنین آمده است: این مسلمانان منطقه‌ای را که در آن سکونت داشتند به نیروهای مسیحی تسلیم کردند و بدون این که دین خویش را تغییر دهند، در همان جا باقی ماندند و به صورت رعایای حاکمان مسیحی درآمدند. [۳۲] تسلیم شهرها و مناطق مسلمان نشین به مسیحیان براساس قراردادهایی که بین فاتحان و مغلوبان منعقد می شد، انجام می‌گرفت. در واقع به وسیله این قراردادها، که در آن ها وظایف مسلمانان ذمّی و حقوق آنان قید شده بود، جوامع ***مُدَجَّن*** رسمیّت یافت. حقوق و امتیازاتی که در این توافق نامه‌ها برای **مُدَجَّنان** منظور شده بود، در همه جای ***اسپانیا*** یکسان نبود، اما در بیشتر آن ها موارد مشترکی وجود داشت؛ در ازای کارهایی که **مُدَجَّنان** برای حاکمان و اربابان مسیحی انجام می‌دادند و مالیات هایی که به آنان می‌پرداختند، فاتحان نیز قول می‌دادند تا امنیّت مالی و جانی **مُدَجَّنان** را تأمین کنند، به آنان اجازه دهند تا اعمال دینی خویش را انجام دهند، از تعرّض به اوقاف مسلمانان ذمّی جلوگیری کنند، همان مالیات‌های دوره اسلامی را به حاکمان مسیحی بپردازند، به **مُدَجَّنان** اجازه دهند که قضاتی از خود داشته باشند تا طبق قوانین اسلامی قضاوت کنند. باید گفت این امتیازات فقط در قراردادها انعکاس می‌یافت، اما مسیحیان در عمل به حقوق **مُدَجَّنان** ارج نمی‌نهادند. [۳۳]

اغلب نویسندگان اروپایی که در تاریخ ***اسپانیای*** سده‌های میانه قلم زده‌اند واژه ***مُدَجَّن*** را به کار برده و تقریباً آن را به جامعه خاصی از مسلمانان ***اسپانیا*** اختصاص داده‌اند. اما نویسنده مقاله **مُدَجَّنان** در ***دایرةالمعارف اسلام (متن انگلیسی)*** این اصطلاح را به مسلمانانی که در خارج از ***اسپانیا*** به نحوی تحت سلطه مسیحیان زندگی می‌کردند نیز تعمیم داده است. [۳۴] این واژه از کلمه عربی دَجْن است و مفهوم باقی مانده (اقامت کردن) و آرام (رام) بودن را دارد که دومی بیشتر در مورد طیور به کار می‌رود. [۳۵] ***هاروی*** Harvey بیشتر بر مفهوم آرام و رام بودن تأکید دارد و سعی می‌کند از لحاظ معنوی بین حیواناتی که با حمایت انسان رام و اهلی شده‌اند و مردمی که با قدرتی برتر به صورت رعایایی بی‌خطر

درآمده‌اند، ارتباط برقرار کند. گفتنی است رام بودن صفتی نیست که کسی بخواهد به آن افتخار کند، بلکه متّصف به آن قابل سرزنش نیز هست. احتمالاً نخستین بار مسلمانان هم کیشان خود را که تحت سلطه مسیحیان به سر می‌بردند، ***مُدجَّن*** خطاب کردند، تا بدین وسیله آنان را سرزنش و نکوهش کنند. سس این اصطلاح به زبان ***اسپانیا***یی نیز راه یافت و به صورت مودخار Mudejar متداوّل شد.[۳۶]

نظر ***هاروی*** تا اندازه‌ای درست می‌نماید، به این لحاظ که بر مبنای تعالیم قرآن و سنّت، علمای اسلامی معتقدند که جایز نیست مسلمانان هر جایی زندگی کنند. بر آنان واجب است در مکانی اقامت کنند که بتوانند واجبات دینی خود را به نحو کامل انجام دهند؛ از آن جا که چنین امری تحت سلطه مسیحیان غیرممکن بود و باقی ماندن در آن جا را نوعی اهانت به اسلام و مسلمانان تلقی می‌کردند، پذیرش چنان وضعیتی را جایز نمی‌دانستند. شاید به همین جهت بود که اغلب نویسندگان مسلمان، ***مُدَجَّنان*** را شایسته توجه و دقت ندانسته و دربارهٔ آنان ننوشته و به نوعی از آنان چشم پوشی کرده‌اند؛ حتی ***ابن خلدون*** زمانی که به ***اشبیلیهٔ*** تحت سلطه مسیحیان رفته چیزی درباره **مُدَجَّنان** این شهر نمی‌گوید؛ احتمالاً او نیز سخن گفتن از هم کیشان تحت سلطهٔ حاکمِ مسیحی را اهانت‌آمیز دانسته است.[۳۷] یکی از فقیهان مغربی به نام ***احمد بن یحیی ونشریسی*** (د۹۱۴ق) که درباره آنان سخن گفته است در بخشی از اثرش، ***المعیار المُعرب***، زندگی کردن مسلمانان تحت سلطه مسیحیان را سخت به باد انتقاد گرفته و از آنان با عنوان «اهل الدَّجْن» یاد کرده است.[۳۸]

مُدَجَّنان هم از سوی هم کیشان خویش محکوم بودند و هم بدین لحاظ که در قلمرو مسیحیان به شعائر اسلامی پای‌بند بودند، با داشتن توانایی‌های بسیار، مورد غضب شدید پیروان مسیح قرار داشتند و در مراتب اجتماعی پایین‌ترین جایگاه را به آنان اختصاص داده بودند. برخی از نویسندگان غربی گفته‌اند: آنان در جامعه مسیحی موقعیتی شبیه به اهل ذمّه در قلمرو اسلامی داشتند،[۳۹] اما در بخش‌های بعد مشخّص خواهد شد که این سخن از حد ادعا فراتر نمی‌رود.

غالب نویسندگان مسیحی در گذشته سعی می‌کردند برجستگی **مُدَجَّنان** را به نوعی کتمان کنند و به ندرت درباره ویژگی‌های مطلوب آنان بحث می‌کردند، اما در سال‌های اخیر که تحقیقات بیشتری در این موضوع انجام شده، از جنبه‌های مثبت آنان نیز سخن

گفته‌اند، از جمله در تاریخ هنر از معماری ***مُدَجَّنان*** بسیار تجلیل نموده‌اند، حتی در ادبیات نیز محققانی همچون ***لوپزبارالت*** Lopez-Baralt موارد مثبتی از نوشته‌های آنان را توصیف کرده است.[۴۰]

آغاز تَدَجُّن: در مورد این که مسلمانان ***اَنْدَلُس*** از چه زمانی به صورت اهل الدَّجْن درآمدند، اختلاف نظر وجود دارد. اغلب نویسندگان غربی معتقدند نخستین بار چنین جوامعی در ***اسپانیای*** سدهٔ ۵ق /۱۱م پدید آمده است. ***ونشریسی***، فقیه مغربی، نیز می‌نویسد: موالات مسیحیان در صدر اسلام وجود نداشت. این پدیده در سدهٔ ۵ق /۱۱م، آن هم زمانی رخ داد که پیروان مسیح بر بعضی از نواحی ***اَنْدَلُس*** و ***صقلّیه*** استیلا یافتند.[۴۱] همو در جایی دیگر بدون ذکر شواهدی آغاز ***تَدَجُّن*** در ***اَنْدَلُس*** را به اواخر سدهٔ۴ق /۱۰م نسبت می‌دهد.[۴۲] این اختلافات طبیعی به نظر می‌رسد، زیرا نویسندگان شرقی و مسلمان به هر دلیلی به این موضوع کمتر پرداخته‌اند و محققان غربی و مسیحی نیز بیشتر در دوره‌های اخیر توسط افرادی مانند ***فرناندو گونزالث*** Fenandezy Gonzalez تقریباً از نیمه دوم سدهٔ ۱۳ق /۱۹م کار را شروع کرده‌اند و به ویژه از نیمه دوم سدهٔ ۱۴ق /۲۰م به بعد آنان توجه خاصی به چگونگی زندگی مسلمانان تحت سلطه مسیحیان داشته‌اند.[۴۳]

همچنین باید گفت: مسلمانان به صورت‌های گوناگون تن به سلطه مسیحیان می‌دادند که هر مورد آن به تاریخ خاصی مربوط می‌شود. گاه مسلمانان نه به صورت جمعی و از طریق امضای قرارداد با مسیحیان، بلکه به صورت انفرادی این وضعیّت را می‌پذیرفتند.[۴۴] احتمالاً این گونه تَدجُّن چند دهه بعد از فتح ***اسپانیا*** پدید آمده است، آن هم از زمانی که مسیحیان به منظور مقابله با نیروهای اسلامی هسته‌های مقاومت تشکیل دادند که گاه مسلمانان در برابر آنان مجبور به عقب نشینی می‌شدند؛ چنان که به سبب پایداری مسیحیان در سال ۱۳۳ق /۷۵۰م بخش‌هایی از ***جِلِّیقِیَّه*** را که مسلمانان از قبل تصرّف کرده بودند، از دست دادند. به گفته مؤلف ***اخبار مجموعه*** برخی عقب نشینی کردند و عده‌ای به لحاظ ضعف دینی و اعتقادی باقی ماندند، اما توانایی پرداخت مالیات را نداشتند و مسیحی شدند.[۴۵] برخی احتمال داده‌اند در این ایام افرادی به صورت اهل الدَّجْن درآمدند، ولی چون تعدادشان اندک بود، مدتی طولانی تحت سلطه مسیحیان

دوام نیاوردند.[۴۶] بعدها پیشروی مسیحیان کم و بیش ادامه یافت تا این که در سال ۴۷۸ق /۱۰۸۵م ***طُلَيْطُلَه*** را تصرّف کردند و بدین گونه جمعیّت قابل توجهی از مسلمانان تحت سلطه آنان قرار گرفتند. در واقع در جریان فتح این شهر جامعه مسلمان آن جا از طریق انعقاد قرارداد با حاکمان مسیحی تن به سلطه آنان دادند و ***مُدَجَّن*** شدند. غالب محققان اروپایی با استناد به این واقعه است که ظهور پدیدهٔ ***مُدَجَّن*** را در ***اسپانیا*** در سدهٔ ۵ق /۱۱م دانسته‌اند.

گاه مسلمانان ***اَنْدَلُس*** به طور مستقیم زیر سلطه مسیحیان نبودند و خارج از قلمرو آنان زندگی می‌کردند، اما شرایطی پدید می‌آمد که امرای مسلمان مجبور بودند به حاکمان مسیحی باج بپردازند و از سیاست‌های آنان پیروی کنند، که در این صورت بنا به گفته ***چالمتا*** Chalmeta، آنان به لحاظ سیاسی ***مُدَجَّن*** بودند. این گونه تَدَجُّن در سدهٔ ۷ق /۱۳م و در پی پیشروی چشمگیر مسیحیان در قلمرو اسلامی ظاهر شد و حاکمان مسلمان ***مَنُورَقَه*** Minorca طی سال‌های (۶۲۸ق /۱۲۳۱م ـ ۶۸۶/ ۱۲۸۷)، ***مُرْسِيَه*** Murcia در (۶۴۱ق /۱۲۴۳م ـ ۶۶۴/ ۱۲۶۶) و ***غَرْناطَه*** Granada در (۶۴۳ق /۱۲۴۵م ـ ۸۹۵/ ۱۴۹۰) چنین وضعیّتی داشتند. در این میان سلاطین ***غَرْناطَه*** گاه سعی می‌کردند از فرمان حکمرانان مسیحی سرپیچی کنند، از این رو در تاریخ آنان بارها عدم اطاعت از مسیحیان نیز به چشم می‌خورد.[۴۷]

تاریخ کاربرد لفظ مُدَجَّن: در این مورد مدرک آشکاری وجود ندارد که بیانگر تاریخ قطعی کاربرد این واژه باشد. ***ونشریسی*** (۹۱۴ق) که آن را به طور مکرّر بـه کـار بـرده و فتواهای علمای اسلامی را در مورد مسلمانان تحت سلطه مسیحیان از زمان ***ابوالولید محمد بن احمد بن رشد*** (د ۵۲۰ق)، جدّ ***ابن رشد*** فیلسوف معروف اَنْدَلُسی، گرد آورده است، اشاره نکرده که مسلمانان از چه تاریخی لفظ ***مُدَجَّن*** را به کار بردند. مثلاً وی بدون ذکر تاریخ می‌گوید: فقهای ***اَنْدَلُس*** فتوا دادند که تعامل و خرید و فروش با اهل الدَّجْن جایز نیست، زیرا آنان در شرایطی زندگی نمی‌کنند که بتوانند بر مایملک خود تصرّف داشته باشند.[۴۸]

یکی از فقهای ***قُرْطُبَه***، به نام ***ابوالولید محمد بن احمد بن رشد*** (د ۵۲۰ق)، [جد ابن ***رشد*** فیلسوف معروف اندلسی (د۵۹۵ق) و هم نام او] اثری فقهی با عنوان کتاب ***المقدمات***...

نوشته است. وی در بخشی که دربارهٔ تجارت مسلمانان **دارالحرب** بحث می‌کند، با محکوم کردن این عمل، چنین فتوا می‌دهد: بر مسلمانان واجب است که از **دارالکفر** مهاجرت کنند و وجوب آن هیچ‌گاه ساقط نمی‌شود.[۴۹] به رغم این که او در هیچ جای اثر خویش لفظ **مُدَجَّن** را به کار نبرده است و اشاره‌ای به این جمعیّت نکرده، **ونشریسی** معتقد است که این فتوا درباره **مُدَجَّنان** صادر شده و این فقیه **قُرْطُبی** بدین وسیله از آنان خواسته تا قلمرو مسیحیان را ترک کنند.[۵۰]

با توجه به آثار اندکی هم که از خود **مُدَجَّنان** باقی مانده است، آنان نیز هیچ گاه از خودشان با عنوان **مُدَجَّن** یاد نکرده‌اند.[۵۱] در هر حال مسلمانان **اَنْدَلُس** این واژه را به کار می‌برده‌اند، اما تاریخ دقیق آن مشخّص نیست. مثلاً **نباهی** (د۷۹۳ق) به هنگام پرداختن به شرح حال **قاضی محمد بن محمد بن هشام** می‌نویسد: این مرد به بلاد **روم** در شرق **اَنْدَلُس** در میان اهل الدَّجْن پرورش یافت (نشأ فی الدَّجن)، سپس از آن جا مهاجرت کرد.[۵۲]

گفتنی است که تا نیمه دوم سده ۹ق /۱۵م کلمه **مُدَجَّن** هنوز جایی در نوشته‌های اسپانیایی نداشته و از حدود سال ۸۶۶ق /۱۴۶۲م وارد این متون شده است.[۵۳] در آثار مسیحیان به زبان قَشْتالی به صورت **مودخار** Mudejar و در لهجهٔ کاتالونی به شکل **مودیکسار** Mudeixar به چشم می‌خورد. **جیمز اوّل**، پادشاه **آراگون**، پس از فتح **بَلَنْسِیَه** در سدهٔ ۷ق /۱۳م (۶۳۵ق /۱۲۳۸م) اثری Book of Deeds از خود برجای نهاده، که در آن شرح حال خویش را نگاشته است. او در این اثر از مسلمانان **بَلَنْسِیَه** (**مُدَجَّنان**) با عناوین **مور** Moors و **ساراسن** Saracens نام برده است و توجهی به فرق خاص این دو واژه نداشته، زیرا ساراسن به مسلمانان شرق جهان اسلام و مور به آنان که در مغرب (غرب جهان اسلام) بودند، اطلاق می‌شده است.[۵۴]

هنگامی که واژه **مُدَجَّن** وارد آثار مسیحیان شد، چون ریشه این کلمه مشخص نبود، تصوّرها و حدس‌های نادرستی داشتند. برخی سعی می‌کردند آن را با واژه **دَجّال** ارتباط دهند و از این طریق این گروه را بی اهمیّت جلوه دهند. بدیهی است مرتبط ساختن این واژه با کلمهٔ زشت دَجّال ناشی از مباحث کلامی ضد اسلامی محافل مسیحی بوده است.

عده‌ای نیز آن را با کلمه اسپانیایی دِخار Dejar ارتباط دادند، چرا که واژه دخار به معنای ترک کردن است، و **مُدَجّنان** یعنی کسانی که از دیگران عقب ماندند و هم‌کیشانشان

آنان را ترک کردند. البته در این مورد مدرک معتبری وجود ندارد تا آشکار سازد که این کلمه عربی از دخار اسپانیایی اقتباس شده است؛ از این رو، اروپاییان متوجه شدند که باید ریشه آن را در فرهنگ‌های عربی جستجو کنند.[۵۵]

لازم به ذکر است که کاربرد واژه *مُدَجَّن* به لحاظ زمانی محدودیت دارد و نویسندگان غربی تا پایان سدهٔ ۹ق /۱۵م از آن برای نامیدن مسلمانان ذمّی در *اسپانیا* استفاده کردند. سپس برای اشاره به این گروه معمولاً واژه موریسکو به کار رفته است.

موریسکوها

موریسکو Morisco اصطلاحی که برای مسلمانان *اسپانیا* در دو مفهوم عام و خاص به کار رفته است: در مفهوم عام هر چیز منسوب به مسلمانان را به زبان اسپانیایی موریسکو گویند،[۵۶] که به این معنای وصفی از همان دورهٔ حکومت مسلمانان در *اَنْدَلُس*، وارد متون اسپانیایی شده است. این کلمه به مفهوم خاصی از سدهٔ ۱۰ق /۱۶م به عنوان اسم به کار رفته است و به نوشته *لوی پروونسال* این واژه به مسلمانانی اطلاق می‌شده که پس از فتح *غَرْناطه* توسط *فردیناند وایزابلا* (پادشاهان کاتولیک) در سال ۸۹۷ق /۱۴۹۲م در *اسپانیا* باقی ماندند،[۵۷] اما در فرهنگ نامه آکادمی سلطنتی *اسپانیا* (۱۹۵۶م) چنین آمده است: «در پی بازپس‌گیری تمام مناطق *اسپانیا* از مسلمانان، عده‌ای از آنان باقی ماندند و مسیحیت را پذیرفتند، این گروه موریسکو نامیده شدند». نکته مهمی در این تعریف نادیده گرفته شده است، یعنی اصلاً مطرح نشده که تعمید مسلمانان براساس اراده و اختیار آنان صورت نگرفته، بلکه تحت فشارهای شدید، گروهی از آنان به مسیحیت تظاهر می‌کردند.[۵۸] لازم به یادآوری است که در این اثر هر جا کلمه موریسکو به کار می‌رود، مفهوم خاص آن مراد است.

به نظر می‌آید تا هنگامی که دولت *بنی نصر* در *غَرْناطَه* وجود داشت، حاکمان مسیحی ناچار بودند نسبت به مسلمانان قلمرو خویش، رفتاری نسبتاً مسالمت‌آمیز داشته باشند گرچه تمایل داشتند به هر وسیله‌ای آنان را به کیش مسیحیت درآورند، امّا مادامی که عده‌ای از مسیحیان تحت سلطه دولت بنی نصر به سر می‌بردند، آنان تا اندازه‌ای رفتارهای خشونت‌آمیز خویش را محدود و کنترل می‌کردند؛ با سقوط *غَرْناطَه* در سال

۸۹۷ق /۱۴۹۲م این موازنه به هم خورد. از این رو، ***لوی پروونسال*** و دیگران این تاریخ را سرآغاز عصر ***موریسکوها*** ذکر کرده‌اند. سپس مسلمانان ذمّی ***اَنْدَلُس*** وارد مرحله دیگری از حیات خویش شدند. در این مرحله حق نداشتند به شعائر اسلامی تظاهر کنند. این مرحله که آخرین دوره زندگی آنان در ***اسپانیا*** بوده و تا آغاز سدهٔ ۱۱ق /۱۷م به طول انجامید بعدها آن را عصر ***موریسکوها*** نامیدند.[۵۹] چنان که ملاحظه شد تا هنگامی که غرناطهٔ اسلامی سقوط نکرده بود، حاکمان مسیحی با جدّیّت در صدد محو هویّت دینی **مُدَجَّنان** بر نیامده بودند، اما بعد از آن با اهتمام خاص به مبارزه با سنن اسلامی پرداختند و به شیوه‌های گوناگون، تحمیل مسیحیت بر **مُدَجَّنان** و همگون سازی دینی را، تا اخراج آنان در اوایل سده ۱۱ق /۱۷م، دنبال کردند. باید توجه داشت که نویسندگان غربی برای اشاره به اقلیّت‌های مسلمانی که در این دوره (بعد از سقوط غرناطه) در ***اسپانیا*** می‌زیستند، به جای کلمه عربی ***مُدَجَّن*** از واژه اسپانیایی موریسکو استفاده کردند.

گاهی اصطلاح ***موریسکو*** برای آن دسته از مسلمانان به کار می‌رفت که بر اثر فشار مسیحیان، ***اسپانیا*** را ترک کردند و به شمال افریقا یا سایر سرزمین‌های اسلامی پناهنده شدند. به اینان که در این مناطق چند نسل هویّت مشخص خویش را حفظ کردند، در متون عربی اَنْدَلُسی گویند، اما از سدهٔ ۱۴ق /۲۰م اعراب نیز واژه موریسکو را به مفهوم خاص آن به کار برده‌اند.[۶۰]

به دنبال سقوط ***غَرْناطَه*** مسلمانانی که در آن جا باقی مانده بودند، موریسکو خوانده شدند، اما از سدهٔ ۱۰ق /۱۶م این نام به ***مُدَجّنانِ قَشْتالَه، لئون*** و ***آراگون*** نیز تعمیم داده شد. از سوی دیگر، چون اینان همواره تحت فشارهای شدید محاکم تفتیش عقاید مسیحی قرار داشتند و گاه مجبور می‌شدند به مسیحیت تظاهر کنند، در برخی مناطق به آنان ***نومسیحیان*** نیز می‌گفتند و بعدها که متوجه شدند این گروه در نهان با علاقه خاصی به شعائر اسلامی پای بندند، گاه نیز آنان را ***مسلمانان سرّی*** خوانده‌اند.[۶۱] این گروه موفق شدند بیش از یک سده در برابر انواع آزار و اذیّت‌های مسیحیان به شدت از هویت اسلامی دفاع کنند، تا جایی که حاکمان مسیحی در مقابل پایداری آنان به ستوه آمده در اوایل سدهٔ ۱۱ق /۱۷م تصمیم به اخراج قطعی آنان گرفتند.

سوابق تحقیق در مورد مُدَجَّنان

در بحث ***مُدَجَّنان*** با موضوعی سروکار داریم که نویسندگان مسلمان کمتر به آن پرداخته‌اند. بیشتر اطلاعات موجود در این زمینه بر پایه آثار پدید آمده در غرب و نوشته‌های صاحب نظران غربی است. چون **مُدَجَّنان** به طور پراکنده در نواحی مختلف شبه جزیره ***ایبریا*** زندگی می‌کردند، مسائل مربوط به آنان نیز پراکنده است. از این رو، در آثار این نویسندگان گاه تفسیر بیش از سخنان کاملاً متکی بر اطلاعات مستند و متقن به چشم می‌خورد. همچنین این بحث به بخشی از تاریخ ***اسپانیا*** مربوط می‌شود که تا دهه‌های اخیر، به عنوان موضوعی مستقل به ندرت مورد مطالعه قرار گرفته و قبل از این به طور پراکنده و محدود در حاشیه جامعه مسیحیان ***اسپانیا*** بررسی شده است.[۶۲] از سوی دیگر، خود **مُدَجَّنان** نیز همواره سعی داشتند به دور از چشم دیگران و با احتیاط زندگی کنند، زیرا احتمالاً مطرح شدن آنان در بلاد اسلامی و نیز در جهان مسیحیت بیش از آن که برایشان سودمند باشد به زیان آنان بوده است. فقهای مسلمان موقعیت **مُدَجَّنان** را محکوم و به آنان توصیه و بلکه تأکید می‌کردند از سلطه مسیحیان خارج و به قلمرو اسلامی مهاجرت کنند. همچنین در صورت مطرح شدن توجه دینداران متعصّب مسیحی را به خویش جلب می‌کردند، و ممکن بود برایشان پیامدهای ناگواری داشته باشد. بنابراین، **مُدَجَّنان** بر آن بودند تا ناپیدا و مخفی زندگی کنند. چنین جامعه‌ای که حیاتی بدون ظهور داشته و آثار زیادی نیز از خود بر جای نگذاشته، نوشتن تاریخ آن با تنگناها و دشواری‌های فراوانی همراه است.[۶۳]

باید یادآور شد نگارندهٔ این سطور با تتبّعی که در منابع اسلامی کرده، در مورد **مُدَجَّنان** جز اشاراتی کوتاه و متفرق، آن هم فقط در معدودی از آن ها، مطلب قابل توجهی نیافته است. از این قبیل است کتاب بزرگ ***نفح الطّیب من غصن الاندلس الرطیب***، اثر ***ابوالعباس احمد بن محمد بن مقری*** (د ۱۴۰۱ق)، این کتاب علاوه بر مباحث ادبی، در بردارندهٔ اطلاعات تاریخی و جغرافیایی ارزشمندی در باب ***اندلس*** است. گرچه مؤلف گهگاه از تسلیم شهرهای اندلس به مسیحیان سخن گفته، اما کمتر به زندگی مسلمانان تحت سلطهٔ آنان پرداخته است. در عین حال، گاه به حوادث پس از سقوط **غرناطه** و اقدامات پیروان مسیح به منظور تغییر کیش ***موریسکوها*** اشارات کوتاه و جالبی دارد. همو

در اثر دیگر با عنوان ***ازهارالریاض فی اخبارالقاضی عیاض***، که در آن به شرح احوال فقیه بزرگ سبتی، قاضی عیاض، پرداخته، گاهی به نحو استطرادی اطلاعات مفیدی دربارهٔ ***موریسکوها*** می‌دهد؛ از جمله در قصیده‌ای به درد و رنج آنان، که ناشی از رفتارهای غیرانسانی مسیحیان بوده، اشاره کرده است. همچنین از ***موریسکوها*** متن نامه‌ای را آورده که حاوی استمداد آنان از سلطان عثمانی (***بایزید دوم***) برای رفع این مظالم است. این مطالب از آن جهت گرانبها است که این حوادث نزدیک به حیات مقری رخ داده و شاید وی پاره‌ای از اطلاعات را از اندلسی‌هایی که به شمال افریقا مهاجرت کرده بودند، به دست آورده باشد.

اثر دیگر، کتاب ***اخبارالعصر فی انقضاء دولة بنی نصر*** است از نویسنده‌ای مجهول، که آن را حدود پنجاه سال بعد از سقوط غرناطه در سال ۹۴۷ق/۱۵۴۱م، نگاشته و بیشتر به چگونگی تسلط مسیحیان بر قلمرو ***بنی نصر*** و سقوط ***غرناطه*** پرداخته است؛ و راجع به **مُدَجَّنان** به ندرت بحث می‌کند. فقط به نقض شروط تسلیم غرناطه توسط مسیحیان پرداخته و اطلاعات پرارزشی در مورد فشارهای حاکمان مسیحی بر ***موریسکوها***به منظور تغییر کیش آنان و امتناع این جمعیّت از مسیحی شدن آورده است.

به نظر می‌رسد تنها منبع اسلامی که اطلاعات جالبی درباره **مُدَجَّنان** دارد کتاب ***المعیار المعرب والجامع المغرب عن فتاوی علماء افریقیه و الاندلس والمغرب*** از ***احمد بن یحیی ونشریسی*** (د۹۱۴ق) است که مؤلف در بخشی از این اثر بزرگ خویش با عنوان «***أسنی المتاجر فی بیان أحکام من غلب علی وطنه النصاری ولم یهاجر و مایترتب علیه من العقوبات والزواجر***» در مورد ***مُدَجَّنان*** و تحریم اقامت آنان در قلمرو مسیحیان بحث می‌کند. او فتواهای فقهای مغرب اسلام از جمله اندلس را در این باب از سدهٔ ۶ق/۱۲م فراهم آورده است و با صراحت نظر خویش را در مورد **مُدَجَّنان** بیان می‌کند. همچنین مطالبی در پیمان شکنی مسیحیان با **مُدَجَّنان** و اختلاف نظر فقها در برخورد با این جمعیّت را ذکر کرده است. اثر ***ونشریسی*** از آن رو ارزشمند است که اطلاعات منحصر به فردی در مورد نگرش مسلمانان نسبت به موقعیت اهل الدجّن می‌دهد.

این کمبود اطلاعات راجع به **مُدَجَّنان** در منابع اسلامی، با پژوهش‌هایی که محقّقان اروپایی خاصه اسپانیایی در دو سدهٔ اخیر انجام داده‌اند، تا حدی جبران شده است. باید

توجه داشت که مطالعات اسلامی در ***اسپانیا*** توسط مستعربان در سده‌های میانه آغاز شد و با فعالیت‌های مترجمان ***طلیطله*** رونق یافت. در این دوره انگیزهٔ اصلی مسیحیان از این مطالعات آن بود که با برتری فرهنگی مسلمانان مقابله کنند. بدین منظور ادبیات جدلی پدید آوردند و به موازات آن برنامه‌هایی تدارک دیدند تا در جامعه نسبت بـه فـرهنگ اسلامی بدبینی و نفرت ایجاد کنند. آنان بدین وسیله در صدد بودند از طرفی با نفوذ آن در میان پیروان مسیح جلوگیری کنند و از سوی دیگر، **مُدَجَّنان** را نیز به سوی مسیحیت سوق دهند. بنابراین، مسیحیان در این ایّام به لحاظ دینی و سیاسی، مطالعات اسلامی را ضروری می‌دانستند و به همین دلیل دولت و کلیسا در سطح وسیعی به حـمایت از آن پرداختند.

اما اسپانیایی‌ها در سـدهٔ ۱۲ق /۱۸م مـرحـله جـدیدی از مـطالعات اسـلامی را، بـا رویکردی محققانه و با هدف دوباره آشکارسازی و بازسازی تاریخ سده‌های میانه ***اسپانیا*** آغاز کردند که تاکنون نیز همچنان ادامه دارد.[۶۴] در این مرحله یک محقّق اسپانیایی، به نـام ***فـرانسـیسکو فـرناندز گـنزالث*** Francisco Fernandezy Gonzalez تـحقیقی جـدی دربـاره **مُدَجَّنان** انجام داد که آن را به سال ۱۲۸۳ق /۱۸۶۶م در ***مادرید*** منتشر کرد و بدین گـونه باب پژوهش در این زمینه را بر روی محققان گشود. اثر وی با عنوان ***وضعیت اجتماعی و سیاسی مُدَجَّنان قشتاله*** Estado socialy politico de los munejares de castilla، در ۲۵۰ صفحه است که حدود ۲۰۰ سند نیز به آن ضمیمه شده، و در آن به شورش‌های **مُدَجَّنان** ایـن ناحیه، سیاست‌های حاکمان مسیحی نسبت به آنان، روابـط مسـیحیان بـا ایـن گـروه و فرهنگ و هنر آنان پرداخته است.[۶۵] اثر ***گنزالث*** به زبان اسپانیایی تدوین شده که در این جا از آثار انگلیسی نوشته‌های او استفاده شده است. بعد از او تا مدت‌ها در این موضوع اثر جدیدی تدوین نشد. اغلب کارهای بعدی به جای پرداختن به ابـعاد زنـدگی **مُـدَجَّنان**، عمدتاً بر پیشرفت مسیحیان، در قلمرو اسلامی و بازپس‌گیری اراضی از مسلمانان تأکید کرده. مثلاً ***کاگیگاس*** Isidro de los cagigas در نیمه سدهٔ ۱۴ق /۲۰م اثری با عنوان ***مُدَجّنان: اقلیّت‌های دینی ـ نـژادی در اسـپانیای سـده‌های مـیانه*** minorias etnico. religiosas de la edad media espanola: los Mudejares در دو جلد منتشر کرده، اما در آن بیشتر به پیشروی‌های مسیحیان در قلمرو اسلامی پرداخته و به نـدرت دربـاره زنـدگی **مُـدَجَّنان** بـحث کـرده

است.[۶۶]

می‌توان گفت تا نیمهٔ سده ۱۴ق /۲۰م آثاری که در این زمینه پدید آمده، تقریباً همه آن ها را نویسندگان ***اسپانیا***یی نوشته‌اند، از جمله این آثار باید از کار برجسته ***فرانسیسکو ماچو اُرتگا*** Franciso macho y ortega با عنوان ***وضعیت اجتماعی مُدَجَّنان‌آراگون*** Condicion social de los mudegares aragoneses یاد کرد. این اثر که حاصل تحقیقات او بر روی آرشیو (بایگانی) اسناد سیاسی ***سَرَقُسطَه*** و آرشیوهای سلطنتی در ***بارسلونا*** است، در ۶۵ صفحه با پیوست ۱۱۲ سند به آن، در سال ۱۹۱۷م منتشر شد. لازم به ذکر است که اغلب تحقیقات جدی در مورد **مُدَجَّنان** به صورت مقالات و به طور پراکنده انتشار یافته و یا گاهی به عنوان فصلی از یک کتاب چاپ شده است. مثلاً ***خوان تورس فونتس*** Juan Torres Fontes با نوشتن مقاله‌ای درباره **مُدَجَّنان** ***مُرْسِیَه***، نحوهٔ زندگی آنان را به دیگران معرفی کرده و ***فونت ریوس*** J.M.Font Rius نیز کار مشابهی در مورد **مُدَجَّنان** طُرطُوشَه انجام داده است.[۶۷]

گفتنی است از نیمه دوم سدهٔ ۱۴ق /۲۰م نویسندگان انگلیسی زبان هم به جامعه **مُدَجَّنان** توجه کرده آثار متعددی در مورد آنان پدید آوردند و بدین گونه مطالعات مربوط به آنان در غرب به ویژه در سال‌های اخیر پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای کرده است.[۶۸] یکی از نویسندگانی که به زبان انگلیسی آثار متعددی در مورد تاریخ ***اسپانیای*** سده‌های میانه تألیف کرده و در آن ها به ***مُدجّنان*** به ویژه در مملکت ***آراگون*** و ناحیه ***بلنسیه*** پرداخته، ***رابرت ایگناتیوس برنز*** Robert Ignatius Burns است. او در اثری با عنوان ***استعمار سده‌های میانه*** Medieval colonialism postcrusade Exploitation of Islamic Valencia...، درباره مالیات‌های گوناگونی که حاکمان مسیحی از **مُدَجَّنان** و یهودیان اخذ می‌کردند، به تفصیل بحث می‌کند. همچنین به توانایی‌های اقلیّت‌های دینی در ***اسپانیای*** مسیحی توجه کرده است و اطلاعات در خور توجهی در مورد بهره‌برداری‌های مسیحیان از قابلیّت‌های آنان در اداره کشور، پرورش اراضی و غیره دارد. همو در اثر دیگری با نام ***اسلام تحت سلطهٔ صلیبیان...*** Islam under the Crusaders: colonial survival in the thirteenth-century kingdom of valencia، گرچه اشاراتی به کثرت جمعیّت **مُدَجَّنان** در ناحیه ***بلنسیه*** دارد و گاه از خود مختاری اداری آنان و برخوردهایشان با مسیحیان سخن می‌گوید، بخش اعظم مطالب

این کتاب را به اقدامات سیاسی و نظامی مسیحیان اختصاص داده و با نگرش خاصی به بزرگ نمایی فتوحات آنان در شرق اندلس و ناحیه *بَلَنسِیَه* پرداخته است. ***برنز*** در کتاب دیگری با عنوان ***فرهنگ‌های گفتگو...*** Negotiating cultures: Bilingual surrender treaties in muslim-crusader spain، به بررسی و تحلیل بعضی از قراردادهایی که **مُدَجَّنان** به هنگام تسلیم با مسیحیان منعقد کرده بودند، پرداخته است. او در این اثر براساس آرشیوهای مسیحی نکات جالبی در مورد روابط بین مسلمانان و پیروان مسیح ارائه می‌دهد.

از دیگر نویسندگان غربی که پژوهش‌هایی را در باب ***اسپانیا*** به انگلیسی نگاشته است و در آن ها مباحثی را به **مُدَجَّنان** اختصاص داده، ***لئونارد پاتریک هاروی*** Harvery L.P. است. وی در بخش‌هایی از اثر خویش که موضوع آن ***اسپانیای اسلامی*** Islamic spain است، به **مُدَجَّنان** پرداخته و اطلاعات مفیدی درباره رابطهٔ مسیحیان با **مُدَجَّنان** نواحی مختلف ***اسپانیا*** می‌دهد و محدودیّت‌های اجتماعی آنان را به اختصار بیان می‌کند. همچنین به قابلیّت‌های **مُدَجَّنان** توجّه کرده، اما در مورد نقش فرهنگی آنان به جز اشاراتی کوتاه، چیزی ارائه نمی‌دهد. همو در مقاله‌ای با نام ***مُدَجَّنان*** بسیاری از مطالب کتاب ***اسپانیای*** اسلامی را به گونه‌ای تکرار کرده، ولی در آن اطلاعات مختصر و مفیدی در باب معماری **مُدَجَّنان** به چشم می‌خورد. ***هاروی*** در مقالهٔ تحقیقی دیگری با عنوان «***تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موریسکوها***» The Political, Social and Cultural History of the Moriscos با استناد به نوشته‌های الاعجمیه (الخامیادو) Alijamiado مطالب قابل توجهی درباره اهمیت فرهنگی **مُدَجَّنان** و خاصه **موریسکوها** فراهم آورده است. وی در این مقاله به اسلام سرّی **موریسکوها** و پایداری آنان در برابر اجحافات مسیحیان اشاره کرده، اما کمتر به اقدامات محاکم تفتیش عقاید پرداخته است.

یکی دیگر از نویسندگان غربی، به نام ***هیلگارث*** J.N.Hillgarth در اثری با عنوان ***پادشاهی‌های اسپانیایی*** 1516 - 1250 The Spanish Kingdoms، علاوه بر این که مطالب مفیدی در باب دولت‌های مسیحی ***اسپانیا*** فراهم آورده، اطلاعات پراکنده ولی جالبی در مورد توانایی‌های ***مدجّنان*** در زمینه‌های مختلف از قبیل کشاورزی، صنعتی و معماری می‌دهد. نویسنده‌ای دیگر، به نام ***اوکالاغان*** Joseph F.O, Callaghan، در مقاله‌ای با عنوان ***مُدَجَّنان قشتاله و پرتغال در سده‌های ۱۲ و ۱۳*** The Mudejaras of Castile and Portugal in

Twelfth and Thirteenth Centuries گرچه اطلاعات قابل توجهی در مورد توزیع **مُدَجَّنان** در مملکت ***قشتاله*** می‌دهد و محدودیّت‌های اجتماعی آنان را در این پادشاهی بررسی می‌کند، اما راجع به **مُدَجَّنان *پرتغال*** مطالب ناچیزی آورده و بیشتر بحث را به اقدامات سیاسی حاکمان مسیحی و فتوحات آنان اختصاص داده است.

باید یادآوری کرد که آثار مذکور کمتر به **مُدَجَّنان** جزایر شرقی (***بالئار***) پرداخته است. در این باره خانم ***لویوری*** Elena Lourie در اثر خویش با نام ***جنگ صلیبی و استعمار...*** ...Crusade and Colonisation، اطلاعات جالبی ارائه می‌دهد. وی به قابلیّت‌های **مُدَجَّنان** قلمرو ***آراگون*** نیز توجه نموده و به رنج‌هایی که بر اثر تعصبّات مسیحی بر آنان تحمیل می‌شده، اشاره کرده است.

کتاب ***تاریخ مسلمی الاندلس الموریسکیون*** که توسط دو نویسنده، یکی ***اسپانیا***یی به نام ***انطونیو دومینقیر هورتز*** و دیگری ***برنارد بنثت*** فرانسوی به ***اسپانیا***یی تألیف شده و ***عبدالعال صالح طه*** آن را به عربی برگردانده است، درباره حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ***موریسکوها*** اطلاعات قابل توجهی می‌دهد، به ویژه در باب نحوهٔ رفتار مسیحیان با ***موریسکوها*** و اعمال غیرانسانی محاکم تفتیش عقاید به منظور محو فرهنگ و سنن اسلامی از آنان و واکنش‌های این جمعیت، به تفصیل بحث می‌کند؛ اما در مورد جنبهٔ فرهنگی آنان به اشاراتی کوتاه بسنده کرده است. درباره نقش فرهنگی **مُدَجَّنان** و خاصه ***موریسکوها***، ***لوپز بارالت*** Lopez - Baralt در اثر خویش با عنوان ***اسلام در متون اسپانیایی از سده‌های میانه تا کنون*** Islam in Spanish Literature from the Middle Ages to the Present، نظر منصفانه‌تری دارد. وی براساس نوشته‌های الاعجمیه (الخامیادو) و با ذکر شواهد متعدّد تأثیر فرهنگی اقلیّت‌های مسلمان بر ادبیات ***اسپانیا***یی را بررسی کرده است. ***انورشجنه*** Anwar Chjne نیز در کتاب ***اسلام و غرب...*** ...Islam and the West the Moriscos به توصیف ادبیات الاعجمیه پرداخته است و در حیات فرهنگی ***موریسکوها*** آگاهی‌های سودمندی می‌دهد.

محقّقان غربی با امکانات گسترده‌ای که در اختیار دارند، سعی کرده‌اند بر پایهٔ منابع گوناگون و متعدّد به بررسی ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه **مُدَجَّنان** بپردازند؛ برای مثال آنان با استفاده از علم باستان‌شناسی اطلاعات وسیعی در مورد

الگوی اسکان **مُدَجَّنان** ارائه داده‌اند. همچنین با بررسی هایی که بر روی بقایای ظروف سفالین عصر **مُدَجَّنان** انجام داده‌اند، بحث‌های مربوط به اهمیّت اقتصادی اهل الدَّجْن را تقویت کرده‌اند.[۶۹]

این محقّقان بیشتر از منابع مکتوب یعنی نوشته‌ها و متون باقی مانده از دوره ***مُدَجَّنان***، در تحقیقات خویش استفاده می‌کنند که می‌توان آن ها را به دو نوع تقسیم کرد:

۱ ـ آثار فراوانی که مسیحیان و مؤسسات حقوقی و اداری آنان خواه به زبان رومی یا لاتین تولید کردند.

۲ ـ آثاری در زمینه‌های غیر تاریخی که **مُدَجَّنان** و به ویژه ***موریسکوها*** و تشکیلات وابسته به آنان خواه به زبان رومنس یا عربی و یا ***الخامیادو**** تدوین شده است.

بیشترین آثار مکتوب به منابع آرشیوی مسیحیان اختصاص دارد که غالب آن ها باقی مانده و موجود است. قضایا و دعاوی مکتوب دادگاه‌ها، بایگانی‌های سلطنتی و دفاتر اسناد رسمی، نوشته‌های مؤسسات اداری مربوط به کلیساها، شهرداری‌ها و فئودال‌ها، منابع آرشیوی را تشکیل می‌دهند. در واقع این منابع از دهه ۱۹۷۰م شالوده‌ای برای کار در زمینه جامعه **مُدَجَّنان** مورد استفاده قرار گرفته که بر پایهٔ همین اسناد مطالعات مربوط به این گروه پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای داشته است. محقّقان به منظور برکنار ماندن از دیدگاه‌های مسیحیان، در سال‌های اخیر به نوشته‌ها و متون ***الخامیادو*** و عربی که **مُدَجَّنان** و به ویژه ***موریسکوها*** فراهم آوردند، توجه بیشتری کرده‌اند.[۷۰]

مُدَجَّنان برخلاف مسلمانان ***غَرْناطَه*** و شمال افریقا هیچ وقایع نامه و تاریخی محلی از خود بر جای نگذاشته‌اند، اما از آنان و به طور مشخص از جانشینانشان، ***موریسکوها***، تعداد قابل ملاحظه‌ای از قراردادها، یادداشت‌های مالیاتی، آثار جدلی و دینی و جز آن بر جای مانده است، که براساس آن ها نویسندگان غربی سعی کرده‌اند تصویر نسبتاً روشنی از حیات فرهنگی و مادی جامعه **مُدَجَّنان** ارائه دهند. ولی با وجود این تلاش‌ها اطلاعات درباره آنان در تمام نواحی و همه دوره‌ها پراکنده و ناقص است. به طور کلی اغلب گزارش‌ها در مورد آنان به زمانی بلافاصله پس از استردادهای نخستین مناطق

---

* ـ به نوشته‌های رومنس که با حروف عربی نگاشته شده، به اسپانیایی الخامیادو (Aljamiado) گویند، اغلب آن ها دارای کلمات عربی نیز هستند گفته شده این واژه تحریف کلمه الاعجمیه است.

اسلامی مربوط می‌شود و یا دربارهٔ دوره پایانی آنان، یعنی نیمهٔ دوم سدهٔ ۹ق /۱۵م و بعد از سال ۸۹۷ق /۱۴۹۲م است. بدین گونه در تاریخ **مُدَجَّنان** دوره‌ای که مشتمل بر سدهٔ ۸ق /۱۴م و نیمهٔ نخست سدهٔ ۹ق /۱۵م است، به لحاظ اطلاعاتی گسستگی طولانی وجود دارد.[۷۱]

چنان که ملاحظه شد نگارنده در باب این موضوع بیشتر از نوشته‌های محققان اروپایی بهره گرفته و در حد امکانات موجود سعی کرده به آثار آن دسته از پژوهشگران غربی مراجعه کند که در زمینه مورد بحث تخصّص داشته باشند و از منابع دست اوّل نظیر اسناد و مدارک آرشیوی نیز استفاده کرده باشند؛ از قبیل ***لئونارد پاتریک هاروی*** Leonard Patrick Harvey ***و رابرت ایگناتیوس برنز*** Robert Ignatius Burns و ***لوپز بارالت*** Lopez Baralt - و غیره، که این محققان دربارهٔ **مُدَجَّنان** در سال‌های اخیر کارهای در خور توجهی انجام داده‌اند.[۷۲]

شایان ذکر است تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد در باب **مُدَجَّنان** و مطالبی که در این رساله طرح و بحث شد، اثری مستقل نه تنها در زبان فارسی بلکه در زبان عربی نیز تألیف نیافته است و شاید بتوان گفت که این نخستین اثری است که دربردارنده مباحث **مُدَجَّنان** نواحی مختلف ***اسپانیا*** است. البته اغلب مطالب آن به طور پراکنده و در قالب مقاله‌ها و یا فصل‌هایی از یک کتاب به زبان انگلیسی و یا سایر زبان‌های اروپایی مورد بحث قرار گرفته، ولی همهٔ جنبه‌های حیات **مُدَجَّنان** این گونه جامع و فراگیر در یک اثر فراهم نیامده است و جای خالی چنین پژوهشی را پر نمی‌کند. وانگهی به زبان فارسی حتی به صورت محدود و ناقص نیز در این مورد تحقیقی انجام نشده است و مباحث مطرح شده در این رساله تا حدی می‌تواند نیاز خوانندهٔ فارسی زبان علاقه‌مند به موضوع را برطرف سازد.

یاداشت‌های فصل اوّل

1. Harvey, L.p. ***Islamic Spain 1250 to 1500*** (The University of Chicago, 1990), p.2.

۲ـ از سده ۶ق/۱۲م در شمال غربی شبه جزیره ایبریا، ناحیه شمالی پرتغال کنونی شکل گرفت. در این زمان هنوز بخش جنوبی ضمیمه آن نشده بود. آلفونس هنریکِز (Alfonso Henriques) برای استقلال این سرزمین چندین بار با مسلمانان در بخش جنوبی و با آلفونس هفتم، پادشاه قشتاله، در شرق و شمال به نبرد پرداخت تا این که در سال (۵۳۳ق/۱۱۳۹م یا ۱۱۴۰/۵۳۴) عنوان پادشاه بر خود نهاد و به طور رسمی استقلال پرتغال را اعلام کرد. پاپ الکساندر سوم (Alexander III) این ادعا را در ۵۷۴ق/۱۱۷۹م مورد تأیید قرار داد.

[(Stanislawski, Dan ***The Individuality of Portugal*** (Universty of Texas, 1959), pp. 167-168).

3. ***Encyclopaedia Britannica*** (the U.S.a.1972), vol. xx, p. 1084.

۴ـ حمیری، محمد بن عبدالمنعم، ***الروض المعطار فی خبر الاقطار***، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۹۸۴م، ص ۳۲.

5. Harvey, ***Islamic Spain,*** p.2.

6. Latham, J.D.***Encyclopaedia of Islam,*** New edition (1960), vol.I,p.286.

۷ـ مؤنس، حسین، ***رحلة الاندلس***، قاهره، ۱۹۶۳، ص ۲۲؛ قس: ناجی، محمد رضا، «اندلس»، ***دایرةالمعارف بزرگ اسلامی***، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۰ش، ۳۲۳/۱۰.

۸ـ ابن حوقل، ابوالقاسم بن حوقل النّصیبی، ***صورة الارض***، بیروت، دار مکتبة الحیاة، بی تا، ص ۱۰۶ـ ۱۰۷.

۹ـ زُهری، ابو عبدالله محمد بن ابی بکر، ***کتاب الجغرافیه***، تحقیق محمد حاج صادق، دمشق، ۱۹۶۸م، ص ۷۸ـ ۷۹.

۱۰ ـ یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله، ***معجم البلدان***، بیروت، دار صادر، بی‌تا، ۲۶۲/۱ ـ ۲۶۳.

۱۱ ـ ادریسی، ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالله بن ادریس، ***نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق***، قاهره، ۱۴۱۴ق / ۱۹۴۴م، ۵۳۶/۲.

۱۲ ـ به هر چیز نو پیدا و جدید مُوَلَّد اطلاق می‌شود، مثلاً مردی که عرب اصیل نیست، کلمه‌ای که در اصل عربی وجود نداشته و تازه پیدا شده، شاعر دوره جدید (بعد از اسلام) را نیز مُوَلَّد گویند (ابن منظور، ***لسان العرب***، تصحیح امین محمد عبدالوهاب، محمد الصادق العبیدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ق / ۱۹۹۵م، ۳۹۴/۱۲ ـ ۳۹۵). اما در ***دایرةالمعارف اسلام (انگلیسی)*** چنین آمده: واژه مُوَلَّد متضمّن تولیدی است که از پیوند خوردن دو جنس حیوانی مختلف حاصل گردد، و اصطلاحاً به چنین حیوانی دورگه گویند، چگونگی تعمیم این کلمه به انسان‌ها، که تعجّب‌انگیز به نظر می‌رسد، روشن نیست. این وژاه در زبان اسپانیایی به شکل "Muladi" و در نسخه‌های لاتینی سده‌های میانه به صورت "Mollites" آمده است.

[(Chalmeta, P. ***Encyclopaedia of Islam*** (1993), vol. VII, p. 807)].

۱۳ ـ مؤنس، حسین، ***فجرالاندلس***، قاهره ۱۹۵۹، ص ۴۲۵، ***Ibid***.

این کتاب به فارسی ترجمه شده است: حسین مؤنس، ***سپیده دم اندلس***، ترجمه حمید رضا شیخی، مشهد، ۱۳۷۳ش.

14. Dozy, Reinhart, ***Spanish Islam,*** tr. By F.G. Stokes (London, 1988), p.240.

۱۵ ـ مؤنس، حسین، ***فجرالاندلس***، ص ۴۳۰ ـ ۴۳۱.

Imamuddin, S.M.***Muslim spain 411-1492: A Sociological study*** (Leiden, E.J.Brill, 1981), p.29; Chalmeta, ***EL***^{2}***, Vol. VII, p. 507.***

17. Chalmeta, ***EI***^{2}, Vol. VII,p.808.

18. Imamuddin, ***Muslim Spain 711-1492,*** p.29; watt, W.M.and cachia, p. ***A history of Islamic Spain*** (Edinburgh University, 1965), p. 55.

اثر مونتگمری وات با عنوان ***اسپانیای اسلامی*** توسط محمد طالقانی به فارسی ترجمه شده و بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۵۹ش اقدام به چاپ و انتشار آن نموده است.

19. ***The Suuubiyya in al-Andalus: the Risala of Ibn Garcia and Five Refutations,*** tr. by James T. Monroe, University of California, 1970.

20. Chalmeta, ***EI***^{2} Vol. VII,p. 808; مؤنس، حسین، ***فجرالاندلس***. ص ۴۲۵

۲۱ ـ ابن منظور به صورت مُستَعرِبه آورده و چنین گوید: قومی از عجم که داخل قوم عرب شدند، به زبان آنان سخن می‌گفتند و از سنن اعراب تقلید می‌کردند، اما نسبت به آنان خلوص نیت نداشتند (ابن منظور، ***لسان العرب***، ۱۱۴/۹). همچنین مُستَعرِب صفت فاعلی از استعراب، به معنای سخن زشت آورنده، فحش گوینده و داخل شونده بین عرب است (الخوری، سعید ***اقرب الموارد فی فصح العربیّة والشوارد***، بیروت، ۱۹۹۲م، ۷۵۹/۱.

22. The ***New Encyclopaedia Britannica*** (Chicago, 1997), Vol.VIII, p. 384.

23. Guichard, Pierre, }the Social History of Muslim Spain", ***The Legacy of Muslim Spain, ed. by Salma Khadra*** Jayyusi (leiden, Brill, 1994), Vol. II, p. ***687.***

این کتاب به فارسی برگردانیده شده است با عنوان: ***میراث اسپانیای مسلمان***، زیر نظر سلمی خضرا جیّوسی، ترجمه گروه زبان‌های اروپایی بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، ۱۳۸۰ش.

24. Lopez Gomez, Vol.I.pp.171-174.

مارگاریتا لوپز گومز از سال ۱۹۸۵م مدیر بخش تاریخ و هنر مؤسسه غربی فرهنگ اسلامی در مادرید بوده است. (Ibid, Vol,II,p. 1070).

۲۵ ـ مؤنس، حسین، ***فجرالاندلس***، ص ۴۲۶.

26. Champman, Chrles E. ***A History of Spain*** (New York, 1931), pp.84-87.

27. Decpalza, Mikel, "Mozarabs: an Emblematic Christian Minoriry in Islamic al-Andalus", ***The Legacy of Muslim Spain, ed. by*** Jayyusi, Vol. I,p. 149.

28. Chalmeta, ***EI***[2] Vol. VII, pp. 246-247.

29. ***Ibid,*** P.247.

30. Decplza, Mikel, "Mozarabs...", ***The Legacy of Muclim Spain, V***Vol. I, p. 150.

۳۱ ـ دَجَنَ، یَدْجُنُ. دَجْناً و دُجُوناً ـ دَجَنَ بالمکان: در آن جا مقیم شد، دَجَن الطائر او الحیوان: پرنده یا حیوان اهلی شد. حیوان رام و اهلی را به عربی داجن گویند (مسعود، جبران، ***الرائد معجم لغوی عصری***، بیروت، دارالعلم للملائین، ۱۹۹۲م، ص۳۵۵؛ رضا، احمد، ***معجم متن اللغه***، بیروت، دار مکتبة الحیاة، ۱۳۷۷ق/۱۹۵۸م، ۳۰/۲؛ أنیس، ابراهیم و دیگران، ***المعجم الوسیط***، استانبول، بی تا، ۲۷۲/۱.

32. Harvey, ***Islamic Spain,*** P.[3].

33. Nirenberg, David, "Mualims in Christian Iberia, 1000-1526: Varieties of Mudejar Experience", ***The Medieval World,*** ed. by Peter Linchen and Janet L. Nelson (London and

New York, 2001), p.61.

34. Chalmeta, ***EI***^{2}, Vol. VII, p. 286.

35. Harvey, ***Islami Spain,*** P.4; Watt, ***A History of Islamic Spain,*** p. 151.

36. ***Ibid,*** P.4.

37. Harvey, "The Mudejars:, ***The Legacy of Muslim Spain, Ed,*** By Jayyusi, Vol.I, pp.177-178.

۳۸ ـ ونشریسی، احمد بن یحیی، ***المعیار المُعرِب والجامع المغرب عن فتاوی علماء افریقیة والاندلس والمغرب***، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م، ۱۵۰/۲ـ۱۵۱.

39. Watt, ***A History of Islamic Spain,*** p. 151.

40. Harvey, ***Islamic Sapin 1250 to 1500,*** p.3.

۴۱ ـ ونشریسی، ***المعیار المعرب***، ۱۲۵/۲.

۴۲ ـ همان، ۱۵۰/۲ ـ ۱۵۱.

43. Burns, ***Islam Under the Crusaders...,*** Preface.

44. Chalmta, ***EI***^{2}, Vol. VIi, P.286.

۴۵ ـ ***اخبار مجموعة فی فتح الاندلس و ذکر أمرائها والحروب الواقعة بینهم***، مادرید، ۱۸۶۷م، ص ۶۲.

46. O,Callaghan, Joseph F. "The Mudejars of Castil and Portugal in the Twelfth and Thirteenth Centuries", ***Muslims Under Latin Rule 1100-1300,*** ed. by James M.Powell (Princetion Universtiy, 1990), pp. 19-20.

47. Chalmeta, ***EI***^{2}, Vol. VII, p. 288.

۴۸ ـ ونشریسی، ***المعیار المُعرِب***، ۴۳۹/۲.

۴۹ ـ ابن رشد، محمد بن احمد بن رشد (جدّ ابن رشد، فیلسوف معروف اندلسی)، ***کتاب المقدمات الممهدات لبیان ما اقتضته رسوم المدونة من الاحکام الشّرعیات والتحصیلات المحکمات الشّرعیات لامهات مسائلها المشکلات***، بیروت، دار صادر، بی تا، ص ۶۱۱ ـ ۶۱۲.

۵۰ ـ ونشریسی، ۱۲۴/۲.

51. Nirenberg, David, "Muslims in Chritian Ibria, 1000-1526...", ***The Medieval World, ed. By Peter Linehen and Janet L. Nelson, p.62.***

۵۲ ـ النباهی، ابوالحسن علی بن عبدالله مالقی، ***تاریخ قضاة الاندلس***، بیروت، دارالکتب

العلمية، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م، ص ۱۷۳.

53. Chalmeta, ***EI***[2], Vol.VII, p. 286.

54. Burns, Robert Ignatius, ***Islam Under the Crusaders: Colonial Survival in the Thirteenth - Century Kingdom of Valencia (Princeton University,*** 1973), p. 64.

55. Harvey, ***Islamic Spain 1250 to 1500,*** P.4.

۵۶ ـ همچنان که گاه در انگلیسی واژه مور (moor) را برای مسلمانان به کار می‌برند و هر چیز منسوب به آنان را موریش (Moorish) گویند، در اسپانیایی نیز مسلمانان را به طور کلی مـورو (moro) نامند و هر چیز منسوب به آنان را موریسکو (morisco) خوانند. همچنین برخی گفته‌اند کلمه موریسکو اسم مصغر واژه مور است و به منظور تحقیر کردن مسلمانانی که به مسیحیت تظاهر می‌کردند، به کار می‌رفته است. (***Encyclopaedia Britannica,*** Vol. VIII,p. 325)

57. Levi-Provencal, E. ***EI***[1], Vol.V,p.577.

58. Harvey, "The Political, Social and Cultural history of the moriscos", ***The legacy of Muslim Spain,*** ed. by Jayyusi, Vol.I,pp. 201-202.

59. ***Ibid,*** p. 202.

60. Wiegers, G.A.***EI***[2], Vol.VII,p.242.

۶۱ ـ هورتز، أنطونيو دومينقير و بنثنت، برنارد، ***تاريخ مسلمى الاندلس الموريسكيون***، ترجمهٔ عبدالعال صالح طه، قطر، الدوحه، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م، ص ۴.

62. Harvey, L.P. "The Mudejars", ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed. by Jayyusi, Vol.I,P.177.

63. Idem, ***Islamic Spain 1250 to 1500, p. 68.***

64. Monroe, James T. Islam and the Arabs in Spanish Scholarship (leiden, 1970), p.3.

65. Burns, Robert I. Moors and Crusaders in Mediterranean Spain (London, 1978), p. 129.

66. O’Callaghan, Joseph F. "The Mudejars of castil and portugal in the twelfth and thirteenth centuries:, ***Muslims Under Latin Rule 1100-1300,*** d. by James M.Powell, p.11.

67. Burns, ***Moors and Crusaders in Mediterranean Spain, pp. 130-131.***

68. ***Ibid,*** p.132.

69. Nirenberg, David, "Muslims in Christian Iberia..." ***The Medieval World,*** ed. by Peter Linhen and Janet L. Nelson, p. 62.

70. ***Ibid.***

71. Harvey L.P. ***Islamic Spain 1250 to 1500, p. 68.***

۷۲ ـ لئونارد پاتریک هاروی (Leonard Patrick Harvey) دارای عناوین مختلف دانشگاهی بوده؛ از جمله چندی مدرس اسپانیایی دانشگاه آکسفورد و برای مدتی تا سال ۱۹۸۳م استاد اسپانیایی دانشگاه لندن بوده است (Jayyusi, Salma Khadra, ***The Legacy of Muslim Spai,*** Vol.II, p. 1069).

رابرت ایگناتیوس برنز (Robert Ignatius Burns) دارای عناوین متعدد علمی بوده؛ از جمله استاد تاریخ در دانشگاه کالیفرنیا است. (Powell, James M. ***Muslims under Latin Rule 1100-1300,*** p.209)

لوپز بارالت (Lopez - Baralt) یکی از اعضای فرهنگستان زبان اسپانیایی مادرید است.

فصل دوم

زمینهٔ تاریخی

در طول تاریخ اسلام، مسیحیّت برای اسلام همانند رقیبی سرسخت ظاهر شده و همواره در صدد بوده است با هر ابزار ممکن آن را از سر راه بردارد. هنگامی که مسلمانان در ادامه فتوحات خویش در اواخر سدهٔ اوّل هجری در شبه جزیره ***ایبریا*** استقرار یافتند، این سرزمین به صورت میدان وسیعی درآمد که پیروان مسیح چندین سده به منظور از پای درآوردن حریف، کوشش‌های بسیار و خستگی ناپذیری از خود نشان دادند سرانجام طی چندین مرحله به هدف خویش که از میان برداشتن آنان بود دست یافتند.

هنگام ورود مسلمانان به شبه جزیره ایبریا، اغلب ساکنان آن بنا به دلایلی که در آثار تاریخی مربوط به ***اسپانیای*** عصر اسلامی به تفصیل بیان شده، با فاتحان کنار آمدند. شاید مهم‌ترین عامل این همراهی، آشفتگی دستگاه سیاسی، ضعف مسیحیت و روحیهٔ تسلیم پیشگی پیروان مسیح بوده است؛ در واقع هیچ یک از نیروهای دولت و کلیسا تحرک و پویایی کافی برای مقابله با مسلمانان نداشتند.[1] و در این میان عده‌ای از مسیحیان که عمدتاً اشراف و از طبقه حاکم بودند به مخالفت پرداختند، ولی چون نتوانستند در برابر مسلمانان مشکل جدّی ایجاد کنند، با عقب‌نشینی به مناطق کوهستانی شمال (ناحیه **جِلِّیقِیَّه** Galicia) و بهره‌گیری از مخفیگاه‌های نواحی صعب العبور آن جا، در انتظار فرصتی

ماندند تا به مقابله با مسلمانان بپردازند.

شواهد حاکی از آن است که از آغاز فتح اندلس و به دنبال واکنش مسیحیان تا سدهٔ ۵ق /۱۱م به سبب برتری مسلمانان جمعیت اندکی از آنان تحت سلطه مسیحیان درآمدند، که به دلیل قلّتشان و شرایط جنگی حاکم بر ثغور، زندگی آنان در قلمرو مسیحیان دیری نپایید.[۲]

در این دوره، مسیحیان شمال نیز در زمینه بازپس‌گیری مناطق از سیاست مشخص و منسجمی پیروی نمی‌کردند؛ به عبارت دیگر هنوز اندیشهٔ بازپس‌گیری Reconquest در میان آنان قوّت نگرفته بود. از سدهٔ ۵ق /۱۱م در پی تجزیه دولت اسلامی در اندلس، جنبش بازپس‌گیری در میان مسیحیان گسترش یافت و چندین سده به درازا کشید تا منجر به استیلای مجدّد آنان بر این سرزمین شد. در این بخش سعی خواهد شد به روند فائق آمدن مسیحیان مغلوب بر مسلمانان و حوادثی که به نحوی به این جریان کمک کردند پرداخته شود.

چگونگی شکل‌گیری گروه‌های مسیحی

مسلمانان در جریان فتح شبه جزیره موفق نشدند که تمام مناطق آن را به فرمان خویش درآورند. آنان به بخشی از ناحیه صعب العبور جِلِّیقِیَّه دست نیافتند.[۳] گرچه گفته شده که ***موسی بن نصیر*** از جبال پیرنه عبور کرده در ***ناربون*** و سایر شهرهای ***سپتمانیا***، در جنوب شرقی ***فرانسه***، به جنگ پرداخت؛[۴] امّا ناحیه شمال غربی مشرف بر خلیج ***بیسکای*** Biscay و معروف به ساحل ***کانتابریا*** Cantabria یا به قول مسلمانان دیوار فرنگ را بدون فتح رها کردند.[۵]

مسلمانان پس از استقرار در اندلس و از نخستین دههٔ عصر والیان، کمتر در این اندیشه برآمدند که مسیحیان فراری به نواحی شمالی را مطیع خود سازند. آنان به منازعات قبیله‌ای در درون خویش روی آوردند، و بیشتر نیروها را در آن سوی پیرنه و جنوب ***فرانسه*** متمرکز کردند و بدون پرداختن به مسیحیان معاند، از طریق درگیر شدن با فرانک‌ها جبهه و دشمن جدیدی را به وجود آوردند.

برخی معتقدند چون در این ایام از طرفی سلطه ***استروگوت‌های ایتالیا*** بر ایالت ***سپتمانیا***

کاهش یافته بود و از سوی دیگر، امرای حاکم بر سرزمین گل همچون ***کنت تولوز، دوک آکوتین و کنت پواتیه*** نیز به منظور تسلط بر این منطقه با یکدیگر کشمکش داشتند؛ با توجه به این اوضاع آشفته مسلمانان اقدام به تصرف آن جا کردند و تا حدود سال ۱۰۰ هجری بر آن ناحیه استیلا یافتند؛ بعد از آن هم اهتمام خاصی بـه جنگ‌های آن سـوی **پیرنه** داشتند.[۶] در نتیجه، مسیحیان معاند هم فرصت یافتند تا دوباره بـه سازماندهی قـوای خویش بپردازند و در مناطق شمالی اقدام به تأسیس پایگاه‌ها و دژهای استوار کنند. شاید تحریک همین مسیحیان در مشغول کردن مسلمانان به آن سوی پیرنه بی‌تأثیر نبوده است. آنان بدین وسیله از سمت جنوب خطر مسلمانان را از خویش دور می‌کردند، و از سمت شمال نیز از تهدید فرانک‌ها در امان می‌ماندند.[۷]

مسلمانان پس از حدود یک دهه تاخت و تازهای موفقیت‌آمیز در جـنوب ***فـرانسـه***، سرانجام در نـبرد پـواتـیه Poitiers بـه سـال ۱۱۴ق /۷۳۲م از نـیروهای فـرانک شکست خوردند و پیشرفت‌شان در این ناحیه متوقف شد. با این شکست روحیه مسیحیان قوت گرفت، و در پی آن فرانک‌ها به منظور مقابله با خطر اسلام با مسیحیان پناهنده به شمال ***اسپانیا*** در سنگر واحد قرار گرفتند.[۸]

به نظر می‌رسد هنگامی که قدرت مسلمانان در نواحـی مـختلف انـدلس گسـترش یافت، چنان که در سرزمین‌های دیگر نیز شاهد بودیم، بخش قابل توجهی از مسیحیان اندلس به اسلام روی آوردند و یا ***مُسْتَعْرِب*** شدند. انزوای جغرافیایی این سرزمین از بقیه مناطق رومی دوره‌های باستان، آن را در معرض نفوذ اندیشه‌ها و عقاید شرقی قرار داده بود. نفوذ فینیقی‌ها، سپس در سدهٔ سوم میلادی، انتشار مسیحیت، آن‌گاه در سدهٔ چهارم افکار و تصورات یکتاپرستی جامعه یهود وارد آن جا شد و در سدهٔ پنجم عـقاید ضـد تثلیثی یا توحیدی ***آریانیسم***، پیروان ***آریوس*** اسقف اسکـندریـه کـه اصـل تـثلیث را قـبول نداشت، در این سرزمین رونقی به سزا یافت. در سدهٔ هشتم میلادی پیروان عقاید ***آریوس*** به اسلام گرایش پیدا کردند، امّا آنان که پیرو مسیحیت تثلیثی (کاتولیک) بودند به مناطق شمالی رفتند تا جبهه مقاومت در برابر مسلمانان را تقویت کنند.[۹]

در حالی که مسیحیان معاند سخت مشغول بازسازی قـوای از دست رفـته بـودند، مسلمانان دچار منازعات داخلی شدند. تفرقه جـویی از عـمده‌ترین مشکـلات جـامعه

اسلامی اندلس بود که همواره مسلمانان را در معرض تهدید جدّی قرار می‌داد و شاید این عامل بیش از هر مورد دیگری زمینه را برای تجدید قوای مسیحیان فراهم آورد. در اواخر عصر اموی در سراسر قلمرو خلافت درگیری‌های قبیله‌ای به ویژه بین عرب یمانی و مصری به اوج خویش رسید، که اندلس نیز از آن مستثنی نبود. افزون بر آن، در این سرزمین منازعات بین اعراب و بربرها این بحران اجتماعی را پیچیده‌تر کرده بود. درگیری بین این دو گروه بدان سبب نبود که اعراب مناطق حاصلخیز اندلس را به خود اختصاص داده بودند، بلکه بنا بر سنت برتری جویی عصر جاهلیت رفتار خشن و ظالمانه‌ای نیز نسبت به بربرها داشتند: اعراب آنان را ملّتی محکوم می‌پنداشتند که شایستگی‌های لازم را برای تدبیر امور دارا نیستند. طبیعتاً قوم **بربر** نسبت به این رفتارها واکنش نشان می‌داد؛ به طور مثال آنان در ناحیه ***مارِدَه*** به سال ۱۲۴ق /۷۴۱م دست به شورش زدند که اعراب به شدّت آن را سرکوب کردند.[۱۰] اعراب با فرستادن بربرها به مناطق کوهستانی سرد و لم یزرع ***لئون*** Leon[۱۱]، ***جِلِّیقِیَّه*** و ***آستوریا*** Asturia، هم آنان را از خود دور کردند و هم گرفتار جنگ مداوم با مسیحیان معاند شدند. از این وضعیّت بربرها به شدّت ناخشنود بودند تا آن جا که قیام عمومی قبایل بربر در شمال افریقا بر ضد حکّام اموی در دهۀ سوم سدۀ ۲ق /۸م انعکاس عجیبی در اندلس پیدا کرد و بربرها در شمال اندلس نیز پرچم قیام را برافراشتند. شورش از ناحیه جِلِّیقِیَّه آغاز شد به تمام منطقه شمالی به استثنای ***سَرَقُسْطَه***، تنها ناحیه شمالی که اغلب ساکنان آن را عرب‌ها تشکیل می‌دادند، گسترش یافت. برای سرکوب این قیام والی اندلس، ***عبدالملک بن قَطَن***، سپاهیانی فرستاد که با شکست مواجه شدند. بربرهای نواحی ***مارِدَة*** Merida، ***قُورِیَة*** Coria، قلعۀ ***رَباح*** Talavera و سایر نواحی اطراف نیز به آنان پیوستند و به منظور کنار زدن اعراب از قدرت، نیروهای خویش را به سه دسته تقسیم کردند: بخشی را مأمور محاصره ***طُلَیْطُلَه*** Toledo، گروه دیگری را برای حمله به ***قُرطُبَه*** Cordova آماده کردند و سومین دسته از بربرها قرار شد در ***الجزیرة الخضراء*** Algeciras استقرار یابند تا مانع ورود نیروهای شامی که در ***سبتة*** Ceuta تمرکز یافته بودند، به اندلس شوند؛[۱۲] اما علی رغم موانع موجود، نیروهای شامی هوشیارانه وارد اندلس شدند. با ورود آنان به این سرزمین افزون بر صف آرایی‌های قبلی مسلمانان در برابر یکدیگر، جبهه دیگری با عنوان شامیون در مقابل

بلدیون نیز گشوده شد. مسلمانانی که در مرحله نخست به همراه ***موسی بن نصیر*** به اندلس قدم نهاده بودند، به بلدیون موسوم شدند و آنان که در مرحله اخیر به سرکردگی ***بَلْج بنِ بشر قُشَیر*** از سرزمین شامات آمده بودند، به شامیون شهرت یافتند.[۱۳] ***ابن الأبّار*** از این دو گروه ستیزه جو با عنوان ***جُنْدَیْن*** یاد می‌کند.[۱۴] به منظور کاستن از منازعات، نائب خلیفه از ***افریقیه*** پیام فرستاد تا شامیان را در نواحی اندلس پراکنده سازند. بنابراین، ***جُنْد*** دمشق در ***اَلْبیَره*** جند حمص در ***اشْبیلیَّه***، جُند قِنَّسْرین در ***جیّان*** و جُنْد اردن در رَیَّه استقرار یافتند، جُنْد فلسطین نیز بین ***شَذُونَه*** و ***الجزیرة الخضراء*** تقسیم شدند.[۱۵]

گروه دیگری که در این منازعات داخل شدند نومسلمانان اندلس بودند. اینان به سبب کشمکش‌های موجود و خشونت‌ها و غرورهای طایفه‌ای، هم از اعراب وهم از بربرها نفرت داشتند.[۱۶] از فرزندان این گروه در تاریخ اندلس به عنوان ***مُولَّدان*** یاد می‌شود که بعدها مشکلات جدّی برای حکمرانان اموی پدید آوردند.

با توجّه به شرایط حاکم در میان مسلمانان، زمینه مساعد برای سازماندهی مجدّد و رشد گروه مغلوب (مسیحیان معاند) پدید آمد. تمامی منابع اعم از اسلامی و مسیحی سرآغاز تشکیل گروه‌های مقاومت مسیحی به منظور مقابله با سیادت مسلمانان را به شخصی به نام **پلای** Pelayo یا **پلاجیوس** Pelagius نسبت می‌دهند. ***مقری*** براساس روایت ***عیسی بن احمد رازی*** می‌نویسد: در ایّامی که ***عَنْبَسَة بن سُحَیم کلبی*** والی اندلس بود، (۱۰۳ ـ ۱۰۷ق)، مسلمانان بر تمام مناطق این سرزمین مستولی شدند و به غیر از ناحیه صخره‌ای و صعب العبور ***جِلِّیقِیَّه***، که یکی از بزرگان مسیحی به نام **پلای** به همراه سیصد مرد بدانجا پناه بردند، جایی باقی نماند. مسلمانان با آنان نیز جنگیدند و بسیاری از یارانش را از پای درآوردند، امّا به خود او و شمار اندکی از آنان که حدود ۳۰ مرد و ۱۰ زن بودند دست نیافتند و به گمان این که از آنان دیگر کاری ساخته نیست، رهایشان کردند.[۱۷]

مؤلف ***اخبار مجموعه*** این حادثه را به دوره‌ای که ***عُقْبَة بن حَجّاج سَلولی*** (۱۱۷ ـ ۱۲۳ق) والی ***اندلس*** بود نسبت می‌دهد و می‌گوید: بعدها **پلای** و یارانش گروهی عظیم شدند و کارشان قوّت گرفت.[۱۸] ***مقری*** در روایت دیگری برگرفته از ***ابن حیّان*** (د ۴۶۹ق) می‌گوید: در زمان ***عَنْبَسَة بن سُحَیم***، **پلای** در منطقه ***جِلِّیقِیَّه*** قیام کرد و مسیحیان را به سبب فرارشان از برابر مسلمانان به باد سرزنش گرفت و آنان را تشویق کرد تا از سرزمین اجدادی خویش

دفاع کنند. از این ایام به بعد مسیحیان تصمیم گرفتند برای حفظ مناطق باقی مانده سرسختانه پایداری و از حریم خویش حراست کنند، در صورتی که قبل از آن چنین طرح و نقشه‌ای نداشتند.[۱۹]

از نوشته ***مقری*** چنین برمی‌آید که ***پلای***[۲۰] مسیحیان و ***گوت‌های*** شکست خورده را در دورترین نقطهٔ شمال غرب جزیره گرد آورد و نخستین سنگ بنای دولت مسیحی ***آستوریا*** را برپا کرد و هنگامی که به استحکامات مسلمانان در جنوب ***فرانسه*** توسط ***شارل مارتل*** آسیب وارد آمد، پلای قلمرو خویش را به سمت شرق آستوریا توسعه داد.[۲۱] از آن پس مسیحیان آمادگی پیدا کردند تا مسلمانان را از اطراف خویش عقب رانند، چنان که از شهر ***اوئیدو*** Oviedo عقب رانده شدند. این شهر از سال ۹۶ق /۷۱۵م تا ۱۰۴ق /۷۲۲م در اختیار مسلمانان بود و به آن ***اُبیط*** می‌گفتند. پس از چندی مسیحیان آن جا را آباد کردند و مرکز دولت ***آستوریا*** شد. اکنون نیز ولایت ***آستوریای*** قدیم به ***اوئیدو*** معروف است.[۲۲]

عُقْبَة بن حَجَّاج سَلولی اقدامات مجدّانه‌ای برای پایان دادن به فتنهٔ ***پلای*** آغاز کرد، اما بر اثر تعرّض ***فرانک‌ها*** به مسلمانان در آن سوی ***پیرنه***، قلمرو آنان در این ناحیه محدود به ***اَربُونَه (ناربون)*** شد و نیز به سبب گرفتاری‌های داخلی از قبیل شورش ***عبدالملک بن قَطَن فِهری*** کوشش‌های او به جایی نرسید.[۲۳]

در دههٔ اخیر خلافت اموی با توجه به مشکلاتی که آنان در شرق داشتند، ***اندلس*** نیز سال‌های پرآشوبی را سپری کرد و در نتیجه زمینه برای توسعه فعالیت مسیحیان معاند مساعدتر شد. سرانجام پس از چندین مرحله آنان موفق شدند که مسلمانان را در سال ۱۳۳ق /۷۵۲م از ***جِلِّیقِیَّة*** اخراج کنند؛ در پی آن قوای اسلامی به ناحیه ***استورقة*** Astorga و آن سوی ***دَرْب***[۲۴] عقب نشینی کردند.[۲۵] بدین سان، آن گروه پراکنده مسیحی که مسلمانان آنان را حقیر می‌شمردند، انسجام یافتند و به تدریج از لحاظ قوّت، کثرت و استیلا قدرتی بزرگ شدند و بر ضد مسلمانان دست به تعرّض زدند.

گرچه برخی سعی کرده‌اند به مقاومت مسیحیان شمال رنگ مذهبی بخشند، امّا در آغاز مقابله آنان با مسلمانان ارتباط چندانی با انگیزه‌های دینی نداشته است، بلکه عنصر اصلی در پایداری مسیحیان را باید در دلبستگی‌های محلی و قبیله‌ای جستجو کرد. آنان با همان انگیزه‌هایی که نسبت به تجاوزات رومی‌ها و ***ویزیگوت‌ها*** واکنش نشان دادند به

مقابله با مسلمانان پرداختند؛ فقط در این دوره با ورود مسیحیت به صحنه این درگیری‌ها دارای ویژگی‌های خاصی شد[۲۶] بعدها که بسیاری از ***مُسْتَعْرِب***‌های بهره‌مند از فرهنگ اسلامی به مناطق شمالی مهاجرت کردند، در کنار آگاهی‌های قومی، احساسات دینی آنان را نیز بیدار ساختند.

بنا بر آن چه گذشت اقدامات پلای در جهت سازماندهی مسیحیان همواره قرین توفیق بود، پس از ***اذفوش(آلفونس اوّل یا آلفونس پدرو)***، جدّ بزرگ پادشاهان مسیحی مشهوری که بعدها به این نام آمدند، رهبری مسیحیان شمال را برعهده گرفت.[۲۷] آمده است که بعد از **پلای** (۱۳۳ق /۷۵۲م) دو سال پسرش، ***فافیلا*** Fafila، حکومت کرد و سپس قدرت به آلفونس اوّل، پسر ***دوک کانتابریا***، انتقال یافت.[۲۸]

در سال‌های آخر عصر ***والیان***، مسیحیان ناحیه ***آستوریا*** از موقعیت استوار و ممتازی برخوردار شدند؛ در قسمت شرقی آن دوک نشین کانتابریا قرار داشت، منطقه‌ای که هرگز تسلیم مسلمانان نشده بود. در سال ۱۳۳ق /۷۵۲م حاکم آن جا، آلفونس، با دختر **پلای** ازدواج کرد. در پی آن مسیحیان ***آستوریا*** به رهبری او گردن نهادند و بدین سان نیروهای آنان تقریباً دو برابر و از توانایی کافی برخوردار شدند، تا آن‌جا که توانستند فاتحان مسلمانان را از مناطق خویش دور سازند. شرایط نیز به نفع آنان بود، بربرها که تقریباً جمعیّت مسلمان تمام مناطق شمالی را تشکیل می‌دادند، بر ضدّ اعراب قیام کرده بودند. این نابسامانی‌ها از آغاز سال ۱۳۲ق /۷۵۰م پنج سال متوالی ادامه داشت، و بربرهای نواحی شمالی متحمّل خسارت‌های سنگین شدند؛ تا جایی که تصمیم گرفتند ***اسپانیا*** را ترک کنند و به قبایلشان در شمال افریقا بپیوندند.[۲۹] به عقیدهٔ مؤلف ***اخبار مجموعه***، به سبب سختی معیشت و گرسنگی، عده‌ای از مسلمانان ساکن شمال به ویژه بربرها ترجیح دادند به ***طنجه*** و ***اصیلا*** مهاجرت کنند.[۳۰]

پیشرفت کار مسیحیان شمال در عصر امارت مستقل اموی (۱۳۸ـ ۳۰۰ق)

در بحبوحه انتقال قدرت از والیان به امیر اموی که با اصطکاک نیروهای مسلمان همراه بود، برای مسیحیان شمال فرصتی مناسب پدید آمد تا مسلمانان را به عقب برانند. هنگامی که ***عبدالرّحمن داخل*** مشغول تثبیت پایه‌های حکومتش بود، مسیحیان به نواحی

مسلمان نشین حمله کردند و بر شهرهای ***لَکِه (لک)*** Lugo، ***پُورتُو (پرتغال)***، ***سَمُّورَة***، ***شَلَمَنَّقَة (سالامانکا)*** ***شَقُوبِیَة*** و بلاد ***جِلِّیقِیَّة*** [۳۱] استیلا یافتند. بدین سان، در سال‌های ۱۳۵ ـ ۱۳۶ق /۷۵۳ـ ۷۵۴م در شرایطی که جامعهٔ اسلامی ***اندلس*** را آشوب و فتنه فراگرفته بود، مسیحیان به رهبری ***آلفونس اوّل*** مسلمانان را به سمت جنوب راندند. در نتیجه شهرهای ***براغة*** Braga ، ***پورتو*** Porto ***استورقة*** Sstorga ، ***لئون*** Leon ، ***سَمُّورَة*** Zamora ، ***لِدِسْما*** Ledesma، ***سالامانکا*** Salamanca، ***سالدانا*** Saldana ، ***شَقُوبِیَة*** Sogovia، ***آبِلَة*** Avila ، ***اوسمة*** Osma و ***میراندا*** Mirando بدست مسیحیان افتاد و آنان در سطح گسترده‌ای مرزهای خویش را به جلو کشاندند. در پی آن نواحی ***قُلُمْرِیَة*** Coimbra، ***قُورِیَة*** Coria ، ***قلعه رَباح*** Talavera، ***طُلَیْطُلَه*** Eoledo، ***وادی الحجاره*** Guadalaxara ، ***تُطِیلَه*** Tudela، و ***بَنْبُلُونَه*** Pampalona در قلمرو مسلمانان به صورت شهرهای مرزی درآمدند.[۳۲]

با توجه به شرایط آب و هوایی و جغرافیایی دشوار مناطق جنگی شمال و نظر به مشکلاتی که مسلمانان در آغاز حکومت ***عبدالرّحمن داخل*** با آن ها روبرو بودند، امکان حفظ آن نواحی تقریباً برایشان غیرممکن بود. از این رو، ترجیح دادند عقب نشینی کنند.از سوی دیگر، منطقه شمال غرب شبه جزیره به لحاظ قرار گرفتن در معرض بادهای سرد اقیانوس اطلس برای مسلمانان به ویژه بربرها که ساکنان عمدهٔ آن نواحی را تشکیل می‌دادند، بسیار آزار دهنده بود. از این رو، به دلیل شباهت آب و هوای جنوب و شرق اندلس با شمال افریقا، آنان به تدریج به این مناطق کوچ کردند. علاوه بر این، وجود موانع طبیعی متعدّد نیز برقراری ارتباط این منطقه را با سایر بخش‌ها مشکل می‌ساخت. مرکز شبه جزیره را جلگه‌ای مرتفع و فلات مانند به صورت حائل بین شمال و جنوب فرا گرفته، که امروزه به آن مِزتا Meseta گویند. مرز شمالی این فلات راکوه‌های ***کانتابریا*** و مرز جنوبی آن را ***جبل الشّارات*** تشکیل می‌دهد؛ کوه‌های ***طُلَیْطُلَه*** نیز تقریباً در وسط این جلگه مرتفع قرار گرفته و آن را به دو بخش تقسیم کرده است. این وضعیّت جغرافیایی گرچه برای مسلمانان مشکل ساز بود،[۳۳] تأثیر چندانی برای مسیحیان شمال نداشت، زیرا آنان به این مناطق و آب و هوا خو گرفته و طبیعت خشن و سخت شمال نیز بر اخلاق و منش آنان تأثیر نهاده بود؛ چنان که ***ابوالفداء*** می‌نویسد: «آنان مردمی فرومایه و اهل غدر و دنائت اخلاقی بودند و معیشتی شبیه به بهائم داشتند».[۳۴]

علی رغم آن که مسلمانان مناطق وسیعی را تخلیه کرده بودند، دولت مستقل مسیحی به رهبری ***آلفونس*** اوّل نتوانست به طور مؤثری آن جا را اشغال کند و بهره چندانی از این نواحی ببرد؛ زیرا بیشتر دژها و استحکامات این مناطق در تاخت و تازها یا ویران شده و یا آسیب دیده بود و دولت نوپای مسیحی نه به اندازه کافی امکانات مالی داشت تا آن ها را بازسازی کند و نه از رعایای پایبند زمین و کشاورز خبری بود تا توسط آنان اراضی وسیع رها شده را آباد کند. بنابراین، آلفونس اوّل ترجیح داد به قلمرو خویش یعنی ناحیه ***آستوریا*** باز گردد. وی مسیحیان این مناطق را که غالب ***مُسْتَعْرِب*** شده بودند با خود برد و آنان را در مناطق مرزی با مسلمانان مستقر کرد. او فقط توانست مناطق محدودی که متّصل به ***آستوریا*** و ***بیسکای*** بود به اشغال درآورد. بدین ترتیب، اراضی بسیاری رها شده باقی ماند که به صورت مانع طبیعی بین مسیحیان شمال و مسلمانان جنوب درآمده بودند.[۳۵] به گفته ***وات***، بین مناطقی که تحت حکومت مسلمانان قرار داشت و سرزمین‌هایی که در اختیار مسیحیان شمال بود، نواحی‌ای وجود داشت که مسلمانان چندان سلطه‌ای بر آن ها نداشتند و برزخی بین دولت اسلامی و مسیحیان به شمار می‌آمد؛ این نواحی سرحدات (ثغور) خوانده می‌شدند.[۳۶] بدین ترتیب، مسیحیان شمال که از آغاز شکل‌گیری همواره خود را در فشار و تنگنای سختی می‌دیدند، با فاصله گرفتن از سرحدّات اسلامی گشایشی برایشان حاصل شد و بعد از آن با امیدواری بیشتری در جهت توسعه قدرت خویش گام نهادند و در مراحل بعد به همراه مُسْتَعْرِبها برای جامعه اسلامی بحران آفرینی کردند.[۳۷]

در پی عقب نشینی مسلمانان، به جز شمال شرق شبه جزیره، بقیه مناطق شمالی در اختیار مسیحیان معاند قرار گرفت و مسلمانان بیشتر در نواحی جنوبی تمرکز یافتند. از زمانی که در جنوب شبه جزیره اقوام ایبریایی و در شمال اقوام سلتی ساکن شدند، مناطق جنوبی و شمالی آن همواره در مخالفت و تعارض با هم بودند، گرچه در عصر گوت‌ها وحدتی ظاهری بر این سرزمین تحمیل شد، اما طولی نکشید که فتوحات اسلامی آن را درهم شکست و بنا بر سنّت تاریخی بار دیگر مسیحیان در شمال و مسلمانان در جنوب به صورت دو اردوگاه مخالف یکدیگر درآمدند. تداوم مخالفت‌ها و کشمکش‌های این دو گروه سبب شد که جنوب شبه جزیره تا مدتی طولانی ارتباطی با

اروپا نداشته باشد و رابطه خویش را با افریقا تقویت کند.[۳۸]

شکل‌گیری امارت کاتالونیا (قطلونیّه)

هنگامی که مسلمانان بخش وسیعی از مناطق شمالی شبه جزیره را تخلیه کردند، مسیحیان فرصتی مناسب یافتند تا دور از تهدیدات دشمن به تقویت مواضع و استحکامات خویش بپردازند. مثلاً فرانک‌ها، با توجه به مشکلاتی که ***عبدالرحمن داخل*** در اوایل حکومتش با آن مواجه بود،[۳۹] در صدد برآمدند تا خطر مسلمانان را از خود دور و مرز جنوبی سرزمینشان را ایمن سازند. ***فرانک‌ها*** که در ورای سلسله جبال پیرنه امپراتوری نیرومندی برپا ساخته بودند، پس از چندین بار حمله به ***اَربُونَه (ناربون)*** پایگاه مسلمانان در آن سوی پیرنه، سرانجام موفق شدند در سال ۱۴۱ق /۷۵۹م بر آن استیلا یابند.[۴۰] بدین گونه، مسلمانان به این سوی پیرنه برگشتند و ثغر اقصای خویش را از دست دادند.[۴۱]

فرانک‌ها پس از تسلّط بر نواحی جنوبی قلمرو خویش، سلسله عملیاتی را برای نفوذ به داخل شبه جزیره طراحی و اجرا کردند تا از سمت جنوب مرزهای مملکتشان را تقویت کنند و دیری نپایید که آنان در سال ۱۸۳ق /۷۹۹م بر ناحیه ***بَنْبُلُونَه*** Pampalona مستولی شدند، اما در این جا فرانک‌ها با مقاومت سرسختانه قوم باسک مواجه و پس از چندی مجبور به تخلیه آن شدند.[۴۲] سپس قوای خویش را به سوی جنوب شرقی ***پیرنه*** متمرکز کردند و در سال ۱۸۵ق /۸۰۱م در اقصی شمال شرق شبه جزیره، شهر ***بَرشَلُونَه (بارسلونا)*** Barcelona را بعد از ۷ ماه محاصره از تصرّف مسلمانان خارج ساختند.[۴۳] بدین سان، آنان در این سوی پیرنه پایگاهی به دست آوردند تا مستقیماً بتوانند در امور شبه جزیره دخالت کنند. در پس از دست رفتن ثغر بَرشَلُونَة نیروی دفاعی مسلمانان برای نگهبانی از سرحدّات شمال شرقی در ***سَرَقُسْطَة*** جای گرفت.[۴۴]

فرانک‌ها به منظور تداوم نفوذشان در منطقه کنت‌هایی را برای اداره امور بَرشَلُونَه انتخاب می‌کردند، البته وابستگی حکمرانان آن جا به دولت فرانک چندان طولانی نشد، زیرا آنان پس از مدتی دم از استقلال زدند و در سرحدّات بین فرانک‌ها و مسلمانان، امارت کاتالونیا (قَطَّلونِیَه) را پدید آوردند که آن نیز بعدها ضمیمه قلمرو دولت مسیحی

آراگون شد، اما کاتالونی‌ها از لحاظ فرهنگی مستقل باقی ماندند، از جمله زبانشان را، که با سایر لهجه‌های ***اسپانیا***یی فرق داشت و شبیه به ***پرووانسی*** یعنی زبان مردم جنوب ***فرانسه*** بود، حفظ کردند.[۴۵]

آلفونس دوم و اسطوره یعقوب مقدس

بنا بر آن چه گذشت دولت مسیحی ***آستوریا*** در زمان آلفونس اوّل بر اثر پایداری در برابر نیروهای اسلامی بر قلمرو گسترده‌ای دست پیدا کرد. جانشینان او نیز در جهت بازسازی شهرها و دژهایی که در جریان کشمکش با مسلمانان آسیب دیده بودند، گام‌های مؤثّری برداشتند. در این میان آلفونس دوم (۱۷۵ـ۲۲۷ق / ۷۹۱ـ ۸۴۲م) پس از سامان بخشیدن به امور مسیحیان و به هنگامی که ***هشام اوّل*** و ***حکم اوّل*** (حاکمان اموی اندلس) گرفتار ناآرامی‌های داخلی بودند، از سمت غرب به توسعه قلمرو خویش پرداخت و تا صحرای ***لیسبون*** پیش آمد.[۴۶] او برای برخورداری از حمایت‌های امپراتوری فرانک با ***شارلمانی*** قرارداد اتحاد منعقد کرد، اما به سبب آن که نفوذ رؤسا و اشراف مسیحی محدود می‌شد، با مخالفت آنان روبرو شد و در نتیجه این اتّحاد چندان پایدار نماند.[۴۷]

آلفونس دوم در میان مسیحیان از این جهت معروف شد که در عهد او واقعه دینی مهمی رخ داد و آن کشف قبر یعقوب مقدس Saint James در شمال غربی ***جِلِّیقِیَّه*** بود. در پی آن راهبان مسیحی ادعا کردند که یعقوب مقدس یکی از دوازده حواری مسیح بوده که در گذشته چندین سال در ***اسپانیا*** به نشر مسیحیت پرداخته است. این راهبان خاطرنشان کردند: او پس از انجام مأموریت خویش، روانه سرزمین ***شام (اورشلیم)*** شد و مدتی را در آن جا سپری کرد. هنگامی که درگذشت، پیروانش جسد او را به ***اسپانیا*** انتقال دادند و در جایی که بعدها به ***شَنْتَ یاقُب (سانتیاگو)*** معروف شد، آن را دفن کردند. این محل در زمان آلفونس دوم شناسایی شد و دیری نپایید که به صورت یکی از اماکن مقدس مسیحیان درآمد.[۴۸]

براساس منابع مسیحی، شبانی با راهنمایی ستاره‌ای در میان کوه‌ها به تابوتی مرمری برخورد کرد که به اعتقاد عده‌ای از مردم، محتویات آن استخوان‌های یعقوب حواری

بود. سپس به دستور آلفونس دوم همان‌جا عبادتگاهی ساختند که بعدها به صورت کلیسای بزرگ و باشکوهی درآمد و نام ***سانتیاگودِ کومپوستلا***، یعنی «یعقوب مقدس در منطقه‌ای پرستاره» را بر آن نهادند. در واقع حاکمان مسیحی در صدد ایجاد مرکزی دینی در شمال ***اسپانیا*** برآمدند تا از آن به عنوان ابزاری در جهت تثبیت قدرت خویش استفاده کنند. بدین منظور از خیال‌پردازی سود جستند و امتیازات فوق العاده‌ای را به یعقوب مقدس نسبت دادند و از او به عنوان حامی مسیحیان ***اسپانیا*** یاد کردند. پس از چندی موفق شدند توجه پیروان مسیح را از سراسر اروپا به کلیسای ***شَنْتَ یاقُب*** جلب کنند و از کمک‌های آنان برخوردار شوند. بدین گونه، این کلیسا بعد از معابد ***اورشلیم*** و ***روم*** سومین زیارتگاه بزرگ مسیحیان و قبله حاجات آنان شد. همچنین این مکان در برانگیختن احساسات پیروان مسیح بر ضد مسلمانان ***اسپانیا*** و در مورد جمع آوری وجوهات دینی و کمک‌های مالی به منظور جنگ با آنان سخت مؤثر افتاد.[۴۹]

اساطیر به ویژه آن چه مربوط به دین یا قومیت است از اسباب عمده برانگیختن احساسات انسانی به شمار می‌رود. بر این اساس اربابان کلیسا و حکمرانان مسیحی در جهت تحکیم و توسعه قدرت خویش اسطوره یعقوب مقدّس را خصوصاً در زمانی آفریدند که این موارد بیش از واقعیّات بر پیروان مسیح مؤثر بوده است. مثلاً ***رُدمیر***، پسر ***آلفونس دوم*** (۲۲۷ ـ ۲۳۵ق / ۸۴۲ ـ ۸۵۰م)، ادعا کرد شبی **یعقوب مقدس** را به خواب دید که بر اسبی سفید سوار بود و پرچمی سفید که منقّش به صلیبی قرمز بود، در دست داشت و اعلان کرد بر همه مسیحیان واجب است که از عقیده کاتولیکی دفاع کنند. همچنین به آنان که با مسلمان می‌جنگند وعده پیروزی داد و...[۵۰] همواره باورهایی این‌گونه نقش عمده‌ای در ساختن تاریخ داشته، به ویژه هنگامی که افراد بسیاری به خاطر آن ها از مرگ استقبال کرده‌اند.

کلیسای ***شَنْتَ یاقُب*** به تدریج برای مسیحیان جایگاهی همانند کعبه نزد مسلمانان پیدا کرد و تا سدهٔ ۴ق / ۱۰م از چنان شهرتی برخوردار شد که زائران مسیحی از ***فرانسه***، ***ایتالیا***، ***آلمان*** وحتی دورترین نواحی شرق برای زیارت روانه آن‌جا می شدند.[51] باید گفت: بعد از فتوحات اسلامی، مسیحیان معاند سعی کردند که همه عناصر اصلی سیاسی و نظامی را در شمال شبه جزیره متمرکز کنند تا از تهدیدات مسلمانان در امان باشند. در این میان به

سبب از بین رفتن مرکزیت کلیسای ***اسپانیای ـ گوتیک*** تا مدتی فاقد تشکیلات دینی بودند، که از طریق طرح داستان یعقوب مقدس سازمان کلیسایی جدیدی در شمال تأسیس کردند و بدین وسیله مرکزیت دینی نیز در آن جا پدید آوردند.[۵۲]

ظهور تشکّل‌های دیگر مسیحی

از آن چه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که رسوخ مسائل دینی در میان مسیحیان کمک زیادی به انسجام آنان کرد. علاوه بر این، کشمکش‌ها و برخوردهایشان با مسلمانان نیز در بهبود اوضاع عمومی آنان بی تأثیر نبود. به سبب این درگیری‌ها عدّه‌ای از مسیحیان از صورت بندگان اشراف و اربابان کلیسا بیرون آمدند و در مرتبه سپاهیان آزاد قرار گرفتند. گروهی نیز برای یاری رساندن به هم‌کیشان خود از قلمرو اسلامی به شمال مهاجرت کردند. این مهاجرت‌ها افزون بر این که موجب آبادی آن بلاد شد، بر آگاهی قومی و دینی پیروان مسیح نیز تأثیر نهاد و افزایش جمعیت آنان و پیدایش تشکیلات سیاسی مختلف مسیحی را هم به دنبال داشت. این تشکل‌ها به منظور توسعه قلمرو خویش سعی کردند تا اندیشه استرداد اراضی را در میان مسیحیان انتشار دهند.[۵۳]

بعد از آن که در عصر والیان دولت مسیحی ***آستوریا*** شکل گرفت، در دوره حاکمان اموی دولت‌های ***ناوار***، ***قَشْتالَه*** و ***آراگون*** یکی پس از دیگری پدید آمدند.

در کوه ناوار قومی سخت کوش به نام باسک، منسوب به ناحیه **بسکایه**، ساکن بودند که مسلمانان به آنان اهل **بشکنس** یا **بشقیه** می‌گفتند. اینان در حفظ قومیت، عادات و سنن خویش سخت کوشا بودند. در اواخر سدهٔ ۲ق /۸م برای مطیع کردن آنان فشارهای نظامی فرانک‌ها از شمال و حکمرانان اموی از جنوب افزایش یافت؛ امّا مردم باسک در برابر این تهدیدات تسلیم نشدند و به شدّت از استقلال خویش دفاع کردند، تا این که تقریباً در اوایل سدهٔ ۳ق /۹م در این ناحیه دولت ***ناوار*** پدیدار شد.[۵۴]

مرکز این امارت مسیحی شهر ***بَنْبُلُونَه*** بود[۵۵] که بین ***قَشْتالَه*** و ***برشَلُونَه*** قرار داشت. به گفته **حمیری** بَنْبُلُونَه در میان کوه‌های بلندی واقع بود و چون نعمت این ناحیه کم بود بیشتر مردمان آن به راهزنی می‌پرداختند. اغلب آنان به زبان باسکی (بشقیه) که کسی آن را نمی‌فهمید، صحبت می‌کردند.[۵۶] این شهر که دژ استواری داشت چندی به اشغال قوای

اسلامی درآمد، اما بر اثر پایداری قوم باسک و حملات فرانک‌ها، مسلمانان آن را از دست دادند و سپس نیروهای **فرانک** *بَنْبُلُونَه* را تصرّف کردند. آنان نیز نتوانستند مقاومت مردم باسک را درهم بشکنند و ناگزیر شدند آن جا را ترک کنند. پس از آن باسکی‌ها قوای خویش را در این شهر متمرکز کردند و بدین گونه از حدود سال ۲۹۲ق /۹۰۵م آن جا را به عنوان مرکز امارت ناوار برگزیدند.[۵۷] نخستین چهره مهم تاریخی دولت ناوار **سانچو گارسیا** Sancho Garcia (۲۹۲ـ۳۱۳ق /۹۰۵ ـ ۹۲۵م) بود. او به تلاش‌های فرانک‌ها به منظور تحت سلطه درآوردن مردم باسک پایان داد و به این پادشاهی شکل کامل و واقعی بخشید و بدین ترتیب فصل جدیدی در تاریخ قوم باسک گشوده شد.[۵۸]

تقریباً در همان سال‌هایی که دولت ناوار در حال شکل‌گیری بود، پادشاهی باستانی **آراگون** بار دیگر در منطقه‌ای حائل بین فرانک‌ها و امیرنشین ناوار پدیدار شد. در آغاز برای مدتی طولانی قدرت در آن جا در دست کنت‌های **گوتیک** بود که آنان به منظور تداوم حکومتشان رابطه استواری با امارت ناوار برقرار کردند، تا این که پس از فراز و نشیب‌های بسیار در سال ۴۲۶ق / ۱۰۳۵م با کوشش‌های پی‌گیر **رامیروی اوّل** Ramiro 1، این دولت به استقلال کامل دست یافت. سپس مسیحیان آراگون سیاست استرداد اراضی را دنبال کردند و قلمرو آنان توسعه چشمگیری یافت.[۵۹]

با وجود آن که چندین امیرنشین مسیحی در نواحی شمالی شبه جزیره پدید آمده بودند و با تمام قوا برای عقب راندن مسلمانان تلاش می‌کردند، درّه حاصلخیز رود **اِبْرُو** Ebro در شمال شرق **اسپانیا**، همچنان در اختیار نیروهای اسلامی قرار داشت که مرکز آنان **سَرَقُسْطَه** بود و از آن جا بر این ناحیه حکم می‌راندند. به لحاظ این که مسلمانان این ناحیه از هر طرف در معرض تهدیدات دشمن قرار داشتند، برای در امان ماندن از حملات آنان دژهای مستحکمی ساختند. در عین حال مسیحیان **آستوریا**، **کانتابریا** و **باسک** همواره به نواحی اسلامی دست اندازی می‌کردند. در این تاخت و تازها اغلب اوقات با ناکامی مواجه می‌شدند، اما گاهی نیز ناحیه‌ای را ضمیمه قلمرو خویش می‌کردند. بر اثر تداوم این حملات به تدریج اشراف و صاحبان صومعه‌ها دارای اراضی وسیعی شدند. آنان به منظور مقابله با واکنش مسلمانان و حفظ این اراضی، در شرق و جنوب این ناحیه قلعه‌ها Castes و دژهای استواری همانند برج‌های باستانی بنا کردند، به‌گونه‌ای که پس از

چندی در آن جا قلعه‌های متعدّدی نمودار شد. از این رو، به ***اسپانیا***یی نام ***کاستیل*** Castilla بر این ناحیه نهادند[۶۰] که مسلمانان با معرّب کردن به آن ***قَشْتاله*** گفتند. به دلیل وجود دژهای فراوان در این ناحیه برخی منابع اسلامی نیز از منطقه **قَشْتالَه** قدیم[۶۱] با عنوان ***قِلاع*** یاد کرده‌اند.[۶۲] مسیحیان ساکن در این قلعه‌ها همواره در آمادگی جنگی به سر می‌بردند. اینان تا چندی چون از حمایت‌های دولت آستوریا برخوردار بودند، خود را تابع این دولت می‌خواندند؛ اما در حدود سال ۳۱۸ق / ۹۳۰م شهسواران ناحیه **قَشْتالَه** دیگر حاضر نشدند از پادشاهان آستوریا اطاعت کنند و دولتی مستقل به نام قَشْتَالَه که مرکز آن شهر بُرْغُش Burgos بود، برپا کردند.[۶۳] این دولت بعدها تقریباً تمام ممالک مسیحی شبه جزیره را تحت سلطه خویش درآورد و زبان ***کاستیلی*** را بر تمام ***اسپانیا*** گسترش داد و چندی نپایید که به صورت زبان رسمی این سرزمین درآمد.

بدین ترتیب مسیحیان در شمال چنان از نیروی فعّال خویش بهره بردند که در مدت حدود یک سده موفق به تشکیل دولت‌های مختلف مسیحی شدند: سه دولت ***ناوار***، ***قَشْتالَه*** و ***آراگون*** بین پادشاهی ***آستوریا*** و مرزهای مسلمانان شکل گرفتند و در بخشی از شمال شرقی نیز امیرنشین نیمه مستقل ***کاتولونیا (قَطَّلونیَه)*** که تحت نفوذ فرانک‌ها قرار داشت، تأسیس شد. در نتیجه، وسعت مناطق مورد نزاع و تقریباً خالی از سکنه با اسکان‌سازی مسیحیان به مقدار زیادی کاهش یافت و بعد از آن تماس و درگیری‌های قوای اسلامی با مسیحیان در طول مرزها به وقوع پیوست. این ممالک مسیحی علاوه بر این که مدام به طور مستقیم با مسلمانان درگیری داشتند، همواره سعی می‌کردند از طریق پراکنده ساختن بذر کینه و دشمنی بین والیان مسلمان، اختلافات را در میان آنان تشدید کنند و بدین وسیله از فشار مسلمانان بر مناطق شمالی جلوگیری کنند یا حداقل آن را کاهش دهند.[۶۴]

در این مرزهای طولانی پیوسته بین دو طرف خصومت و درگیری بود. در این میان پیروان مسیح به دلیل ضعف فرهنگی و عدم توسعه فکری با منش انسانی فاصله داشتند؛ خشونت، کینه توزی و تعصب بر رفتار انسانی آنان چیره بود و هرگاه بر نواحی مسلمانان سلطه می‌یافتند نهایت بی رحمی را به کار می‌بردند. اگر در این برخوردها نشانی از سلحشوری، جوانمردی، مدارا و عدم تعصب وجود داشت، باید آن‌ها را در میان

مسلمانان جستجو کرد.[۶۵]

منازعات بی‌فرجام در درون دو جامعه

با توجه به آن چه گذشت، از همان آغاز مسیحیان موفق نشدند تشکّل منسجم و واحدی در شمال **اسپانیا** به وجود آورند. در ابتدا هر گروه از آنان در درّه‌ها و مناطق کوهستانی به صورت جدا از هم استقرار یافتند و به تدریج هر یک از این گروه‌های مسیحی دارای احساس محلّی و حتی قومی خاصی شدند. از سوی دیگر، به مرور زمان بر جمعیّتشان افزوده شد و به لحاظ محدودیّت‌های جغرافیایی به کشمکش با یکدیگر پرداختند، که شاید این منازعات کمتر از درگیری‌های آنان با مسلمانان نبوده است. ضعف اقتصادی، فقر فرهنگی و تفرقه سیاسی مشکلات عمده‌ای بود که مسیحیان شمال از آن ها رنج می‌بردند. از این رو، تا مدتی از رقیب مسلمانشان عقب افتادند؛ علاوه بر این، در میان آنان حاکم و پادشاه قدرت چندانی نداشت. در واقع این اشراف و متولیان کلیساها بودند که اعمال قدرت می‌کردند و از حق سیادت بر متملّکات وسیع و داشتن قوای نظامی برخوردار بودند و بدون اعتنا به فرمان‌های پادشاه اغلب اوقات به طور مستقل در جنگ‌ها شرکت می‌کردند. با توجه به این محدودیّت‌ها، حاکم مسیحی گاه مجبور می‌شد به منظور غلبه بر اشراف و سایر قدرت جویان، با مسلمانان یا مملکت مسیحی هم جوار خویش هم پیمان گردد.[۶۶]

تا پایان سدهٔ ۳ق /۹م با تمام اختلافاتی که در میان مسلمانان وجود داشت، مسیحیان شمال گرچه در تماس‌ها و برخوردهایشان با مسلمانان از ناتوانی‌های خود در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، دینی و غیره آگاهی یافته بودند، هنوز برای جبران آن ها تصمیم واحدی اتخاذ نکرده، در حالت دفاعی به سر می‌بردند. موجودیّت آنان به شمشیر و سرنیزه‌هایشان وابسته بود و هر امیرنشینی از مناطقی که تصرّف کرده بود با چنگ و دندان دفاع می‌کرد.[۶۷] در این دوره، مسیحیان شمال برای مقابله با مسلمانان هیچ گونه سیاست مشترکی نداشتند؛ حتی در میان آنان مناسبات دوستانه نیز برقرار نبود. همچنین هیچ یک از امارت‌های مسیحی فرهنگ و مدنیّت قابل توجّهی نداشتند تا بتوانند دیگر امیرنشین‌ها را به سوی خود جلب کنند. تضاد در میانشان به حدّی بود که گاه اشراف

مسیحی به صفوف مسلمانان می‌پیوستند و در کنار آنان بر ضد هم‌کیشانشان جنگ می‌کردند.[۶۸]

به رغم این اختلافات، ***آلفونس سوم***، پادشاه ***آستوریا*** و ***جِلِّیقِیَّه*** (۲۵۲ ـ ۲۹۷ق / ۸۶۶ ـ ۹۱۰م)، کوششی خستگی‌ناپذیر برای تقویت جبهه واحد مسیحی آغاز کرد. او آرزوهای بلند پروازانه‌ای داشت و در اندیشهٔ احیای پادشاهی ***گوتیک*** در سراسر ***اسپانیا*** به مرکزیت ***طُلَیْطُلَه*** بود و برای تحقّق این آرزو از هیچ تلاشی دریغ نکرد؛ از جمله با ملکه ***ناوار*** ازدواج کرد تا مسیحیان آن‌جا را به همراه داشته باشد، از رقابت‌ها و دسته بندی‌های موجود در ***طُلَیْطُلَه*** حمایت می‌کرد، حتی برای رسیدن به هدف ادّعا می‌کرد که در جنگ علیه مسلمانان با واسطه ***یعقوب مقدس*** از حمایت‌های الهی برخوردار است، اما هیچ کدام از این نقشه‌ها برای نیل به مقصود مؤثّر واقع نشدند. مثلاً او فشارهای زیادی بر مسلمانان وارد آورد تا بتواند حداقل بر شهرهای ماردَه و ***لیسبون*** استیلا یابد، اما اقداماتش فقط نتایج محدودی همچون دست یابی بر ***پورتور*** Portor و ***قبره*** Combra را در پی داشت.[۶۹] با این همه، ***آلفونس سوم*** در مدت بیش از چهل سال حکومت خویش موفق شد وحدتی نسبی در میان مسیحیان پدید آورد. از این رو، روایات مسیحی به او لقب ***آلفونس کبیر*** داده‌اند. با مرگ وی در ۲۹۷ق / ۹۱۰م انسجام از دولت آستوریا رخت بربست. نواحی ***لئون***، ***جِلِّیْقِیَّه*** و ***آستوریا*** به صورت قلمروهای جداگانه‌ای درآمدند که بر هر کدام از آن‌ها یکی از فرزندان آلفونس تسلط یافتند. ***گارسیا*** Carcia، بزرگ‌ترین پسرش، حکومت ناحیه لئون را برعهده گرفت. دومین پسر او، ***اُردُنو*** Ordono حاکم جِلِّیْقِیَّه شد و سومین پسرش، به نام ***فرویلا*** Gruela، بر آستوریا استیلا یافت.[۷۰] از این اوضاع آشفتهٔ سیاسی اهالی ***قَشْتالَه*** سود بردند. آنان به رهبری ***کنت فرنان گونزالث*** Cont Fernan Gonzalez از سلطه آستوری خارج شدند، پایه‌های دولت خویش را استوار کردند و به استقلال کامل دست یافتند؛ از این رو، قشتالی‌ها از ***گونزالث*** به عنوان قهرمان قومی یاد می‌کنند.[۷۱]

چنان که گذشت مرکز دولت آستوریا شهر ***اوئیدو*** Oviedo بود. هنگامی که گارسیا، فرزند آلفونس سوم، به قدرت دست یافت، پایتخت را از آن‌جا به شهر لئون، که میان نواحی حلِّیقِیَّه و آستوریا بود، منتقل کرد. از آن پس قلمرو دولت آستوریا و جِلِّیقِیَّه، مملکت لئون نامیده شد.[۷۲]

تا سدهٔ ۵ق /۱۱م بیشتر مبارزات مسیحیان شمال براساس وابستگی‌های قومی و ناحیه‌ای شکل می‌گرفت. زمینه‌های دینی رو به رشد نهاده بود، اما هنوز تمام مظاهر زندگی آنان را تحت تأثیر قرار نداده بود. هر کدام از دولت‌های مسیحی ***ناوار***، ***آستوریا***، ***قَشْتالَه*** و ***آراگون*** نیروهای خویش را در حمایت از محدوده خویش هدایت می‌کردند و تعصب شدید قشتالی، آراگونی، باسکی و غیره داشتند و به این تعصبات افتخار می‌کردند. هنوز وابستگی به ***اسپانیا*** یا تعصب نسبت به مسیحیت برای آنان ناشناخته بود و آنان را در جبهه‌ای واحد بر ضد مسلمانان گرد نمی‌آورد. جنگ‌هایشان هم برای انتقام گرفتن، غارت کردن و به دست آوردن غنیمت بود. فتح بلاد یا استرداد اراضی در این دوره هنوز رنگ هواداری دینی و اعتبار قداست نداشت.[۷۳]

امّا در مورد ***اندلس*** اسلامی، با توجه به اختلافات و ناسازگاری‌های فزاینده، می‌توان گفت شورش‌ها و فتنه‌ها با انگیزه‌های مختلف از مشخصّات آن به شمار می‌رفت. هر کدام از گروه‌های مسلمان انگیزه‌ها و تمایلات خاصی داشتند. به محض این که نفوذ دولت مرکزی بر آنان کاهش می‌یافت، با برپایی اغتشاش و آشوب برای حکومت مشکل ایجاد می‌کردند؛ البته حکومت اموی هم نتوانسته بود فضاسازی مناسب دینی یا فرهنگی پدید آورد تا بر مبنای آن، این گروه‌ها را به هم نزدیک کند. شاید به قول **حمیری** چون اطراف آنان را اصناف کفر احاطه کرده بود،[۷۴] بحران آفرینی‌های رقبای مسیحی آنان مانع عمده نزدیک شدن گروه‌های مسلمان به یکدیگر می‌شد.

در هر حال، حکومت مرکزی مسلمانان در اندلس به تناوب گاه قوّت و استحکام داشت و بر امور کشور کاملاً مسلّط بود و گاه توانایی لازم را نداشت تا به طور مؤثر به وظیفه خویش عمل کند و در کشور هرج و مرج و شبه ملوک الطوایفی پدیدار می‌شد. این فراز و نشیب قدرت تا سدهٔ ۵ق /۱۱م ادامه داشت تا آن که از این تاریخ حکومت مرکزی برای همیشه از میان رفت و ملوک الطوایف بر همه جا استقرار یافتند.[۷۵] گفتنی است تا سدهٔ ۲ق /۹م معمولاً ناآرامی‌های داخلی جامعه اسلامی اندلس را اغلب یا بربرها و یا خود اعراب سازماندهی می‌کردند، اما پس از آن حرکت‌های شورشی بیشتر طبیعت بومی و ملی داشت و به تدریج که خود آگاهی‌های عناصر بومی ***(مُولَّدان)*** افزایش می‌یافت، احساس تسلیم ناپذیری آنان در برابر روحیّه غرورآمیز حاکمان عرب تقویت

می‌شد تا این که سرانجام با انگیزه‌های جدایی‌طلبی قیام کردند، و برخی از اینان هم از کمک‌های مُسْتَعْرِب‌ها و هم مسیحیان شمال برخوردار می‌شدند، از قبیل شورش ***عبدالرحمن بن مروان*** معروف به ***جِلّیقی*** که در مناطق غربی اندلس مانند ***ماردَه*** و ***بَطَلْیوس*** رخ داد و طغیان خاندان ***بنی قسی*** Beni Kasi از بازماندگان طایفه‌ای گوتی تبار، که نواحی ***سَرَقُسْطَه*** را فراگرفت، امّا طولانی‌ترین آن ها قیام ***عمر بن حفصون*** در جنوب اندلس بود. اجداد ***ابن حفصون*** نیز از اشراف ***گوتی*** بودند. او با قیامش چندین دهه نگرانی شدیدی برای حاکمان اموی پدید آورد.[۷۶]

به رغم این که در این ایّام شورش‌های متعدّدی تقریباً سراسر شبه جزیره را فراگرفته بود و نظام اموی در آستانه از هم گسیختگی قرار داشت، هنوز پیروان مسیح به سبب رقابت‌ها ناتوان‌تر از آن بودند که از این نابسامانی‌ها بهره برداری جدّی به عمل آورند.[۷۷]

در دوره حکمرانان اموی با توجّه به اختلافاتی که دو جامعه مسلمان و مسیحی در درون خویش داشتند، رویارویی‌ها و برخوردهای نظامی این دو، هیچ گاه به موفقیّت پایداری منجر نشد. درگیری‌های دو طرف برحسب اوضاع داخلی هر یک دارای شدّت و ضعف بود. هرگاه مسیحیان شمال با مشکلات داخلی روبرو بودند، مسلمانان با استفاده از این موقعیّت به تهاجمات خویش به مناطق شمالی شدّت می‌بخشیدند. حاکمان امور به منظور دفاع از ثغور هر ساله لشکرکشی‌هایی را تدارک می‌دیدند که از آن ها در آثار مسلمانان به صوائف وشواتی یاد شده است. این لشکرکشی‌ها گاه به هیچ نتیجه‌ای به مصالحه می‌انجامید، ولی همین جنگ‌های مداوم باعث ناپایداری ثغور شده بود. از آغاز عصر اموی تا سدهٔ ۴ق /۱۰م سه ثغر عمده با اوصاف ادنی، اوسط و اعلی[۷۸] پدید آمدند که در زمان‌ها و شرایط مختلف با توجّه به ضعف و قوّت دو طرف همواره تغییر می‌کردند و حدود مشخّصی نداشتند.[۷۹]

در سدهٔ ۴ق /۱۰م ***عبدالرحمن ناصر اموی*** با اقدامات سنجیده خویش به اندلس اسلامی انسجام بخشید و با قدرت مانع تجاوزهای مسیحیان شد و برای مدتی فشار فزاینده بر آنان وارد آورد که به سبب اختلافات و غلبه روحیه تجزیه‌طلبی در میان واحدهای مسیحی شمال، واکنش جدی از سوی آنان صورت نگرفت.[۸۰] در عین حال در این ایام استحکامات مرزی مسلمانان به دو ثغر عمده اقصی و ادنی محدود

شد.[۸۱] چندی بعد شخصیت بزرگی همچون ***ابن ابی عامر*** با نیروی تازه به میدان جنگ و سیاسیت گام نهاد. او مدتی با اقدامات جسورانهٔ خویش مسیحیان شمال را دچار بیم و وحشت شدید کرد و با حمله‌های متعدّد، اغلب بلاد شمال ***اسپانیا*** و مراکز دولت‌های مسیحی آن جا را پشت سر گذاشت و بر بسیاری از آن ها آسیب وارد آورد؛ حتی در یکی از نبردهایش بر شهر ***شَنْتَ یاقُب*** دست یافت، جایی که مسیحیان تقدیس و تجلیل خاصی از آن می‌کردند.[۸۲] دوران یکه‌تازی ابن ابی عامر چندان نپایید، آن‌چه بعد از این برخوردها برجسته می‌نمود، تشدید احساسات دینی در میان مسیحیان بود. طبیعت جنگ‌های بین پیروان مسیح و مسلمانان در حال دگرگون شدن بود و رنگ دینی به خود می‌گرفت.

از این پس مسیحیان مقتدرانه جنبش استرداد اراضی را با قداست فزاینده‌ای آغاز کردند. آنان هم به کاستن از زمینه‌های اختلافات پرداختند و هم از کمک‌های مادی و معنوی هم کیشانشان در خارج از شبه جزیره برخوردار شدند؛ اما ***اندلس*** اسلامی که ثغری از ثغور دور دست مسلمانان به شمار می‌رفت،[۸۳] تقریباً رابطه سیاسی با قلمرو بزرگ اسلامی نداشت. این عضو کوچک پیکر بزرگ جهان اسلام، حدود ۳۰۰ سال افزون بر دفع فتنه‌های داخلی، با توطئه‌ها و حملات مسیحیان شمال نیز مقابله کرد. این موقعیّت باعث شد تا به تدریج بی‌رمقی بر آن مستولی گردد، و سرانجام در اوایل سدهٔ ۵ق /۱۱ آن وحدت صوری نیز از این جامعه رخت بربندد.

ناسازگاری‌ها و تفرقه‌جویی‌های قلمرو اسلامی

مسلمانان از زمان استقرار در شبه جزیره ***ایبریا*** تا پایان سدهٔ ۴ق /۱۰م پیوسته با مشکلات فراوان به ویژه در زمینه‌های قدرت سیاسی و وحدت اجتماعی مواجه بودند، اما با تمام این گرفتاری‌ها در برابر مسیحیان شمال برتری خویش را حفظ کردند. از آن پس به سبب اختلالی که در دستگاه خلافت امویان اندلس راه یافته بود، عناصر مختلف در میدان سیاست فعّال شدند. در نتیجه، اندلس اسلامی علی رغم برخورداری از وحدت فرهنگی و دینی تمرکز سیاسی خویش را از دست داد. در زمینه نظامی نیز ***صاعد اندلسی*** (د ۴۶۲ق) که خود شاهد اوضاع و احوال مسلمانان این سرزمین بوده، می‌گوید:

سازمان دفاعی دچار ضعف شده بود و مسلمانان نمی‌توانستند مانع جدی در برابر تهاجمات پیروان مسیح ایجاد کنند.[۸۴]

در حالی که سستی کار مسلمانان هر روز شدت می‌یافت، مسیحیان که تا این زمان در موضعی انفعالی قرار گرفته بودند، از این پس با مساعدت‌های هم کیشانشان در خارج از ***اسپانیا*** و با حربهٔ دین به ترمیم ضعف‌های خویش اهتمام ورزیدند و پس از چندی در صحنه سیاسی و نظامی ابتکار عمل را به دست گرفتند. این حرکت که نویسندگان غربی از آن به جنبش استرداد یا بازپس‌گیری Reconquest یاد می‌کنند، موجب تسریع در پیشروی مسیحیان شد که در نتیجه بر بخش وسیعی از قلمرو مسلمانان اندلس استیلا یافتند و جمع کثیری از مسلمانان را زیر سلطه خویش درآوردند. از این رو، اغلب نویسندگان معتقدند آغاز ***تَدَجُّن*** از سدهٔ ۵ق /۱۱م رخ نموده است. در این اوقات، اوضاع سیاسی مسلمانان آشفته‌تر از آن بود که بتوانند نسبت به توسعه‌طلبی‌های مسیحیان واکنشی مؤثر نشان دهند، از شمال افریقا مرابطان و موحدان به منظور جلوگیری از پیشروی آنان لشکرکشی‌هایی کردند، اما این لشکرکشی‌ها به نتیجه پایداری که عقب راندن مسیحیان و استواری قدرت مسلمانان را در پی داشته باشد نینجامید.

تفرقه جویی‌ها و پریشانی‌هایی که از سدهٔ ۵ق /۱۱م اندلس اسلامی را فرا گرفته بود، در واقع پی آمد طبیعی یک سلسله عوامل سیاسی و اجتماعی بود که به دوره‌های پیشین مربوط می‌شد. حکومت مرکزی از همان آغاز شکل‌گیری، پیوسته با گرایش‌هایی خاص و بدون توجّه به بافت اجتماعی و سایر ویژگی‌های این سرزمین، به تدبیر امور می‌پرداخت. این سیاست و طرز رفتار ناخشنودی گروه‌هایی را در پی داشت و گاهی نیز موجب فتنه‌های گوناگون می‌شد که اوج آن‌ها در نیمهٔ دوم سدهٔ ۳ق /۹م پایه‌های حکومت اموی را به لرزه درآورد. در سدهٔ ۴ق /۱۰م ***عبدالرحمن ناصر*** به منظور برقراری نظم و آرامش ترجیح داد بیشتر از ***موالی*** و ***صقالبه*** بهره گیرد. این رویکرد موجب ناخشنودی اعراب و بربرها شد. سپس ***ابن ابی عامر*** به قصد استوار کردن سلطه خویش پای عنصر بربر را به میان کشید و از آنان به عنوان تکیه‌گاه قدرت سود جست که خشم و کین سایر گروه‌ها را برانگیخت و با سقوط او از اواخر سدهٔ ۴ق /۱۰م انسجام از قدرت مرکزی رخت بربست و عناصر مختلف که منتظر فرصتی بودند تا در میدان مبارزه

خودنمایی کنند، شرایط را برای فعالیّت مساعد یافتند.[۸۵] افزون بر تعصبات قومی و محلّی و برتری جویی‌های اشرافی، موانع ارتباطی ناشی از سلسله کوه‌های مختلف نیز در گرایش‌های استقلال طلبانه مؤثر بود. همچنین از سدهٔ ۴ق/۱۰م به سبب افزایش ثروت جنبه‌های مادی زندگی چنان مورد توجه گروه‌های مختلف قرار گرفت که نه تنها برای حفظ وحدت و پایداری نظم مایل به فداکاری نبودند، بلکه در جهت تأمین مطامع خویش به رقابت‌های ناسالم با همدیگر روی آوردند.[۸۶]

در سال‌های (۳۹۹ ـ ۴۰۰ق/۱۰۰۹ ـ ۱۰۱۰م) قبل از سقوط نهایی خلافت اموی، بی نظمی و اختلافات به حدی رسید که هر گروهی اطراف فردی از خاندان اموی گرد آمدند: بربرها از خلافت **مستعین*** و سایرین از مهدی** حمایت کردند.[۸۷] مستعین به منظور غلبه بر رقیب خویش دست یاری به سوی مسیحیان **قَشْتالَه** دراز کرد، مهدی نیز به کنت نشین ***بَرْشَلُونَه***، که تابع سیاست فرانک‌ها بود، پناه برد تا در ازای تسلیم مدینه سالم به مسیحیان از کمک‌های امیر آن جا برخوردار گردد.[۸۸] بدین گونه با راهنمایی خلفای اموی از آغاز سدهٔ ۵ق/۱۱م به طور مستقیم مسیحیان معاند وارد نزاع‌های داخلی مسلمانان شدند. این موقعیّت ذلّت بار خلفا تأثیر نامطلوبی بر روحیّه دینی و عزّت قومی مسلمانان بر جای نهاد.[۸۹]

هنگامی که نزاع دستگاه خلافت را فرا گرفته بود بزرگان ***صقالبه***، رهبران بربرها و رؤسای خاندان‌های عربی که از قبل وزیر، والی، قاضی، حاجب و صاحب منصب بودند، بنای نافرمانی نهادند و به همراه سپاهیان و طایفهٔ خویش در جایی که استقرار داشتند، دم از استقلال زدند.[۹۰] چیزی نگذشت که حدود ۳۰ دولت شهر و یا بیش از آن تا ۴۰ مورد در اندلس اسلامی سر برآوردند که در تاریخ این سرزمین به ***ملوک الطوایف*** معروف شدند.[۹۱] باید گفت: این دولت‌های کوچک برای ویرانی‌های بزرگ پدید آمده بودند که خود خواهی، خود بزرگ بینی کاذب، تبعیضات ناروا، اتکای به غیر، فزون‌طلبی و بی تفاوتی نسبت به مصالح مردم، برخی از ویژگی‌های آن ها بود. پس از آن بود که مسلمانان اندلس از اوج قدرت و پیشرفت، به ورطهٔ جنگ‌های داخلی کشیده شدند و

---

* – سلیمان بن حکم بن سلیمان بن عبدالرحمن ناصر.

** – محمد بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن ناصر.

شرایط نیز حاکی از آن بود که غم انگیزترین دورهٔ تاریخ ***اسپانیای*** اسلامی فرا رسیده است.

در این اوضاع و احوال که موقعیّت سیاسی مسلمانان وخیم شده بود و هر بی‌اصل و نسبِ جاه‌طلبی به بهانه واهی فتنه برپا می‌کرد، مسیحیان فرصت جو که عرصه را از رقیبان قوی خالی دیدند به گونه‌ای فعّال به ویژه در ناحیه مرزها نمودار شدند.[۹۲] شرایطی پدید آمده بود که اقویا طمع در قلمرو ضعفا داشتند و ضعفا برای حفظ موجودیّت خویش ناگزیر بودند با همسایه‌ای نیرومند هم پیمان گردند؛ در نتیجه چندین دولت شهر که از توانایی بالاتری برخوردار بودند بر تعدادی از ملوک الطوایف غلبه یافتند و یا برخی از آن ها را تحت حمایت خویش درآوردند. بدین گونه بربرها در جنوب اندلس، در نواحی ***غرناطه، مالقه*** و غیره، به برتری دست یافتند. در جنوب غربی و ناحیه ***اِشْبیلِیَّه*** اعراب ***بنی عباد*** موقعیّتی برجسته کسب کردند و چندی با بربرهای مستقر در جنوب اندلس به رقابت پرداختند تا آنان را از صحنه سیاست خارج کنند، و سرانجام بر آنان استیلا یافتند. در نواحی مرکزی اندلس برتری را امرای ***بنی ذوالنّون*** به خود اختصاص داده بودند. آنان برای مقابله با توسعه‌طلبی‌های ***بنی عباد*** به ملوک مسیحی ***قَشْتالَه*** نزدیک شدند، به آنان جزیه می‌دادند تا از حمایتشان برخوردار شوند. شرق اندلس، یعنی نواحی ***بَلَنْسِیَه، مُرْسِیَه، المَرِئیَّه*** و ***دانیَه***، هم در اختیار موالی ***بنی عامر*** بود. اعراب ***بنی تجیب و بنی هود*** در شمال شرق، نواحی ***سَرَقُسْطَه، تُطِیلَه*** و ***وَشْقه***،استقرار یافته بودند و پیوسته آمادهٔ مقابله با تهدیدات مسیحیان اطراف خویش بودند. گاه نیز به منظور دفع ماجراجویی‌های ***بنی ذوالنّون*** از ملوک مسیحی یاری می‌طلبیدند.[۹۳]

مسیحیان که کشمکش‌های امرای مسلمان را دیدند به بهانه‌های مختلف به مداخله در امور آنان پرداختند: دولت‌های قوی را علیه ضعیف تحریک می‌کردند تا از این طریق ضعفا را با خود هم پیمان و تحت سلطه درآوردند. حاکمان مسلمان هم بی‌اعتنا به تهدیدات دشمن در اندیشه تعرض به یکدیگر بودند. در این جهت گاه با جنگ، توطئه‌چینی و فریب دادن وارد صحنه می‌شدند و گاه از شیوه‌های دیگر همچون خریدن افراد با نفوذ و یا بستن معاهدات بهره می‌گرفتند.[۹۴]

پریشانی اوضاع عصر ***ملوک الطوایف*** تنها معلول تزلزل سیاسی نبود، بلکه بخش عمده

آن ناشی از بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های اخلاقی بود. از این رو، امرا برای تداوم سلطه خویش به فقها و رجال دین توسل جستند، اما آنان نیز از جاده فضیلت منحرف شده، به مراکز این قدرت‌های لرزان روی آورده بودند و برای دست‌یابی به شوکت و ثروت حاضر می‌شدند تا لباس علم را به حرص مال ومنصب آلوده کنند و ظلم و جور امرای طوایف را توجیه و آنان را نزد عامه محبوب کنند. در این ایام اغلب فقها به ناروا در کار سیاست دخالت می‌کردند و به نام شرع و بنا به میل سلاطین فتوا می‌دادند. در این میان برخی از علمای این عصر از قبیل ***ابن حزم*** و ***ابن حیّان*** این جفاهای دوران را تحمّل نکردند و از طمع جویی عالمان دینی شکوه نمودند. ابن حزم (د۴۵۶ق) می‌گوید: فقها به دنیا داری مشغول‌اند و برای برخورداری از حمایت‌ها و هدایای سلاطین فتنه‌های آنان را توجیه و بدین گونه آنان را بر انجام فسق و فجورشان ترغیب می‌کنند.[۹۵] ***ابن حیّان*** (د۴۶۹ق) نیز از نایاب بودن فقیه حقیقت خواه می‌نالد و از سکوت فقها در برابر ستم‌ها و تجاوزها افسوس می‌خورد.[۹۶] به گفته ***مقری*** در گذشته سلاطین به سوی علما می‌رفتند ولی در این ایّام علما به سوی ملوک می‌شتافتند.[۹۷]

عصر ملوک الطوایف مشحون از رقابت‌ها و دسته‌بندی‌های گوناگون مسلمانان بر سر مسائل بی‌ارزش بود. این کشمکش‌ها تا سقوط ***طُلَیْطُلَه*** در ۴۷۸ق /۱۰۸۵م و حتی پس از آن همچنان تا دههٔ پایانی سدهٔ ۹ق /۱۵م تداوم یافت. در این درگیری‌ها گاه امرای مسلمان برای غلبه بر رقیب از سپاهیان مزدور که عمدتاً از مسیحیان شمال بودند، کمک می‌گرفتند.[۹۸] علاوه بر مسیحیان، در دستگاه اغلب امرای طوایف، یهودیان نیز حضور چشمگیر داشتند و برخی از آنان سمت‌های مهمی را اشغال کرده بودند؛[۹۹] از جمله وزیر ***معتصم***، ***صاحب المَریّه*** یهودی بود.[۱۰۰] مسلمانان از همان آغاز فتح اندلس یهودیان را به مناصب گوناگون می‌گماشتند، امّا از سدهٔ ۵ق /۱۱م که مسیحیان شمال جلو افتادند، آنان به انحای مختلف پیروان مسیح را بر ضد مسلمانان یاری می‌کردند.[۱۰۱] به سبب این همکاری‌ها بود که در نیمهٔ سدهٔ ۵ق /۱۱م ***پاپ الکساندر دوم*** به اسقف‌های ***اسپانیا*** نوشت که از یهودیان حمایت کنید و خاطرنشان کرد که قضیّه آنان با مسلمانان یکسان نیست. رحمت الهی شامل یهودیان شده که آنان در پشیمانی ابدی، به طور پراکنده و تحت انقیاد زندگی کنند و کسی نباید آنان را به قتل رساند، اما جنگیدن با مسلمانان و کشتن آنان

رواست، چون به آزار و اذیّت مسیحیان پرداخته‌اند.[۱۰۲]

امرای طوایف در کار سیاست و اداره امور قلمرو خویش ناتوان عمل می‌کردند. آنان مملکت را ملک شخصی می‌پنداشتند و در برابر رعیّت هیچ احساس وظیفه‌ای جز گرفتن مالیات و عوارض سنگین نداشتند. این درآمدها را در بنای کاخ‌ها، گردشگاه‌ها، تقدیم هدایای فراوان به شاعران و ادبا هزینه می‌کردند و در این موارد با هم به رقابت می‌پرداختند.[۱۰۳] این در حالی بود که مردم در تنگنای اقتصادی قرار داشتند و از فرط گرسنگی به خوردن گیاهان روی آورده بودند.[۱۰۴] مردم برای رهایی از این نابسامانی‌ها چاره‌ای جز طلب یاری از خداوند نداشتند. سخن ***ابن حزم*** گویای شرایط حاکم بر آن ایّام ***اندلس*** است. او می‌گوید: خداوندا از ظلم بزرگان دیار به درگاه تو شکوه می‌کنم؛ آنان از اجرای احکام شریعت غافل شده‌اند و به حُطام دنیوی روی آورده‌اند، خود را به بنای کاخ‌ها و دیگر تزیینات زندگی سرگرم کرده‌اند. با طمع جویی مفرط اموال گزافی جمع نموده‌اند که به سبب آن آبادی‌ها ویران گشته و مردم خویش را در سختی‌ها فراموش کرده و به دشمنان اعتماد کرده‌اند.[۱۰۵]

طُرطُوشی (د ۵۲۰ق) یکی دیگر از شاهدان این دوره، دربارهٔ امرای مسلمان اندلس می‌نویسد: ملوک ما به جمع اموال مشغول‌اند، حال آن که کشور ***روم*** (مسیحیان) که در مجاورت ما قرار دارند، خانه و اموالی ندارند. آنان اموالی را که از سلاطین مسلمان می‌گیرند در داخل کلیسا بین رجال خویش تقسیم می‌کنند تا آنان را با خود همراه و تشجیع کنند، اما سلاطین ما با ذخیره ساختن اموال، قوای دفاعی را ضایع کرده، موجب تضعیف سپاهیان شده‌اند. این کار ایشان طمع دوستان را برانگیخته و دشمنان را ترغیب کرده است تا بر ما سیطره یابند.[۱۰۶] حاکمان مسلمان به جای چاره‌اندیشی برای رویارویی با تهدیدات دشمن به دشمن مسیحی اموال می‌بخشند تا او را بر ضد رقیب مسلمانان تحریک کنند. رئیس و مرئوس رفتار ذلیلانه‌ای دارند. اغلب امرای مسلمان به عمّال پادشاه ***قَشْتالَه*** تبدیل شده‌اند و...[۱۰۷] با توجه به انتشار عیوب اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی حکّام، وزرا و رؤسا در عصر ***ملوک الطوایف***، مردم نیز گرفتار مفاسدی از قبیل احتکار، شرب خمر، رباخورای، دزدی و غیره شده بودند، چنان که عدّه‌ای می‌گفتند این اوضاع جز به دست نبی اصلاح نمی‌شود.[۱۰۸] این موارد روحیهٔ مقاومت مردم را در برابر

تهاجمات مسیحیان به شدت ضعیف کرده بود. از این رو، هنگامی که تحت محاصره دشمن قرار می‌گرفتند چاره‌ای جز تسلیم نداشتند.

گفتنی است علی رغم این که ***اندلس*** اسلامی در این دوره به لحاظ سیاسی، اجتماعی و نظامی ضعیف و ناتوان شده بود، از بعد فرهنگی می‌درخشید. اغلب امرای آن در میادین علوم و آداب با یکدیگر رقابتی سخت داشتند. مواد فراوانی از علوم مختلف که در عصر امارت و به طور مشخّص در ایّام خلافت اموی فراهم آمده بود، در عرصهٔ رقابت‌ها به کمال رسید و موانعی که ***ابن ابی عامر*** بر سر راه علوم اوایل و فلسفه ایجاد کرده بود از میان برداشته شد. ***صاعد اندلسی*** (د ۴۶۲ق) تجدید حیات تحقیق در زمینه علوم عقلی را به شرایط حاکم بر عصر ملوک الطوایف نسبت می‌دهد و می‌نویسد: تا این ایّام دانشمندان اطّلاعات خویش را در زمینه حکمت پنهان می‌کردند و فقط آن چه متعلّق به علم حساب، فرایض مذهبی و طب بود، آشکار می‌نمودند، اما چون در آغاز سدهٔ ۵ق / ۱۱م کار مُلک بین صاحب منصبان متفرّق شد، گنجینه‌های فرهنگی ***قرطبه*** بین ملوک تقسیم شد و رغبت به علوم اوایل افزایش یافت. اکنون به حمدالله در ***اندلس*** آن علوم را مباح می‌دانند و از منزوی کردن طالب آن پرهیز می‌کنند، امّا مشکل بزرگ کنونی درهم کوبیده شدن مرزها توسط مشرکان (مسیحیان) است که اذهان را به خود مشغول کرده و طالبان علم کم شده‌اند.[۱۰۹]

در این ایّام که مسلمانان اندلس با سعی وافر به تقویت و توسعه اندوخته‌های علمی بشر می‌پرداختند، رقبای مسیحی آنان جنگجویان خشنی بودند که پیوسته به انجام تمرینات جنگی بسیار سخت ترغیب می‌شدند تا برای شرکت در لشکرکشی‌های درازمدت آمادگی داشته باشند. آنان به لحاظ فقر فرهنگی به هنگام رویارویی با مسلمانان اندیشه‌ای فراتر از برخوردهای نظامی داشتند. با این حال، در اغلب اوقات طرفین با هم تماس و رفت و آمد داشتند و به سبب ارتباط سیاسی، اجتماعی، نظامی و غیره به نحو قابل توجهی از پویایی فرهنگی قلمرو اسلامی تأثیر پذیرفتند و به تدریج الگوی مدنیّت را از مسلمانان اقتباس کردند.[۱۱۰]

ترقی و پیشرفت کار دولت قَشْتالَه

مسیحیان شمال از آغاز شکل‌گیری تا سدهٔ ۵ق /۱۱م چندان اشتیاقی به تبلیغ مسیحیّت و دفاع از آن در مقابل مسلمانان نداشتند و تاخت و تازهای آنان به مناطق اسلامی یا به خاطر دست یابی به غنیمت و یا ناشی از میل شدید آنان به استقلال بود و فاقد هرگونه طرح و برنامه‌ای برای بازپس‌گیری سرزمین‌های خود بودند.[۱۱۱] امّا در پی فروپاشی خلافت اموی، که تاآن زمان یکی از قدرتمندترین واحدهای سیاسی در اروپای غربی به شمار می‌رفت، تحوّلات مهمی در سیاست مسیحیان شمال ایجاد شد که به سبب آن جنبش بی‌سابقه‌ای در میان آنان به منظور بازپس‌گیری اراضی ***اسپانیا*** با دخالت‌های غرب مسیحی پدید آمد و در پی کمک‌های خارجی هر روز بر اعتبار و نیروی سیاسی آنان افزوده شد و به تدریج در امور شبه جزیره نقش تعیین کننده‌ای برعهده گرفتند.

در پایان سدهٔ ۴ق /۱۰م حملات منظّم مسلمانان بر ضد مسیحیان به سرآمد و از آن پس نوبت تهاجمات متقابل مسیحیان فرا رسید که مقدمات آن را ***سانچوی سوم*** ملقب به کبیر، پادشاه ***ناوار*** (۳۹۰ ـ ۴۲۶ق /۱۰۰۰ ـ ۱۰۳۵م)، فراهم ساخت. او با مساعدت‌های تشکیلات عظیم فرقه ***کلونی*** Cluny اغلب خاندان‌های مسیحی حاکم بر بخش شمالی شبه جزیره را برانداخت و ایالت‌های مجاور مسیحی از ***جِلّیقِیَّه*** تا سرحدات ***اسپانیا*** با ***فرانسه*** و از خلیج ***بسکایه*** تا رود ***دُوَیْرَه*** را ضمیمهٔ قلمرو خویش کرد و توانست سیادت خود را بر ***اسپانیای*** مسیحی اعمال کند. او تمام همّتش را صرف وحدت بخشیدن به قلمرو مسیحیان کرد، امّا مجال آن را نیافت تا علیه مسلمانان، که به ورطهٔ نفاق و درگیری‌های درونی افتاده بودند، اقدامی انجام دهند. با مرگ وی مملکت وسیعش دچار تجزیه و بین فرزندانش تقسیم شد.[۱۱۲] بخش اعظم قلمرو او متعلّق به قشتالی‌ها بود که به پسرش ***فرناندو (فردیناند اوّل)*** (Fernando (Ferdinand 1 رسید و چندی نگذشت که ***قَشْتَالَه*** به عنوان قدرت برتر مسیحی به صحنه آمد. بدین گونه منطقه **قَشْتالَه** که حدود پنجاه سال قبل با کوشش‌های ***کنت فرنان گونزالث*** Feman Gonzalez (۳۰۷ ـ ۳۵۹ق /۹۲۰ ـ ۹۷۱م) مستقل شده بود، در دوره سانچوی سوم توسعه چشمگیری یافت و آن گاه فرناندو که از او به عنوان نخستین پادشاه **قَشْتالَه** یاد می‌شود، حکومت این قلمرو وسیع را در دست گرفت

(۴۲۶ ـ ۴۵۷ق /۱۰۳۵ ـ ۱۰۶۵م) و مرکز عمدهٔ قدرت سیاسی و نظامی مسیحیان شبه جزیره به **قَشْتالَه** انتقال یافت.

فرناندو به محض دست یابی به قدرت، هم کیشان مجاور خود را تحت فشار قرار داد تا از سیاست‌های او پیروی کنند. در حدود سال ۴۴۷ق /۱۰۵۵م ***لئون*** را ضمیمه **قَشْتالَه** کرد.[۱۱۳] همچنین لشکرکشی‌های متعدّدی بر ضد مسلمانان تدارک دید که بر اثر آن تمام نواحی بین رود ***دُوَیْرَه*** Duero و ***قُلُمْریَه*** Coimbra به تصرّف او درآمد و بر آن شد تا ساکنان مسلمان را از این مناطق دور کند. علاوه بر این امرای ***بَطَلْیُوس*** Badajoz، ***طُـلَیْطَلَه*** Toledo ، ***اِشْبیلِیَّه*** Seville و ***سَرَقُسْطَه*** Saragoza به سیادت او گردن نهادند و مجبور شدند باج سنگینی به دولت **قَشْتالَه** بپردازند.[۱۱۴] گام‌های نخستین به منظور ایجاد وحدت بین ایالت‌های شمالی و تقویت مسیحیان به تحریک آبای ***کلونی*** و توسط پادشاهی ***ناوار*** برداشته شد، اما حاصل آن نصیب قشتالی‌ها شد، به طوری که می‌توان سدهٔ ۵ق /۱۱م را عصر ترقّی **قَشْتالَه** خواند.[۱۱۵]

به هنگام مرگ ***فرناندو*** قلمرو او به صورت سه پادشاهی ***لئون***، ***جِلِّیقِیَّه (گالیسیا)*** و ***قَشْتالَه (کاستیل)*** درآمد و برای مدتی مسیحیان گرفتار منازعات درونی شدند و امرای مسلمان چندی از تهدیدات جدی آنان آسوده شدند؛ امّا سرانجام دومین پسر فرناندو، ***آلفونس ششم*** (۴۷۵ ـ ۵۰۲ق /۱۰۶۵ـ۱۱۰۹م)، بر رقبا فایق آمد و بر تمام قلمرو پدرش استیلا یافت[۱۱۶] و سیاست توسعه سریع به سمت جنوب را از سرگرفت. وی با جدیّت و با کمک مسیحیان خارج از ***اسپانیا***، جنبش استرداد را تقویت کرد و اقدامات گسترده‌ای برای بهبود اوضاع پیروان مسیح به عمل آورد. همچنین مرزهای **قَشْتالَه** را تا رود تاجُه گسترش داد و اغلب امرای طوایف را خراج گزار خویش کرد[۱۱۷] و با استفاده از نفاق و چند دستگی مسلمانان، موفّق شد تقریباً بر نیمی از نواحی شبه جزیره تسلّط یابد.[۱۱۸]

نقش مسیحیان خارج از اسپانیا در جنبش بازپس‌گیری

در سدهٔ ۵ق /۱۱م گرچه نابسامانی‌های جامعه اسلامی زمینه را برای توسعه‌طلبی مسیحیان فراهم کرده بود، مهمتر از آن تحریکات خارجی بود که در تغییر موقعیّت مسیحیان ***اسپانیا*** از حالت تدافعی به تهاجمی سخت مؤثّر افتاد. این تغییر وضعیّت و

آن چه باعث تقویت روحیّهٔ آنان برای بازپس‌گیری اراضی اندلس شد، ارتباط مستقیم با رویدادها و تحوّلات آن سوی پیرنه داشت.

گفتنی است در سده‌های ۳ق/۹م و ۴ق/۱۰م به سبب شیوع بی‌نظمی، خرید و فروش مناصب روحانی، اعمال خلاف اخلاق و غیره در دیرها و سراهای مقدس، موقعیّت و نفوذ کلیسا در غرب به شدت سقوط کرده بود و تقریباً تمام مؤسسات لاتین به پایین‌ترین درجه انحطاط تنزّل یافته بودند. در چنین شرایطی اصلاحات بزرگی از طریق دیر کلونی آغاز شد. این دیر که در سال ۲۹۷ق/۹۱۰م توسط ***دوک ویلیام آکوتین*** Duke Wiliam of Aquitaine تأسیس شده بود، خیلی زود به صورت بزرگ‌ترین دیر غرب اروپا درآمد و حرکت اصلاحی آن، که نقش مهمی در توسعه و پیشرفت غرب مسیحی ایفا کرده، در تاریخ مسیحیت سده‌های میانه به عنوان نهضتی عظیم شمرده شده است.[۱۱۹]

تا سدهٔ ۴ق/۱۰م اگر اقداماتی برای بهبود امور کلیساها انجام می‌شد براساس تصمیمات فردی بود، امّا برپایی صومعهٔ***کلونی***[۱۲۰] در این ایام به منزلهٔ تشکیل مؤسّسه‌ای بود که وظیفه آن علاوه بر نظم بخشیدن به فعالیّت‌های کلیسایی، این بود که زیارت مسیحیان از اماکن مقدّس را نیز سامان دهد. بدین سان، تا پایان سدهٔ ۴ق/۱۰م این صومعه دارای تشکیلات گسترده‌ای شد و از طریق برقراری رابطه نزدیک با دستگاه پاپ، در جهان مسیحیّت مرکزیت روحانی را به خود اختصاص داد.آبای کلونی خود را نگهبانان سنّت حقیقی آیین مسیح می‌پنداشتند و پیوسته به تشویق و دستگیری زوّار اهتمام می‌ورزیدند و بسیار علاقه‌مند بودند تا درگشودن راه زیارت ***شَنْتَ یاقُبْ (سانتیاگو)*** و حمایت از مسیحیان ***اسپانیا*** سهمی داشته باشند.[۱۲۱]

در دوره ***سانچوی سوم*** (۳۹۰ ـ ۴۲۶ق/۱۰۰۰ ـ ۱۰۳۵م)، پادشاه ***ناوار***، و جانشینان او، کلونی‌ها نفوذ خود را در کلیساهای ***اسپانیا*** تقویت کردند و به تدریج جنبش اصلاح طلبانه را در آن جا نیز توسعه دادند. پاپ هم نسبت به گسترش قلمرو مسیحیان ***اسپانیا*** توجّه خاصی داشت. دعای خیر او و مساعدت‌های فرقه ***کلونی*** را می‌توان از اسباب عمده تشجیع مبارزان مسیحی ***اسپانیا*** بر ضد مسلمانان به شمار آورد.[۱۲۲] به سبب نفوذ کلونی‌ها به داخل ***اسپانیا*** بود که از اواسط سدهٔ ۴ق/۱۰م به بعد زیارت قبر ***یعقوب مقدس (شَنْتَ یاقُب)*** برای مسیحیان اهمیّت یافت؛ به ویژه بعد از حمله ***ابن ابی عامر*** به آن جا در

۳۸۷ق /۹۹۷م هیجانات مذهبی شدیدی در میان پیروان مسیح به وجود آمده و شوق فراوانی برای زیارت این مکان در بین آنان ایجاد شده بود. از طریق القائات کلونی‌ها بود که پادشاهی‌های ***ناوار***، ***لئون*** و ***قَشْتاله*** دریافتند که آنان فقط به منظور توسعه قلمرو کوچک خود با مسلمانان مبارزه نمی‌کنند، بلکه با دشمنی درگیرند که با همهٔ مسیحیان خصومت می‌ورزد.[۱۲۳] از آن پس علاقه شدیدی به جنگیدن با مسلمانان در میان مسیحیان ***اسپانیا*** پدید آمد؛ حتی روستائیانی که در نواحی مرزی و مورد تهدید قوای اسلامی در شبه‌جزیره می‌زیستند، مشتاق بودند تا به عنوان شوالیه در جنگ‌ها شرکت کنند.[۱۲۴] بدین‌سان، با تحریکات غرب مسیحی عنصر دینی که تاکنون در روابط مسلمانان و مسیحیان ***اسپانیا*** اهمیّت چندانی نداشت، به صورت یک عامل قطعی در تنش‌های سیاسی واجتماعی ظاهر شد، حتی قضیه مُسْتَعْرِب‌ها که یک مسئله داخلی و ملّی به شمار می‌رفت به عنوان تصادم بی‌پایان اسلام و مسیحیت تلقی شد.[۱۲۵]

روحیهٔ دینی در میان پیروان مسیح که از طریق دیر کلونی تقویت شده بود به سرعت رو به رشد نهاد و تأثیر آن از نیمه اوّل سدهٔ ۵ق /۱۱م در ***اسپانیا*** انعکاس یافت. جنگ‌های مقدّس مسیحیان[۱۲۶] که در دوره‌های اخیر از آن ها به جنگ‌های صلیبی یاد می‌شود، ابتدا از غرب اسلامی و ***اندلس*** آغاز شد. ***آرنولدت وین بی*** Arnold Toynbee در اثر خود با عنوان A Study of History ***بررسی تاریخ*** که از چشم انداز بسیار گسترده‌ای به وقایع تاریخی می‌نگرد، آغاز جنگ‌های صلیبی را در سال ۴۰۸ق /۱۰۱۸م و مربوط به زمانی می‌داند که گروهی از شهسواران فرانکی با پیروانشان از ***فرانسه*** عازم ***اسپانیا*** شدند تا به مسیحیان شمال بر ضد مسلمانان یاری رسانند.[۱۲۷]

در سدهٔ ۵ق /۱۱م نیروهای فراوانی با دعای خیر کلیسا از ***فرانسه*** روانه ***اسپانیا*** شدند و اربابان کلیسا عمل آنان را انجام وظیفه مذهبی از جانب همه مسیحیان تلقی کردند.[۱۲۸] راهبان کلونی که در میان جنگجویان فرانسوی حضوری فعّال داشتند، بازگشودن سرزمین‌های از دست رفته ***اسپانیا*** را جهاد خواندند؛ در نتیجه تعداد زیادی از مردم ***پرووانس*** و ***آکوتین*** در آن شرکت کردند و بدین‌سان، گام‌های مهمّی در زمینه استرداد مناطق ***اسپانیا*** توسط مسیحیان برداشته شد.[۱۲۹]

ابن الکردبوس[۱۳۰] نویسندهٔ مسلمان تونسی که در سدهٔ ۶ق /۱۲م می‌زیسته، به آمدن

فرانسوی‌ها در سدهٔ ۵ق /۱۱م اشاره می‌کند. او می‌گوید: «لشکر عظیمی از فرانک‌ها وارد اندلس شدند و در نواحی مختلف این سرزمین اقدام بـه غـارت شـهرها و بـه اسـارت درآوردن مسلمانانان کردند».[۱۳۱]

با عنایت به این که جنگیدن با مسلمانان ***اسپانیا*** و غارت شهرهای آباد آنان به بـهانه جنگ دینی، سود فراوانی برای غرب مسیحی به دنبال داشت،[۱۳۲] پس از چندی پاپ‌ها نیز شخصاً در رهبری آن دخالت کردند. در سال ۴۵۵ق /۱۰۶۳م ***رامیروی اوّل*** Ramiro 1 پادشاه ***آراگون***، در آغاز یک تعرّض عظیم بر ضد مسلمانان کشـته شـد. قـتل او اروپـا را برانگیخت و بی درنگ ***پاپ الکساندر دوم***Alexander II فتوا داد گناهان همه کسانی که در ***اسپانیا*** در راه صلیب می‌جنگند، بخشوده خواهـد شـد. خـود او در ۴۵۶ق /۱۰۶۴م بـه گردآوری سپاه همّت گماشت؛ حتی ***نورماندهای*** شمال ***ایتالیا*** را نیز بر ضد مسلمانان ***اندلس*** فرا خواند.[۱۳۳] چون بخش اعظم این سپاه بزرگ توسط ***گی جـفری*** Guy Geoffery، ***کـنت آکوتین***، فراهم شده بود، فرماندهی آن را برعهده او نهادند.[۱۳۴] به منظور همراهی با این لشکرکشی اسقف‌های ***کاتالونیا*** و سایر رهبران شبه جزیره ***ایبریا*** در سال ۴۵۶ق /۱۰۶۴م در شهر ***بَرْشَلُونَه (بارسلونا)*** با عنوان شورای صلح گرد هم آمـدند. در ایـن اجـتماع هـمه سوگند خوردند و نذر کردند که دشمنی علیه یکدیگر را کنار گذارند و برای جلب رضای خداوند نیروهایشان را بر ضد مسلمانان متحد کنند.[۱۳۵]

بدین ترتیب با فتوای ***پاپ الکساندر دوم***[۱۳۶] پیروان مسیح از سراسر اروپا در تهاجم بر ضد مسلمانان اندلس شرکت کردند و آنان موفق شدند بر شهر ***بَرْبُشْتَر*** Barbastro، یکی از دژهای عمده مسلمانان در مـنطقه ثـغر اعـلی واقـع در مـرز مـملکت ***آراگـون***، در سـال ۴۵۶ق /۱۰۶۴م استیلا یابند و غنایم فراوانی را به چنگ آورند، اما این لشکرکشی برای آنان اصل پایداری نداشت، زیرا طولی نکشید که بر سر تقسیم غنایم و تملّک شهر بین مسیحیان اختلاف افتاد. قوای اسلامی به رهبری ***ابن هود*** با استفاده از این منازعات ***بَرْبُشْتَر*** را بازپس گرفتند.[۱۳۷] ***لوی پروونسال*** این لشکرکشی را که در آن اغلب مسیحیان به فرمان پاپ شرکت کرده بودند، نخستین جنگ صلیبی می‌داند.[۱۳۸] ***ابن حیّان*** (۴۶۹ق) کـه در هنگام وقوع حمله در ***قرطبه*** می‌زیسته به تفصیل آن را ذکـر کـرده و تـقریباً هـمه مـنابع اسلامی از قول او گزارش داده‌اند که در جریان تصرّف بَرْبُشْتَر توسط ائتلاف مسیحی

هزاران نفر از مسلمانان ساکن آن کشته شدند و تعداد زیادی از زنان و فرزندان آنان به اسارت درآمدند، عده کثیری نیز به رسم هدیه به امپراتور **روم شرقی**، به **قسطنطنیه** انتقال یافتند. مسلمانان این شهر مدت ۹ ماه تحت سلطه مسیحیان بودند تا این که **احمد بن سلیمان بن هود** بار دیگر در سال ۴۵۷ق /۱۰۶۵م بر آن تسلّط یافت و به سبب این پیروزی به **المقتدر بالله** ملّقب شد.[۱۳۹]

در ادامه پشتیبانی و حمایت غرب از مسیحیان شبه جزیره **ایبریا**، در سال ۴۶۵ق /۱۰۷م **پاپ گریگوری هفتم** Gregory VII نیز شاهزادگان مسیحی را به اتحاد بر ضد مسلمانان **اندلس** فرا خواند و اعلان کرد کلیساهای **اسپانیا** متعلّق به **پطرس مقدس** است و گناه کسانی که در راه صلیب جان نثاری کنند، بخشوده خواهد شد. او برای تشویق شوالیه‌ها به نبرد به آنان گفت: در صورت شرکت در جنگ مختارند اراضی را که از دست مسلمانان خارج می‌کنند به خود اختصاص دهند تا از عایدات آن ها بهره‌مند شوند.[۱۴۰] پس از چندی، بار دیگر گروه‌های مسیحی به **اسپانیا** روی آوردند، از جمله در سال ۴۷۸ق /۱۰۸۵م **هوگ اوّل، دوک بورگاندی**، که سپاه عظیمی فراهم آورده بود به بهانه یاری رساندن به برادر زنش، **آلفونس ششم**، از آن سوی پیرنه عازم **اسپانیا** شد که در پی آن **طُلَیْطُلَه** به تصرّف مسیحیان درآمد. حرکت صلیبیان از منطقه **بورگاندی** و عبور آنان از پیرنه تا پایان سدهٔ ۵ق /۱۱م به تناوب ادامه داشت، تا این که جهت آن در ۴۸۸ق /۱۰۹۵م از غرب به سوی شرق[۱۴۱] و سرزمین **شام** تغییر کرد.[۱۴۲] با تسلط پیروان مسیح در سال ۴۷۸ق /۱۰۸۵م بر **طُلَیْطُلَه** و استیلای **نورماندها** بر **سیسیل** در ۴۸۴ق /۱۰۹۱م موج سیادت مسلمانان در غرب و **اسپانیا** فرو نشست. از آن پس مسیحیان دریافتند که دیگر در نواحی غربی خطری جدی آنان را تهدید نمی‌کند و تعرّض و تهاجم خویش را در سطح وسیع به سال ۴۸۸ق /۱۰۹۵م به شرق اسلامی آغاز کردند.[۱۴۳]

سقوط طُلَیْطُلَه سرآغاز سیادت مسیحیان

بنا بر آن چه گذشت راهبان دیر کلونی به منظور تقویت جنبش آزاد سازی **اسپانیا**، مسیحیان بخش‌های مختلف اروپا را ترغیب کردند تا به یاری هم کیشانشان در **اسپانیا** بشتابند. به دنبال آن طی سدهٔ ۵ق /۱۱م رابطه استواری بین **اسپانیای** مسیحی و سایر

نواحی اروپا برقرار شد، که حاصل مهم آن در اواخر این سده فتح ***طُلَیْطُلَه*** توسط ***آلفونس ششم***، پادشاه ***قَشْتالَه***، بود.[۱۴۴] آلفونس ششم خود یکی از حامیان بزرگ دیر کلونی بود. او به هنگامی که در سال ۴۷۸ق /۱۰۸۵م ***طُلَیْطُلَه*** را از مسلمانان گرفت به شکرانه این پیروزی، که گام مهمی در بازپس‌گیری شبه جزیره ایبریا محسوب می‌شد، مقرّری خود بـه دیـر کلونی را به دو برابر افزایش داد؛[۱۴۵] زیرا با ابتکار این دیر بود که به موقع، یعنی درگیرودار تزلزل کار مسلمانان، فعالیّت‌های دامنه داری با هدایت شبکه گسترده راهبان کلونی در جهت هم‌گرایی دینی و سیاسی آغاز شد و بر اثر آن پیروان مسیح در شبه جزیره ***ایبریا*** به امتیازات مهمّی دست یافتند: اولاً تا حد زیادی از اختلافات آنان کاسته شد؛ ثانیاً با دست یابی بر حدود نیمی از نواحی ***اسپانیا***، در این سرزمین موقعیت استواری کسب کـردند؛ ثالثاً در عرصه سیاسی و نظامی ابتکار عمل را به دست گرفتند؛ و به طور کلی شرایط به نفع مسیحیان تغییر کرد و آنان در مسیر فایق آمدن قرار گرفتند، ایـن در حـالی بـود کـه مسلمانان همچنان به پراکندگی گراییده بودند و دیگر از حملات هماهنگ و منسجم آنان بر ضد دشمن خبری نبود.

باید گفت ***آلفونس ششم*** از همان آغاز فرمانروایی سیاست پدرش، ***فرناندو***، را مبنی بر وارد آوردن فشار فزاینده بر مناطق اسلامی دنبال کرد: ابتدا عازم منطقه ***سَرَقُسْطَه*** در حوزه رود ***اِبْرُو*** شد تا از آن طریق به سواحل مدیترانه دست یابد، اما کنت نشین ***بَرْشَلُونَه***، واقع در شمال شرق شبه جزیره، به سبب اختلافاتی که با **قَشْتالَه** داشت، مایل به هـمکاری نشد. بَرْشَلُونَه به لحاظ سیاسی با ***فرانک‌ها*** در ارتباط بود و از بعد فرهنگی نیز ریشه در فرهنگ گل ـ گوتیک داشت، زبان مردم این ناحیه با قشتالی‌ها متفاوت بود؛ افزون بر آن در صـورت راه یـابی دولت **قَشْتالَه** بـه سـواحـل مـدیترانـه بَـرْشَلُونَه در آن جـا بـا محدودیت‌هایی مواجه می‌شد. نظر به این موارد بود که حتی پس از سقوط **طُلَیْطُلَه** برای مدتی سَرَقُسْطَه همچنان در دست مسلمانان باقی ماند.[۱۴۶]

آلفونس ششم هنگامی که از دسترسی به ***سَرَقُسْطَه*** باز ماند، شـرایـط را بـرای تـصرّف ***طُلَیْطُلَه*** مناسب دید، زیرا در این ایام امرای مسلمان همچنان با هـم در تـعارض بـودند: برخی از آنان با حاکم **طُلَیْطُلَه** خصومت می‌ورزیدند؛ ***بنی عباد*** از سمت غرب به قلمرو ***بنی ذوالنون*** حمله می‌کردند؛ ***بنی هود*** از شرق عرصه را بر حکمرانان **طُلَیْطُلَه** تنگ کرده بودند

و ***بنی افطس*** هم از فرصت بهره گرفتند و بر آن شهر استیلا یافتند. در نتیجه، ***قادر بن ذوالنّون***، حاکم آن‌جا، سراسیمه ***آلفونس*** را به یاری طلبید، و او در پی بیرون راندن ***بنی افطس*** از **طُلَیْطُلَه**، خود بر تصرّف آن طمع کرد و حتی بخشیدن اموال فراوان و واگذاری برخی از دژهای اطراف نیز او را راضی نکرد.[۱۴۷] وی که مدتی را در دستگاه بنی ذوالنّون گذرانده بود و از نزدیک با تضادها و دسته‌بندی‌های مسلمانان آشنایی داشت، فرصت را مغتنم شمرد و اقدام به محاصره **طُلَیْطُلَه** کرد و برای تسلیم آن از هیچ اجحافی فروگذار نکرد. در این موقعیّت احتمال کمک از هیچ یک از ملوک الطوایف نمی‌رفت: امیر ***اِشْبیلِیَّه*** که در میان سایر امرای مسلمان از توان نظامی برتری برخوردار بود، به آلفونس جزیه می‌پرداخت و با او پیمان بسته بود تا این پادشاه مسیحی در نزاع با رقبای مسلمان به یاری‌اش بشتابد. ***ابن هود***، صاحب ***سَرَقُسْطَه***، نیز مشغول مقابله با تهاجمات امرای مسیحی ***آراگون*** و ***بَرْشَلُونَه*** بود، حاکم ***بَلَنْسِیَه*** هم با امرای ***دانیه*** منازعه داشت. تنها امیر ***بطلیوس*** با آن که نگران توطئه‌های ***بنی عباد*** بود، سپاهی برای دفع قوای ***قَشْتالَه*** فرستاد که مؤثر واقع نشد.[۱۴۸]

با طولانی شدن مدت محاصره، مردم دچار تنگناهای سختی شدند. بسیاری از آنان به سایر مناطق اسلامی مهاجرت کردند. سرانجام در محرم ۴۷۸ق /۱۰۸۵م ***قادر بن ذوالنّون*** **طُلَیْطُلَه** را با این شروط تسلیم مسیحیان کرد: امنیت جانی و مالی مسلمانان تأمین گردد؛ به کسانی که قصد مهاجرت دارند اجازه داده شود بر ساکنان مسلمان شهر مالیاتی بیش از آن چه به دولت اسلامی می‌پرداختند تحمیل نکنند، هر کس پس از هجرت دوباره بازگشت، حقّ تصرّف اموالش را داشته باشد؛ مسیحیان متعرّض مسجد جامع نشوند؛ ***الفونس قادر*** را برای تسلّط بر ***بَلَنْسِیَه*** یاری کند.[۱۴۹]

آلفونس به محض ورود به **طُلَیْطُلَه** موقعیّتی همانند قیصرهای روم برای خویش قایل شد. خود را امپراتور دو ملّت مسیحی و مسلمان خواند و تمام مردم ***اندلس*** را رعایای خویش نامید و سوگند یاد کرد اگر ملوک الطوایف از فرمان‌هایش سرپیچی کنند، پی آمد نافرمانی چیزی جز نابودی آنان نخواهد بود. امرای مسلمان به جای چاره اندیشی در برابر تهدیدات دشمن چنان ذلیل شده بودند که با ارسال هدایا و پیام تبریک در صدد دفع شرّ پادشاه مسیحی برآمدند؛ حتی ***حسام الدّوله رزین***، صاحب ***شَنْتَمَرِیَّه*** Santa Maria به

منظور اظهار اطاعت خود نزد آلفونس رفت.[۱۵۰]

پادشاه **قَشْتالَه** در پی تحکیم پایه‌های قدرتش در **طُلَیْطُلَه**،[۱۵۱] تجاوزات خویش را به سایر نواحی گسترش داد و چون طمع تصرّف بلاد ***اشبیلِیَّه*** را در سر داشت خراج سنگینی را که از قبل ***معتمد بن عباد*** به او می‌پرداخت، نپذیرفت[۱۵۲] و پس از تهدید کردن ***بنی عباد*** به جای **اِشْبیلِیَّه** آهنگ ***بَلَنْسِیَه*** کرد، جایی که امرای مسلمان با هم درگیری داشتند. برخی از تسلیم ***بَلَنْسِیَه*** به صاحب ***سَرَقُسْطَه*** استقبال می‌کردند و عدّه‌ای دیگر باآن مخالف بودند. در این میان ***قادر بن ذوالنون*** با پشتیبانی قوای ***قَشْتالَه*** غلبه یافت. در واقع او دست نشانده پادشاه مسیحی بود و با کمک سربازان قشتالی چندی در آن جا حکم راند و در این مدت برای تأمین مخارج سپاه مالیات سنگینی را بر مردم تحمیل کرد و اراضی اطراف شهر را به رسم اقطاع به مزدوران مسیحی واگذار نمود.

بدین سان، مردم مسلمان بلنیسه را گرفتار ستم‌های طاقت فرسای قشتالی‌ها کرد. از سوی دیگر، در همین ایّام گروهی از مزدوران ***آلفونس*** به اطراف سَرَقُسْطَه تاختند تا مسلمانان آن جا را به تسلیم وادارند. عده‌ای نیز به فرماندهی سوار کار قشتالی، ***گارسیا زیمنز*** Garcia Ximenez، ***المَرِیَّه***، پایگاه مهم دریایی مسلمانان، را غارت کردند و با وجود این که صاحب ***غرناطه*** آنان را همراهی می‌کرد، خود غرناطه نیز از تعرض قشتالی‌ها در امان نماند.[۱۵۳]

سقوط ***طُلَیْطُلَه*** به منزله راهیابی دشمن به قلب مناطق اسلامی بود، زیرا مملکت ***طُلَیْطُلَه*** سرزمین وسیعی را در مرکز شبه جزیره شامل می‌شد که در طول رود ***تاجُه*** Tagus از شرق به غرب گسترش یافته بود. مهم‌ترین بخش‌های آن عبارت بودند از: ***مدنیه سالم*** با Medinaceli ، ***وادی الحجاره*** Guadallagara، ***مجرید*** Madrid، ***قونکه*** Cuenca، ***لارِدَه*** Lerida، ***اِقْلیش*** روی Ucles ***و طَلْبیره*** Talavera. ***طُلَیْطُلَه*** Toledo دژهایی استوار در وسط این نواحی بر تپه‌ای مرتفع قرار داشت که سه طرف آن را رود تاجُه احاطه کرده بود. نظر به اهمیت دفاعی منطقه، مسلمانان آن را ***ثغر ادنی*** می‌نامیدند. تسلّط مسیحیان بر این نواحی به معنای درهم شکستن دژ مستحکم و سنگر مرکزی مسلمانان بود و فاجعه بزرگی برای آنان به شمار می‌رفت؛ تقریباً همه مزارع، باغ‌ها و شهرهای واقع در امتداد رود تاجُه که در سمت جنوب تا کوه‌های ***قرطبه*** گسترده بود، به دست پیروان مسیح افتاد و قشتالی‌ها مر

کز دولت را از ***بُرغُش*** به **طُلَیْطُلَه** انتقال دادند و این مناطق اشغالی را ***قشتالهٔ جدید*** نام نهادند.[۱۵۴]

استیلای مسیحیان بر **طُلَیْطُلَه** در همان ایّام از نظر باریک بینان ***اندلس*** نیز همانند پدید آمدن شکاف عمیقی در مرکز مناطق اسلامی بود، زیرا هنوز مسلمانان در شمال شرق و نواحی سَرَقُسْطَه سلطه داشتند و مسیحیان بین این بخش و جنوب حایل شده بودند. در این مورد شاعر طلیطلی، ***ابو محمد عبدالله بن فرج یحصبی***، معروف به ***ابن عَسّال*** می‌گوید: در همه جا هنگامی که سرزمینی مورد تجاوز قرار می‌گیرد دشمن بر اطراف آن تسلّط می‌یابد، امّا در مورد اندلس خصم وسط آن را به اشغال درآورده است، پس ای اهل اندلس آماده حرکت باشید، زیرا دشمن در قلب این سرزمین اقامت کرده است و...[۱۵۵]

بدین ترتیب با تصرّف قلمرو ***بنی ذوالنّون***، مسیحیان بر حدود دو سوم شبه جزیره دست یافتند.[۱۵۶] و تعداد قابل توجهی از مسلمانان نیز تحت سلطه آنان قرار گرفتند؛ البته به سبب درگیری‌های دایم بین مسلمانان و مسیحیان، به سختی می‌توان تعداد آنان را در قلمرو مسیحیان تعیین کرد، امّا طی سدهٔ ۵ق/۱۱م و به طور مشخّص بعد از سقوط **طُلَیْطُلَه** قطعاً جمعیّت کثیری از مسلمانان به صورت ***اهل الدَّجْن*** درآمدند، چنان که برخی ظهور جامعه ***مُدَجَّنان*** را به این واقعه نسبت می‌دهند.[۱۵۷]

در این زمان نیروهای مسیحی بی‌شماری به بهانه آزاد سازی ***اسپانیا*** در این سرزمین گرد آمده بودند. اینان پس از چندی به طرق مختلف از قبیل غارت کردن اموال مسلمانان، به محاصره درآوردن شهرها و باج گرفتن از ساکنان آن‌ها و غیره به منافع فراوانی دست یافتند و با توجه به آشفتگی اوضاع مسلمانان این گونه اعمال هر روز گسترش می‌یافت و به تدریج به صورت حرفه و سرگرمی گروه‌های مسیحی درآمد. آنان برای جلوگیری از بروز رقابت در میان رؤسایشان اقدام جدی برای تصرف مناطق اسلامی به عمل نمی‌آوردند و ترجیح می‌دادند تا از این نواحی به شیوه‌های گوناگون اخاذی کنند. این سیاست مانع از آن شد تا مسیحیان در این دوره به طور کامل بر مسلمانان غالب شوند.[۱۵۸]

مسلمانان گاه نسبت به این چپاوّل‌گری‌ها واکنش نشان می‌دادند، امّا چندان مؤثّر نبود؛ از جمله هنگامی که مردم ***بَلَنْسِیَه*** با غارتگری‌های روزافزون سپاهیان قشتالی مواجه شدند به سرای حاکم ناتوان آن یعنی ***قادر بن ذوالنّون*** هجوم بردند و او را در

۴۸۵ق /۱۰۹۲م به قتل رساندند. این ناحیه همچنان وضعیّت متزلزل و ناپایداری داشت تا این که مورد حمله ماجراجوی قشتالی، رودریکودیاز Rodrigo Diaz[۱۵۹] قرار گرفت، کسی که *اسپانیا*یی‌ها از شجاعت و قدرتش قصه‌ها ساخته‌اند. او بعد از محاصره‌ای سخت در سال ۴۸۷ق /۱۰۹۵م بر *بَلَنْسِیَه* مستولی شد و تا زمان مرگش در ۴۹۲ق /۱۰۹۹م حکمران واقعی آن جا بود. به قول *ابن الاَبّار* در این مدت مردم *بَلَنْسِیَه* از دست این طاغی رنج و مشقت فراوانی تحمل کردند.[۱۶۰] سپس *دُنازیمنا* Dona Zimena، همسر او، تا سال ۴۹۵ق /۱۱۰۲م در این منطقه حکومت کرد. در همان سال بعد از آن که مسیحیان خسارت‌های سنگینی به شهر وارد آوردند، *مرابطان* بر آن استیلا یافتند.[۱۶۱]

استمداد امرای مسلمان از مرابطان

پس از سقوط **طُلَیْطُلَه** مسلمانان در شرایطی قرار گرفتند که دیگر از طریق پرداختن باج و تقدیم هدیه تهدید و خطر دشمن دفع نمی‌شد، بلکه یا باید تسلیم مسیحیان می‌شدند و یا از قدرت رو به گسترش مرابطان در *مغرب* برای نجات خویش طلب یاری می‌کردند؛ لذا پس از مشورت‌ها امرای مسلمان توافق کردند تا از *مرابطان* استمداد جویند. *الرشید* پسر بزرگ *معتمد بن عباد*، امیر *اِشْبِیلِیَّه* پیامدهای خطرناک ورود آنان را به شبه جزیره خاطر نشان کرد، اما معتمد گفت: شتر چرانی در مغرب شایسته‌تر از بندگی دولت *قَشْتاله* است.[۱۶۲]

مرابطان پس از ورود به *اندلس* با چندین اقدام مؤثّر خویش، رعب و وحشت در میان مسیحیان ایجاد کردند، از جمله در سال ۴۷۹ق /۱۰۸۶م در نبرد **زلاقه** Zallaka شکست سختی بر پیروان مسیح وارد آوردند،[۱۶۳] که بر اثر آن تا چندی پیشروی آنان به قلمرو اسلامی متوقّف شد. قشتالی‌ها که تلاش می‌کردند به سواحل مدیترانه دست یابند، مدتی ناکام ماندند و مناطقی را که در جنوب رود *تاجُه* اشغال کرده بودند نیز از دست دادند.[۱۶۴] مسیحیان حتی نتوانستند از جزایر *بالئار* که از قبل با ائتلافی از قوای *کاتالونی*، *پیزا* و *فرانک‌ها* بر آن‌ها مسلّط شده بودند، در برابر مرابطان دفاع کنند و در سال‌های ۵۰۸ ـ ۵۰۹ق /۱۱۱۵ ـ ۱۱۱۶م از این جزایر اخراج شدند.[۱۶۵] همچنین *مرابطان* تا ۴۹۹ق /۱۱۰۶م بر شهرهای مهم اندلس به جز *سَرَقُسْطَه* و *طُلَیْطُلَه* استیلا یافتند و حتی

چندی بعد ناحیه ***ثغر اعلی*** نیز در ۵۰۳ق /۱۱۱۰م به تصرّف آنان درآمد. بدین سان، با از میان برداشتن ***ملوک الطوایف***، تا اندازه‌ای تشنّجات داخلی اندلس را کاهش دادند.[۱۶۶]

علی رغم این پیروزی‌ها، مرابطان موفّق نشدند همدلی مردم مسلمان شبه جزیره را به دست آورند و در نتیجه قدرت کافی پیدا نکردند تا بخش‌های مرکزی این سرزمین را که به اشغال مسیحیان درآمده بود، بازپس گیرند.[۱۶۷] در واقع می‌توان گفت: در پی سقوط ***طُلَیْطُلَه*** همواره یکی از هدف‌های مهم نظامی مسلمانان دست یابی مجدد بر این شهر و اخراج مسیحیان از مرکز اندلس بود. بدین منظور حملات متعددی را در طول بیش از یک سده تدارک دیدند. این حمله‌ها با آمدن ***مرابطان*** به شبه جزیره در ۴۷۹ق /۱۰۸۶م شروع شد و بدون تحقق یافتن هدف با شکست موحّدان در ۶۰۹ق /۱۲۱۲م در نبرد ***عِقاب*** پایان یافت.

چنان که گذشت، مرابطان با اقدامات نظامی خویش تا چندی جنبش بازپس‌گیری مسیحیان را با دشواری‌هایی مواجه کردند و برای مدّتی موجب اعادهٔ توازن سیاسی و نظامی در شبه جزیره شدند، اما به طور کلی حضور آنان در اندلس تأثیرات نامطلوبی بر مسلمانان آن‌جا بر جای نهاد، زیرا به سبب تنگ نظری‌ها، رفتارهای خشن و غرورآمیزشان، مسلمانان این سرزمین دچار بی‌تحرکی و سردرگمی شدند و خود را به قضا و قدر الهی سپردند، چنان که ***علّامه کاتب***، ***ابو یحیی بن عاصم***، در این ایام کتابی با عنوان ***جنة الرضی فی تسلیم لماقدرالله تعالی وقضی*** را نوشت،[۱۶۸] که حاکی از بی‌اعتنایی مردم به سرنوشت خویش و تن دادن به پیش آمدهای روزگار است.

در دستگاه ***مرابطان*** بالاترین جایگاه به فقهای مالکی مذهب اختصاص داشت. آنان دارای موقعیتی برتر از مقام قاضی در شرق بودند، تا آن جا که امیر بزرگ را جهت تعظیم، فقیه خطاب می‌کردند.[۱۶۹] این فقها که تفکرشان در محیط بدوی ***مغرب*** پرورش یافته بود، در صدد برنیامدند تا خود را با جوّ فرهنگی ***اندلس*** هماهنگ سازند؛ از این رو، سیاستی پیش گرفتند که براساس آن به جنبهٔ ظاهر آرایی دین بیش از سایر جنبه‌ها اهمیت دادند. در این جهت موانعی بر سر راه پویایی فرهنگی اندلس پدید آوردند و افزون بر آن از لحاظ اقتصادی نیز شرایط سختی را بر مسلمانان این دیار تحمیل کردند. مرابطان به بزرگان اندلس وعده داده بودند که به اموال مردم تعرض نکنند، امّا به هنگام تسلط بر

غرناطه اموال اهالی آن جا از دستبردشان در امان نماند.[۱۷۰] در واقع مسلمانان ***اسپانیا*** در این ایّام علاوه بر تهدیدات فزاینده مسیحیان از سوی مرابطان نیز سخت تحت فشار بودند.[۱۷۱]

با عنایت به سیاست و رفتار نامناسبی که مرابطان در اندلس پیش گرفتند، مسلمانان این سرزمین آنان را در مبارزاتشان علیه مسیحیان همراهی نکردند. قدرت جنگجویان مسیحی نیز در دورهٔ آنان پیوسته در حال رشد بود. این نیروی فزاینده به ویژه توسط ***آلفونس محارب***، پادشاه ***آراگون***، ***و آلفونس هفتم***، حاکم ***قَشْتالَه***، در جهت درهم کوبیدن قوای مرابطان به کار گرفته شد و سخت در تضعیف آنان مؤثر افتاد و در پی آن امرای کوچکی قد برافراشتند و بار دیگر وحدتِ صوری از میان مسلمانان اندلس رخت بربست.[۱۷۲]

امّا مسیحیان که اکنون تفوّقشان بر شبه جزیره قطعی شده بود، نابرابری‌های زیادی بر مسلمانان تحت سلطه خویش (**مُدَجَّنان**) تحمیل می‌کردند که به سبب آن بخش اعظم جمعیّت مسلمان منطقه به قلمرو اسلامی مهاجرت نمودند؛ دولت ***قَشْتالَه*** به جای آنان مسیحیان را به این ناحیه انتقال داد؛ و از آن جا که اغلب آنان به شهسواری و حرفه جنگجویی اشتغال داشتند، چیزی نگذشت که ***طُلَیْطُلَه*** به صورت مرکز بزرگ قوای نظامی آنان درآمد و از آن جا سپاهیان مسیحی را به منظور استرداد اراضی سازماندهی می‌کردند. به رغم این که **طُلَیْطُلَه** از نواحی مرزی به شمار می‌رفت و بخش قابل توجهی از جمعیت آن را ***مُسْتَعْرِب‌ها*** و عناصر مسیحی تشکیل می‌دادند، از اواخر عهد ***بنی امیه*** و ایّام ***بنی ذوالنّون*** به صورت مرکز بزرگ فرهنگ اسلامی درآمده بود[۱۷۳]؛ بنابراین، هنگامی که **طُلَیْطُلَه** به تصرف مسیحیان درآمد به لحاظ حضور جمعیت کثیر مُسْتَعْرِب‌ها و ***مُدَجَّنان***، که بازنمای فرهنگ و تمدن اسلامی بودند، همچنان ویژگی فرهنگی خود را حفظ کرد و پس از چندی این شهر به مرکز فعالیّت‌های علمی مسیحیان تبدیل شد.[۱۷۴] همچنین حاکمان مسیحی بسیاری از روحانیان از جمله گروهی از راهبان دیر ***کلونی*** را به بهانه ایجاد تحرک و پویایی مذهبی در سپاهیان مسیحی و تقویت جنبش آزاد سازی به ***طُلَیْطُلَه*** فرا خواندند. این روحانیان آن چه را برای حکمرانان مسیحی اهمیت داشت، انجام دادند؛ یعنی به اهداف دنیوی آنان رنگ دینی بخشیدند.[۱۷۵] بدین گونه، پس از چندین سده بار دیگر **طُلَیْطُلَه** به صورت مرکز سیاسی، نظامی، فرهنگی و دینی پیروان مسیح درآمد و اهمیّت

گذشته خود را باز یافت.

تداوم توسعه‌طلبی‌های مسیحیان و واکنش موحّدان

در سال‌های آغازین سدهٔ ۶ق /۱۲م به سبب مرگ ***آلفونس ششم*** (د ۱۱۰۹م) اختلال و پریشانی در امور مملکت ***قشتاله*** پدید آمد، زیرا به لحاظ این که او فرزند ذکوری نداشت دخترش، اورّاکا Urraca، خود را جانشین پدر خواند (۵۰۲ـ ۵۲۰ق /۱۱۰۹ـ۱۱۲۶م)؛ اما مردم **قَشْتالَه** با حکومت او مخالفت کردند، چون معتقد بودند پادشاه باید شخصی باشد که بتواند شمشیر را در میدان جنگ با مهارت به‌کار بَرَد، اورّاکا به منظور جلب نظر مردم، با برجسته‌ترین جنگجوی آن ایّام یعنی ***آلفونس محارب (آلفونس اوّل)***، پادشاه ***آراگون*** (۴۹۷ـ ۵۲۸ق /۱۱۰۴ـ ۱۱۳۴م)، ازدواج کرد که باز هم مردم به حکومت او تن ندادند. در پی آن آلفونس محارب با یاران و همسر خویش به آراگون بازگشت و طی مدتی کوتاه ***سَرَقُسْطَه*** را در ۵۱۱ق /۱۱۱۸م از دست مسلمانان خارج کرد. بدین ترتیب از توسعه **قَشْتالَه** به سوی مدیترانه جلوگیری کرد و امتیاز پیشروی در این ناحیه را به خود اختصاص داد. در سال ۵۲۰ق /۱۱۲۶م که ***آلفونس ریموندیز***[۱۷۶]، پسر اوراکا، با عنوان ***آلفونس هفتم*** رهبری **قَشْتالَه** را بر عهده گرفت (۵۲۰ـ ۵۵۲ق /۱۱۲۶ـ۱۱۵۷م)؛ او نیز نتوانست پیشروی‌های آراگون را در این منطقه محدود کند. در همین ایّام ***هنری فرانسوی***، ***کنت پرتغال***، گام‌های مهمّی برای رهایی از وابستگی این سرزمین به **قَشْتالَه** برداشت، تا این که در سال ۵۳۳ق /۱۱۳۹م پسرش، ***آلفونس هنریکز*** Alfonso Henriquese، از گرفتاری‌های پادشاه ***قشتاله*** سود جست و در ساحل غربی شبه جزیره، منطقه‌ای که در زمان رومی‌ها ***لوزیتانیا*** نامیده می‌شد، دم از استقلال زد و خود را پادشاه ***پرتغال*** خواند.[۱۷۷] او در سال ۵۳۸ق / ۱۱۴۳م قلمرو خود را مملکت پاپ اعلان کرد تا از این طریق هم موقعیّت خویش را تحکیم کند و هم کشور جدید التأسیس پرتغال را، که هنوز چندان بزرگ نبود، توسعه بخشد.[۱۷۸]

با توجه به ضعف ***مرابطان*** و شرایطی که برای توسعه مملکت آراگون فراهم آمده بود، ***آلفونس محارب*** Alofonso the Battler، که منابع عربی از او به ***ابن رُدمیر*** یاد می‌کنند، طی سال‌های ۵۰۸ـ ۵۱۲ق /۱۱۱۴ـ ۱۱۱۸م به طور مرتب ناحیه ***سَرَقُسْطَه*** را مورد تاخت و تاز قرار داد که بر اثر این حملات قلمرو این پادشاهی به سمت جنوب توسعه یافت. او با

کمک شوالیه‌های فرانسوی و سپاهیانی متشکل از دسته‌های نظامی سایر نواحی اروپا، برای تسلّط بر شهر سَرَقُسْطَه مدتی طولانی آن را به محاصره گرفت، تا این که در سال ۵۱۲ق /۱۱۱۸م مرکز ***ثغر اعلی*** و یکی از پایگاه‌های مهمّ اسلامی به دست مسیحیان افتاد. این منطقه که به سبب حاصل خیزی و آبادی به عروس وادی ***نهر اِبْرُو*** معروف بود، مورد توجه شاه ***آراگون*** قرار گرفت و به منظور استفاده از این آبادانی‌ها و تَفَوّق جمعیتی بر مسلمانان، دستور داد تا هزاران ***مُسْتَعْرِب*** به آن جا مهاجرت کنند. بدین ترتیب، طولی نکشید که سَرَقُسْطَه مرکز دولت آراگون شد. همان طور که سقوط ***طُلیطُلَه*** به دولت ***قَشْتالَه*** موقعیت ممتازی بخشید، دست‌یابی مسیحیان به سَرَقُسْطَه نیز سبب اهمیت یافتن مملکت آراگون شد.[۱۷۹]

آلفونس محارب با مساعدت ***سواران معبد*** Templars، که نقش عمده‌ای در نبردهای صلیبی شرق ایفا می‌کردند، برای دفاع از ***سَرَقُسْطَه*** و اطراف آن در ۵۰۵ق /۱۱۲۲م به تشکیل جمعیّت‌های نظامی اهتمام ورزید که بر این گروه‌ها سواران معبد نفوذ فوق‌العاده‌ای داشتند.[۱۸۰] دیری نپایید که دولت ***آراگون*** با همیاری این دسته‌های نظامی بر شهرهای ***تُطِیلَه*** Tudela، ***طَرّکُونَه*** Tarragona، ***قَلعه ایوب*** Calatayud، ***دَوْرَقَه*** Daroca، ***طَرَسُونَه*** Tarozona و بقیه دژهای ***ثغر اعلی*** همچون ***وَشْقَه*** Huesca و ***رُوطَه*** Rueda دست یافت. بدین گونه قلمرو مسلمانان در مشرق ***اندلس*** محدود به ***بَلَنْسِیَه*** و ***مُرْسِیَه*** شد که پیوسته در معرض تهدیدات جدی دشمن قرار داشت و پس از چندی این بخش شرقی صحنه حوادث عظیم و جنگ‌های طولانی بین اسلام و مسیحیت در عصر موحّدان شد.[۱۸۱]

در اواخر عهد ***مرابطان*** ناآرامی‌هایی در شهرهای عمده اندلس همچون ***قُرْطُبَه***، ***بَلَنْسِیَه***، ***المَرِیَّه***، و غیره رخ داد و به دنبال آن امیران و بزرگان محلی سر برآوردند که اغلب از سوی مسیحیان تحریک می‌شدند، از جمله هنگامی که ***آلفونس هفتم***، پادشاه ***قَشْتالَه***، در بخش غربی شبه جزیره با استقلال‌طلبی ***پرتغال*** مواجه بود، برای خنثی کردن تحرکات احتمالی مسلمانان، اراضی وسیعی را در اختیار ***احمد بن هود*** ملقب به ***سیف الدوله*** نهاد و او را علیه مرابطان ترغیب کرد. شاید مهم‌ترین امیر شورشی ***محمد بن سعد بن مَرْدَنِیش*** (۵۴۲ـ ۵۶۶ق /۱۱۴۷ ـ ۱۱۷۰م) بوده است. او در ***مُرْسِیَه*** و شرق اندلس به مخالفت با مرابطان پرداخت و با حمایت‌های گسترده مسیحیان توانست تا دو دهه بعد از سقوط مرابطان در

برابر قدرت رو به توسعه موحّدان نیز مقاومت کند. ***ابن مَرْدَنِیش*** با کنت ***بَرْشَلُونَه***، حاکم ***قَشْتَالَه*** و ***هنری دوم***، پادشاه ***انگلیس***، و جمهوری ***جنوا*** در ازای پرداخت خراج سنگین و تعهدات دیگر پیمان‌های صلح بست تا از کمک‌های آنان برخوردار گردد.[۱۸۲] به عنوان مثال به جمهوری ***جنوا*** متعهد شده بود که برای تاجران این جمهوری در ***بَلَنْسِیَه***، ***مُرْسِیَه*** و ***دانِیَه*** بناهایی ایجاد کند تا در این شهرها سکونت کنند و تحت حمایت او به تجارت بپردازند. همچنین ابن ***مَرْدَنِیش*** لباس و مرکب خود را شبیه به مسیحیان کرد.[۱۸۳] ***مقری*** می‌نویسد: مردم شرق اندلس در اواخر عصر ***مرابطان*** همانند مسیحیان لباس می‌پوشیدند به ویژه امرا و سربازان آن ناحیه به هیئت مسیحی ظاهر می‌شدند.[۱۸۴] جنبش مشهور دیگر را که شبیه به سنت موحدان بود شخصی صوفی مسلک به نام ***احمد بن قسی (۵۳۹ ـ ۵۴۶ق/۱۱۴۴ ـ ۱۱۵۱م)***[۱۸۵] در ناحیه ***الغرب*** Algarve ***(جنوب پرتغال)*** پدید آورد. ***احمد بن قسی*** شیخ الصوفیه، نخستین مبلّغ موحّدان در ***اندلس*** بود که به نام ***مهدی*** مردم را به سوی خویش فرا خواند.[۱۸۶] این جنبش به صورت شورشی بر ضد ***مرابطان*** در سال ۵۳۹ق /۱۱۴۴م شروع و هواداران آن به ***مریدین*** مرسوم شدند و دیری نپایید که گسترش چشمگیری یافت.[۱۸۷] به رغم این که میدان جهاد وسیع بود هیچ کدام از این امرا و گروه‌های مسلمان با توسعه‌طلبی مسیحیان مقابله نکردند، بلکه تمام سعی و تلاششان صرف جنگ با مرابطان شد و سرانجام این گروه‌ها به دست موحّدان برچیده شدند.[۱۸۸]

با عنایت به این که مصادف با اضمحلال قدرت مرابطان (حدود نیمهٔ سدهٔ ۶ق /۱۲م) ناآرامی‌های متعدّدی ***اندلس*** اسلامی را فرا گرفته بود، ***آلفونس هفتم***، پادشاه ***قَشْتَالَه*** (۵۲۰ ـ ۵۲۵ق /۱۱۲۶ ـ ۱۱۵۷م)، در صدد برآمد با حملات مکرر خویش به مسلمانان، بخش جنوبی اندلس را نیز تصاحب کند؛ اما در این ایام موحّدان به صورت مانع جدی در برابر او ظاهر شدند موحّدان در سال ۵۴۱ق /۱۱۴۶م وارد اندلس شدند. در آغاز، آنان برای استیلا بر این سرزمین ناگزیر بودند علاوه بر مسیحیان با نیروهای مرابطان و شورشگرانی همچون ***ابن مَرْدَنِیش*** مبارزه کنند.[۱۸۹] در این اوضاع و احوال ***آلفونس هفتم*** ایالت‌های اسلامی را مورد حمله قرار داد و بین سال‌های ۵۳۹ـ ۵۴۲ق /۱۱۴۴ ـ ۱۱۴۷م مناطق وسیعی را از تصرّف مسلمانان خارج کرد، از جمله چندی بر شهر ***بَیّاسَه*** Baeza و ولایت ***جَیّان*** Jaen استیلا یافت،[۱۹۰] اما طولی نکشید که موحّدان مسیحیان را از این مناطق

عقب راندند، ولی قشتالی‌ها در سال ۵۴۲ق /۱۱۴۷م به دنبال محاصره‌ای طولانی بر ***المَریّه***، پایگاه مهم دریایی مسلمانان، استیلا یافتند و بسیاری از مسلمانان و علمای آن جا را به قتل رساندند و جمع کثیری را به اسارت گرفتند. موحّدان با تمام سعی و تلاشی که کردند، قادر به بازپس‌گیری آن نبودند تا این که در سال ۵۵۲ق /۱۱۴۷م از زمین و دریا آن شهر را به محاصره درآوردند. این وضعیّت ۷ ماه ادامه داشت؛ سرانجام مسیحیان مجبور شدند از آن جا عقب نشینی کنند و بدین ترتیب موحّدان به ۱۰ سال سلطه مسیحیان بر ***المَریّه*** پایان دادند.[۱۹۱]

هنگامی که موحّدان سعی داشتند مانع سقوط ***المَریّه*** شوند، مسیحیان بخش غربی شبه جزیره را به تصرّف درآوردند. ***آلفونس هنریکِز***، پادشاه کشور جدیدالتّأسیس ***پرتغال***، همواره در اندیشه توسعه دادن قلمرو خویش بود. در این جهت او می‌بایستی در شمال با ***قَشْتالَه*** و در جنوب با مسلمانان درگیر شود؛ سرانجام وی با چند اقدام تهاجمی توفیق یافت در سال ۵۴۲ق /۱۱۴۷م شهر ***شَنْتَرین*** Santarem را از قلمرو اسلامی جدا کند. کمی قبل از اشغال آن توسط مسیحیان ***ابن بسام شَنْتَرینی،کاتب اندلسی***، که مجموعه تاریخی ادبی جالبی به نام ***الذخیره*** تألیف کرده، در این شهر بوده، سپس آن جا را به قصد ***اِشْبیلِیَّه*** ترک کرده است. او در مقدمه این اثر می‌نویسد: پریشانی اوضاع شهر حکایت از سقوط آن می‌کند.[۱۹۲]

این موفقیت به مسیحیان ***پرتغال*** قوت بخشید تا برای تصرف ***اُشْبُونَه (لیسبون)*** Lisboa اقدام کنند. همزمان با عملیّات جنگی آنان به قصد اشغال ***اُشْبُونَه***، لشکر عظیمی از صلیبیان متشکّل از جنگجویان آلمان، ***فرانسه***، انگلیس و هلند از طریق ***اقیانوس اطلس*** و ساحل ***پرتغال*** عازم شرق بودند. پادشاه پرتغال از این نیروها تقاضای مساعدت کرد و به آنان وعده داد غنایم این نبرد را به آنان خواهد بخشید. فرماندهان قوای صلیبی این دعوت را پذیرفتند و به منظور ترغیب نیروهای خویش به تصرف ***لیسبون*** خطاب به آنان گفتند: مبارزه با مسلمانان در هر جایی به منزله جنگ مقدس است و دیری نپایید که این نیروی عظیم به همراه قوای پرتغال از همه سو شهر را به محاصره درآوردند؛ این وضعیت بیش از چهاره ماه به طول انجامید. در اثنای آن استحکامات و قِلاع مسلمانان سخت آسیب دید و مردم وضع اسف باری پیدا کردند و ناچار شدند شهر را در سال

۵۴۲ق /۱۱۴۷م تسلیم مسیحیان کنند. در پی آن طولی نکشید که ***شَنْتَرَه*** Sintra نیز به دست دولت پرتغال افتاد. این دولت به منظور گسترش مرزهایش تا اواسط سدهٔ ۷ق /۱۳م با مسلمانان درگیر بود. در این مدت مسلمانان ذمّی ***(مُدَجَّنان)*** و ***مُسْتَعْرِبها*** برای بازسازی مناطق آزاد شده کمک‌های فراوانی به پرتغالی‌ها کردند.[۱۹۳]

با عنایت به آن‌چه گفته شد مسلمانان ***اندلس*** از سدهٔ ۶ق /۱۲م از سه طرف مورد تهاجم مسیحیان قرار گرفتند: از سمت شرق شبه جزیره توسّط دولت ***آراگون***، از بخش مرکزی به وسیله ***قَشْتالَه*** و از طرف غرب دولت تازه استقلال یافته ***پرتغال*** آنان را تحت فشار قرار داد. این سه دولت تا نیمهٔ سدهٔ ۷ق /۱۳م از ملوک مسیحی صاحب قدرت و سیاسیت در شبه جزیره بودند و هدف عمده آنان از جنگ مداوم با مسلمانان استرداد اراضی بود؛ گرچه گاه بین آن ها درگیری رخ می‌داد، امّا به هنگام رویارویی با قوای اسلامی وحدت خویش را حفظ می‌کردند. در نتیجه به موفقیت‌های بزرگی دست یافتند. البته همیاری مسیحیان خارج از ***اسپانیا*** نیز در پیشرفت کار آنان مؤثّر بود. در مقابل، جهان اسلام نه تنها با مسلمانان اندلس همدلی نکردند، بلکه خود نیروهای اسلامی ***اندلس*** نیز در برابر دشمن با هم ائتلاف نداشتند و قوای اسلامی (موحّدان و مرابطان) چنان مشغول مبارزه با یکدیگر بودند که در اثنای آن شهرهای بزرگ دیگری از مسلمانان به دست مسیحیان افتاد: ***طُرطُوشَه*** در ۵۴۳ق /۱۱۴۸م، ***لارِدَه*** در ۵۴۴ق /۱۱۴۹م، ***قلعه رَباح*** ۵۵۲ق /۱۱۵۷م و آن‌چه امروز به پرتغال معروف است، بین سال‌های ۵۵۲ق /۱۱۵۷م و ۵۷۲ق /۱۱۷۷م سقوط کردند.[۱۹۴]

نکته مهم و قابل ذکر در برخوردهای اسلام و مسیحیّت در این دوره، وحدت رویهٔ مسیحیان است. پاپ همهٔ این اقدامات نظامی را بخشی از اجرای یک طرح بزرگ علیه مسلمانان برمی‌شمرد. او در سال ۵۴۲ق /۱۱۴۷م ضمن تأکید بر جنگ‌های مسیحیان در شرق، به ترغیب تهاجمات آنان در ***اسپانیا*** نیز می‌پرداخت و خطاب به پیروان مسیح می‌گفت: اکنون طرفداران صلیب نقشهٔ عظیمی را بر ضد مسلمانان طراحی کرده‌اند. در ***اسپانیا*** همزمان چهار حمله تدارک دیده شد، ***جنوائی‌ها*** حمله به ***مِیُنورَقَه*** Minorca و شرق شبه جزیره را بر عهده گرفتند؛ ***آلفونس هفتم***، پادشاه ***قَشْتالَه***، مأمور حمله به ***المَرِیَّه*** Almeria شد. وظیفه ***کنت بَرْشَلُونَه (بارسلونا)*** حمله به ***طُرطُوشَه*** Tortosa بود و ***آلفونس هنریکِز*** مأموریت

یافت تا مسلمانان را از **لیسبون** Lisboa و **شَنْتَرین** Santarem اخراج کند.[۱۹۵]

در این ایّام که مناطق وسیعی از قلمرو اسلامی اندلس در اختیار دولت‌های مسیحی قرار گرفته بود، آنان به منظور ایجاد هماهنگی و تسریع در روند استرداد سایر نواحی و همچنین مقابله با حملات پی‌درپی **موحّدان** با یکدیگر به امضای توافقنامه‌هایی پرداختند، از جمله در سال ۵۴۵ق /۱۱۵۱م پادشاه **قَشْتالَه** و حاکم **آراگون** با هم، پیمان تُطِیلَه را منعقد کردند که براساس آن حق پیشروی در مناطق شرقی شبه جزیره به آراگون داده شد، مشروط بر آن که **بَلَنْسِیَه** و **مُرْسِیَه** همچنان تابع دولت **قَشْتالَه** باشند، هر دو پادشاه باید حقوق یکدیگر را در مناطق تصرّف شده رعایت کنند و به هنگام تهدید جدی مسلمانان، از اختلاف بپرهیزند و بر ضد آنان یکدیگر را یاری کنند.[۱۹۶] البته **مرابطان** نیز که آخرین روزهای حیات سیاسی خویش را سپری می‌کردند، در این زمان در کنار پادشاه **قَشْتالَه** قرار گرفتند تا در مقابل قدرت رو به توسعه **موحّدان** ایجاد زحمت کنند.[۱۹۷]

پیروان مسیح به قصد صیانت نواحی که از مسلمانان بازپس گرفته بودند، در نیمه دوم سدهٔ ۶ق /۱۲م در بخش‌های مختلف شبه جزیره اقدام به تشکیل گروه‌های مبارز و نظامی کردند. قبل از آن هم پادشاه آراگون به منظور دفاع از سَرَقُسْطَه دسته‌هایی نظامی را به وجود آورده بود، مقارن این زمان، در دیگر نواحی نیز این گروه‌ها پدید آمدند. این نیروها، افزون بر نقش دفاعی، عامل مهمّی برای ترغیب مسیحیان به مقاومت در مقابل حمله‌های مسلمانان بودند. از جمله گروهی نظامی برای دفاع از قلعه **رَباح** در سال ۵۵۳ق /۱۱۵۸م شکل گرفت که به سواران قلعه رَباح موسوم شد. سپس در ۵۶۲ق /۱۱۶۶م گروه نظامی **القَنْطَرَه** Order Alcantara و در ۵۶۶ق /۱۱۷۰م جماعت **سانتیاگو** Order O Santiago تأسیس شدند. این دسته‌ها براساس نظامی ـ دینی و با الهام از **سواران معبد** Templars[۱۹۸] و **مهمان نواز** Hospitallers شکل گرفتند که وظیفهٔ اصلی آنان دفاع از نقاط استراتژیکی مسیحیان در طول مرزهای اسلامی بود. کار این جمعیّت‌ها در **قَشْتالَه**، **لئون** و **پرتغال** رونق گرفت، امّا در **آراگون** چون سواران معبد دارای نفوذ بودند اینان موقعیّتی به دست نیاوردند. این گروه‌ها با ایجاد کمین‌گاه‌هایی در مسیر حملات موحّدان، سعی می‌کردند تا عملیات آنان را خنثی کنند. همچنین از طریق جمع‌آوری اعانه به آزادسازی اسیران مسیحی می‌پرداختند و ساکنان مناطق مرزی را برای مقابله با

مسلمانان تجهیز و کنترل می‌کردند.[۱۹۹]

در سدهٔ ۶ق /۱۲م به ویژه نیمهٔ دوم آن یعنی ایّام حکومت طولانی ***آلفونس هشتم***، پادشاه **قَشْتالَه** (۵۵۳ ـ ۶۱۰ق /۱۱۵۸ ـ ۱۲۱۴م)، به تناوب پیروزی و شکست بین مسلمانان (موحّدان) و مسیحیان مبادله می‌شد. مسیحیان برای این که به این وضعیّت پایان بخشند و به نتیجه قطعی دست یابند، اقدام به تشکیل جمعیّت‌های اخوّت دینی ـ نظامی از قبیل قلعه ***رَباح***، ***سانتیاگو*** و ***القَنْطَرَه*** کردند و از طریق واگذاری اراضی حاصلخیز، این گروه‌ها را مورد تشویق و پشتیبانی قرار می‌دادند تا هر چه سریع‌تر مناطق مختلف را بازپس گیرند و بر قلمرو اسلامی تسلط یابند؛ امّا در جبههٔ اسلامی نه تنها طرح و نقشه‌ای برای درهم کوبیدن دشمن وجود نداشت، بلکه از اختلافاتی که بر سر نواحی تصرّف شده بین مسیحیان رخ می‌داد نیز بهره نمی‌بردند و گاه به دلجویی طرف‌های مسیحی درگیر می‌پرداختند.[۲۰۰]

سلسله رویدادها حاکی از آن است که گرچه ***موحّدان*** از موقعیّت‌های مساعد به قصد کسب موفقیّت‌های پایدار استفاده نمی‌کردند و در اوج قدرت نیز نتوانستند سلطهٔ خویش را فراتر از پنج ناحیه ***اِشْبیلِیَّه***، ***قُرْطُبَه***، ***غَرْناطَه***، ***مُرْسِیَه*** و ***بَلَنْسِیَه*** اِعمال کنند،[۲۰۱] گاه سپاه نیرومندی از ***مغرب*** تدارک می‌دیدند و با یورش به مسیحیان ***اسپانیا***، آنان را دچار وحشت و نگرانی می‌کردند؛ برای نمونه می‌توان به اقدام گستردهٔ نظامی آنان در اواخر سدهٔ ۶ق /۱۲م اشاره کرد که در سال ۵۹۱ق /۱۱۹۵م در دشت ***اَرْک*** Alarcos (Ark)، واقع بین ***قُرْطُبَه*** و ***طُلَیْطُلَه***، بر نیروهای ائتلافی ***قَشْتالَه***، ***آراگون*** و ***پرتغال*** به فرماندهی ***آلفونس هشتم*** ضربه سختی وارد آوردند. به رغم این پیروزی قاطع، به نظر می‌رسد موحّدان امکانات کافی برای ایجاد تغییرات اساسی در موازنه قدرت بین ***اسپانیای*** مسیحی و ***اندلس*** اسلامی را نداشتند، ولی مسیحیان به سبب این شکست در صدد ترمیم ضعف‌های خویش برآمدند و از سوی اسقف‌ها و رهبران دینی به فعالیّت مضاعف بر ضد مسلمانان تشویق شدند؛ همچنین اربابان کلیسا سعی کردند با ایجاد روابط مودّت‌آمیز بین رهبران مسیحی، اختلافات آنان را از میان بردارند.[۲۰۲]

سیطره فراگیر مسیحیان و انحلال کلی قدرت مسلمانان در سدهٔ ۷ق/۱۳م

پس از شکست مسیحیان در نبرد ***اَرْک***، آنان به منظور برچیدن سلطهٔ مسلمانان به نحو چشمگیری فعالیّت خویش را افزایش دادند. ***پاپ اینوسِنْت سوم*** Innocent III در سال ۶۰۸ق /۱۲۱۱م با فرمانی غرب مسیحی را برای شرکت در جنگ صلیبی به ***اسپانیا*** فراخواند و تمام مسیحیان آن جا را نیز به اتّحاد و ترک خصومت دعوت کرد. دیری نپایید که قوای ***ناوار***، ***آراگون***، ***قَشْتالَه*** و ***پرتغال*** به هم پیوستند، شاهان اروپا و دستگاه پاپ نیز سپاه عظیمی را به ***اسپانیا*** فرستادند. این سپاه با یورش به مسلمانان، آنان را در منطقه ***عِقاب*** به سختی شکست داد. همکاری گسترده پیروان مسیح و شرایط حاکم بر ***اندلس*** اسلامی به رهبری ***موحّدان***، گویای آن بود که تغییر اساسی در تعادل قوا در شرف وقوع است. اکنون مسیحیان ***اسپانیا*** نه فقط ادعای برتری جویی داشتند، بلکه در اندیشه آن بودند تا جنوب اندلس را نیز که در اختیار مسلمانان بود، تحت کنترل خویش درآورند. نیل به این هدف در پی شکست مسلمانان از نیروهای صلیبی در ***نبرد عِقاب***[۲۰۳] (۶۰۹ق /۱۲۱۲م) تحقّق یافت.[۲۰۴] مراکشی سبب عمده هزیمت مسلمانان را در جنگ عِقاب، اختلافات آنان می‌داند و می‌گوید: بلافاصله مسیحیان بر شهرهای ***بَیّاسَه*** Baeza و ***اُبَدَه*** Ubeda مستولی شدند و مردمی را که به معابد و مساجد پناه برده بودند، با به آتش کشیدن این مکان‌ها قتل عام کردند.[۲۰۵]

شکست مسلمانان در نبرد عِقاب، به معنای پایان یافتن اقتدار مسلمانان در اندلس بود. بعد از آن از همپاشی و سقوط سریع موحّدان آغاز شد، در حالی که پایگاه‌های عمدهٔ آنان در شبه جزیره یکی پس از دیگری به دست مسیحیان می‌افتاد، مرکز واقعی آنان در مغرب نیز مورد تهدید جدی قرار گرفت و سرانجام در ۶۱۰ق /۱۲۱۳م ***بنی مرین*** با شورش خویش دیوارهای فاس را به لرزه درآوردند و کاخ امپراتوری موحّدان به طور ملموسی در شرف فرو ریختن قرار گرفت. این فروپاشی ابتدا از ***اسپانیا*** آغاز شد: تعدادی از بزرگان مسلمان در مناطقی که بودند در صدد فرمانروایی برآمدند و بدین منظور دژهای اسلامی را به پادشاه ***قَشْتالَه*** واگذار می‌کردند تا بر ضد یکدیگر از مساعدت‌های او برخوردار شوند.[۲۰۶]

بعد از ***جنگ عِقاب***، ***فردیناند سوم***، پادشاه **قَشْتالَه** (۶۱۳ ـ ۶۵۰ق /۱۲۱۷ ـ ۱۲۵۲م)، و ***جیمز اوّل*** معروف به ***فاتح***، حاکم آراگون (۶۰۹ ـ ۶۷۴ق /۱۲۱۳ ـ ۱۲۷۶م)، از

قدرتمندترین رهبران مسیحی در ***اسپانیای*** سده‌های میانه بودند که در این ایّام برای تصرّف مناطق اسلامی با همدیگر رقابت سخت داشتند. سرانجام این دولت‌ها موفق شدند تا حدود نیمه سدهٔ ۷ق /۱۳م به استثنای ناحیه ***غَرناطَه*** بر همه نواحی جنوب، جنوب غربی و شرق اندلس تسلط یابند و بدین گونه جمعیت عظیمی از مسلمانان به صورت ***مُدَجَّن*** درآیند.[۲۰۷]

باید گفت: در این ایّام ***اندلس*** اسلامی دوره پر اضطراب و نگرانی را سپری کرد و رهبران آن گرچه دارای شجاعت و دلیری بودند، آن را در جهت رقابت‌های ناسالم و تضعیف یکدیگر به کار می‌بردند. بزرگ‌ترین آنان ***محمد بن یوسف بن هود*** ملقّب به ***المتوکّل علی الله*** بود که به خاطر دلاوری‌هایش به او ***سیف الدّوله*** هم می‌گفتند و دیگری ***محمد بن یوسف بن نصر بن الاحمر*** بود. در همین زمان مدتی ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** صحنه درگیری امرای موحّدان و خاندان ***ابن مَرْدَنِیش*** بود تا این که استیلای ***ابوجمیل*** زَیّان بن ابوالحملات مدافع بن مَرْدَنِیش در سال ۶۲۶ق /۱۲۲۹م بر آن جا قطعی شد.[۲۰۸] در چنین شرایطی ***فردیناند سوم*** پادشاه ***قَشْتالَه***، که در این دوره از همه امرای مسیحی عزمش برای جنگ مداوم با مسلمانان راسخ‌تر بود، به پایگاه‌های مسلمانان در منطقه ***الوادی الکبیر*** یورش برد و به دلیل از بین رفتن خطوط دفاعی مسلمانان، طولی نکشید که بر مراکز اصلی آن جا از قبیل ***اندوخر*** Andujer و ***بَیّاسه*** Baeza در ۶۲۳ق /۱۲۱۷م و ***قُرْطُبَه*** Cordoba در ۶۳۳ق /۱۲۳۶م مستولی شد. چند سال بعد، ***فردیناند*** در ۶۴۱ق /۱۲۴۴م به ***غَرْناطَه*** Granada هجوم برد که منجر به امضای پیمان دوستی با حاکم آن جا، ***محمد بن یوسف بن نصر بن الاحمر***، شد. براساس این پیمان ***ابن احمر*** باید به مسیحیان ***قَشْتالَه*** کمک می‌کرد تا آنان بر مناطق اسلامی سیطره یابند. بدین سان، پادشاه ***قَشْتالَه*** با مساعدت ابن احمر توانست ***جَیّان*** Jaen را به محاصره درآورد و سرانجام در ۶۴۳ق /۱۲۴۵م بر آن جا استیلا یابد؛ سپس ***فردیناند*** با همکاری ابن احمر به ***اِشْبِیلِیّه*** Seville حمله کرد. این شهر پس از مقاومتی شدید اماکوتاه در ۶۴۶ق /۱۲۴۸م به تصرّف مسیحیان درآمد. آن‌گاه در جنوب به نواحی دیگری تا ***قادس*** Cadiz دست یافتند و سرانجام در سال ۶۴۸ق /۱۲۵۰م بر این شهر مستولی شدند.[۲۰۹]

در همان ایّامی که مسیحیان ***قَشْتالَه*** با یورش‌های سهمگین خویش مشغول تصرّف

مناطق مرکزی و جنوبی اندلس بودند، ***جیمز اوّل***، پادشاه آراگون، که از طفولیت تا بلوغ تحت سرپرستی ***پاپ اینوسنت سوم*** پرورش یافته بود، سیاست توسعه طلبانه خویش را از ***پیرنه*** به سمت ***مدیترانه*** تغییر داد و در صدد استیلا بر شرق شبه جزیره برآمد. او در مدت حکومت طولانی خویش (۶۰۹ ـ ۶۷۴ق /۱۲۱۳ ۱۲۷۶م) بر غنی‌ترین نواحی اسلامی دست یافت. وی کار خود را با اشغال ***طُرطُوشَه*** Tortosa در ۶۲۲ق /۱۲۲۵م آغاز کرد. آن‌گاه آهنگ جزایر شرقی ***(بالئار)*** Balearics را نمود و در طی سال‌های ۶۲۶ق /۱۲۲۹م تا ۶۳۲ق /۱۲۳۵م بر آن ها مستولی شد؛ سپس به سوی ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** Balencia حرکت کرد، جایی که رهبران مسلمان از قبیل ***ابوزید عبدالرحمن*** از امرای موحّدان، ***ابوجمیل زَیّان*** از خاندان ***ابن مَرْدَنِیش*** و ***محمد بن یوسف بن هود*** با یکدیگر منازعه داشتند. مسیحیان آراگون در این جا به تدریج پیشروی کردند و بیش از یک دهه به طول انجامید تا بر شهرها، دژها و قلعه‌های منطقه ***بَلَنْسِیَه*** استیلا یافتند.[۲۱۰]

ابن الأَبّار (د۶۵۸ق) که در این ایّام کاتب ***ابو جمیل زَیّان***، حاکم ***بَلَنْسِیَه***، و از نزدیک شاهد گرفتاری‌های مسلمانان شرق اندلس بوده، گزارش می‌دهد: بـه هـنگامی کـه مسـیحیان مشغول تصرف بلاد اسلامی بودند امرای مسلمان منطقه با یکدیگر رفتار خصمانه و غم انگیزی داشتند. آنان با اعمال خویش راه را برای تسلّط مسیحیان هموار کردند؛ همچنین می‌گوید: سپاهیان ***جیمز اوّل*** James I (یا به قول ***ابن الأَبّار جاقم برشلونی***) از رمضان ۶۳۵ تا صفر ۶۳۶ق در اطراف ***بَلَنْسِیَه*** خیمه زده و آن را به محاصره در آورده بودند.[۲۱۱] ***ابو جمیل زَیّان*** امیر ***بَلَنْسِیَه***، هیأتی را به سرپرستی ابن الأَبّار نزد ***ابوزکریا حفصی***، حاکم ***تونس***، فرستاد تا از او برای رهایی مردم ***بَلَنْسِیَه*** از محاصره مسیحیان مدد جوید. ابن الأَبّار در آن جا به قصد ترغیب سلطان حفصی به مساعدت، قصیده معروف سینیّه را سرود؛ به دنبال آن امیر حفصی کشتی‌هایی را که پر از اموال و آذوقه بود روانه اندلس کرد، ولی به جـهت محاصره ***بَلَنْسِیَه*** این کمک‌ها به مردم آن جا نرسید.[۲۱۲] ابو جمیل زَیّان به سبب سخت‌تر شدن محاصره مجبور به ترک شهر شد و به همراه سپاهیانش از سمت دریا به ***دانِیَه*** رفت. مسلمانان زیادی از خشکی و دریا به آنان پیوستند و ***بَلَنْسِیَه*** در صفر سال ۶۳۶ق /۱۲۳۸م به دست مسیحیان افتاد.[۲۱۳]

بـــعد از آن شـــهرهای ***مُـرْسِیَه*** Murcia در ســال ۶۴۰ق /۱۲۴۲م، ***دانـیَه*** Denia در

۶۴۱ق /۱۲۴۳م و ***شاطِبَه*** Jativa در سال ۶۴۴ق /۱۲۴۶م به تصرّف مسیحیان ***آراگون*** درآمدند[۲۱۴] و بدین گونه کار ***جیمز اوّل*** در این ناحیه پایان یافت.

در پی اشغال شرق اندلس توسّط مسیحیان، دامنه نفوذ دولت آراگون به سمت جنوب گسترش یافت که قشتالی‌ها را نگران کرد و مخالفت آنان را در این منطقه برانگیخت. سرانجام پس از گفتگوها دو دولت بر سر تقسیم نواحی شرقی اندلس به توافق رسیدند و با هم موافقتنامه ***المیسرا*** Almizra (محلی در اطراف *بَلَنْسِیَه*) را در ۶۴۲ق /۱۲۴۴م امضا کردند. براساس آن *بَلَنْسِیَه* و توابع آن نصیب آراگون شد و از ***مُرْسِیَّه*** به سمت جنوب در اختیار دولت **قَشْتالَه** قرار گرفت.[۲۱۵] در واقع چون از ***مُرْسِیَّه*** به طرف جنوب متصل به قلمرو ***بنی نصر*** بود و ***ابن احمر*** خود را تابع دولت **قَشْتالَه** کرده بود، از این رو جنگ طولانی با مسلمانان این منطقه برای دولت آراگون میسّر نبود و تصمیم گرفت آن‌جا را به **قَشْتالَه** واگذار کند.

بدین ترتیب، مسیحیان پس از چندین سده کشمکش با مسلمانان، سرانجام در شبه‌جزیره ***ایبریا***، بر آنان استیلا یافتند. در این میان گرچه پیروان مسیح بر قلمرو دولت ***بنی نصر*** به طور مستقیم تسلّط نداشتند، امّا این دولت به لحاظ سیاسی تحت نفوذ و سلطه قشتالی‌ها بود.

در هر حال مسلمانان تا سدهٔ ۷ق /۱۳م نسبت به سلطه جویی دولت‌های مسیحی واکنش نشان می‌دادند، اما از حدود نیمهٔ سدهٔ ۷ق /۱۳م که تقریباً تمامی مسلمانان اندلس به صورت اهل الدَّجْن (تابع مسیحیان) درآمده بودند و به سبب تفرقه جویی و ضعف حاکم بر جهان اسلام، به ویژه بخش غربی آن، پیشروی مسیحیان بدون پاسخ باقی ماند. در این ایام قلمرو گسترده موحّدان متلاشی شده و بر ویرانه‌های آن چهار دولت مستقل پدید آمده بودند:

۱ ـ دولت ***بنی حفص*** در ***تونس*** در ۶۲۷ق /۱۲۳۰م.

۲ ـ دولت ***بنی زَیّان (بنی عبدالواد) در تلمسان*** و نواحی ***مغرب اوسط*** در ۶۳۲ق /۱۲۳۵م.

۳ ـ دولت ***بنی مرین*** یا ***بنی عبدالحق*** بعد از آن که آخرین بقایای موحدان را در ۶۶۸ق /۱۲۶۹م در ***مراکش*** از میان بردند، در ***فاس*** شکل گرفت.

۴ ـ دولت ***بنی نصر*** که در ***غَرْناطَه*** و جنوب اندلس تا ۶۳۵ق /۱۲۳۸م قدرتش تثبیت

شد.[۲۱۶]

این دولت‌ها به سبب منازعاتی که با هم داشتند به ***اندلس*** توجّهی نکردند و هیچ‌گاه به طور جدی در صدد اعادهٔ حیثیّت مسلمانان آن جا برنیامدند و سرنوشت آنان را به دست مسیحیان سپردند. در این زمان اوضاع شرق جهان اسلام به دلیل یورش بی‌امان مغول بهتر از غرب آن نبود، اما برای مسیحیان و اروپای غربی سدهٔ ۷ق /۱۳م عصر حرکت و نهضت و آغاز پیشرفت بود و از دست یابی آنان به میراث اسلامی در اندلس باید به عنوان مهم‌ترین عامل تحرّک این جنبش یاد کرد.

بنابر آن چه گذشت، پیشروی کاتالونی زبان‌های مملکت آراگون به سمت جنوب تهدیدی جدی برای قشتالی زبان‌های قلمرو ***قَشْتالَه*** بود. از این رو، دولت **قَشْتالَه** با ***ابن احمر*** سازش کرد و به دفاع از او پرداخت تا مانع پیشروی بیشتر آراگون به سمت جنوب و سواحل استراتژیکی این ناحیه شود. بعدها نیز **قَشْتالَه** بارها از دولت ***بنی نصر*** حمایت کرد تا از آن به عنوان یک اهرم سیاسی، هم در ارتباط با جمعیّت مسلمان قلمرو خویش سود جوید و هم سیاست‌های توسعه طلبانه آراگون را کنترل کند. به سبب نزدیکی دولت بنی نصر به **قَشْتالَه**، دولت آراگون نیز ناگزیر شد نسبت به جمعیّت عظیم مسلمان تحت سلطه‌اش، سیاست معتدلی در پیش گیرد، زیرا اگر با ***مُدَجَّنان*** با خشونت رفتار می‌کرد، آنان به رقیب او **قَشْتالَه** متمایل می‌شدند یا به قلمرو بنی نصر که هم پیمان **قَشْتالَه** بود مهاجرت می‌کردند و در این صورت، توازن موجود از میان می‌رفت.[۲۱۷]

نکته مهم و قابل ذکر در سدهٔ ۷ق /۱۳م، آن است که بر اثر پیشروی مسیحیان به سمت جنوب، نه فقط مرزهای سیاسی در شبه جزیره تغییر کرد، بلکه در بافت جمعیتی نیز دگرگونی‌های اساسی رخ داد. در پی دست یابی دولت‌های مسیحی بر مناطق جنوبی به سبب موقعیّت‌های مطلوب این نواحی، مسیحیان شمال که به دنبال فرصت‌ها و گشایش‌های اقتصادی بودند، در سطح وسیع به جنوب مهاجرت کردند. اسناد موجود حاکی از آن است که اینان اراضی جنوبی را همچون غنایم بین خویش تقسیم می‌کردند. اما در مورد جابه‌جایی جمعیّت عظیم مسلمانی که تحت سلطه مسیحیان قرار گرفته بودند، باید گفت: عمدتاً به چگونگی رفتار حاکمان مسیحی با آنان بستگی داشت.آن عده که طبق قرارداد تسلیم می‌شدند مجاز به اقامت در قلمرو مسیحیان بودند، آنانی هم

که شروط تسلیم را نمی‌پذیرفتند، بزرگان مسیحی تمایلی به اخراجشان نداشتند، چون در صورت اخراج عمدتاً جذب *غَرْناطَه* اسلامی می‌شدند. از سوی دیگر، به لحاظ این که مسلمانان ذمّی (**مُدَجَّنان**) دارای مهارت‌های مختلف بودند و بخش عمدهٔ جمعیت ماهر را تشکیل می‌دادند، مادامی که شعائر و مراسم دینی آنان مورد تعرض قرار نمی‌گرفت، برای مسیحیان می‌توانستند خدمات ارزشمندی انجام دهند؛ به ویژه اشراف قدرتمند مسیحی که مشتاق بودند از تجارب آنان برای آبادی املاک و توسعه کشاورزی خویش سود جویند، مسلمانان را ترغیب می‌کردند تا در قلمرو مسیحیان باقی بمانند.[۲۱۸] در این میان با توجه به آموزش‌ها و تعالیم اسلامی و تأکید علمای دینی، جمع کثیری تصمیم گرفتند تا مناطق مسیحی را ترک کنند.[۲۱۹] بدین گونه، تعداد زیادی از مسلمانان به سمت جنوب اسلامی و خصوصاً به *غَرْناطَه* مهاجرت کردند و دیری نپایید که قلمرو بنی نصر مملو از جمعیت مسلمان شد.

به رغم این مهاجرت‌ها، باز هم شمار زیادی از مسلمانان تحت سلطه مسیحیان باقی ماندند، امّا در قلمرو دولت بنی نصر پدیدهٔ مخالف به چشم می‌خورد، یعنی از وجود جمعیت مسیحی در آن گزارش نشده و مشخّص نیست که از چه زمانی مسیحیان محلی و مُسْتَعْرِب‌ها این نواحی را ترک و به ممالک مسیحی شمال مهاجرت کرده‌اند. به نظر می‌رسد این کار در مراحل مختلف صورت گرفته باشد و قطعاً در ایّام *مرابطان* و سپس *موحّدان* که *مُسْتَعْرِب‌ها* را تحت فشار قرار می‌دادند، مهاجرت آنان به مناطق شمالی معمول بوده است. هر چه پیشروی دولت‌های مسیحی به قلمرو اسلامی بیشتر می‌شد، آزار رساندن به مُسْتَعْرِب‌ها نیز افزایش می‌یافت. البته مُسْتَعْرِب‌ها نیز این دولت‌ها را بر ضد مسلمانان یاری می‌کردند و عامل مؤثّری در بازپس‌گیری مناطق اسلامی به شمار می‌رفتند. تعدادی از آنان را هم شاهان مسیحی به نواحی شمالی بردند؛ از جمله *آلفونس محارب* پادشاه آراگون، طی حملاتش به مسلمانان در سال‌های ۵۰۷ ـ ۵۱۱ق /۱۱۱۴ ـ ۱۱۱۸م تعداد زیادی از آنان را به بخش‌های شمالی‌تر انتقال داد.[۲۲۰] فتوای *ابن رشد (ابوالولید محمد بن رشد*، فیلسوف معروف اندلسی د۵۹۵ق) در زمان موحّدان نیز در محو مُسْتَعْرِب‌ها سخت مؤثّر بوده است. او چنین فتوا داد: از طرفی به لحاظ این که حاکمان مسیحی با رعایای مسلمان خویش (**مُدَجَّنان**) رفتار صلح‌آمیزی ندارند و از سوی دیگر

چون معاهدان (مُسْتَعْرِبان) نیز با کافران (مسیحیان) همکاری می‌کنند، باید آنان را از قلمرو اسلامی اخراج کرد.[۲۲۱]

حذف مُسْتَعْرِب‌ها از مناطق اسلامی اندلس به هر دلیلی که باشد از سدهٔ ۷ق /۱۳م به بعد هیچ گزارشی از وجود مسیحیان محلی در هیچ جای جنوب اسلامی داده نشده است. البته تعداد کمی مسیحی در این نواحی زندگی می‌کردند که معمولاً بازرگان، برده و پناهنده سیاسی بودند. برخی از اعضای گروه‌های اشراف مسیحی نیز در آن جا حضور داشتند که در زمان‌های مختلف به قصد پشتیبانی از حکومت ***غَرْناطَه*** می‌آمدند. جمعیت محدودی از یهودیان نیز در این مناطق زندگی می‌کردند که عمدتاً در مکان‌های معیّنی متمرکز شده بودند. قلمرو دولت بنی نصر محیطی کاملاً عربی و اسلامی بود و این ویژگی تا پایان حکومت بنی نصر در ۸۹۷ق /۱۴۹۲م با قدرت ادامه داشت. در بیرون از این جوّ اسلامی شبه جزیره، مسلمانان زیادی بودند که تحت سلطه مسیحیان زندگی می‌کردند. اینان ویژگی‌های خاص خودشان را داشتند. در واقع می‌توان گفت: **مُدَجَّنان** مفهوم جدیدی از اسلام ارائه داده بودند و آنانی هم که با این پدیده موافق نبودند و تمایل داشتند در محیطی کاملاً عربی و اسلامی زندگی کنند، به ***غَرْناطَه*** مهاجرت می‌کردند.[۲۲۲]

چگونگی تسلط دولت قَشْتالَه بر نواحی اسلامی

در زمینه تسلط مسیحیان بر قلمرو اسلامی باید گفت: آنان به طرق مختلف در این نواحی مستولی می‌شدند؛ گاه از طریق حمله بر ناحیه‌ای دست می‌یافتند، در برخی موارد خود مسلمانان تسلیم می‌شدند، گاهی نیز بر اثر محاصره طولانی، آنان را مجبور به تسلیم می‌کردند. اگر منطقه‌ای با جنگ گشوده می‌شد، احتمالاً مسیحیان مدافعان آن را به قتل می‌رساندند و بقیّه را برده می‌گرفتند. هنگامی که ***فرناندوی اوّل***، پادشاه **قَشْتالَه**، در سال ۴۴۷ق /۱۰۵۵م بر ویزیو Viseu و لمیقه Lamego دست یافت، مسلمانان **ویزیو** را همانند غنایم بین سپاهیان خویش تقسیم کرد، اما در مورد ***لمیقه***، مدافعان آن را کشتند و دیگران را مجبور کردند تا برای تعمیر کلیساها کار کنند.[۲۲۳]

به دلیل این که شهرها دارای استحکامات قوی بودند، مسیحیان در پی محاصره طولانی بر اغلب آن‌ها دست می‌یافتند و البته ضمن محاصره سعی می‌کردند از طریق

گفتگو مسلمانان را به تسلیم شهر ترغیب کنند. هنوز هیچ گونه قرارداد تسلیمی که در ارتباط با قلمرو دولت ***قَشْتالَه*** باشد به دست نیامده، ولی شروط تسلیم تعدادی از شهرها را مورّخان آن دوره گزارش داده‌اند. البته مسیحیان به این شروط چندان پای بند نبودند، بارها آن ها را نقض می‌کردند. مثلاً، مسلمانان ***قُلُمْرِیّه*** Coimbra پس از گذشت شش ماه از محاصره شهر، به فرناندو پیشنهاد کردند مایلند شهر را تسلیم کنند به شرطی که جان و مالشان در امان باشد، اما پادشاه **قَشْتالَه** هنگامی که بر شهر تسلّط یافت مسلمانان را مجبور کرد تا به آن سوی رود ***مندیق*** Modego کوچ کنند و تعداد زیادی از آنان را نیز به عنوان اسیر به خدمت مسیحیان درآورد.[۲۲۴] یکی از شروط تسلیم شهر ***طُلَیْطُلَه*** این بود که مسیحیان نباید متعرض مسجد جامع آن شوند، ولی هنوز دو ماه از سقوط این شهر نگذشته بود که در ربیع الاول ۴۸۷ق /۱۰۸۵م آن را به کلیسا تبدیل کردند.[۲۲۵] نویسندگان غربی نیز گفته‌اند برخلاف قرارداد تسلیم و در غیاب ***آلفونس ششم***، راهبان کلونی همسر او را برای تصرّف مسجد جامع ترغیب کردند و آن را به صورت کلیسا تغییر دادند.[۲۲۶]

مهم‌ترین شهرهای ناحیه ***اندولوسیا*** از قبیل ***بَیّاسَه، اُبَّدَه، قُرْطُبَه، جَیّان*** و ***اِشْبیلِیَّه*** پس از محاصره با شروط خاصی تسلیم مسیحیان شدند. مثلاً به مسلمانان اُبَّدَه اجازه دادند تا اموال منقول خویش را بردارند و به قلمرو اسلامی هجرت کنند. همین شرط را به هنگام فتح ***قُرْطُبَه*** نیز مطرح کردند؛ در این جا پادشاه ***قَشْتالَه*** به سرعت مسیحیان را جایگزین مسلمانان کرد و آن را به صورت یک شهر کاملاً مسیحی درآورد. مسجد جامع آن را نیز به کلیسا تبدیل کردند و ناقوس‌های کلیسای ***شَنْتَ یاقُب*** را که ***ابن ابی عامر*** به این مسجد منتقل کرده بود، بار دیگر به کلیسای سانتیاگو برگرداندند.[۲۲۷]

جَیّان در پی محاصره‌ای طولانی سقوط کرد، به نوشته ***فرناندز گنزالث***، هنگامی که یورش فرماندوی سوم به نواحی جنوب شدت یافته بود، به دستور او مسیحیان شهر جَیّان را به محاصره درآوردند. به سبب طولانی شدن آن ***ابن الاحمر*** ناگزیر شد این شهر را در سال ۶۴۴ق /۱۲۴۶م به فرناندو تسلیم کند. علاوه بر آن موافقت کرد سالانه باجی معادل ۱۵۰۰۰۰ مرابطی به او بپردازد. همچنین به هنگام جنگ و صلح به او خدمت کند و در ***کورتس*** Cortes مسیحیان[۲۲۸] نیز شرکت جوید. به دستور پادشاه **قَشْتالَه** مسلمانان را از شهر اخراج و مسیحیان را جایگزین کردند و مسجد آنان را نیز به کلیسا تغییر دادند. در

پی ماه‌ها محاصره **اِشْبیلِیَّه**، سرانجام این شهر در ۶۴۶ق /۱۲۴۸م به اشغال مسیحیان درآمد، از جمله شروط تسلیم **اِشْبیلِیَّه** این بود که مسلمانان سلاح‌ها و اموال منقول خویش را بردارند و به بلاد اسلامی هجرت کنند. پس از سقوط اشبیلِیّه مسلمانان شهرهای اطراف آن مانند شَریش Jerez، ***اُرْکُش*** Arcos، ***مدینه شَذُونَه*** Medina Sidonia بنا بر شروطی خود را تسلیم پادشاه **قَشْتالَه** کردند. برخورداری از امنیّت مالی و جانی، حفظ شعائر دینی و قوانین خویش از جمله این شرطها بود. بدین گونه مسیحیان **قَشْتالَه** تقریباً بر همه نواحی ***اندلوسیا*** تسلّط یافتند. برخی شهرها از جمعیت تخلیه شدند و مسلمانان را پراکنده کردند، اما در بعضی مناطق هنوز ***مُدَجَّنان*** اکثریّت جمعیت را تشکیل می‌دادند.[۲۲۹]

به نظر می‌رسد رفتارهایی که پادشاهان مسیحی برخلاف شروط تسلیم با مسلمانان داشتند، بیشتر تحت تأثیر القائات اربابان کلیسا بوده باشد. چون در این ایّام غرب مسیحی هنوز مشغول جنگ‌های صلیبی شرق بود؛ روحانیان و دستگاه پاپ به حاکمان مسیحی ***اسپانیا*** توصیه می‌کردند که در ارتباط با مسلمانان آن جا هیچ گونه سازش و گذشتی نداشته باشند. بزرگان کلیسا به هنگام استیلا بر منطقه‌ای تأکید داشتند که اموال ساکنان مسلمان آن را مصادره کنند، خود آنان را به قتل برسانند و یا به اسارت درآورند. این سیاست در شورای ***لاتران****[*] در سال ۵۳۱ق /۱۱۷۷م به تصویب رسیده بود. همچنین در این شورا مطرح شده بود که مسیحیان از هر گونه تماس با مسلمانان خودداری می‌کنند.[۲۳۰]

قشتالی‌ها در ادامهٔ فعالیت خویش برای تسلط بر مناطق اسلامی هر چه از اراضی شمالی‌تر و ناحیه درهٔ رود تاجُه به سمت جنوب و ناحیه ***الوادی الکبیر*** پیشروی می‌کردند، جمعیّت‌های مسلمان بیشتری در پیش روی داشتند که تا نیمه سدهٔ ۷ق /۱۳م اغلب آنان را تحت سیطره خویش درآوردند. در این میان به جز دولت ***بنی نصر***، امیرنشین‌های نیمه مستقل دیگر از قبیل ***مُرْسِیَه*** در جنوب شرقی شبه جزیره و در مرزهای جدید دولت ***آراگون*** و ***قشْتالَه***، و ***لَبْلَه*** در جنوب غربی در سرحدّات بین **قَشْتالَه** و ***پرتغال*** مدتی به طول انجامید تا به طور کامل تحت سلطه مسیحیان درآمدند.

---

* – قصر لاتران (Lateran) در رم مدت ده قرن مقر پاپ بود.

در **مُرْسِیه** قدرت در دست ابن هود بود که در سال ۶۳۵ق /۱۲۳۸م فقیهی با لقب ***ضیاءالسنّه*** ادعای حکومت کرد، امّا او در سال ۶۳۶ق /۱۲۳۹م به قتل رسید و باکمک دولت **قَشْتالَه** بار دیگر شخصی از خاندان ***ابن هود*** ملقب به ***بهاءالدوله*** بر شهر تسلّط یافت. او در سال ۶۴۱ق /۱۲۴۳م از طریق قراردادی که باحکومت **قَشْتالَه** بست، رسماً دست نشاندهٔ این دولت شد. در این باره در ***تاریخنامهٔ عمومی*** Primera cronica general ***آلفونس دهم***[۲۳۱] چنین آمده است: مسلمانان دژ **مُرْسِیه** را به شاهزاده آلفونس دهم تسلیم و با او توافق کردند که بخشی از درآمد این منطقه از آنِ بهاءالدوله و سایر بزرگان مسلمان **مُرْسِیه** باشد و بقیه را به آلفونس تحویل دهند. البته برخی از شهرهای این ناحیه از قبیل ***قَرْطاجِنَه*** Gartagena و **مولا** Mula به این توافقنامه تن ندادند، ولی سرانجام مسلمانان این نواحی نیز با نارضایتی تسلیم مسیحیان شدند.[۲۳۲]

با امضای توافقنامه **مُرْسِیه** حکومت بهاءالدوله به صورت دولت مُدجّن درآمد، اما بهاء الدوله از طریق ضرب سکه، اصلاح نظام اداری و تشکیل نیروی نظامی ویژه، در عمل بی‌اعتنایی خویش را نسبت به سیاست‌های دولت **قَشْتالَه** نشان داد. هنگامی که مسیحیان به ارتباط امیرنشین **مُرْسِیه** با قیام سال ۶۶۲ق /۱۲۶۴م **مُدَجَّنان** پی بردند، تصمیم به برچیدن آن گرفتند. ***آلفونس دهم*** از پدر زنش، ***جیمز اوّل*** (پادشاه آراگون)، یاری طلبید تا به مسلمانان آن‌جا حمله کند؛ به دنبال آن در سال ۶۶۴ق /۱۲۶۶م **مُرْسِیَه** به اشغال مسیحیان درآمد. جیمز اوّل در مورد تسلیم شهر گوید: صبح روزی که **مُرْسِیه** به دست مسیحیان افتاد ما به همراه پنج تن از بزرگان مسلمان شهر بالای دژ (قلعه) رفتیم، به مسلمانان پیشنهاد کردیم مسجد نزدیک دژ را به مسیحیان واگذار کنند.آنان گفتند: براساس قرارداد باید مساجد را همانند عصر حاکمیت اسلامی در تصرّف داشته باشند. به آنان خاطرنشان کردیم شما دو مسجد دیگر در داخل شهر دارید، اما مسیحیان هیچ کلیسایی ندارند؛ این را به آنان تسلیم کنید، مسلمانان نیز موافقت کردند.[۲۳۳] بدین گونه بعد از آن که بیش از یک دهه از تصرّف شرق اندلس توسط مسیحیان گذشته بود، شهر **مُرْسِیه** به اشغال نیروهای آراگون درآمد. سپس بنابر توافقی به ***قَشْتالَه*** واگذار شد و از طریق آن بود که قشتالی‌ها راهرویی به سوی ***مدیترانه*** گشودند.[۲۳۴]

برخی نویسندگان مسلمان از قبیل ***ابن الآبّار*** در ***الحُلَّة السِّیَراء*** نوشته‌اند: که **مُرْسِیه** در سال

۶۴۰ق /۱۲۴۲م تسلیم مسیحیان شد.[۲۳۵] عنان نیز با استفاده از منابع عربی تاریخ سقوط **مُرْسِیه** را به همان سال نسبت می‌دهد.[۲۳۶] در واقع این زمانی بوده که حاکم مسلمان **مُرْسِیه** خود را به ظاهر تابع دولت **قَشْتالَه** خوانده بود، اما چنان که ملاحظه شد ***هاروی*** براساس منابع قشتالی بازمانده از آن ایام، خاطر نشان کرده: که سقوط واقعی این شهر در سال ۶۶۴ق /۱۲۶۶م بوده است.

یکی از بزرگان مسلمان به نام ***موسی بن محمد بن نصر بن محفوظ***، از آشفتگی ناحیه غربی اندلس که در سال‌های بعد از سقوط ***موحّدان*** پدید آمده بود، بهره برد و در این بخش قلمرو گسترده‌ای را به خود اختصاص داد که نه تنها شامل بخش اعظم ناحیه ***الغرب*** Slgarve می‌شد، بلکه اراضی ساحلی ***تاوَلبَه*** Huelva و ناحیه غیرساحلی را تا ***جبل العیون*** Gibraleon دربر می‌گرفت. او خود را حاکم این منطقه خواند و بر خویش لقب ***المعتصم*** نهاد. در پی استیلای ***فردیناند سوم***، پادشاه **قَشْتالَه** (۶۱۳ ـ ۶۵۰ق / ۱۲۱۷ ـ ۱۲۵۲م)، بر ***اِشْبِیلِیَّه*** در سال ۶۴۶ق /۱۲۴۸م ابن محفوظ با او بیعت کرد و بدین گونه نسبت به مسیحیان اظهار وفاداری کرد. سپس به ***لَبْلَه***، جایی که از استحکامات دفاعی مناسب برخوردار بود، بازگشت، اما طولی نکشید که پادشاه ***پرتغال*** بر منطقه وسیعی از قلمرو او استیلا یافت. همچنین ناگزیر شد بخشی دیگر از ناحیهٔ تحت فرمان خویش از قبیل جبل‌العیون را به مسیحیان **قَشْتالَه** واگذار کند. فردیناند سوم هیچ تلاش جدی برای از میان برداشتن ابن محفوظ نکرد؛ چنین اقدامی به نفع دولتش نبود. چون اگر مرزهای قلمرو خویش را به مناطق دور دست جنوب غربی توسعه می‌داد، با خطر هجوم مسلمانان از سمت دریا مواجه می‌شد؛ اما جانشین او، ***آلفونس دهم*** (۶۵۰ـ ۶۸۳ق /۱۲۵۲ ـ ۱۲۸۴م)، برای تسلط بر لَبْلَه کوشش دامنه‌داری را آغاز کرد. به دستور او در سال ۶۶۰ق /۱۲۶۲م قوای ***قَشْتالَه*** شهر را به محاصره درآوردند، تا این که بعد از گذشت بیش از ۹ ماه موفق شدند نیروهای مدافع شهر را وادار به تسلیم کنند. در مورد چگونگی تصرّف لَبْلَه در تاریخنامهٔ آلفونس دهمچنین آمده است: هنوز ناحیه الغرب در اشغال مسلمانان بود. رئیس آنان ***ابن محفوظ*** Aben Mafot نام داشت. ***آلفونس*** به منظور تسلط بر این منطقه همه نیروهای مسیحی اعم از مردان و سوارکاران قشتالی، اشراف، شوراهای شهرها و ارتش را به همکاری فراخواند. به دستور او اردوگاه‌ها در اطراف لَبْلَه برپا کردند

و برای محاصره آن ادوات فراوانی به کار گرفتند. این شهر دارای استحکامات مناسبی بود، پیرامون آن را دیوارهای بلند با برج‌های استوار سنگی ساخته بودند. ***ابن محفوظ*** برای دفاع از آن آذوقه فراوان، سپاهیان ورزیده و دیگر امکامات را فراهم آورده بود. در اثنای محاصره قوای مسیحی به بیماری طاعون گرفتار شدند. پس از گذشت ۷ ماه پادشاه **قَشْتالَه** تصمیم به ترک محاصره گرفت. در این اوضاع و احوال، دو راهب نزد ***آلفونس*** رفتند و به او گفتند: شهر در آستانه سقوط قرار گرفته، رها کردن آن اشتباهی بزرگ است. پادشاه به راهبان گفت: بر اثر هجوم حشرات طاعون‌زا عده‌ای از سپاهیانش نابود و بقیه رنجور شده‌اند، چاره‌ای جز ترک محاصره ندارد. راهبان پاسخ دادند تدبیری به کار می‌بریم تا رنج آنان کاهش یابد. سپس دستور دادند بیانه‌ای در میان سپاهیان توزیع کنند که در آن آمده بود: هر کس حشرات نابود شده‌ای تحویل دهد، در ازای آن سکه نقره دریافت خواهد کرد. در این مورد گروه‌های فقیر مسیحی دست به کار شدند. در نتیجه، اوضاع سپاهیان مسیحی رو به بهبودی نهاد، آنان تصمیم گرفتند تا فتح شهر به محاصره ادامه دهند. در این میان بر اثر طولانی شدن مدت محاصره (بیش از ۹ ماه) مسلمانان ***لَبْلَه*** دچار کمبود آذوقه شده بودند و ***ابن محفوظ*** چاره‌ای جز تسلیم شهر نداشت. او با ارسال پیامی برای آلفونس دهم به وی پیشنهاد کرد در صورتی که جان و مال خود و یارانش در امان باشند، شهر را تسلیم خواهد کرد، پادشاه **قَشْتالَه** آن را پذیرفت. بدین سان مسیحیان **قَشْتالَه** بر لَبْلَه اسیتلا یافتند. آنان املاکی را در حومه شهر ***اِشْبیلِیَّه*** به ابن محفوظ واگذار کردند تا آن جا زندگی کند، ولی او پس از چندی به ***مراکش*** نزد ***بنی مرین*** رفت.[۲۳۷]

عنان در جایی سقوط ***لَبْلَه*** را در سال ۶۵۵ق /۱۲۵۷م ذکر کرده و در جای دیگر سقوط آن را در پی تصرف **اِشْبیلِیَّه** در سال ۶۴۶ق /۱۲۴۸م آورده است[۲۳۸]؛ این تاریخ متعلّق به زمانی است که ابن محفوظ با پادشاه **قَشْتالَه** بیعت کرده بود؛ اما چنان که گذشت سقوط قطعی این شهر بنا بر منابع قشتالی آن دوره در سال ۶۶۰ق /۱۲۶۲م بوده است.

یادداشت‌های فصل دوم

۱ ـ اولاگوئه، ایگناسیو، ***هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا***،ترجمه ناصر موفقیان، تهران، ۱۳۶۵ش، ص ۴۳۱.

2. O'Callaghan, Joseph F. }The Mudejars of Castile and Portugal in the Twelfth and Thirteenth Centuries", ***Muslims Under Latin Rule 1100-1300,*** ed. by James M.Powell (Preinceton, 1990), p, 20.

۳ ـ ابن عذاری مراکشی، ***البیان المُغرب فی اخبارالاندلس والمغرب***، تحقیق ج.س. کولان و إ. لوی پروونسال، بیروت، دارالثقافة، ۱۹۸۳م، ۱۶/۲.

۴ ـ همان جا؛ ابن قوطیه، ابوبکر محمد بن عمر قرطبی، ***تاریخ افتتاح الاندلس***، تحقیق عبدالله انیس الطّباع، بیروت، دارالنشر للجامعیین، بی تا، ص ۷ ـ۸؛ مقری، احمد بن محمد، ***نفح الطیب من غصن الاندلس الرّطیب***، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۷م، ۲۳۳/۱.

۵ ـ مؤنس، حسین، ***رحلةالاندلس***، قاهره، ۱۹۶۳م، ص ۲۳.

۶ ـ همو، ***فجرالاندلس***، قاهره، ۱۹۵۹م، ص ۱۴۲و ۲۵۰؛ قس: عنان، محمد عبدالله، ***دولة الاسلام فی الاندلس (العصر الاول ـ قسم الاول من الفتح الی بدایة عهدالناصر)***،قاهره، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م، ص ۷۹ ـ ۸۱.

۷ ـ البتنونی، محمد لبیب، ***رحلةالاندلس***، قاهره، مکتبة الثقافة الدینیة، بی تا، ص ۲۲۳.

۸ ـ ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد جزری، ***الکامل فی التاریخ***، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق/۱۸۸۹م، ۳۳۹/۳؛ ارسلان شکیب، ***تاریخ غزوات العرب فی فرنسا وسویسرا و ایتالیا و جزائر البحر المتوسط***، بیروت، ۱۹۹۶م، ص ۱۱۹ ـ ۱۲۰؛

Dozy, ***Reinhart, Spanish Islam,*** tr. by F. G. Stokes (London, 1988), p. 138.

۹ ـ اولاگوئه، ص ۱۴۵ ـ ۱۴۷.

۱۰ ـ ابن عذاری، ۳۲/۲.

۱۱ ـ در اسپانیا واژه لئون به موارد متعدّدی همچون ناحیه، شهر و دولت اطلاق می‌شده است.

Dozy, ***Spanish Islam,*** pp. 139,410-411,437).

12. ***Ivid,*** p. 140.

۱۳ ـ ابن خطیب، ابو عبدالله محمد بن عبدالله، ***الاحاطة فی اخبار غَـرْناطَه***، تـحقیق مـحمد عبدالله عنان، قاهره، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۱م، ۱۰۲/۱.

۱۴ ـ ابن الأبّار، ابو عبدالله محمد بن عبدالله ابوبکر قضاعی، ***الحلة السّیراء***، تصحیح حسین مؤنس، قاهره، ۱۹۶۳م، ۶۴/۱.

۱۵ ـ ابن قوطیه، ***تاریخ افتتاح الاندلس***، ص۴۵؛ ابن خـطیب، ***الاحـاطة فـی اخـبار غَـرْناطَه***، ۱۰۲/۱ ـ ۱۰۳.

16. Imamuddin, S.M. ***A Political History of Muslim Spain*** (Dacca, East Pakistan, 1969), p.47.

۱۷ ـ مقری، ***نفح الطیب***، ۳۵۰/۴ ـ ۳۵۱، قس:

Dozy, ***Spanish Islam,*** P. 510; Lnae-poole, Stanley, ***The moors in Spain*** (Lahore, 1967), pp. 116 - 117.

۱۸ ـ ***اخبار مجموعه***، مادرید، ۱۸۶۷م، ص ۲۷ ـ ۲۸.

۱۹ ـ مقری، ***نفح الطیب***، ۱۶/۳ ـ ۱۷؛ Dozy ***Spanish Islam,*** pp. 410-400

۲۰ ـ حسین مؤنس به تفصیل درباره پلای و وقایع مربوط بـه او بـحث کـرده است (نک: ***فجرالاندلس***، ص ۳۱۳ ـ ۳۵۲).

21. Imamuddin, ***A Political History of Muslim Spain,*** p. 217.

۲۲ ـ ارسلان، شکیب، ***الحلل السندسیة فی الاخبار والآثار الاندلسیة***، بیروت، بی تا، ۵۸/۲.

۲۳ ـ مقری، ***نفح الطیب***، ۱۹/۳.

۲۴ ـ درب جمع آن دروب راه‌هایی بوده که مسلمانان آن‌ها را در مسـیرشان از دشت‌هـای جنوب و وسط اندلس تا نواحی آباد اقـصای شـمال آن مـی‌پیمودند (مـؤنس، ***فـجرالانـدلس***،

ص ۳۴۵).

۲۵ ـ **اخبار مجموعه**، مادرید، ۱۸۶۷م، ص ۶۲.

26. Hillgarth J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 0 1516*** (Oxford University, 1976), Vol.I.p.4.

۲۷ ـ مقری، **نفح الطیب**، ۱۷/۳.

۲۸ ـ مؤنس، حسین، **فجرالاندلس**، ص ۳۳۱ و ۳۴۲ ـ ۳۴۴.

29. Dozy, ***Spanish Islam,*** p. 411.

۳۰ ـ **اخبار مجموعه**، ص ۶۲؛ قس: ابن عذاری، ۳۸/۲.

۳۱ ـ ابن خلدون، عبدالرحمن مغربی، **العبر**، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۵م، ۲۶۵/۴؛ قس: قلقشندی، احمد بن علی، **صبح الاعشی فی صناعة الإنشاء**، قاهره، بی تا، ۲۶۴/۵.

32. Dozy, p.412; Lane 0poole, ***The Moors in Spain,*** p.118.

33. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 0 1516,*** Vol. I,p.3.

۳۴ ـ ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل بن محمد بن عمر، **تقویم البلدان**، پاریس، ۱۸۴۰م، ص ۱۷۰؛ حمیری، محمد بن عبدالمنعم، **الروض المعطار فی خبر الاقطار**، تحقیق احساس عباس، بیروت، ۱۹۸۴م، ص ۱۶۹.

Dozy, P.412; ***Lane - Poole,*** p. 118.

36. Watt, W.M. and Cachia, p. ***a hISTORY OF iSLAMIC sPAIN*** (eDINBURGH uNIVERSITY, 1965). P.34.

۳۷ ـ اولاگوئه، ص ۲۳۸.

38. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516***, vol.I,pp.3 - 4.

۳۹ ـ ابن عذاری، ۴۹/۲.

۴۰ ـ ارسلان، شکیب، **تاریخ غزوات العرب فی فرنسا و...**، ص ۱۴۶ ـ ۱۴۷؛ مؤنس، حسین، **فجرالاندلس**، ص ۲۹۱.

۴۱ ـ ابوالفداء، **تقویم البلدان**، ص ۱۸۳.

42. Latham, J. D. "Al-Thughur:, ***The Encyclopaedia of Islam (EI^2),*** (Brill, 2000), vol.X.p.447.

۴۳ ـ مقری، ***نفح الطیب***، ۳۳۹/۱.

44. Watt and Cachia, ***A History of Islamic Spain,*** P.34.

۴۵ ـ ارسلان، شکیب، ***الحلل السندسیه***، ۱۹۹/۲؛ قس: عنان، محمد عبدالله، ***دولة الاسلام فی الاندلس (العصر الاول ـ قسم الاول)***، ص ۲۳۶.

46. Dozy, p. 412.

47. Imamuddin, ***A Political History of Muslim Spain,*** p. 219.

۴۸ ـ ابن عذاری، ۲۹۴/۲؛ مقری، ***نفح الطیب*** ۲ ۴۱۳/۱ ـ ۴۱۴.

49. Champman, Charles E. ***A History of Spain*** (New York, 1931), p. 55; Durant, Will. ***The Story of Civilization: The Age of Faith*** (New York, 1950), vol. IV, p. 485.

این کتاب با عنوان ***تاریخ تمدن*** توسط ابوطالب صارمی و دیگران به فارسی ترجمه شده و سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی اقدام به چاپ و انتشار آن نموده است.

۵۰ ـ عبدالحلیم، رجب محمد، ***العلاقات بین الاندلس الاسلامیة و اسپانیا النصرانیة فی عصر بنی امیة و ملوک الطوائف***، قاهره، دارالکتاب المصری، بی تا، ص ۱۲۲.

51. ***Doozy,*** P. 517.

52. Livermore, H.V. ***The Origins of Spain and portugal*** (London, 1971), p.388.

۵۳ ـ عبدالحلیم، رجب محمد، ***العلاقات بین الاندلس الاسلامیة و...***، ص ۱۰۳.

54. Imamuddin, ***A Political History ...***,p.220; ***Durant, Will,*** vol. Iv, p.485.

۵۵ ـ ابو الفداء، ***تقویم البلدان***، ص ۱۸۱.

۵۶ ـ حمیری، ***الروض المعطار***، ص ۱۰۴.

۵۷ ـ ارسلان، شکیب، ***الحلل السندسیه***، ۱۱۵/۲ و ۱۷۴.

58. Immamuddin, ***A Political History..., p.221; Durant, will,*** vol. I,p.485.

59. ***The Encyclopedia Americana*** (1962), vol.II, p. 131; Imamuddin, ***idem.***

60. Durant, Will, Vol. IV, p. 459; Imamuddin, A Political History..., p.219.

۶۱ ـ منطقه شمالی راکه این دولت در آن شکل گرفت قشتاله قدیم گویند، شهرهای مهم آن بُرغُش، آبِلَه و شَقُوبِیَه بود. در پی توسعه دولت قشتاله به سمت مرکز اسپانیا، قلمرو این دولت اکثر اراضی اطراف طیطله را نیز دربرگرفت. به این نواحی که در جنوب تا جبل الشارات امتداد

می‌یافت، قشتاله جدید گویند (ابن خطیب، ***تاریخ المغرب العربی فی العصر الوسیط اوالقسم الثالث من کتاب اعمال الأعلام***، تحقیق احمد مختار عبادی و محمد ابراهیم کتانی، هامش ص ۲۳۹).

۶۲ ـ مؤنس، حسین، ***رحلة الاندلس***، ص ۳۴۹.

63. ***Durant, Will,*** vol. IV, p. 459.

64. ***Lane pool, p. 119; Doz,*** P.413; Imamuddin, ***A Political History...,*** p.221.

65. Lane Pool, ***idem.***

66. ***Durant, Will,*** vol. IV, pp. 458-459.

۶۷ ـ اولاگوئه، ص ۲۷۹.

68. Tate, R.B. "The Medieval Kingdoms of the Iberian", ***Spain A Companion to Spanish Studies,*** ed. By P.E.Russell (London, 1973), p. 72.

69. Livermore, H.V. ***The origins of Spain And portugal,*** p.388.

70. Imamuddin, ***A Political History...,*** p. 223.

71. ***Dozy,*** p.432.

۷۲ ـ عنان، ***دولة الإسلام فی الاندلس (العصر الاول ـ القسم الاول)***، ص ۳۶۱.

۷۳ ـ عبدالحلیم، رجب محمد، ***العلاقات بین الاندلس الاسلامیة و...***، ص ۱۲۵ ـ ۱۲۶.

۷۴ ـ حمیری، ***الروض المعطار***، ص ۳۳.

75. Harvey, L.P. ***Islamic Spain 1250 - 1500*** (The University of Chicago, 1990), p. 42.

۷۶ ـ الضبی، احمد بن یحیی، ***بغیة الملتمس فی تاریخ رجال اهل الاندلس***، مادرید، ۱۸۸۴م، ص ۱۷ و ۳۵۹؛ Dozy, pp. 316-323.

۷۷ ـ اولاگوئه، ص ۳۴۰.

۷۸ ـ در سدهٔ ۳ق/۹م خطوط دفاعی مسلمانان در ناحیه ثغر ادنی از مارده، که مرکز این ثغر بود، شروع شده به سمت غرب بطلیوس و بخش‌هایی از پرتغال مرکزی را دربر می‌گرفت و تا ساحل اقیانوس اطلس امتداد می‌یافت. ثغر اوسط از انتهای ثغر اعلی در شمال شرق شروع می‌شد و ادامه آن به سمت جنوب غربی بود، شهرهای استوار و دژمانندی از قبیل مجرید، طَلَمَنکَة، قلعه خلیفه و حاکم نشین آن یعنی طُلَیْطُلَه را شامل می‌شد. ثغر اعلی (اقصی) که به

سبب اهمیت افزونش به آن ثغر اعظم و اکبر نیز می‌گفتند در آغاز مناطق شمال پیرنه را هم دربر می‌گرفت، امّا در پی تسلط مسیحیان بر بنبلونه در ۱۸۳ق/۷۹۹م و برشلونه در ۱۸۵ق/۸۰۱م در آن تغییراتی پدید آمد. محدوده آن از شمال شرق تا جنوب غرب شمال نواحی بین بـربطانیه (بربطانه) و بَرْبُشْتَر بود و شهرهای استوار وَشْقَه، تُطِیلَه، و سَرَقُسْطَه، لارِدَه و قلعه ایوب در حوزه آن قرار داشتند.

بر اثر تغییرات پی در پی بر نواحی ثغور در سدهٔ ۴ق/۱۰م، یعنی دوره عبدالرحمن ناصر، دو ثغر عمده جایگزین سه تای قبلی شد؛ یکی ثغر اعلی که همان حوزه سرقسطه بود و دیگری ثغر اوسط (ادنی) که محدوده آن از طُلَیْطُلَه تا مدینه سالم در بخش شمالی امتداد می یافت و در این ایّام به منزله خاکریز مسلمانان در برابر تهاجمات پادشاهی لئون و کاستیل بود.

(Latham, J.D. "Al-Thughur" ***EL***^{2}, vd.X,pp.447 - 448.

79. Latham. J.D. ***Idem.***

80. Livermore, ***The Origins of Spain and Portugal,*** p. 389.

81. Latham, "Al-Thughur" ***EL***^{2}, vol.X,p.448.

۸۲ ـ ابن خلدون، ***العبر***، ۳۲۰/۴؛ ***ابن عذاری***، ۲۹۴/۲ ـ ۲۹۶؛ مقری، ***نفح الطیب***، ۴۱۳/۱ ـ ۴۱۶.

۸۳ ـ الضبی، ***بغیة الملتمس***، ص ۱۴.

۸۴ ـ صاعد اندلسی، قاضی صاعد بن احمد، ***التعریف بطبقات الامم***، به تصحیح غلامرضا جمشیدنژاد اوّل، تهران، انتشارات هجرت، ۱۳۷۶ش، ص ۲۴۳.

۸۵ ـ عنان،محمد عبدالله، ***دولة الاسلام فی الاندلس، (العصر الثانی دول الطوائف)***، قـاهره، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م، ص ۱۱ـ۱۳.

Watt, W.M. and Cachia, p. ***a History of Islamic Spain*** (Edinburgh University, 1965), pp. 86-87.

۸۷ ـ ابن بسام، ابوالحسن علی بن بسام الشنترینی، ***الذخیرة فی محاسن اهل الجزیره***، تحقیق سالم مصطفی البدری، بیروت، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م، ۲۵/۱ ـ ۲۷؛ ابن الکردبوس، ***تاریخ الاندلس***، تحقیق احمد مختار العبادی، مادرید معهد الدراسات الاسلامیه، ۱۹۷۱م، ص ۶۷ ـ ۶۸؛ ابـن عذاری مراکشی، ***البیان المغرب فی اخبارالاندلس والمغرب***، تحقیق إ.لوی پـرووانسال، پـاریس،

۱۹۳۰م، ۸۱/۳ ـ ۸۳ و ۸۷ ـ ۹۲.

۸۸ ـ ابن عذاری؛ ۹۳/۳ ـ ۹۵؛ ابن خطیب، لسان الدین محمد بن عبدالله، ***تاریخ اسپانیة الاسلامیة او کتاب اعمال الأعلام***، تحقیق إ.لوی پروونسال، بیروت، دارالمکشوف، ۱۹۵۶م، ص ۱۱۴ ـ ۱۱۵.

۸۹ ـ ابن بسام، ۲۱/۱.

۹۰ ـ ابن الکردبوس، ابو مروان عبدالملک بن الکردبوس، ص ۶۷.

91. Wasserstein, D.j. ***EL***^{2},, vol. VII,p. 552.

۹۲ ـ ابن الکردبوس، ص ۶۸.

۹۳ ـ اشباخ، یوسف، ***تاریخ الاندلس فی عهد المرابطین والموحدین***، ترجمه محمدعبدالله عنان، قاهره، ۱۳۵۹ق/۱۹۴۰م، ۳۰/۱ ـ ۳۱؛

Dozy, Reinhart. ***Spanish Islam,*** Tr.By F.G. Stokes (London, 1988), p. 595.

۹۴ ـ ابن خطیب، ***اعمال الاعلام***، ص ۱۴۴؛ مقری، ***نفح الطیب***، ۲۱۳/۱ ـ ۲۱۵.

۹۵ ـ ابن حزم الاندلسی، علی بن احمد، ***الرد علی ابن النغزیلة الیهودی و رسائل أخری***، تحقیق احسان عباس، قاهره، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۰م، ص ۱۷۴.

۹۶ ـ ابن عذاری مراکشی، ***البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب***، ۲۵۴/۳.

۹۷ ـ مقری، ***نفح الطیب***، ۲۵۱/۱.

۹۸ ـ ابن عذاری، ۱۶۰/۳ ـ ۱۶۱.

99. Wasserstein, D.J.***EL***^{2}, vol. VII, p.552.

۱۰۰ ـ الضبی، احمد بن یحیی، ***بغیة الملتمس فی تاریخ رجال اهل الاندلس***، مادرید، ۱۸۸۴م، ص ۳۳۲.

۱۰۱ ـ مؤنس، حسین، ***فجرالاندلس***، قاهره، ۱۹۵۹، ص ۵۲۳ ـ ۵۲۷.

102. Mastnak, Tomaz, ***Crusading Peace Christendom the Muslim World and Western Political Order*** (Universtity of California, 2002), pp. 40-41.

۱۰۳ ـ ابن بسام، ۳۶۷/۱ ـ ۳۷۰.

۱۰۴ ـ ابن عذاری، ۱۶۲/۳.

۱۰۵ ـ ابن حزم، ***الرّد علی ابن النغزیلة***، ص ۱۷۵.

۱۰۶ ـ طُرطُوشی، ابوبکر محمد بن محمد، **سراج الملوک**، قاهره، ۱۳۱۹ق، ص۱۰۸.

۱۰۷ ـ ابن الکردبوس، ص۷۷.

۱۰۸ ـ ابن بسام، ۵۹۳/۱ و ۵۶/۲ ـ ۵۷.

۱۰۹ ـ صاعد اندلسی، **التعریف بطبقات الامم**، به تصحیح جمشید نژاد اوّل، ص۲۴۲ ـ ۲۴۳.

110. Lane - Poole, ***The Moors in Spain*** (Lahore, 1967), pp. 189-190.

111. Watt, W.M. and Cachia, p. ***A History of Islamic Spain,*** p. 170.

۱۱۲ ـ اشباخ، یوسف، ۱۱/۱؛ قس: رانسیمان، استیون، **تاریخ جنگهای صلیبی**، ترجمه منوچهر کاشف، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش، ۱۱۸/۱.

113. ***Dozy,*** p. 654.

114. Tate, R.B. "The Medieval Kingdoms of the Iberian", ***Spain A Companion to Spanish Studies,*** ed. by P.E.Russell (London, 1973), p. 73; ***Dozy,*** p. 659.

115. Livermore, H.V. ***The Origins of Spain and Portugal*** (London, 1971), p. 389.

116. Champman, Charles E. ***A History of Spain*** (New York, 1931), p. 71.

117. Prestage Edgar, Litt. D. in ***The Cambridge Medival History,*** ed. By C.W. Previteorton, Litt. D. (Cambridge University, 1936), vol. VII, p.504.

۱۱۸ ـ مؤنس، حسین، **رحلة الاندلس**، قاهره، ۱۹۶۳م، ص۲۶.

119. ***The Westminster dictionary of Church History,*** ed. By Jerald C. Brauer, Philadelphia, p. 215.

۱۲۰ ـ کلونی شهری واقع در بخش شرقی فرانسه، واقع در مرز بین این کشور و آلمان، که اهمیّت اوّلیه آن مدیون صومعه بندکتین است. این صومعه در سال ۹۱۰م با همت دوک ویلیام آکوتین تأسیس شد [***The New Incyclopaedia Britannica*** (U.S.A, 1989), VolIII,p.403]

۱۲۱ ـ رانسیمان، ۶۱/۱ و ۱۱۹.

۱۲۲ ـ همو، ۱۱۹/۱.

123. Watt, William Montgomery, ***Muslim - Christian Encounters*** (London and New York, 1991), p. 77.

124. Titus, Burckhardt, ***Moorish Culture in Spain,*** tr. By Alisa Jaffa (London 1972), p.

113.

125. Chejne, Anwar, ***Muslim Spain, its History and Culture*** IThe University of Minnesota, 1974), p. 120.

۱۲۶ ـ مسیحیان از سدهٔ چهارم تا دهم میلادی جنگ را عملی ننگین می‌پنداشتند. سنت اگوستین، که نظراتش در سراسر سده‌های میانه در غرب مسیحی نافذ بود، جنگ را در صورتی جایز می‌دانست که به فرمان خدا آغاز شود.ادو، دومین راهب بزرگ دیر کلونی (۳۱۴ ـ ۳۳۳ق/۹۲۶ ـ۹۴۴م)، از نخستین کسانی بود که مطرح کرد اگر سلاح در جهت خشنودی خداوند به کار گرفته شود و اقدامات جنگی با انگیزه‌های صحیح و آمیخته با دینداری باشد نوعی علاقه به صلح مقدس به شمار می‌رود. او اندیشه جنگ آمیخته با دینداری (جنگ مقدس) را شکل خاصی از زندگی توأم با ایمان معرفی کرد. در واقع او مبلّغ اندیشه جنگ مذهبی بود. پاپ الکساندر دوم در سال ۴۵۵ق/۱۰۶۳م به اسقف ناربون همان نظر سنتی را نوشت که تمام قوانین، چه کلیسائی و چه غیر آن، ریختن خون انسان را به هرگونه ممنوع کرده‌اند، اما همو نیز دو مورد را استثنا کرد: یک تنبیه جنایتکاران و دیگر مسلمانان را؛ و خود متعاقباً بر ضد مسلمانان به جنگ پرداخت. پس از او گام قطعی در زمینه شرکت کلیسا در جنگ در دوره پاپ گوریگوری هفتم (۴۶۵ ـ ۴۷۸ق/۱۰۷۳ ـ ۱۰۸۵م) برداشته شد. او گفت :کلیسا یک هنگ مسیحی است که مردم عادی جنگجویان آن را تشکیل می‌دهند و آنان بدین منظور خلق شده‌اند تا دشمنان کلیسا را سرکوب کنند. بدین‌گونه تا سده ۵ق/۱۱م اندیشهٔ جنگ مقدس از مرحله حرف گذشت و وارد میدان عمل شد.اولیای کلیسا جنگجویان مسیحی را ترغیب کردند تا از کشمکش‌های درونی بر سر قضایای بی ارزش دست بردارند (صلح مقدس) و برای نبرد با مسلمانان روانه مرزهای جهان مسیحی شوند (جنگ مقدس)

(Mastnak, Tomaz, ***Crusading eace Christendom the Muslim World And Western Political Order, pp. 17 - 18, 21).***

آنان گفتند: پاداش این جنگجویان تصاحب سرزمین‌های گشوده شده و اجر آسمانی خواهد بود. از این طریق دستگاه پاپ به تدریج سررشته جنگ‌های مقدس را در دست گرفت (رانسیمان، ***تاریخ جنگهای صلیبی***، ترجمه منوچهر کاشف، ۱۲۱/۱ ـ۱۲۲).

باید گفت: در این میان دیر کلونی نقش اصلی را در توجه و رویکرد مسیحیان به جنگ طلبی

ایفا کرد. این دیر از حدود ۳۳۱ق/۹۴۲م تا اوایل سدهٔ ۵ق/۱۱م موفق شد از طریق متحد کردن دیرها بزرگ‌ترین نیروی مذهبی را در غرب مسیحی پدید آورد. تا سال ۴۹۳ق/۱۱۰۰م تقریباً دوهزار دیر از برنامه‌های دیر کلونی تبعیت کردند؛ بدین سان شبکه گسترده‌ای از دیرها تحت نظارت آبای کلونی در کشورهای فرانسه، اسپانیا، انگلستان، آلمان، هلند و غیره فعالیّت داشتند، که همه به شکل خاصی در ارتباط با دیر کلونی طبقه‌بندی شده بودند

[***The Westminster Dictionary of Church History,*** p.216; Durant, Will. ***The Storyof Civilization: the Age of Faith*** (New York, 1950), vol. IV. p.539].

127. Toynbee, Arnold J. ***A Study of History*** (Oxford University, 1955), vol. V, p. 242; Titus, ***Moorish Culture in Spain, p. 114.***

128. Watt, W. M,Muslim - Christian Encounters, p. 78.

۱۲۹ ـ ***تاریخ جهان لاروس***، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۸ش، ۳۶۱/۱ و ۳۶۶.

۱۳۰ ـ کردبوس تحریف کلمه اسپانیایی "Cordobes" به معنای قرطبی است.

۱۳۱ ـ ابن الکردبوس، ***تاریخ الاندلس***، تحقیق احمد مختاری عبادی، مادرید، ۱۹۷۱، ص ۷۱.

۱۳۲ ـ حرکت جنگجویان فرانسوی به سوی اسپانیا ناشی از احساسات دینی تبلیغ شده بود (اشباخ، یوسف، ۱۲۵/۱ ـ ۱۲۶)، و حال آن که محرّک اصلی در برانگیختن شهسواران مسیحی،حرص تصاحب زمین و ملک داری بوده است؛ به ویژه در فرانسه که انتقال ارث به فرزند ارشد معمول بود و فرزندان کوچک‌تر خداوندان ملک ناگزیر بودند در جای دیگر بخت خویش را بیازمایند. در میان شوالیه‌های فرانسوی خصوصاً نورماندها که یکی دو نسل پیش، از صورت راهزنان و غارتگران خانه به دوش بیرون آمده و یک جا نشین شده بودند، عشق عجیبی به ماجراجویی وجود داشت. شرکت در جنگ، هم به عنوان ادای وظیفه دینی و هم برای دست یابی به آب و خاک در مناطق حاصلخیز جنوب، فرصتی بسیار مناسب و مغتنم به شمار می‌رفت. همین تجربه کسب غنایم در جنگ بر ضد مسلمانان بود که در جنگ اوّل صلیبی در شرق، بسیاری از کسانی که به ندای پاپ پاسخ مثبت دادند، جنگجویان فرانسوی بودند. (***Watt, Muslim - Christian Encounters,*** p. 78.) طی سدهٔ ۵ق/۱۱م با ترغیب کلونی‌ها همواره شوالیه‌های فرانسوی به گردآوری سپاه می‌پرداختند و آنان را برای جنگ با مسلمانان روانه

اسپانیا می‌کردند و از این طریق به غنایم هنگفتی دست می‌یافتند. چنان‌که راهب بزرگ کلونی، اُدیلو، جهت دست‌یابی به منافع بیشتر، داوطلبان نورماندی راکه به خدمت گرفته بود، در سال ۴۲۴ق/۱۰۳۳م عازم شبه جزیره اسپانیا کرد. اینان بخش اعظم غنایمی راکه از مسلمانان اندلس نصیبشان می‌شد، به دیر کلونی تقدیم می‌کردند.

(Toynbee, ***A Study of Nistory,*** Vol. V, P. 243).

133. Mastnak, Tomaz, ***Crusading Peace Christendom the Muslim World, p. 40.***

134. Toynbee, ***A Study of History, vol. V, p. 243.***

135. ***Mastnak, Tomaz,*** p. 41.

۱۳۶ ـ در پی فتوای پاپ الکساندر دوم مبنی بر شرکت تمام مسیحیان در جنگ بر ضد مسلمانان اندلس، از اروپا گروه‌گروه به این سرزمین رفتند. تعداد زیادی از آنان به ویژه فرانسویان برای بهره‌مندی از غنایم جنگ مداوم با مسلمانان در آن جا ماندگار شدند، حتی در این سرزمین عده‌ای از این جنگجویان فرانسوی به حکومت نیز دست یافتند؛ از جمله ریموند (Roymond) پسر کنت بورگاندی (Burgundy) با اورّاکا (Urraca) دختر آلفونس ششم، پادشاه قشتاله، ازدواج کرد و حاکم ایالت جلیقیه شد. چهره مهم دیگر هنری (Henry) پسر عموی ریموند، پسر دوک بورگاندی، بود که او با دختر خوانده آلفونس ششم وصلت نمود و صاحب حکومت ناحیه شمالی پرتغال شد. بعد از او پسرش آلفونس، هنریکِز (Alfonso Henriques) دم از استقلال زد و خود را پادشاه پرتغال خواند (Stanislwski, Dan. ***The Individuality of Portugal, pp. 164 - 165***).

۱۳۷ ـ ابن الکردبوس، ص ۷۳.

۱۳۸ ـ لوی پروونسال، ***سلسله محاضرات عامه فی ادب الاندلس و تاریخها***، ترجمه عبدالهادی شعیرة، قاهره، ۱۹۵۱م، ص ۵۲.

۱۳۹ ـ ابن بسام، ۱۱۶/۳ ـ ۱۲۳؛ ابن عذاری، ۲۲۵/۳؛ مقری، ***نفح الطیب***، ۴۵۰/۴ ـ ۴۵۴؛ یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله، ***معجم البلدان***، بیروت، دار صادر، بی تا، ۳۷۰/۱ ـ ۳۷۱؛ حمیری، ***الروض المعطار فی خبرالاقطار***، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۹۸۴م، ص ۹۰ ـ ۹۱.

۱۴۰ ـ رانسیمان، ۱۲۰/۱؛ قس: ***Toynbee,*** vo., V, p. 243B

۱۴۱ ـ در تاریخ غرب حرکت مسیحیان به سوی شرق نیز به عنوان عمل متهورانه کلونی‌ها وصف شده است. پاپ اوربان دوم که در شورای کلرمون مسیحیان را به جنگ مقدّس فرا خواند،

خود چندی از راهبان دیر کلونی بود The Westminster Dictionary of Church History, p. 216 او قبل از اعلان جنگ صلیبی در شرق، مدتی را در جنوب فرانسه گذراند و در آن جا با ریموند کنت تولوز و فرماندهان پرووانسی که از مدتی پیش به واسطه جنگ‌های مقدس اسپانیا شهرتی کسب کرده بودند، ملاقات کرد تا از تجارب آنان در نبرد با مسلمانان شرق سود جوید؛ همچنین او به حمایت از جنگجویان مسیحی اسپانیا می پرداخت و به آنان که قصد زیارت بیت‌المقدس را داشتند، توصیه می‌کرد هزینه سفر خویش را در راه بازسازی شهرهایی که در اسپانیا طی جنگ با مسلمانان آسیب دیده‌اند، صرف کنند. وی به آنان می‌گفت: جنگیدن با مسلمانان اندلس توفیقی بزرگ است که اهمیت آن کمتر از جنگ صلیبی در شرق نیست (رانسیمان، ۱۲۱/۱ و ۱۴۱؛ قس: اشباخ، یوسف، ۱۳۱/۱).

۱۴۲ ـ رانسیمان، ۱۲۰/۱؛ *Toynbee,* vol. V,p. 243.

۱۴۳ ـ ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد جزری، ***الکامل فی التاریخ***، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق ۱۹۸۹م، ۲۹۷/۶ و ۳۲۸ ـ ۳۲۹ و ۳۷۷.

۱۴۴ ـ لوی پرووِنسال، ***سلسله محاضرات***، ص ۵۲.

۱۴۵ ـ مک ایودی، کالین، ***رویداد نگاری تاریخ جهان***، ترجمه حسن افشار، تهران، ۱۳۷۰ش، ص ۶۷.

146. Livermore, H.V. ***The Origins of Spain and Portugal,*** po. 392 - 393.

۱۴۷ ـ ابن الکردبوس، ص ۸۳: ۸۴.

۱۴۸ ـ اشباخ، یوسف، ۶۲/۱ ـ ۶۳.

۱۴۹ ـ ابن الکردبوس، ص ۸۴ ـ ۸۹؛ Dozy, ***Spanish Islam,*** p. 692.

۱۵۰ ـ همان جا.

۱۵۱ ـ پس از تصرف طُلَیْطُلَه، راهبان سخت‌گیر و متعصب کلونی که با شوالیه‌های فرانسوی به یاری آلفونس ششم شتافته بودند، او را ترغیب کردند تا مراسم عبادی به سبک ویزیگوت را ،که هنوز مستعربان به آن وفادار مانده بودند، لغو کند و آیین کاتولیک را به منظور ایجاد وحدت مراسم مذهبی به سبک فرانسه در قلمرو خویش به اجرا درآورد.

(Lopez Gomez, Margarita, "The Mozarabs: Worthy Bearers of Islamic Culture", ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed. vy Jayyusi (Leiden, 1994), vol. I, p. 174).

۱۵۲ ـ ابن اثیر، ۲۹۶/۶؛ ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد، ***وفیات الاعیان وانباء ابناء الزمان***، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار صادر، بی تا، ۲۸/۵.

۱۵۳ ـ ابن الکردبوس، ص ۸۳ ـ ۸۷؛ ***Dozy,*** pp. 693 - 694

۱۵۴ ـ ادریسی، ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالله بن ادریس، ***نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق***، قاهره، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م، ۵۳۶/۲؛ ابـن الکـردبوس، ص۸۷؛ ارسـلان، شکـیب، ***الحـلل السندسیة فی الاخبار و الآثار الاندلسیه***، بیروت، بی تا، ۴۴۴/۱؛

Levi - Provencal. E[molenatJ.P.], EI^2, vol.X,p. 604.

۱۵۵ ـ ابن خلکان، ۲۷/۵ ـ ۲۸؛ مقری، ***نفح الطیب***، ۳۵۲/۴.

۱۵۶ ـ مؤنس، حسین، ***رحلة الاندلس***، ص ۲۶.

157. Chejne, Anwar, ***Muslim Spain,*** p.120.

158. Stanislawski, Dan. ***The Individuality of portugal***, p. 160

۱۵۹ ـ رودریکودیاز به دلیل این‌که چندی در دستگاه امرای بنی هود بود، در آن جا مسلمانان به عربی به او سیّد (Seyyid) می‌گفتند، محرّف آن به لاتین به شکل السید (cid) درآمد. به سبب جنگجو بودنش به کمپیادور (Campeador) نیز شهرت یافت. نویسندگان مسیحی از او به عنوان قهرمان واقعی اسپانیایی‌ها یاد کرده‌اند که دلیرانه می‌جنگید، مدافع مسیحیان بود و با شگردهای گوناگون آنان را در میان مسلمانان جای می‌داد، وگفته‌اند او نسبت به مسلمانان همانند مطربان و خوانندگان درباری عمل می‌کرد، چون به زودی ارتباط خویش را با آنان فراموش می‌نمود و به خدمت دشمنانشان درمی‌آمد. (Lane - Poole, ***The Moors in Spain,*** pp 191,194).

۱۶۰ ـ ابن الآبّار، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ابوبکر القضاعی، ***الحُلَّة السِّیَراء***، تـصحیح حسین مؤنس، قاهره، ۱۹۶۳م، ۱۲۵/۲.

۱۶۱ ـ حمیری، ***الروض المعطار***، ص ۹۷ ـ ۱۰۱؛

Champman, Charles E. ***A History of Spain,*** p. 73; ***lane-poole,*** pp. 202-205.

۱۶۲ ـ ابن الکردبوس، ص ۸۳ ـ ۸۷؛ حمیری، ***صفة جزیرة الاندلس***، تحقیق لوی پروونسال، قاهره، ۱۹۳۷م، ص۸۴ ـ ۸۵؛ ***Dozy,*** pp. 693 - 694

۱۶۳ ـ ابن اثیر، ۳۳۰/۶ ـ ۳۰۴؛ ابن خلکان، ۲۹/۵.

164. Tate, R.B. "The Medieval Kingdoms of the Iberian", ***Spain A Companion to***

Spanish Studies, ed. By P.E.Russell (London, 1973), p. 75.

۱۶۵ ـ اشباخ، یوسف، ۱۴۹/۱؛

Riley - Smith, Jonathan, ***The Crusades A Short History***(London, 2001), p. ***89.***

166. Hitch Cock, Richartd, "Muslim Spain", ***Spain A Companion to Spanish Studies, ed.*** by p.E.Russell (London, 1973), p. 55.

167. Watt, W.M. and Cachia, p. ***A History of Islamic Spain,*** pp.99-100.

۱۶۸ ـ مقری، ***نفح الطیب،*** ۵۰۷/۴ ـ ۵۰۸.

۱۶۹ ـ همان، ۲۲۱/۱.

۱۷۰ ـ ***مذاکرات الامیر عبدالله آخر ملوک بنی زیری به غَرْناطَه (۴۳۸ ـ ۴۹۶ق) المسمّاة بکتاب التبیان،*** تحقیق لوی پروونسال، قاهره، دائرةالمعارف، بی تا. ص ۱۵۵ ـ ۱۶۴ ـ ۱۶۵.

171. Levi - Provencal, E. EI^1, vol. VIII, p.811.

172. ***Hitch Cock,*** Richard, p.55.

173. Levi - Provencal, E. EI^1, vol. VIII, p. 811.

174. Champman, Charles E. ***A History of Spain,*** p.72.

۱۷۵ ـ لوی پرووونسال، إ. ***سلسلة محاضرات عامة فی ادب الاندلس و تاریخها،*** ص ۵۲.

۱۷۶ ـ پدرش ریموند شوالیه فرانسوی بود. هنگامی که اورّاکا قدرت را به دست گرفت او کودکی بیش نبود. با توجه به مخالفت‌های مردم قشتاله با حکومت مادرش به محض این‌که در سال ۱۱۲۶م به سن بلوغ رسید خود را پادشاه قشتاله خواند (نک: اشباخ، یوسف، ۱۵۷/۱ ـ ۱۶۷).

177. Livermore, H.V. ***The Origins of Spain and Portugal,*** pp. 393-394.

۱۷۸ ـ وهلراب، ریموندا، و ورنر کراش، ***سرزمین و مردم پرتغال،*** ترجمه محمود مصاحب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ش، ص ۴۰.

179. Tate, R.B. "The Medieval Kingdoms of the Iberian", ***Spain A Companion to Spanish Studies,*** ed. By. P.E.Russell, p. 76; Chapman, ***A Historyof Spain,*** pp. 78-79.

180. Riley - Smith, Jonathan, ***The Crusades A Short History***, p. 106

۱۸۱ ـ مؤنس، حسین، مقاله «***الثغر الاعلی الاندلسی فی عصر المرابطین***» مجلة کـلیة الآداب

جامعة فؤاد الاول، مجلد ۱۱، جزء دوم، دسامبر ۱۹۴۹م، ص ۱۲۱.

۱۸۲ ـ دندش، عصمت عبداللطیف، ***الاندلس فی نهایة المرابطین و مستهل الموحدین***، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م، ص ۲۴۰؛ اشباخ، یوسف، ۱۷۹/۱ ـ ۱۸۲.

۱۸۳ ـ ابن خطیب، لسان الدین محمد بن عبدالله، ***تاریخ اسپانیه الاسلامیه او کتاب اعمال الأعلام***، تحقیق لوی پروونسال، بیروت، دارالمکشوف، ۱۹۵۶م، ص ۲۶۱.

۱۸۴ ـ مقری، ***نفح الطیب***، /۲۲۲ ـ ۲۲۳.

۱۸۵ ـ احمد بن قسی از خاندان معروف بنی قسی و از مولدان ناحیه ثغر بود، که برخی از افراد این خاندان به ناحیه الغرب رفتند ودر شهر شلْب ساکن شدند (ابن حزم، ابو محمد بن احمدبن سعید بن حزم الاندلسی، ***جمهرةانساب العرب***، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م، ص ۵۰۲ ـ ۵۰۳). ابن الأبّار می‌نویسد: احمد بن الحسین بن قسی رومی الاصل و از بادیه شِلْب بود، که به هنگام اختلال امور مرابطان (ملثمان) به عنوان نخستین شورشگر قیام کرد (ابن الأبّار، ***الحُلَّة السیراء***،، ۱۹۷/۲).

۱۸۶ ـ ابن خلدون، عبدالرحمن مغربی، ***مقدمه***، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی‌تا، ص ۱۵۹.

۱۸۷ ـ ابن الأبّار، ۱۹۸/۲.

۱۸۸ ـ مؤنس، حسین، ***حاشیه الحلّة السیراء***، ۲۰۴/۲.

۱۸۹ ـ ابن الأبّار، ***الحلة السیراء***، ۱۹۸/۲ ـ ۲۰۰ و ۲۱۹؛ اشباخ، یوسف، ۲۳۱/۱ ـ ۲۳۳.

۱۹۰ ـ ابن اثیر، ۶۲/۷ ـ ۶۳.

۱۹۱ ـ همو، ۶۲/۷ ـ ۶۳ و ۱۲۷؛ یاقوت، ***معجم البلدان***، ۱۱۹/۵؛ مقری، ***نفح الطیب***، ۴۶۱/۴.

۱۹۲ ـ ابن بسام، ***الذخیرة***، ۸/۱ ـ ۹.

193. Stanislawski, Dan. ***The Individuality of Portugal,*** pp. 173 - 174.

۱۹۴ ـ مؤنس، حسین، ***رحلة الاندلس***، ص ۲۷.

195. Riley - Smith, Jonathan, ***The Crusades A Short History*** (London, 2001), p. 97.

۱۹۶ ـ ابورمیله، د. هشام، ***علاقات الموحدین بالممالک النصرانیة والدول الاسلامیة فی الاندلس***، اردن، عمان، دارالفرقان، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م، ص ۲۳۷.

۱۹۷ ـ اشباخ، یوسف، ۲۳۸/۱ ـ ۲۳۹.

۱۹۸ ـ سواران معبد (Templars) و مهمان نواز (Hospitallers) از گروه‌های دینی مشهوری بودند که به هنگام رویداد جنگ‌های صلیبی پدید آمدند. اوّلی در پی سقوط بیت المقدس به دست قوای صلیبی در سال ۵۱۳ق/۱۱۱۹م شکل گرفت و وظیفه آنان حمایت از زائران مسیحی بود. پادشاه مسیحی بیت المقدس برای سکونت این گروه بخشی از قصر خویش را بـه آنـان اختصاص داد، اما با افزایش یافتن تعدادشان معبدی راکه در نزدیکی قصر بود نیز به آنان واگذار کرد. از این رو، به سواران معبد موسوم شدند. با پیوستن سواران مسیحی از ملل مختلف اروپایی این جماعت به سرعت رشد کرد و نقش مهمی در جنگ‌های صلیبی ایفا کرد. بعد از آن گـروه سواران مهمان نواز شکل گرفتند. اینان نیز به خدمت زائران و جنگجویان صلیبی درآمدند، اما نسبت به گروه اوّل از موقعیت پایین‌تری برخوردار بودند (اشباخ، یوسف، ۱۷۵/۱ ـ ۱۷۶).

199. Riley - Smith, Jonathan, ***The Crusades A Short Historty*** , p. 106; Tate, R.B. "The Medieval Kingdoms of the Iberian", ***Spain A Companion to Spanish Studies,*** ed.by p.E. Russel, p. 76.

۲۰۰ ـ ابن صاحب الصلاة، عبدالملک، ***المنّ بالامامة؛ تاریخ بلاد المغرب والاندلس فی عهد الموحدین***، تحقیق عبدالهادی التازی، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۸۷م، ۲۸۴ ـ ۲۸۵.

201. Burns, Robert Ignatius, S.J.***Islam Under the Crusaders 'Colonial Survival in the Thirteenth - Century Kingdom of Valencia"*** (Princetion University, 1976), pp. 16-18.

202. @att, W.M. and Cachia, P. ***A History of Islamic Spain,*** p. 107.

۲۰۳ ـ نبرد عِقاب در سال ۶۰۹ق/۱۲۱۲م در دشتی پر از تپه‌های سنگی کم ارتفاع رخ داد. از این رو، آن جا را عِقاب (جمع عَقَبه) گویند. در اسپانیایی Navas جمع Nava به معنای تل یا عقبه است. چون این مکان نزدیک روستای کوچکی به نام تولوسا بود، معرکه عِقاب به اسپانیایی Las Navas de tolosa نامیده شد (مؤنس، حسین، ***موسوعة تاریخ الاندلس***، قاهره، ۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م، ۱۲۶/۲).

204. ***Tate,*** R.B.P.77.

۲۰۵ ـ مراکشی، عبدالواحد، ***المعجب فی تلخیص اخبار المغرب***، بـه تـصحیح مـحمد سعیدالعریان و محمد العربی العلمی، قاهره، ۱۳۶۸ق/۱۹۴۹م، ص ۳۲۲ ـ ۳۲۳.

۲۰۶ ـ ابن خلدون، عبدالرحمن، ***العبر***، بیروت، ۱۹۵۹م، ۳۹۱/۷.

207. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516*** (Oxford Univdrsity, 1976), vol.I,p.16.

۲۰۸ ـ ابن خطیب، ***تاریخ اسپانیة الاسلامیة اوکتاب اعمال الأعلام***، ص ۲۷۰ ـ ۲۷۲ و ۲۷۷ ـ ۲۷۹.

209. Watt, W.M. and Cachia, P. ***A History of Islamic Spain,*** p.111; ***tate,*** r.B.p.77.

210. Burns, Robert Ignatius, S.J. ***Islam Under the Crusaders...,pp. 16-18.***

۲۱۱ ـ ابن الأبّار، ***الحلة السیراء***، ۱۲۷/۲ و ۳۰۷ ـ ۳۱۱.

۲۱۲ ـ مقری، شهاب الدین احمد بن محمد، ***ازهار الریاض فی اخبار عیاض***، تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الابیاری و عبدالحفیظ شلبی، قاهره، ۱۳۵۸ق/۱۹۳۹م، ۲۰۵/۳ ـ ۲۰۷.

۲۱۳ ـ ابن الآبّار، ***الحلّة السیراء***، ۱۲۷/۲.

۲۱۴ ـ همو، ۳۰۳/۲ و ۳۱۴.

215. Burns, ***Islam Under the Crusaders,*** p. 20.

۲۱۶ ـ مقلد الغنیمی، عبدالفتاح، ***موسوعة المغرب العربی***، قاهره، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م، ۱۵/۳ ـ ۱۶؛ العروی، عبدالله، مجمل تاریخ المغرب، الدار البیضاء، ۱۹۹۴م، ۱۸۶/۲.

217. Harvey, L.P***Islamic Spin 1250 to 1500*** (The Univdrsity of Chicago, 1900), pp. 10-11.

218. ***Idem,*** pp. 12-4.

۲۱۹ ـ ونشریسی، احمد بن یحیی، ***المعیار المعرب والجامع المغرب عن فتاوی علماء افریقیة و الاندلس والمغرب***، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۱۰ق/۱۹۸۱م، ۱۲۴/۲.

220. Champman, Charles E. ***A History of Spain,*** pp.84-85.

۲۲۱ ـ ونشریسی، ***المعیار المعرب***، ۱۵۱/۲.

222. Harvey, L.P. ***Islamic Spain 1250 to 1500,*** pp. 14-15.

223. ***O'callaghan, Joseph F.*** "The Mudejars of Castil and Portugal in the Twelfth and Thirteenth Centuries", ***Muslims Under Latin Rule 1100-1300,*** ed.by James M.Powell Princetion University, p. 13.

224. ***Idem.*** p. 14.

۲۲۵ ـ ابن بسام، ***الذخیرة فی محاسن اهل الجزیره***، تحقیق سالم مصطفی البدری، بیروت، ۱۴۱۹ق/۱۹۸۸م، ۱۰۳/۴ ـ ۱۰۴.

226. Champaman, Charles E. ***A. History of Spain*** (New York, 1931), p. 72.

227. ***O'callaghan, Joseph F.***p.16.

۲۲۸ ـ مسیحیان اسپانیا از اواخر سدهٔ ۱۲/۶ م گردهمایی‌هایی از گروه‌های مختلف اجتماعی از قبیل اشراف، روحانیان، نمایندگان شهر و غیره تحت نظارت پادشاه تشکیل می‌دادند که نوعی مجلس قانون گذاری به شمار می‌رفت و به اسپانیایی به این گردهمایی‌ها کورتس (Cortes) می‌گفتند. هر واحد سیاسی عمده مانند لئون، قشتاله، آراگون، کاتالونیا و بلنسیه دارای یک کورتس بود. نک:

(Kamen, Henry, ***Spain 1469 - 1714 a Society of Conflict*** (New York, 1985), p. 31.

229. ***O'callaghan, Joseph F*** pp. 17 - 18.

230. Chejne, Anwar, ***Muslim Spain its History and Culture*** (Minnesota, 1974), p. 124.

۲۳۱ ـ آلفونس دهم در دربار خویش گروهی از تاریخ نویسان راگرد آورد و دستور داد که آنان علاوه بر تاریخ اسپانیا، یک دوره تاریخ عمومی عالم نیز به نام او تألیف کنند. نک:

(Durant, Will. ***The Story of Civilization: the Age of Faith,*** vol.IV, p.698.

232. Harvey , ***Islamic Spain,*** pp. 44 - 45.

233. ***Idem,*** pp. 46-47.

234. Vurns, Robert Ignatius, & Chevedden, paul E. ***Negotiating Cultures Bilingual*** (leiden, 1999), p. 3.

۲۳۵ ـ ابن الأبّار، ***الحلة السیراء***، تصحیح حسین مؤنس، قاهره، ۱۹۶۳م، ۳۱۴/۲.

۲۳۶ ـ عنان، ***دولة الاسلام فی الاندلس (العصر الرابع نهایة الاندلس و تاریخ العرب المتنصرین)***، قاهره، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م، ص ۲۰ و ۴۱.

237. Harvey , ***Islamic Spain,*** pp. 48-50.

۲۳۸ ـ عنان، ***نهایة الاندلس***، ص ۲۰ و ۴۵ ـ ۴۶.

فصل سوم

جوامع مُدَجَّن

محدود شدن قدرت مسلمانان اندلس به ناحیه غَرْناطَه

چنان که گذشت نیمه اوّل سدهٔ ۷ق /۱۳م، سرآغاز عصر گسترش اقتدار مسیحیت غربی بود و در این جهت نخستین موفقیت‌ها به همراه مهم‌ترین دستاوردها در شبه‌جزیره ***ایبریا*** نصیب آنان شد.

در فاصله سال‌های ۶۰۸ ـ ۶۴۶ق /۱۲۱۲ ـ ۱۲۴۸م و در پی اضمحلال قدرت ***موحّدان*** دولت‌های مسیحی ***آراگون***، ***قَشْتالَه*** و ***پرتغال*** با تصرّف قلمرو اسلامی، توسعه چشمگیری یافتند؛ چنان که با اقدامات نظامی ***جیمز اوّل***، وسعت قلمرو دولت آراگون از ۸۵۰۰۰ به ۱۱۲۰۰۰ کیلومتر مربع افزایش یافت و تعداد ***مُدَجَّنان*** این مملکت به حدود ۵۰٪ کل جمعیت آن رسید. همچنین مساحت مملکت **قَشْتالَه** با پیشروی‌هایی که ***فرماندوی سوم*** در ناحیه ***اندلوسیا*** کرد، از ۲۳۵۰۰۰ به حدود ۳۵۵۰۰۰ کیلومتر مربع رسید و تعداد جوامع ***مدَجَّن*** در نواحی شهری **قَشْتالَه** به بیش از پنجاه مورد افزایش یافت. در این میان پادشاه پرتغال نیز در مدت کمتر از ۲۰ سال (۶۱۶ ـ ۶۳۵ق /۱۲۲۰ ـ ۱۲۳۸م) وسعت مملکتش را از ۵۵۰۰۰ به ۹۰۰۰۰ کیلومتر مربع توسعه داد. این در حالی بود که قلمرو بزرگ اسلامی اکنون به ***غَرْناطَه*** و اطراف آن محدود شده و مساحتش به کمتر از ۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع تقلیل یافته بود. با توجه به این ارقام، مملکت **قَشْتالَه** وسعتش تقریباً چهار برابر

پرتغال و حدود سه برابر آراگون بود؛ اما به لحاظ داشتن جمعیّت مسلمان، چون از طرفی دولت آراگون به بخش اعظم سواحل مدیترانه شبه جزیره و همچنین جزایر شرقی (**بالئار**) تسلط یافته و از سوی دیگر به تأسیس پیشه و کار دریایی همت گماشته بود، بیش از **قَشْتالَه مُدَجَّنان** را در قلمرو خویش جای داده بود.[۱]

در این ایّام گرچه به دلایل مختلف از قبیل توصیه‌های علما و فتواهای فقهای اسلامی، بخش اعظم جمعیّت مسلمان سختی‌ها و مشکلات مهاجرت را بر ماندن در سایه حمایت مسیحیان ترجیح می‌دادند و به سرزمین‌های اسلامی و به طور مشخص به ***غَرْناطَه*** هجرت می‌کردند، جمعیّت قابل توجهی از آنان همچنان در خانه آبا و اجدادی خویش باقی ماندند. همچنین در نیمه سدۀ ۷ق /۱۳م علاوه بر دولت به ظاهر مستقل ***بنی نصر*** که از قبل در جنوب شبه جزیره استقرار یافته بود، امیرنشین‌های مسلمان دیگری از قبیل ***مُرْسِیَه*** Murcia در شرق مملکت ***غَرْناطَه*** و ***لَبْلَه*** Niebla در غرب آن در محاصره مسیحیان قرار داشتند که هنوز سلطه کامل آنان را نپذیرفته بودند. با این حال، برخی از مورخان به این‌ها نیز عنوان دولت ***مُدَجَّن*** داده‌اند. این امیر نشین‌ها به رغم کوشش‌هایی که برای استقلال خویش کردند، چون در مرز دولت‌های مسیحی قرار داشتند چندان دوام نیاوردند و از سال ۶۶۰ق /۱۲۶۲م به بعد مغلوب آنان شدند.[۲] در این میان دولت بنی نصر باقی ماند و عواملی چند، پایداری آن را به مدتی طولانی (حدود ۲۵۰ سال) تضمین کرد:

اولاً، گرچه اقدامات رهبران مسلمان ***مُرْسِیَه*** و ***لَبْلَه*** بر ضد سلطه فراگیر مسیحیان حاصلی برای خود آنان نداشت، به نفع دولت ***غرَناطَه*** و در جهت تثبیت پایه‌های قدرت آن سخت مؤثّر افتاد.

ثانیاً، با توجه به موقعیّت کوهستانی ***غَرْناطَه*** و انبوه جمعیّت مسلمانی که بر اثر پیشروی مسیحیان در آن جا متمرکز شده بودند، از شرایط دفاعی ممتازی برخوردار بود.

ثالثاً، با مراکز دولت‌های مسیحی و شهرهایی که جمعیّت مسیحی زیادی را در خود جای داده بودند، فاصله نسبتاً زیادی داشت.

رابعاً، این دولت در سمت جنوب از ساحلی طولانی برخوردار بود که از طریق آن به هنگام ضرورت از شمال ***افریقا*** کمک‌های نظامی دریافت می‌کرد.

خامساً، با توجه به رعایای کثیر مسلمانی که در قلمرو دولت‌های **قَشْتالَه** و آراگون بودند و رقابت‌هایی که این دو با هم داشتند و نیز به منظور توجیه مشکلات خویش تا مدت‌ها برای از میان برداشتن دولت غَرناطَه به توافق دست نیافتند.[۳]

بدین گونه ***غَرْناطَه*** اسلامی موجودیّت خویش را حفظ کرد تا برای آن دسته از مسلمانانی که نمی‌خواستند همانند اهل الدَّجْن زندگی کنند، پناهگاه استواری باشد.

نکته مهم و قابل ذکر آن است که غرناطَه کاملاً از ویژگی‌های اسلامی برخوردار بود. **مُدَجَّنان** ***بَلَنْسِیَه*** نیز به دلیل ساحلی بودن منطقه و ارتباط داشتن آنان با مسلمانان آن سوی آب‌ها، همانند مسلمانان ***غَرْناطَه*** از فرهنگ و زبان عربی خوب پاسداری کردند؛ اما مُدَجّنان ***آراگون*** و ***قَشْتالَه*** در کنار فرهنگ اسلامی زبان رومی را نیز به کار می‌بردند. مسلمانان تحت سلطه مسیحیان با توجه به شرایط جدید تعدیلاتی در مسائل دینی پدید آوردند که با شاخص‌های اسلامی حاکم بر ***غَرْناطَه*** هماهنگ نبود؛ از جمله تفسیر جدیدی از اصول دین ارائه دادند. آنان آمادگی داشتند تا قرآن را به لهجه بومی ترجمه کنند و پس از مدتی قرآن به زبان‌های متعدّد ترجمه شد، ولی در ***غَرْناطَه***، که اکنون وارث تمام میراث ***اندلس*** اسلامی شده بود، این کار معمول نبود.[۴]

محظورات دینی مُدَجّان

جهان اسلام در گذشته شاهد این نبود که جمعیّت‌های مسلمان تحت سلطه مسیحیان زندگی کنند. هنگامی که جامعهٔ ***مُدَجَّن*** در شبه جزیره ***ایبریا*** پدیدآمد، موجب بروز مسائل متعدّد فقهی در میان مسلمانان شد و فقهای بزرگی همچون ***ابوالولید محمد بن احمد بن رشد*** (د ۵۲۰ق)، جدّ ***ابن رشد***، فیلسوف معروف اندلسی، مسلمانان را به سبب ماندن در زیر سلطه مسیحیان به سرپیچی از دستورات دینی متهم ساختند. خوشبختانه در مجموعهٔفقهی که ***احمد بن یحیی وَنْشَریسی***[۵] با عنوان ***المعیار المعرب*** و... تألیف کرده، بخش اعظم فتواها درباره **مُدَجَّنان** حفظ شده است. از اثرش چنین بر می‌آید که او علاقه خاصی به مسلمانان اندلس داشته و فتواهای بسیاری حتی آن هایی را که به سدهٔ ۶ق /۱۲م مربوط می‌شده نیز گردآوری کرده است. در این جا از کتاب ***المعیار*** بخش‌هایی از اظهار نظرهای ونشریسی دربارهٔ **مُدَجَّنان** ذکر می‌گردد. او به صراحت عقیده و نظر

خویش را در خصوص آنان چنین بیان می‌کند: «**مُدَجَّنان** بدون تأخیر باید سرزمین کافران (مسیحیان) را ترک و به بلاد اسلامی هجرت کنند.[۶] و در تأیید این سخن آیات و احادیث متعددی ارائه می‌دهد.*

ونشریسی نظر ***ابوالولید محمد بن احمد بن رشد*** (د.۵۲۰ق)، جدّ ابن رشد فیلسوف معروف اندلسی، را مبنی بر این که هجرت از سرزمین کفر واجب و این وجوب تا قیامت ادامه دارد، تأیید می‌کند و می‌گوید: به لحاظ شرع ممنوعیّت اقامت کردن در سرزمین کفر همانند حکم گوشت مردار، خوک و غیره یک تحریم قطعی است. کسانی که بدون توجه به احکام شرع در آن جا باقی بمانند، جدا از جماعت مسلمانان و خارج از دین هستند. مسلمانانی که راضی شوند در جایی اقامت کنند که در آن جا ستم به دین می‌شود و از اظهار شعائر دینی جلوگیری می‌گردد، مرتکب فواحش عظیمه و گناهان کبیره شده‌اند و در ردیف ملحدان قرار می‌گیرند. هیچ عذری از آنان پذیرفته نیست. واجب است از دیاری که در آن اهل شرک و خسران غلبه دارد به دار ایمان و امان هجرت کنند.** آنان که عزّت اسلامی را کنار نهاده‌اند و تسلیم سلطه مسیحیان شده‌اند، شهادت آنان، دستورات حاکمانشان و احکام قضاتشان، هیچ کدام پذیرفته نیست، از قبول احکام قضات ***بَلَنْسِیَه***، ***طُرْطُوشَه*** و غیره که تن به ولایت غیرمسلمان داده‌اند باید پرهیز کرد.[۷]

در پی سقوط ***غَرْناطَه*** در ۸۹۷ق /۱۴۹۲م، ***ونشریسی*** با تأکید فراوان از مسلمانان آن جا خواست تا هجرت کنند. در مورد تحریم اقامت آنان در میان مسیحیان چنین می‌گوید: با بهانه‌هایی از قبیل نداشتن وطن و عدم امکانات مالی هجرت ساقط نمی‌شود، مگر این

---

* - ﴿**یَاۤ أَیُّهَا ٱلَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ٱلْیَهُودَ وَٱلنَّصَارىٰ اولِیٰاءَ بَعْضُهُمْ اوّلِیٰاءُ بَعْضٍ وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ اِنَّ ٱللهَ لَا یَهْدِی ٱلْقَوْمَ ٱلظَّالِمِینَ...**﴾ (مائده /۵۱) ﴿**یَاۤ أَیُّهَا ٱلَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّکُمْ اوّلِیٰاءَ...**﴾ (ممتحنه /۱) ﴿**یَاۤ أَیُّهَا ٱلَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِکُمْ...**﴾ (آل عمران /۱۱۸) ﴿**لَا یَتَّخِذِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْکَافِرِینَ اوّلِیٰاءَ مِنْ دُونِ ٱلْمُؤْمِنِینَ...**﴾ (آل عمران /۲۸) ﴿**وَلَنْ یَجْعَلَ ٱللهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا**﴾ (نساء /۱۴۱) ـ قال رسول الله صلّی الله علیه وآله: انا بریٔ من کلّ مسلم مقیم مع المشرکین (ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث بن اسحاق ازدی، ***سنن ابی داود***، قاهره، ۱۳۷۱ق /۱۹۵۳م، ۴۳/۲؛ نسائی، احمد بن علی، ***سنن النسائی***، شرح جلال الدین سیوطی، بیروت، ۱۳۹۸ق /۱۹۷۸م، ۳۶/۸).

** - ﴿**قَالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قَالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی ٱلْاَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ ٱللهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِیهَا...**﴾ (نساء /۹۷).

که شخص از هر جهت ناتوان، مریض و زمین‌گیر باشد و به هیچ وجه قادر به مهاجرت نباشد. این قبیل افراد نیز باید پیوسته در قصد و نیت هجرت زندگی کنند و به محض بهبودی وضعشان اقدام به هجرت کنند، شاید که مورد لطف و بخشایش خداوند قرار گیرند.* و...[۸] عده‌ای از **مُدَجَّنان** به دارالاسلام مهاجرت کرده‌اند، امّا چون در طلب معاش دچار رنج و سختی شده‌اند از این وضعیت شکوه می‌کنند و می‌گویند: اگر صاحب **قَشْتالَه** به این منطقه آید از او می‌خواهیم ما را نیز به همراه خود ببرد. اینان همواره آرزو داشتند به دارالکفر باز گردند. این پشیمانی ناشی از ضعف ایمان است. برای هجرت از ***دارالکفر*** به قلمرو اسلامی هیچ شرطی در نظر گرفته نشده؛ در این هجرت، مهاجران خواه متحمّل سختی شوند و خواه از نعمات برخوردار گردند، مهم سلامت دین است و حفظ خویش، خاندان و فرزندان از پلیدی‌هاست.[۹]

فقیهی به نام ***ابو عبدالله بن قطیه*** در مورد شخص معذوری که هجرت نکرده بود، نامه‌ای به ***ونشریسی*** نوشت تا نظر او را جویا شود. در این نامه آمده: مردی از مَرْبَلُّه** که در فضل و دین معروف است در میان مسیحیان باقی مانده تا درباره برادرش که در جنگ با دشمن در ***دارالحرب*** مفقود شده، جستجو کند. پس از چندی از یافتن او ناامید شد و تصمیم به مهاجرت گرفت. امّا **مُدَجَّنان** مَرْبَلُّه و اطراف آن از او خواستند تا به عنوان مترجم و سخنگو نزد آنان باقی بماند و در مورد گرفتاری‌ها و سختی‌های روزگار و خصومتی که مسیحیان نسبت به آنان می‌ورزند با حکام مسیحی گفتگو کند. چون اغلب **مُدَجَّنان** این جا از گفتگو با مسیحیان عاجزند، اگر او مهاجرت کند کسی نیست تا از حقوق مسلمانان ذمی دفاع کند، در نتیجه آنان دچار خسارت‌های سنگینی خواهند شد. در هر حال او توانایی مهاجرت دارد، تنها باقی مانده تا به مصلحت آن مسکین‌های ذمّی کار کند. با این توصیف آیا جایز است او زیر سلطه مسیحیان زندگی کند؟

---

* - ﴿**إِلَّا ٱلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا**﴾ (نساء/۹۸) ﴿**فَأُوْلَٰئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا**﴾ (نساء/۹۹)

** - مَرْبَلُّه (Marbella) بنا به ضبط یاقوت، اما حمیری آن را با فتح لام آورده و می‌گوید: شهر کوچکی نزدیک مالقه (حدود ۶۰ کیلومتری غرب آن) قرار داشته است (***معجم البلدان*** ۹۹/۵؛ ***الروض المعطار***، ص ۵۳۴).

ونشریسی در جواب چنین فتوا می‌دهد: خداوند واحد و قهّار ما، حقارت‌ها و ذلّت‌ها را همانند زنجیرهایی بر گردن کفّار ملعون (مسیحیان) نهاده تـا آنـان در سـرزمین‌ها بـا خواری زندگی کنند. باید عزّت اسلام و شرف پیامبر برگزیده‌اش پایدار بماند. اگر کسی از مسلمانان ذلّت و خواری را بر خویش عرضه کند، در واقع خشم خدا را طلب کرده، جایگاه او آتش است. بر هر مؤمنی حفظ اساس ایمان از واجبات است و یکی از شروط مهم آن، دوری کردن از بلاد مشرکان (مسیحیان) است. زیرا باقی ماندن در میان دشمنان خدا سبب آسیب دیدن ایمان و اعتقادات دینی می‌گردد، چنان که ***اهل الدَّجْن*** عصیانگر هجرت واجب را رها کردند و دچار ضعف ایمان و آسیب‌های اعتقادی شدند. بهانه‌ای که فاضل مذکور آورده موجب سلب هجرت از او نمی‌گردد. باقی ماندن در میان مساکن کافرانی که غیر اهل ذمّه و صغار هستند، به سبب زیان‌ها و مفاسد دینی و دنـیوی آن، حتی یک ساعت جایز نیست. آن گاه ***ونشریسی*** این مفاسد را بر می‌شمارد: در سرزمین کفر (مسیحیان)، شرایطی حاکم است که غرض شارع تحقق نمی‌یابد؛ اگـر مسـلمانان تحت سلطه مسیحیان باشند، کلمه شریف حق که جایگاهی والا دارد، به مرتبه‌ای نازل فرو می‌آید، با پلیدی‌ها نیز آمیخته می‌شود که با اصول مسلّم شرع مقدس تعارض دارد. آنان که بدون اجبار و اضطرار چنین محیطی را برای زندگی برگزیده‌اند، در واقع با اصول شرعی به مخالفت برخاسته‌اند. کمال انجام فریضه نماز در آن است که شهادتین آشکارا و با تعظیم اداگردد. در محیطی که نماز مورد تحقیر و بازیچه کفار و فجار است و خواری و پلیدی بر امور غلبه دارد، چنین امری میسّر نیست.* بنابراین، خواندن نماز در چنین شرایطی به منزله مخالفت با دستورات شرع است. همچنین بر اهـل بـصیرت پـوشیده نیست که اخراج زکات برای امام از ارکان اسلام (بنابر مذهب مالکی) و شعائر دین است. جایی که امامی وجود ندارد، به دلیل فقدان شرط اصلی، پرداخت زکات هم امکان‌پذیر نیست. صحت روزهٔ ماه رمضان نیز مشروط به رؤیت ابتدای هلال و انقضای آن است، که اغلب با شهادت مورد تأیید ائمه و خلفا، ثابت می‌شود. جایی که خلیفه‌ای نیست چگونه شهادت مورد تصدیق قرار می‌گیرد؟ بدین سان به لحاظ شرعی اوّل و آخر ماه مشکوک

* - **﴿كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ اَنَا وَرُسُلِىٓ اِنَّ ٱللَّهَ قَوِىٌّ عَزِيزٌ﴾** (مجادله /۲۱) **﴿وَاِذَا نَادَيْتُمْ اِلَى ٱلصَّلوٰةِ ٱتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾** (مائده /۵۸).

است .حج بیت الله نیز به دلیل عدم استطاعت تعطیل می‌شود. در مورد جهاد نیز بـاید گفت: کسی که خود زیر سلطه کفر است، چگونه می‌تواند برای محو کفر جـهاد کـند؟ بدین گونه، ***مُدَجَّنان*** در شرایطی به سر می‌برند که علاوه بر تحمّل ناسزاهـا و اهـانت‌ها همواره آبرو، مال و جانشان در معرض خطر جدّی قرار دارد.

در چنین محیطی **مُدَجَّنان** به نقض عهد و پیمان خو می‌گیرند و به امور ناپسند عادت می‌کنند، غرق در مشاهدهٔ منکرات و نجاسات می‌گردند، چـیزهای شـبهه‌ناک و حـرام برای خوردن به آنان عرضه می‌شود، تسلّط بر نفس، فرزندان و مال خویش را از دست می‌دهند، خوف آن است که در دین نیز فتنه ایجاد کنند. اگر گفته شود صاحبان عقول و خردمندان از این فتنه در امانند، اما سفها، خردسالان و زنان در معرض این آفت قـرار دارند. در این محیط نوامیس مسلمانان مورد دستبرد دشمنان قرار می‌گیرند و آنان را به ارتداد می‌کشانند. با گذشت زمان شیوه زندگی، لباس، زبان و غیره تغییر می‌کند و ***اهل الدَّجْن*** همانند دشمنان می‌گردند، چنان که در مورد **مُدَجَّنان** آبِلَه Avila و غیر آن رخ داد؛ آنان پس از مدتی زبان عربی را از دست دادند. فضیلت عبادات در آن است که به عربی ادا گردد، پس باید مسلمانان از نابودی متعبدات لفظی جلوگیری کنند.[۱۰]

با توجه به این همه مفاسد چرا **مُدَجَّنان** تن به سلطه مسـیحیان دادنـد؟ ائـمهٔ بـزرگ اسلام نیز با تأکید فراوان آن را تحریم کرده‌اند. امام دارالهجره، ***ابو عبدالله مالک بـن انس***، گوید: آیهٔ هجرت همهٔ مسلمانان را دربر می‌گیرد. سزاوار است آنـان از بـلاد کـافران و فاجران و سرزمین‌هایی که در آن‌ها سنّتها تغییر می‌یابند و به غیر حق عـمل مـی‌شود، دوری کنند. پناه بر خدا چگونه کسانی از امت توحیدی با این همه عظمت و بزرگی که دینشان به آنان داده باز هم راضی شدند که در میان اهل تـثلیث اقـامت کـنند و تـن بـه اَرجاس و اَنجاس دهند.[۱۱]

ونشریسی خاطر نشان می‌کند: در سدهٔ ۹ق /۱۵م علاوه بر این که در ***غَرْناطَه*** فقهای مقلِّد حضور داشتند که با تقلید از مذهب ***مالک بن انس*** و با ادله شرعی اقامت مسلمانان را در سرزمین کفر (مسیحیان) تحریم می‌کردند، در آن جا فقهای اهل اجتهاد نیز بودند که برای مقابله با این پدیده از نظر و استدلال بهره می‌گرفتند. آنـان مـی‌گفتند: چـنین پـدیده‌ای محکوم است، به لحاظ این که کفر و ایمان متضادند، اجتماع ضـدین نـیز مـحال است و...[۱۲]

مدَجَّنان قبل از ونشریسی نیز آموزش‌هایی نظیر فتواهای او را دریافت می‌کردند. **هاروی** Harvey با استناد به نوشته‌های ***ژولین ریبرا*** Julian Ribera و ***می‌گوئل آسین پالاسیوس*** Miguel Asin Palacios می‌نویسد: از خرابه‌های منزلی در دهکده ***المونا‌سید*** Almonacid از توابع **سرقسطه** واقع در مملکت ***آراگون*** نوشته‌هایی کشف شده و محقّقان در میان آن‌ها سندی را یافته‌اند که در آن خطاب به **مُدَجَّنان** از آنان خواسته شده است تا قلمرو مسیحیان را به قصد ***غَرْناطَه*** ترک کنند. سند ***المونا‌سید*** یک نسخه از بخشنامه‌ای بوده که از سوی حاکم وقت ***غَرْناطَه***، ***ابوالحجاج یوسف سوم*** (۸۱۱ـ ۸۲۰ق /۱۴۰۸ـ ۱۴۱۷م)، صادر و پس از استنساخ در نواحی مختلف از جمله در ***بارسلونا*** توزیع شده بود. در این سند پس از حمد و ثنای خداوند، اشاره شده که این نسخه از اصل نامه ***علی البارمونی*** Ali Al-Barmuni، اهل بارسلونا، برگرفته شده تا آن را برای مسلمانانی که زیر سلطه مسیحیان به سر می‌برند، قرائت کنند. در آن سند ضمن درود بر سلطان ***غَرْناطَه***، از یاران و سپاهیان مجاهد او تجلیل شده و خطاب به **مُدَجَّنان** چنین آمده است: ای برادران از طریق مهاجرت سرسپردگی خویش را به دستورات خداوند ثابت کنید، تا شما نیز همانند سایر مسلمانان از رحمت الهی برخوردار شوید. خدا در قرآن فرمان داده؛ مسلمانان باید از محیط آلوده مهاجرت کنند. به خدا سوگند به سوی ***غَرْناطَه*** روی آورید، جایی که نظیر ندارد. در آن جا همه شیفته خدمت به خدا هستند، آماده‌اند تا در جهاد نواحی مرزی شرکت کنند. پیامبرﷺ در وصف آن فرمود: ***اندلس*** جایی است که زندگی کردن در آن سعادت و مردن در آن جا شهادت است. به سبب لطفی که خداوند به آن کرده، هیچ مکانی در شرق و غرب همانند ***غَرناطَه*** وجود ندارد.[۱۳]

همان گونه که مسلمانان با قوی‌ترین ابزار ممکن، **مُدَجَّنان** را ترغیب می‌کردند تا قلمرو مسیحیان را ترک کنند، روحانیان مسیحی نیز هم‌کیشان خویش را تشویق می‌کردند تا از تماس با مسلمانان خودداری کنند. تفکیک دو جامعه از هم، خواست رهبران مذهبی بود؛ فقهای اسلامی و روحانیان مسیحی سعی می‌کردند تا از تماس پیروان اسلام و مسیحیت با هم جلوگیری کنند، حتی حکم به تحریم این تماس‌ها می‌دادند، اما در عمل اولیای امور تعالیم و دستورات روحانیان مسیحی را نادیده می‌گرفتند.

جمعیّت‌هایی از مسلمانان نیز به فتواهای فقهای بزرگی همچون ***ابوالولید محمد بن احمد بن رشد*** (د ۵۲۰ق)، جدّ ابن رشد فیلسوف معروف اندلسی، توجه نمی‌کردند. علی رغم تأکیدات و سرزنش‌های فقها و رهبران مذهبی، آنان خواه به خاطر وطن دوستی و یا به سبب فقر و تنگدستی و فقدان امکانات، یا به هر دلیل دیگری که بر ما پوشیده است، در قلمرو مسیحیان باقی ماندند.[۱۴]

برخی اَسناد بر جای مانده حاکی از آن است که بر خلاف اظهارات ***ونشریسی*** **مُدَجَّنان** با همه مشکلات خویش، باز هم سعی می‌کردند در دارالحرب نیز از اسلام دفاع کنند. این مدارک ثابت می‌کنند در ***آبِلَه***، جایی که ونشریسی از نابودی زبان عربی شکوه می‌کرد، علمای ***مُدَجَّن*** در حد امکانات خویش در حفظ این زبان کوشا بودند. یکی از این علما در سدهٔ ۹ق /۱۵م در این شهر فتوایی به عربی منتشر کرده؛ که در آن درستی نماز خواندن بر روی پوست حیوانات مرده را مورد تأیید قرار داده است. فقهای ***بُرْغُش*** Burgos و ***بَلدالولید*** Valladolid آن را رد کردند و عدم موافقت خویش را به زبان عربی نوشتند.[۱۵] البته زبان عربی در سطح محدودی آن هم در بین علمای ***مُدَجَّن*** معمول بوده است.

متن این فتوا که ***فرناندز گونزالث*** Fernandezy Gonzalez منتشر کرده، گویای آن است که **مُدَجَّنان** علاوه بر کوشش در جهت حفظ زبان عربی، به اعتقادات دینی خویش سخت پای‌بند بودند و با پرهیزکاری زندگی می‌کردند. در این فتوا که به عنوان سندی از جامعه **مُدَجَّنان** سدهٔ ۹ق /۱۵م بر جای مانده، یکی از **مُدَجَّنان** از فقیهی به نام ***عبدالله بن عثمان بن احمد انصاری***، امام Minister of the al-Qibla Mosque in Avila جماعت مسجد آبِلَه خواسته تا نظر خویش را در مورد نماز خواندن بر روی پوست حیوانات مرده یا حیواناتی که غیرشرعی ذبح می‌شوند، اعلام کند. او به این فقیه پاسخ می‌دهد: خداوند در این جهان و سرای دیگر به شما پاداش دهد، از آن جا که در این شهر مشهور سه جامعه ***مُدَجَّن*** (***الجاما***)* وجود دارد و هر کدام نیز از فقیهی برخوردارند، از شما می‌خواهیم که با کمک خداوند به مسائل دینی که ما در آن‌ها اختلاف نظر داریم، پاسخ دهید و ما را به راهی

---

* – به اقلیت‌های دینی مانند یهودیان و مدجّنان که در محلات خاصی سکونت داشتند به اسپانیایی aljama (الجاما) می‌گفتند.

(Kamen, Henry, ***Spain 1469 - 1714, a Society of Conflict,*** pp.38,41)

هدایت کنید که موجب خشنودی او گردد. فقیه در جواب گوید: در مورد این سؤال که آیا خواندن نماز بر روی پوست حیوانات مرده و یا با لباسی که از آن ساخته شـده، جـایز است یا خیر؟ باید گفت: مؤلف تفریع*، کتاب درسی معروف از ***ابن الجَلاّب***، اظهار داشته استفاده از پوست حیوانات مرده مشروط بر آن که نمک سود و ضد عفونی شده باشد مجاز است، اما چنین اجـازه‌ای را صـاحب ***رسـالات*** Risalas (رسـاله ***القـیروانـی*** مـتضمن خلاصه‌ای از احکام اسلامی) نداده، او همچنین تجارت این پـوست‌ها را حـرام اعـلام کرده است؛ اما آنان (سایر فقهای جوامع ***مُدَجَّن*** آبِلَه) نیز با نظر من موافق نیستند و بین ما اختلاف نظر وجود دارد. من به صراحت اعلام می‌کنم: پوست حیوانـات مـرده قـبل از نمک سود کردن آلوده و نجس بوده، اما بعد از آن پاک است. استفاده از آن هنگامی جایز است که خشک باشد. اگر به منظور معطر کردن با گلاب کمی رطوبت به آن دهند باز هم اشکالی ندارد، اگر چه ***مالک (مالک بن انس)*** تجارت پوست حیوانات مرده و نماز خواندن بر آن را تحریم کرده است. دو فقیه دیگر به نام ***احمد بن عمران*** از جامعه ***(الجاما)*** مسلمانان ***بلدالولید*** و ***ابراهیم بن علی بن فراش*** از جامعهٔ ***مُدَجَّنان بُرْغُش*** در حاشیه این سند به عـربی نوشته‌اند: ما هر دو توافق کردیم که خواندن نماز بر روی پوست حیوانات مرده از لحاظ شرعی جایز نیست.[۱۶]

ظهور **مُدَجَّنان** علاوه بر این که موجب طرح برخی مسائل فقهی در جامعه اسلامی شد، در قلمرو مسیحیان نیز به عنوان پدیده‌ای نامتعارف بود. چون مسیحیت غربی در گذشته یکنواختی نسبی دینی را در قلمرو خویش تجربه کرده بود، در جامعه مسیحی غیرمسیحیان همانند مشرکان بی‌تمدن تلقی می‌شد. آنان هنگامی که زیر سلطه مسیحیان در می‌آمدند، طولی نمی‌کشید که مسیحیت را می‌پذیرفتند. در این میان تنها مشکل بزرگ جامعه مسیحی، یهودیان بودند. هر چه سعی و تلاش کردند، موفق نشدند این مشکل را حل کنند. هیچ سیاست مشخصی نیز برای رفتار با آنان اتخاذ نکـردند. هـمچنین بـرای برخورد با جمعیت‌های مسلمانی که بیشترشان در سـدهٔ ۷ق /۱۳م تـحت سـیطره آنـان درآمده بودند، نیز هیچ الگوی رفتاری معینی نداشتند. با وجود این کـه **مُـدَجَّنان** بـرای

---

* - ***کتاب التفریع*** (Tafri) رساله‌ای در فقه مالکی است، که آن را ابوالقاسم عبیدالله بن الحسین بن الحسن بن الجلاب البصری المالکی نگاشته است.

جامعه مسیحی مشکل اساسی پدید نیاوردند، پاسخی که مسیحیان نسبت به این چالش جدید دادند، بسیار نامناسب بود. نتیجه اقداماتشان به پایانی تأسف‌انگیز منجر شد و آن اخراج آنان طی سال‌های ۱۰۱۸ ـ ۱۰۲۰ق /۱۶۰۹ ـ ۱۶۱۱م بود، عملی که عجز و درماندگی مسیحیان را در مورد چگونگی رفتار با این پدیده ثابت کرد.[۱۷]

با عنایت به این که مسیحیان در مواجهه با مسلمانان قلمرو خویش دارای سیاست واحد و مشخصی نبودند و درباره نحوه برخورد با **مُدَجَّنان** شبه جزیره، بین یک دولت مسیحی با دیگری اختلافات قابل ملاحظه‌ای وجود داشت؛ مسأله ***مُدَجّنان*** در قلمروهای ***قَشْتالَه***، ***آراگون***، و ***ناوار*** به تفکیک از هم بررسی می‌شود.

مُدَجَّنان قَشْتالَه

از سدهٔ ۷ق /۱۳م قلمرو دولت **قَشْتالَه** شامل ***قَشْتالَه*** قدیم و جدید و بخش اعظم ناحیه اندلوسیا بود. بخش جنوبی به دلیل کثرت **مُدَجَّنان** و نزدیکی آنان به بلاد اسلامی برای **قَشْتالَه** نگران کننده بود. چنان که ملاحظه شد این دولت به هنگام تسلط بر این منطقه سعی کرد با تحمیل شروطی **مُدَجَّنان** را پراکنده سازد و مسیحیان را جایگزین آنان کند، به‌ویژه بعد از قیام **مُدَجَّنان** در سال ۶۶۲ق /۱۲۶۴م این سیاست با قدرت دنبال شد، از جمله ***آلفونس دهم*** به منظور دفع خطر احتمالی، به ***مُدَجَّنان مُرْسِیَه*** دستور داد آنان باید طی مدت چهل روز شهر را ترک و به طور پراکنده به حومه آن کوچ کنند. مسیحیان را نیز در سطح وسیعی به مرسیه منتقل کرد. همچنین برای جلوگیری از درگیری مسیحیان با مسلمانان دیوار بلندی بین شهر و حومه آن ساختند. با توجه به این تمهیدات بود که ***فرناندوی چهارم***، پادشاه **قَشْتالَه**، در سال ۷۰۵ق /۱۳۰۵م گوید: تعداد زیادی از **مُدَجَّنان مُرْسِیَه** از بین رفته‌اند، عده‌ای نیز منطقه را ترک کرده‌اند، گروه باقی مانده از موقعیت اقتصادی و سیاسی بسیار پایینی برخوردارند و تهدیدی برای دولت به شمار نمی‌روند.[۱۸] از آن جا که دولت **قَشْتالَه** با خطر جنگ در مرز ***غَرْناطَه*** مواجه بود، همواره سعی می‌کرد تعداد مسیحیان را در این ناحیه افزایش دهد. به رغم این اقدامات واکنش **مُدَجَّنان** نیز قابل توجه بود؛ آنان در بخش جنوبی منطقهٔ **مُرْسِیه** و در طول مرز با غَرناطَه تا اواخر سدهٔ ۹ق /۱۵م اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند. گرچه در سایر مناطق قشْتالَه

مُدَجَّنان به صورت گروه‌های کوچک و جدا از هم در منطقه محدودی سکونت داشتند، در این جا آنان در اراضی متعلق به خودشان زندگی می‌کردند و بـه لحـاظ مـوقعیتشان امتیازات بیشتری از دولت **قَشْتالَه** گرفته بودند.[۱۹]

با عنایت به این که مسلمانان ناحیه جنوبی و دره ***الوادی الکبیر*** Buadalquivil در سدهٔ ۷ق /۱۳م با مسیحیان درگیری داشتند، **مُدَجَّنان** این منطقه توسط آنان به جاهای دیگـر پراکنده شده، یا به ***غَرْناطَه*** مهاجرت کرده بودند. احتمالاً تعداد بـاقی مـانده نسـبت بـه **مُدَجَّنان** ساکن در بخش شمالی قلمرو **قَشْتالَه** کمتر بوده است. یـادداشت‌هـای مـالیاتی مربوط به سالهای ۶۹۲ـ ۶۹۳ق /۱۲۹۳ـ ۱۲۹۴م دولت **قَشْتالَه** نشان می‌دهد که **مُدَجَّنان** ***بُرغُش*** مبلغ ۱۰۹۲ ***مرابطی****، ***پلازیا*** Palencia ، ۵۶۷۱، ***آبِلَه*** Avila و ***شَقُوبِیَه*** Segovia بـا هـم ۶۵۱۵ مرابطی پرداخت می‌کردند. مبلغ بالای پرداخت‌های مالیاتی گویای آن است که در این سال‌ها جمعیت قابل توجهی از **مُدَجَّنان** در این نواحی اقامت داشتند. هـمچنین گفته شده در اواخر سدهٔ ۹ق /۱۵م در ***قُرْطُبَه*** و ***اِشْبِیلِیَّه*** هر یک حدود ۴۵ خانواده ***مُدَجَّن*** زندگی می‌کردند، ولی در ***مجریط*** Madrid ۵۰ خانواده، ***طُلَیطُلَه*** Toledo ۴۳، ***قلعه رَباح*** Talavera ۳۳ خانواده، در منطقه شمال **طُلَیْطُلَه** بزرگ‌ترین گروه در وادی ***الحجاره*** Guadalajara به سر می‌بردند[۲۰] و در آبِلَه هم **مُدَجَّنان** در سه جامعه مجزا زندگی می‌کردند، هر یک از آن ها نیز دارای مسجد جداگانه‌ای بودند.[۲۱]

با توجه به کمبود منابع، ارائه تصویری دقیق و کامل از توزیع **مُدَجَّنان** در **قَشْتالَه** مشکل است. باید گفت: در همه نواحی مملکت **قَشْتالَه** الگوی اسـتقرار مسـلمانان را مأمـوران مسیحی تعیین می‌کردند. تـقریباً در شـهرها و هـمچنین روسـتاها **مُـدَجَّنان** در مـحلات مشخصی اسکان می‌یافتند. مسیحیان پس از تسلّط بر شهرهای مسلمان نشین هر یک از آن ها را به چند بخش تقسیم می‌کردند؛ بـخش‌هایی کـه دارای اسـتحکامات بـودند بـه اشراف، روحانیان مسیحی، وابستگان حکومتی و گروه‌های نظامی اختصاص می‌یافت. معمولاً **مُدَجَّنان** را به حومه شهر انتقال می‌دادند. اغلب مناطق روستایی هم پس از فتح

---

* – مسیحیان اسپانیا به سکه طلا یا دینار مرابطان، Maravedi (مرابـطی) مـی‌گفتند، کـه بـه تـقلید از آن آلفونس هشتم، پادشاه قشتاله، در ۵۶۷ق /۱۱۷۲م اقدام به ضرب سکه کرد و آن را نیز مرابـطه نـامید (Burns, ***Medieval Colonialism***, pp. 32. 151).

در اختیار گروه‌های نظامی قرار می‌گرفت. **مُدَجَّنان** ساکن در آن‌ها همانند بَرده بر روی اراضی اشراف و یا آنانی که دارای اسب و ارتش بودند، کار می‌کردند و از حمایت آنان نیز برخوردار می‌شدند.[۲۲]

قیام مُدَجَّنان

از نیمه سدهٔ ۷ق /۱۳م که مصادف با حکمرانی ***آلفونس دهم*** (۶۵۰ ـ ۶۸۳ق /۱۲۵۲ ـ ۱۲۸۴م) بود، می‌توان ***مُدَجَّنان***قلمرو ***قَشْتالَه*** را به دو گروه عمده تقسیم کرد: گروه نخست شامل **مُدَجَّنانی** می‌شود که از قبل در **قَشْتالَه** قدیم و جدید اقامت داشتند و برای چندین نسل در شمار تابعان دولت **قَشْتالَه** بودند. گروه دوم **مُدَجَّنانی** را در بر می‌گیرد که در لشکرکشی‌های سدهٔ ۷ق /۱۳م به ناحیه ***اندلوسیا*** تحت سلطه مسیحیان در آمده بودند. بین این دو گروه اختلافات زیادی وجود داشت؛ **مُدَجَّنان** منطقه **قَشْتالَه** قدیم و جدید جمعیّت‌های تثبیت شده‌ای را تشکیل می‌دادند که اغلب آنان در درون جوامع بزرگ‌تر مسیحی زندگی می‌کردند، اما برخی نیز در محلات جداگانه‌ای سکونت داشتند. تعداد قابل توجّهی از اینان صنعتگران و هنرمندان ماهری بودند که در شهرهای مسیحی به حِرَف نجاری، سفالگری، معماری و غیره اشتغال داشتند. در مورد زبانی که آنان در محلاتشان به کار می‌بردند، نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد، ولی به نظر می‌رسد اغلب آنان از زبان قشتالی استفاده می‌کردند. از طرفی چون در نوشته‌های نیمه سدهٔ ۹ق /۱۵م این مسلمانان قشتالی، بارها از کم رونقی زبان عربی اظهار تأسف شده، می‌توان استنباط کرد که آنان عربی را داقل به عنوان زبان نوشتاری و برای امور اداری به کار می‌برده‌اند.[۲۳]

مُدَجَّنان سرزمین‌های جنوبی و ناحیه دره ***الوادی الکبیر*** بر خلاف مسلمانان ساکن در مناطق **قَشْتالَه** قدیم و جدید، در سدهٔ ۷ق /۱۳م در معرض دگرگونی‌ها و تغییرات شدیدی قرار داشتند. در این جا، حتی در نواحی‌ای که براساس قرارداد به مسلمانان اجازه اقامت داده بودند، باز هم مسیحیان اقدام به جابه‌جایی آنان می‌کردند. از نزدیکی آنان به مرزهای ***غَرْناطَه*** احساس خطر نموده، همواره سعی می‌کردند **مُدَجَّنان** را به دهکده‌های دوردست و به حومه شهرها منتقل کنند. آنان از این وضعیت به شدت ناخشنود بودند و آرزو داشتند به محیطی که در دورهٔ اسلامی در آن بودند، باز گردند. تعدادی از این

مسلمانان به توصیه رهبران دینی به **غَرْناطَه** و سایر بلاد اسلامی مهاجرت کردند، ولی اکثریت آنان یا به سبب عدم امکانات و یا به خاطر علاقه شدیدی که به وطنشان داشتند، باقی ماندند و در وضعی توأم با نگرانی و اضطراب به زندگی ادامه دادند. برای اینان زندگی کردن با آن شرایط تحمیلی، تحت سلطه حاکمان مسیحی مشکل بود؛ پس از چندی بدون هیچ طرح و نقشهٔ مؤثری، در صدد برآمدند با شورش وضع موجود را تغییر دهند.[۲۴]

قیام **مُدَجَّنان** که به تحریک دولت **بنی نصر** در سال ۶۶۲ق /۱۲۶۴م رخ داد، به طور جدی بر نواحی **اندلوسیا** و سرزمین‌هایی که اخیراً فتح شده بود مؤثر افتاد، اما بر جوامع تثبیت شدهٔ **مُدَجَّنان** قشتالی قدیم و جدید تأثیر چندانی نداشت. در واقع این حرکت را باید قیام **مُدَجَّنان** ناحیه اندلوسیا نامید. **مُدَجَّنانی** که در نواحی شمالی‌تر زندگی می‌کردند، فاقد شرایط لازم برای پیوستن به این شورش بودند؛ محلّات مسلمان نشین در **آبِلَه**، **بُرْغُش**، **مادرید** و غیره یا به سبب موانع ارتباطی نتوانستند با شورشیان جنوب همکاری کنند، یا این که انگیزه‌ای برای شرکت در آن نداشتند. چون می‌دانستند دولت **غَرْناطَه** برای آنان نمی‌تواند کاری انجام دهد و خودشان باید سرنوشت خویش را تعیین کنند.[۲۵]

هدف از قیام **مُدَجَّنان** جنوب شبه جزیره که دولت بنی نصر نقش مهمی در آن ایفا کرد، آن بود که وحدت و انسجام خویش را که در جریان لشکرکشی‌های **آلفونس سوم** از دست داده بودند، بازیابند و مسیحیان را از دیارشان عقب برانند. این جنبش آخرین تلاش‌ها و مقاومت‌های آنان در برابر اشغالگری‌های مسیحیان در حوزه رود **الوادی الکبیر** بود، که از طریق آن **مُدَجَّنان** پایه‌های حکومت **آلفونس دهم** را سخت لرزاندند. به سبب این قیام گروه‌هایی از اشراف مسیحی که مخالف سیاست‌های دولت **قَشْتالَه** بودند، بر ضد آن دست به کار شدند؛ حتی تعدادی از آنان سلطان **غَرْناطَه** را ترغیب می‌کردند که پایگاه در اختیارشان قرار دهد تا از آن جا برای براندازی حکومت آلفونس دهم لشکرکشی کنند.[۲۶] گاه نیز برای مقابله با او با مسلمانان **غَرْناطَه** در صف واحدی قرار می‌گرفتند، که این درگیری‌ها در گسترش قیام **مُدَجَّنان** سخت مؤثر افتاد.[۲۷]

منابع قشتالی که این قیام را گزارش داده‌اند، به موقعیت‌های **مُدَجَّنان** نیز اشاره کرده‌اند: هنگامی که مسلمانان **شَرِیش** Jerez دریافتند حاکم مسیحی شهر، توان مقابله با

جنبش آنان را ندارد، دژ اصلی شهر را که ***گارسی گومزکارّیلّو*** Garci Gomez Carrillo، حاکم آن جا، و مردانش در آن ساکن بودند، به محاصره درآوردند. مسلمانان شب و روز و بدون وقفه به این قلعه حمله می‌کردند تا این که برای آنان از ***الجزیرة الخضراء*** Algeciras و ***طَرِیف*** Tarifa نیروی کمکی رسید و موفق شدند به درون قلعه راه یابند، اما هنوز ***گارسی*** با مردانش در داخل برج آن مشغول دفاع بودند که مسلمانان با به آتش کشیدن دروازه برج، بر آنان دست یافتند. مردانِ گارسی را کشتند، ولی خود او را که قبلاً به مسلمانان نیکی کرده بود، دستگیر کردند و متعرّض جانش نشدند. بدین گونه، دژ شهر با هر چه در آن بود به تصرف مسلمانان درآمد. تنها شَرِیش نبود که به دست **مُدَجَّنان** افتاد، آنان با کمک‌هایی که از شمال افریقا دریافت می‌کردند بر ***اَرْکُش*** Arcos، ***مدینه شَذُونَه*** Medina Sidonia و مناطق دیگر نیز مستولی شدند.

آلفونس دهم با قوای خویش در مصبّ رود الوادی الکبیر مقاومت می‌کرد. پس از چندی موفق شد برخی نواحی را از دست شورشیان خارج کند و پنج ماه طول کشید تا بار دیگر بر شَرِیش استیلا یافت. زیرا کمک‌ها از سوی دولت ***غَرْناطَه*** و شمال ***افریقا*** تداوم نیافت و در نتیجه **مُدَجَّنان** مناطقی را که در اختیار داشتند، یکی پس از دیگری از دست دادند.[۲۸] بدین سان، واپسین تلاش‌های مسلمانان به منظور بازپس‌گیری ناحیه ***اندلوسیا*** به شکست انجامید.

بعد از این قیام برای جلوگیری از تحرّکات مسلمانان، دولت ***قَشْتالَه*** اراضی وسیعی از نواحی اندلوسیا را به گروه‌های نظامی قلعه ***رَباح***، ***سانتیاگو*** و ***اَلْقَنْطَرَه*** اعطا کرد. در واقع با این بخشش‌ها حفاظت از مناطق مرزی با دولت ***بنی نصر*** را بر عهده آنان نهاد. همچنین قشتالی‌ها از طریق اِعمال فشار، اغلب ***مُدَجَّنان*** را وادار به ترک آن جا کردند و به جایشان مسیحیانی را از بخش‌های شمالی به ناحیه جنوبی انتقال دادند.[۲۹] از این زمان به بعد کمتر از **مُدَجَّنان** منطقه جنوبی **قَشْتالَه** سخن به میان آمده است؛ زیرا به آنان چنان فرصتی داده نشد تا به موقعیّت برجسته‌ای در جامعه دست یابند و ناگزیر شدند به نقش محدود و درجه دومی در جامعه قانع شوند. آنان به تدریج دریافتند که برای مسلمان ماندن در قلمرو مسیحیان چگونه باید با مشکلات دست و پنجه نرم کنند. بعد از این قیام، موقعیت دولت بنی نصر نیز رو به ضعف نهاد و تا مرتبه رعیّت دولت **قَشْتالَه** تنزّل یافت و حاکمان

غَرْناطَه هم پی بردند که برای باقی ماندن باید با احتیاط بیشتر عمل کنند.[۳۰]

محدودیّت‌های اجتماعی و حقوقی مُدَجَّنان

از آن جا که **مُدَجَّنان** در جامعه مسیحی عنصری بیگانه تلقی می شدند، همواره در معرض محدودیّت‌های گوناگون قرار داشتند. گرچه گفته شده مقررات مربوط به آنان از پیمان نامه‌های تسلیم ناشی می شده و یا براساس قوانین مسیحی و بومی بوده است، باید گفت: مسیحیان در عمل به مواد این قراردادها چندان توجّه نمی‌کردند؛ رعایت آن ها به موقعیّت **مُدَجَّنان** و شرایط سیاسی بستگی داشت. مثلاً دولت **قَشْتالَه** تا جنگ زلّاقه سختگیری‌های کمتری درباره **مُدَجَّنان** اعمال می‌کرد، ولی پس از آن متحمّل اجحافات زیادی شدند؛ از جمله مالیات‌های سنگینی بر آنان تحمیل کردند و آنان را ناگزیر ساختند جامهٔ خاصی بپوشند و در محلّات معیّنی زندگی کنند.[۳۱] در سدهٔ ۸ق /۱۴م *ابن ربیع* Ibn Rabi امام و رهبر **مُدَجَّنان** منطقه *اندلوسیا*، به **مُدَجَّنان** این ناحیه هشدار داد و آنان را از خطر آگاه کرد که پادشاهان مسیحی صداقت ندارند، شروطی را که در قراردادها پذیرفته‌اند، اغلب اوقات رعایت نمی‌کنند.[۳۲]

روش دولت **قَشْتالَه** در مورد **مُدَجَّنان** متغیّر و گاه متناقض بود و به نظر می‌رسد اتّخاذ این سیاست ناشی از حضور گروه‌های با نفوذ و تأثیر گذار در جامعه بود. در قلمرو **قَشْتالَه** علاوه بر دستگاه سلطنت چندین حوزه قدرت دیگر وجود داشت که همه متناسب با مفاهیم سده‌های میانه قدرت خویش را اعطا شده از جانب خداوند می‌دانستند و پادشاهان مسیحی معمولاً با حمایت آن‌ها به اداره امور می‌پرداختند. گاهی نیز هر یک از این گروه‌های با نفوذ، خود مستقل وارد عمل می‌شدند. این مراکز قدرت عبارت بودند از:

۱ ـ دادگاه‌ها Justice و دستگاه قضایی ۲ ـ طبقه اشراف The Aristocracy ۳ـ شهرداری‌ها Municipalities ۴ ـ شوراهای ایالتی Councils of State ۵ ـ کورتس‌ها The Cortes ۶ ـ جمعیّت‌ها و گروه‌های نظامی Military Orders ۷ ـ انجمن‌های اخوّت و برادری Hermandades.[۳۳] قدرت و اهمیّت این گروه‌ها تا بدان پایه بود که اگر دولت نیز اختلافات فرهنگی و دینی را در جامعهٔ تحمّل می‌کرد، مسیحیان متعصّب به مخالفت با

آزادی عمل **مُدَجَّنان** می‌پرداختند و یا کورتس‌ها با وضع مقررات، مشکل برای آنان ایجاد می‌کردند. چنان که کورتس ***اِشْبِیلِیَّه*** در سال ۶۵۰ق /۱۲۵۲م محدودیّت‌هایی را برای **مُدَجَّنان** به تصویب رساند که براساس آن **مُدَجَّنان** باید از پوشیدن لباس‌هایی که دارای رنگ‌های مشخّص مانند سفید، قرمز و سبز هستند خودداری کنند. همچنین استفاده از کفش‌های سفید و جالب برای آنان ممنوع شد. کسانی که تخلّف می‌کردند، علاوه بر حبس، ۳۰ مرابطی نیز جریمه می‌شدند. در سال ۶۵۶ق /۱۲۵۸م کورتس ***بلدالولید*** همان محدودیّت‌ها را تکرار کرد؛ افزون بر آن، مقرّر ساخت که **مُدَجَّنان** ریش بلند داشته باشند و موهایشان را کوتاه کنند و یا بپوشانند؛ در این جا جریمهٔ متخلّفان را نیز افزایش دادند.[۳۴]

گفتنی است تصمیمات نمایندگان کورتس‌ها همواره مورد تأیید پادشاه **قَشْتالَه** نبود. چنان که ***هنری دوم (انریک)*** Henry 11. Enriquell، پادشاه **قَشْتالَه** (۷۷۰ ـ ۷۸۰ق /۱۳۶۹م)، برخی از مقرّراتی که کورتس‌ها علیه اقلیّت‌ها وضع کرده بودند لغو کرد. او اختیاراتی به **مُدَجَّنان** داد تا بتوانند صاحب زمین شوند و مالیات‌ها را مأمورانی از خودشان جمع آوری کنند و در مورد اختلافاتشان قضات ***مُدَجَّن*** به قضاوت بنشینند. همچنین ***هنری سوم*** (۷۹۱ ـ ۸۰۹ق /۱۳۹۰ ـ ۱۴۰۶م) از ***مُدَجَّنان مُرْسِیَه*** که در طول مرز با ***غَرْناطَه*** سکونت داشتند حمایت کرد و امتیازاتی را به آنان بخشید تا به آباد کردن نواحی بیابانی آن جا ترغیب شوند. اما در سال ۸۱۱ق /۱۴۰۸م که بیوه هنری سوم به جای پسر خردسالش، ***خوان دوم*** John11، قدرت را به دست گرفت، محدودیّت‌ها را تشدید کرد؛ از جمله دستور داد به منظور تشخیص **مُدَجَّنان** از سایرین، لباس‌هایی بپوشند که بر روی آن‌ها تصویر ماه آبی رنگ ترسیم شده باشد. همو در سال ۸۱۵ق /۱۴۱۲م با صدور فرمانی خواندن **مُدَجَّنان** و یهودیان را با عنوان آقا Don و سرور ممنوع کرد. مجازات سرپیچی از این فرمان صد ضربه شلاق بود. او تأکید کرد **مُدَجَّنان** نباید محلّ اقامت خویش را ترک کنند و هنرمندانشان حق ندارند برای مسیحیان کار کنند و حق تجارت با آنان را ندارند. این مقرّرات تا مرگ ملکه **قَشْتالَه** در سال ۸۲۱ق /۱۴۱۸م اعمال می‌شد. بعد از آن بار دیگر فشارها را کاهش دادند؛ برای مثال امور قضایی **مُدَجَّنان** را به قضاتی از خودشان واگذار کردند.[۳۵]

در این جا باید اشاره کرد اگر مسیحیان بدون عقد پیمان و با جنگ بر مسلمانان استیلا می‌یافتند، به هیچ تسامحی با آنان همانند برده رفتار می‌کردند. بزرگان مسیحی از **مُدَجَّنان** برای کارهای منزل و یا اشتغال در مزارع بهره می‌بردند؛ به گفته ***فرناندز گنزالث***، ***آلفونس دهم*** در سالروز تولّد خویش هشت نفر از **مُدَجَّنان** را به صومعه ***سان کلمنت*** San Clemente، واقع در شهر ***طُلَیطُلَه*** اهداکرد تا برای این صومعه کار کنند.[۳۶] رفتارهای ناپسند نسبت به مسلمانان ارتباط مستقیم با آموزش‌های کلیسا داشت. همو می‌گوید: شورای ***لاتران*** در سال ۶۱۱ق /۱۲۱۵م اعلام کرد: در حالی که در برخی استان‌ها محدودیّت‌هایی را برای مسلمانان و یهودیان اعمال می‌کنند تا با مسیحیان مختلط نشوند، در مناطق دیگر شناسایی آنان از پیروان مسیح مشکل است. باید در همه جا اقلیّت‌ها طوری لباس بپوشند تا در مکان‌های عمومی شناخته شده باشند و مأموران بتوانند در محلات مسکونی از اختلاط آنان با مسیحیان جلوگیری کنند.[۳۷]

برخی از نویسندگان معتقدند نحوهٔ رفتار مسیحیان با جمعیّت‌های ***مُدَجَّن*** به تعداد و چگونگی اسکان آنان بستگی داشته است. اینان **مُدَجَّنان** را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

۱ ـ جماعتی از آنان که نسبت به مسیحیان در اقلیّت بودند، به طور پراکنده در میان پیروان مسیح زندگی می‌کردند و همواره با محدودیّت‌ها و فشار شدیدی مواجه بودند تا این که به تدریج تحت نفوذ فرهنگ مسیحی قرار می‌گرفتند.

۲ ـ عدّه‌ای دیگر از آنان گرچه در اقلیّت بودند، اما چون در روستاهای دور افتاده و در محلّات جدا از مسیحیان زندگی می‌کردند، هر چند تحت فشار بودند ولی رسوخ فرهنگ مسیحی در میان آنان چندان چشمگیر نبود.

۳ ـ در بعضی نواحی که جمعیّت **مُدَجَّنان** نسبت به مسیحیان بیشتر بود، حکمرانان مسیحی ناگزیر می‌شدند بر ضد آنان محدودیّت‌های کمتری اعمال کنند، حتی به آنان اجازه می‌دادند تا از قوانین دینی خویش پیروی کنند. این گروه توانستند با مقاومت در برابر فرهنگ مسیحی هویت فرهنگی و دینی خود را حفظ کنند.[۳۸]

اقلیّت‌ها به نسبت اهمیت اجتماعی‌شان متحمّل محدودیّت‌هایی می‌شدند. به رغم این که ***مُدَجَّنان*** در قلمرو ***قَشْتالَه*** از حیث تعداد خیلی بیش از یهودیان بودند، امّا چون اهمیّتشان از آنان کمتر بود بیشتر مورد اجحاف قرار می‌گرفتند. در میان جماعت یهود

بزرگان و رهبران برجسته‌ای زندگی می‌کردند، خاندان‌هایی که چندین سده از علم و ثروت برخوردار بودند، در جامعه مسیحی حضور داشتند، علاوه بر متخصّصان امور مالی، پزشکانی از آنان همچون گذشته، که در دستگاه دولت اسلامی ***اندلس*** مشغول به کار بودند، اکنون نیز به دربار قدرت‌های مسیحی به ویژه در قصرهای اسقف‌ها راه یافته بودند؛ ولی بر خلاف یهودیان، اشراف، محققان، صنعتگران، پزشکان و حقوق دانان مسلمان عموماً از زندگی کردن تحت سلطه مسیحیان سرباز می‌زدند و به ***غَرْناطَه*** یا شمال افریقا مهاجرت می‌کردند. از این رو، هر چند در قراردادها برای **مُدَجَّنان** حقوقی مشابه یهودیان در نظر می‌گرفتند، در عمل و به لحاظ رفتار اجتماعی، آنان فشارهای بیشتری را تحمل می‌کردند.[۳۹]

مُدَجَّنان در شهرهای بزرگ و کوچک دارای جامعه‌ها و تشکل‌های خاصی بودند که این جوامع در تشکیلات اداری شهرداری‌ها هیچ نقشی نداشتند و مسیحیان آن ها را جدا از جامعه مسیحی می‌دانستند. ***آلفونس دهم***، پادشاه **قَشْتالَه**، در ۶۶۹ق /۱۲۷۱م رسماً منصب دولتی را برای غیرمسیحیان ممنوع کرد. گاهی از یهودیان در امور اداری استفاده می‌کردند، امّا مدرکی وجود ندارد که **مُدَجَّنان** را در پست‌های اداری به خدمت گرفته باشند. آنان در میان جوامع خودشان ***(الجاماها)*** Aljamas رئیس امور قضایی داشتند که به ***اسپانیا***یی به آن ***الکالد****** می‌گفتند؛ گاه به **مُدَجَّنان** اجازه می‌دادند تا الکالد را خود انتخاب کنند.[۴۰]

مُدَجَّنان قَشْتالَه در زمینه‌های حقوقی نیز با تنگناها و مشکلات عدیده‌ای مواجه بودند. مثلاً قضات آنان فقط حق داشتند در دعاوی بین خود **مُدَجَّنان**، قضاوت کنند؛ امّا در درگیری‌ها و مشاجرات بین مسیحیان و **مُدَجَّنان**، این قضات مسیحی بودند که به داوری می‌پرداختند. اگر یک مسیحی آسیبی بر مسلمانی وارد می‌آورد و یا عکس آن، برای اثبات جرم باید دو شاهد مسیحی و یک مسلمان گواهی می‌دادند. آلفونس دهم در سال ۶۵۵ق /۱۲۵۷م در ***قرطاجنه*** Cartagena مقرر کرد: هیچ یهودی یا مسلمانی نباید علیه یک مسیحی شهادت دهد، مگر در موردی که شاهد مسیحی وجود نداشته باشد.

---

* – الکالد (Alcalde) مأخوذ از کلمه القاضی است.

هنگامی که **مُدَجَّنان** را به عنوان شاهد در دادگاه احضار می‌کردند، باید مطابق سنن اسلامی رو به قبله می‌ایستادند و به خدای یگانه و به مقدّسات اسلام سوگند می‌خوردند که آن چه اظهار می‌دارند حقیقت دارد و...

در مورد آسیب‌های بدنی، ارزشی که دادگاه‌ها برای مسیحیان قائل بودند قابل مقایسه با ***مُدَجَّنان*** نبود. اگر مسلمانی به یک مسیحی صدمهٔ بدنی وارد می‌آورد، مجازاتش سنگین بود؛ در صورتی که عکس آن روی می‌داد، مجازات ناچیزی برای مجرم مسیحی در نظر می‌گرفتند. اگر یک مسیحی مسلمانی را می‌کشت، دیه‌ای که از مسیحی اخذ می‌شد، نصف بهای یک گاو و یا برابر با بهای یک الاغ بود؛ اما اگر مسلمانی یک مسیحی را می‌کشت مسیحیان هر دیه‌ای را که می‌خواستند بر قاتل تحمیل می‌کردند و دادگاه‌ها او را در اختیار وارثان مقتول قرار می‌دادند؛ آنان نیز مجاز بودند هر مجازاتی را اعمال کنند. عرف هم در چگونگی مجازات‌ها تأثیر داشت. از این رو، گاه مقدار جریمه‌ها از شهری به شهر دیگر فرق می‌کرد.[41]

مُدَجَّنان برای حلّ مشکلات حقوقی خویش، به همه احکامی که فقهای مالکی مذهب وضع کرده بودند دسترسی نداشتند؛ فقط چندین نسخه از رساله ***ابوزید قیروانی*** را، که در غرب جهان اسلام مشهور بود، در اختیار داشتند. در **قَشْتالَه** جدید و به طور مشخّص در **طُلَیْطُلَه** استفاده از زبان عربی معمول بود، ولی در **قَشْتالَه** قدیم ***مُدَجَّنان*** کمتر زبان عربی را به کار می‌بردند. چون استفاده از متن عربی این رساله برای آنان تا اندازه‌ای دشوار بود، فقهای ***مُدَجَّن*** آن را به زبان بومی ترجمه کرده بودند، زبانی که به ***اسپانیایی*** آن را ***الخامیادو*** (نگارش زبان قشتالی با حروف عربی) نامیده‌اند.

بر اساس رساله مذکور، دو کتاب حقوقی تدوین شد که یکی زودتر در میان ***مُدَجَّنان***انتشار یافته و ***پاسکوال دوگایانگوس*** Pascual de Gayangos آن را قانون نامهٔ مدنی نام نهاده است. این کتاب فاقد ارجاعات به احکام اسلامی بود و قضات مسیحی از آن در مورد دعاوی مربوط به ***مُدَجَّنان*** و مسیحیان استفاده می‌کردند. کتاب دوم را باید قانون نامه شرعی خواند که در حدود نیمه سدهٔ ۹ق /۱۵م توسط ***عیسی بن جابر*** Ece de Gebir، فقیه شَقُوبیَه، به زبان الخامیادو تألیف شده، آن را کتاب ***شقوبی*** یا ***مختصر السنه*** نیز نامیده‌اند. این کتاب مشتمل بر برخی احکام اسلامی بوده و در آن از طهارت، نماز، روزه، حج و

غیره سخن به میان آمده که بر طبق آن قضات ***مُدَجَّن*** به رفع دعاوی بین خودشان می‌پرداختند.[۴۲]

گفتنی است در قلمرو **قَشْتالَه** به سبب پراکندگی ***مُدَجَّنان*** و یا تعداد مراکز تصمیم‌گیری و یا دلیل دیگری که بر ما پوشیده است؛ دولت مسیحی قوانین مشخّص و معیّنی برای همه گروه‌های ***مُدَجَّن*** وضع نکرده بود. از این رو، در بیشتر مناطق و اغلب اوقات به آنان اجحافات زیادی می‌شد، اماگاه نیز به طور مقطعی به گروهی از آنان امتیازاتی می‌دادند؛ مثلاً عده‌ای از ***مُدَجَّنان*** تحت حمایت خاندان ***بوکانگرا*** Bocanegra از امتیازات خاصی برخوردار شدند. خاندان بوکانگرا اهل ***جنوا*** بودند وبه خاطرخدمات قابل توجهی که به دولت **قَشْتالَه** کردند، مورد عنایت این حکومت قرار گرفتند؛ از جمله زمین‌های حاصل خیزی در درهٔ ***الوادی الکبیر***، در ناحیه ***پالمادل ریو*** Palma Del Rio، به این خاندان اعطا شد. خاندان بوکانگرا به منظور بهره برداری بهتر از این اراضی کشاورزان ***مُدَجَّن*** را که در منطقه ***گومیل حیزان*** Cumiel de Hizan، ۱۲ کیلومتری شمال رود ***دُوَیْرَه*** Duero، سکونت داشتند به این ناحیه انتقال دادند. به گزارش ***فرناندز گنزالث***، خاندان بوکانگرا در سال ۷۷۲ق /۱۳۷۱م با صدور فرمانی امتیازات قابل ملاحظه‌ای را به این ***مُدَجَّنان*** بخشیدند. در بخشی از این فرمان آمده بود: مادامی که ***مُدَجَّنان*** به خاندان بوکانگرا وفادار باشند، به آنان اجازه داده می‌شود مذهب و قانون خود را حفظ کنند، قضاتی از آنِ خود داشته باشند، دارای قصابی خاصی باشند و مطابق سنت اسلامی به ذبح حیوانات اقدام کنند و همانند مسیحیان کالاهای وارداتی و صادراتی آنان از پرداخت مالیات معاف باشد. همچنین در این فرمان قید شده بود ***مُدَجَّن*** زناکاری که در انتظار مجازات سخت مرگ به سر می‌برد، می‌توانست از طریق پذیرش بردگی خاندان ***بوکانگرا*** خود را از سنگسار شدن نجات دهد.[۴۳]

گرچه حکمرانان مسیحی بنا بر مقتضیات گاه امتیازاتی به گروهی از ***مُدَجَّنان*** می‌دادند، سیاست کلّی آنان این بود که به شیوه‌های گوناگون از نیرو گرفتن این جماعت جلوگیری کنند. در این جهت تحمیل مالیات‌های متعدّد بر ***مُدَجَّنان*** بیشتر معمول بود؛ افزون بر مالیات سرانه، بخشی از محصولات مسلمانان را به عنوان مالیات بر زمین به هنگام خرمن از آنان اخذ می‌کردند و هنرمندان و صنعتگران ***مُدَجَّن*** را وادار می‌کردند تا روزهای

معیّنی را به طور رایگان برای کلیساها و یا سایر مؤسسات مسیحی کار کنند[۴۴] و به هنگام لشکرکشی، ***مُدَجّنان*** را مجبور می‌ساختند تا ارتش مسیحی را حمایت مالی نمایند. گاه نیز به منظور انتقال و جابه جایی نیروهای نظامی آنان را مجبور می‌کردند تا اسب‌ها و حیوانات خویش را در اختیار سپاهیان مسیحی قرار دهند.[۴۵]

مُدَجّنان هرگاه فرصتی به دست می‌آوردند در برابر محدویت‌ها و تضییقات فزاینده، واکنش نشان می‌دادند و نگرانی و نارضایتی خویش را نسبت به وضعیّت موجود ابراز می‌داشتند؛ از جمله هنگامی که دریافتند بر اثر حملات مکرّر ***بنی مرین*** به قلمرو ***قَشْتالَه*** موقعیت این دولت ضعیف شده، در سال ۶۷۷ق /۱۲۷۹م شورش گسترده‌ای را برپا کردند که به سبب آن جنگ داخلی سراسر مملکت **قَشْتالَه** را فرا گرفت و تا چندی اختلاف در امور مسیحیان پدید آمد.[۴۶]

در هر حال، از بررسی اوضاع جامعه ***مُدَجّنان*** در قلمرو ***قَشْتالَه*** چنین استنباط می‌شود که حاکمان مسیحی گاهی اوقات ناگزیر می‌شدند مقررات مربوط به ***مُدَجّنان*** را در قالبی وضع کنند تا حدالامکان از واکنش تند آنان جلوگیری شود. ***مُدَجّنان*** نیز دریافته بودند برای زندگی کردن در قلمرو مسیحیان باید به طرز خاصی از دستورات دینی خویش پیروی و تاحدّی در آن‌ها تعدیل ایجاد کنند تا بهانه جویی‌های متعصّبان مسیحی را به حداقل برسانند. با وجود این، برخی شواهد گویای آن است که فشارهای مسیحیان به مرور زمان بر جمعیّت ***مُدَجّنان*** تأثیر نهاده و تعداد آنان را کاهش داده است. پس از آن که مسیحیان در سال ۷۰۹ق /۱۳۰۹ بر ***جبل الطّارق*** Gibralter استیلا یافتند، یکی از معمّرین مسلمان درباره وضعیت نامطلوب خود و هم‌کیشانش خطاب به فرناندوی چهارم، پادشاه **قَشْتالَه** (۶۹۴ ـ ۷۱۲ق /۱۲۹۵ ـ ۱۳۱۲م)، چنین گفت: چرا شما در این‌جا نیز ما را تحت فشار قرار می‌دهید؛ هنگامی که اجدادت ***اِشْبیلیّه*** را گرفتند من آن جا را ناامن دیدم و به شَریش Jerez مهاجرت کردم. رفتار پدر بزرگت، ***آلفونس***، باعث شد من آن جا را ترک کنم؛ آن‌گاه برای زندگی کردن شهر ***طَرِیف*** را برگزیدم و تصوّر می‌کردم که در جای امنی اقامت کرده‌ام؛ پدرت، ***سانچو***، دامنه ناامنی‌ها را به طَرِیف نیز کشاند و من ناگزیر شدم در جبل الطّارق زندگی کنم. اکنون که تو امنیّت و آسایش مسلمانان این جا را برهم زده‌ای؛ فکر می‌کنم دیگر برای آنان در شبه جزیره جای امنی وجود ندارد. بنابراین، به آن سوی

آب‌ها مهاجرت می‌کنم و جایی را برای اقامت بر می‌گزینم که بتوانم روزهای پایانی عمرم را در امنیّت سپری کنم.[۴۷]

فعالیّت‌های تبلیغاتی مسیحیان در میان مُدَجَّنان قَشْتالَه

پیش از بحث دربارهٔ فعالیّت‌های تبشیری بی مناسبت نیست که ذکری از طرز تلقّی مسیحیان شبه جزیره ***ایبریا*** نسبت به اسلام به میان آوریم. این طرز تلقّی به روابط آنان با مسلمانان ***اندلس*** بستگی داشته و شامل دو دوره مختلف (سازگاری و عدم سازگاری) بوده است. از اواخر سدهٔ اوّل تا اواخر سدهٔ پنجم هجری (اوایل سده هشتم تا اواخر سده یازدهم میلادی) دوره‌ای است که به لحاظ دینی بر روابط بین مسلمانان و مسیحیان همزیستی مسالمت‌آمیز غلبه داشت و بر اثر آن بخش اعظم فرهنگ اسلامی به میان مسیحیان راه یافت. در این دوره شاهان، شاهزادگان و روحانیان مسیحی در زمینه‌های گوناگون از نحوهٔ پوشش لباس و آداب و سنن گرفته تا تشکیل مؤسسات اداری با مسلمانان هم چشمی و برابری می‌کردند و مسلمانان نیز آنان را از این اقتباس‌ها منع نمی‌کردند. پس از آن مرحله‌ای شروع می‌شود که ناسازگاری و عدم تسامح بر روابط بین پیروان این دو دین سایه می‌افکند. در آغاز این دوره برتری سیاسی و نظامی مسیحیان در شبه جزیره رخ نمود. همچنین این ایام مصادف با جنبش سیاسی ـ مذهبی مرابطان در شمال افریقا و گسترش آن به اندلس بود. جالب آن که تقریباً هم زمان راهبان متعصّب کلونی از شمال شبه جزیره در میان مسیحیان تعصّبات دینی را تشدید کردند و مرابطان از جنوب با اقدامات خویش به تحریک احساسات مذهبی پرداختند؛ در پی این اقدامات ناسازگاری‌ها توسعه و تعمیق یافت، به طوری که زندگی ***مُسْتَعْرِب‌ها*** در قلمرو مسلمانان در معرض خطر جدّی قرار گرفت. با آمدن ***موحّدان*** به اندلس موقعیّتشان وخیم‌تر شد، زیرا ***عبدالمؤمن***، رهبر آنان، ضمن فرمانی تأکید کرد: مسیحیان و یهودیانی که از پذیرش اسلام سرباز زنند، باید قلمرو اسلامی را ترک کنند.[۴۸]

در این دوره بر اثر پیروزی‌هایی که در شرق اسلامی نصیب صلیبیان شده بود، اردوگاه غرب مسیحی به وجد درآمدند و اربابان کلیسا، مسیحیان ***اسپانیا*** را از هرگونه سازشی با مسلمانان بر حذر داشتند و به آنان دستور دادند: به هنگام بازپس‌گیری مناطق

اسلامی اموال ساکنان مسلمان را مصادره کنند و خود آنان را به قتل برسانند و یا به اسارت درآورند. این سیاست در سومین اجلاس شورای ***لاتران***، که در سال ۵۷۲ق /۱۱۷۷م برگزار شد، مورد تأیید قرار گرفت. همچنین در این شورا تأکید کردند که مسیحیان باید از هرگونه ارتباط و تماس با ***مُدَجَّنان*** خودداری کنند. این محدودیّت‌های ارتباطی بین دو گروه در نشست چهارم شورای لاتران، که در ۶۱۱ق /۱۲۱۵م رخ داد، تشدید شد؛ از جمله در حکمی از ***مُدَجَّنان*** خواستند لباس‌های مخصوصی بپوشند تا از مسیحیان متمایز باشند.[۴۹]

در واقع اتّخاذ این سیاست‌ها به معنای درهم شکستن موقعیّت ***مُدَجَّنان*** و بدنام کردن آنان بود و قصد داشتند بر ضد آنان فضایی ایجاد کنند تا زمینه برای فعالیّت‌های تبشیری آماده گردد. در این جهت بود که مسیحیان بر خلاف قراردادها جلوی آزادی دینی ***مُدَجَّنان*** را گرفتند، مساجد آنان را به کلیسا تبدیل کردند، از هرگونه آشکار سازی شعائر اسلامی جلوگیری به عمل آوردند، هر نوع توهینی را به اسلام روا دانستند، در حالی که اگر ***مُدَجَّنان*** به شعائر مسیحی بی‌احترامی می‌کردند با مجازات‌های سختی مواجه می‌شدند. ***آلفونس دهم***، پادشاه ***قَشْتالَه***، در سال ۶۵۰ق /۱۲۵۲م در ***کورتس اِشْبیلِیَّه*** اعلام کرد: هنگامی که دسته‌های صلیب به دست در خیابان‌ها حرکت می‌کنند ***مُدَجَّنان*** و یهودیان باید از سر راهشان کنار روند و یا این که به احترام آنان تا زانو خم شوند.[۵۰]

مبلّغان مسیحی از ترس این که مبادا مسیحیان تحت تأثیر فرهنگ غنی اسلامی قرار گیرند به شدّت از روابط بین آنان و ***مُدَجَّنان*** جلوگیری می‌کردند؛ چنان که یکی از افراد مسیحی به اسلام متمایل می‌شد، اموالش را مصادره می‌کردند و خود او را نیز به قتل می‌رساندند. گاه افرادی از مسلمانان ذمّی، بر اثر شرایط سخت اجتماعی و یا فشارهای طاقت فرسایی که به خاطر حفظ شعائر اسلامی بر آنان تحمیل می‌شد و یا این که چون فاقد تشکیلات دینی بودند، تحت تأثیر فعالیّت‌های تبشیر قرار می‌گرفتند. این افراد اغلب کشاورزانی بودند که بر روی اراضی اربابان مسیحی کار می‌کردند؛ امّا در شهرهایی که ***مُدَجَّنان*** جمعیّت قابل توجّهی را تشکیل می‌دادند و دارای جامعه سازمان یافته بودند، مبلّغان مسیحی تقریباً با ناکامی مواجه می‌شدند.[۵۱]

گفتنی است به دنبال فتح ***طُلَیْطُلَه***، گرچه مسیحیان به لحاظ سیاسی و نظامی در ***اسپانیا***

بر مسلمانان تفوق یافته بودند؛ اما از نظر فرهنگی هنوز با آنان فاصله داشتند و در مناطق گشوده شده زمامداران مسیحی نگرانی خویش را از برتری فرهنگی مسلمانان اعلام نمودند و آنان برای مقابله با این مشکل از ابزارهای تبلیغاتی استفاده کردند. عامل اصلی فعالیت‌های تبلیغی به خارج از شبه جزیره مربوط می‌شد؛ چنان که ***پاپ اوربان دوم*** در ۴۸۱ق /۱۰۸۸م، یعنی سه سال بعد از فتح ***طُلَیْطُلَه***، ***برنارد*** سر اسقف **طُلَیْطُلَه** را ترغیب کرد تا ***مُدَجَّنان*** آن جا را به سوی آیین مسیح دعوت کند. او از این اقدام به عنوان بهترین عمل برای جلب خشنودی خداوند یاد کرد.[۵۲] بعدها راهب بزرگ دیر کلونی، ***پطرس واجب التّکریم*** Peter the Venerable، به قصد تغییر عقیده ***مُدَجَّنان*** در سال ۵۳۷ق /۱۱۴۲م از ***فرانسه*** به ***اسپانیا*** آمد. او معتقد بود اگر مسیحیان از نظرات اسلام اطلاع یابند در برابر فرهنگ اسلامی تسلیم نمی‌شوند و آسان‌تر آن را رد می‌کنند و بدین گونه گام مهمی در جهت تغییر عقیده آنان برداشته خواهد شد. به منظور تحقّق این هدف در سدهٔ ۶ق /۱۲م مجموعه **طُلَیْطُلَه** زیر نظر او تدوین شد، که مهم‌ترین اجزای آن ترجمهٔ قرآن به زبان لاتین بود و دیگر کتابی با عنوان *آیین محمد*. هم ترجمه قرآن به صورت مخدوش و نادرست ارائه شد و هم آن کتاب مملو از تحریفات و ناروایی‌ها نسبت به اسلام و پیامبر اکرمﷺ بود.[۵۳] بدین سان، اربابان کلیسا می‌خواستند اسلام را بی اعتبار جلوه دهند تا از این طریق ضمن مقابله با برتری فرهنگی مسلمانان، آنان را به پذیرش مسیحیّت نیز متقاعد کنند.

در سدهٔ ۷ق /۱۳م تبلیغات منفی بر ضد اسلام و ارائه تصویر گمراه کننده از آن در میان جمعیّت عظیمی از مسلمانان، که تحت سلطه مسیحیان درآمده بودند، در سطح گسترده‌ای ادامه یافت. از جمله ***رودریکو*** Rodrigo (د۶۴۵ق /۱۲۴۷م)، اسقف **طُلَیْطُلَه**، به تدوین تاریخ گوت‌ها و اعراب پرداخت و در آن همّت خویش را صرف وارونه سازی وقایع تاریخی کرد. او به دروغ از عظمت دوره حکومت گوت‌ها در ***اسپانیا*** گفت و اتّهامات بی‌اساس و زنندای را به مسلمانان به ویژه پیامبر اکرمﷺ نسبت داد. وی یکی از مریدانش را در سال ۶۰۹ق /۱۲۱۳م مأمور کرد تا ترجمهٔ مخدوش دیگری از قرآن تهیّه کند؛ او از این کار به عنوان مؤثرترین وسیله برای مقابله با اسلام یاد کرد.[۵۴]

همچنین ***سان پدروپاسکوال*** San Pedro Pascual (د۶۹۹ق /۱۳۰۰م) به منظور دفاع از

موقعیّت مسیحیت تبلیغ می‌کرد که قرآن مملو از تناقض‌ها، افسانه‌ها و... است؛ او درباره پیامبر اکرمﷺ نیز مطالب نادرست و زشتی را در میان مسیحیان انتشار داد.[۵۵]

آلفونس دهم، پادشاه ***قَشْتالَه*** (۶۵۰ ـ ۶۸۳ق /۱۲۵۲ ـ ۱۲۸۴م)، که گاه نویسندگان غربی از او با عنوان ***آلفونس حکیم*** یاد می‌کنند، در ابتدا فرماندار ***مُرْسِیَه*** بود و ارتباط نزدیکی با مسلمانان آن جا داشتند؛ آن گاه که به پادشاهی رسید نیز عده‌ای از دانشمندان مسلمان را در دربار خویش گرد آورد. علی رغم این تماس‌ها و آشنایی او با منابع اسلامی، باز هم چندین سده حیات هنری، علمی و عقلانی مسلمانان را در ***اسپانیا*** نادیده گرفت و به قصد بی اعتبار جلوه دادن اسلام و نوشته‌هایش، تصویر تحریف شده و نادرستی از پیامبر اکرمﷺ و مسلمانان ارائه داد.[۵۶] او به منظور پیشرفت کار مبلّغان مسیحی یادگیری زبان عربی را ضروری می‌دانست. از این رو، راهبان ***دومینیکن*** را مورد حمایت قرار داد تا مدرسه زبان عربی در شهر ***مُرْسِیَه*** تأسیس کنند. همچنین با کمک‌های او بود که مسیحیان مدرسه مشابهی نیز در ***اِشْبِیلِیَّه*** ایجاد کردند.[۵۷]

چنان که گذشت در پی استرداد مناطق اسلامی، پیروان مسیح با فرهنگ برتر دشمن (مسلمانان) مواجه شدند و ناگزیر به سرعت به تکاپو افتادند تا با آن مبارزه کنند. سرانجام دریافتند مؤثرترین وسیله برای مقابله با این فرهنگ، آن است که آن را مورد مطالعه قرار دهند و ماهیّتش را بشناسند؛ آن گاه ادبیاتی جدلی تدوین کنند تا بتوانند هم از توسعه آن جلوگیری کنند و هم ***مُدَجَّنان*** را به تغییر عقیده و قبول مسیحیت وادارند. بنابراین، به لحاظ سیاسی و دینی رویکرد به مطالعات اسلامی برای مسیحیان ضروری دانسته شد و نظر به اهمیّت آن در سطح وسیع از سوی دولت و کلیسا مورد حمایت قرار گرفت.[۵۸]

به نظر می‌رسد مسلمانان ***اسپانیا*** پس از فروکش کردن حملات نظامی مسیحیان، از نیمه سدۀ ۷ق /۱۳م در معرض هجوم تبلغاتی آنان قرار گرفتند. عملیات تبلیغی را راهبان ***فرانسیسکن*** Franciscan[۵۹] و ***دومینیکن*** Dominican رهبری می‌کردند.[۶۰] یکی از افرادی که در زمینه هدایت مبلّغان نقش عمده‌ای بر عهده داشت، ***رامون لول*** Ramon Lull بود. او روحانیان مسیحی را به یادگیری زبان عربی ترغیب می‌کرد تا بتوانند از طریق مباحثه، مسلمانان را به سوی مسیحیّت متمایل کنند. براساس طرحی که او ارائه داد اشخاصی

مأمور بودند تا به مسلمانانی که زیر سلطه مسیحیان زندگی می‌کردند، زبان لاتین را آموزش دهند و برای آنان کتاب مقدس را تفسیر کنند؛ اگر ***مُدَجَّنان*** در زمان معیّنی این زبان را فرا نمی‌گرفتند، به بهانه کم کاری مجازات می شدند. رامون لول به راهبان مسیحی توصیه کرد به منظور دعوت ***مُدَجَّنان*** و یهودیان ***اسپانیا*** به مسیحیّت به مساجد و کنیسه‌ها بروند و از این مکان‌ها برای موعظه استفاده کنند. او همچنین به شورای وین پیشنهاد کرد: تا حکمی صادر کند منبی بر این که جلسات تبلیغی به طور منظّم شنبه‌ها و جمعه‌ها به ترتیب برای یهودیان و ***مُدَجَّنان*** برگزار شود.[۶۱]

گاهی اوقات ***مُدَجَّنان*** در برابر مبلّغان مسیحی به دفاع از مبانی دینی خویش بر می‌آمدند و به مناظره با آنان می‌پرداختند. به گزارش ***ونشریسی***، در ایّامی که مسلمانان ***مُرْسِیَه*** زیر سلطه مسیحیان رنج فراوانی را تحمّل می‌کردند، گروهی از کشیشان و راهبان به میان ***مُدَجَّنان*** آمدند تا به زعم خویش آنان را از اعتقاداتشان منصرف کنند. این راهبان به علوم اسلامی، که به زبان خویش ترجمه کرده بودند، با شک و تردید می‌نگریستند و این علوم را نقد می‌کردند.آنان برای تغییر عقیده مسلمانان به مسیحیت، حرص عجیبی به مناظره داشتند. ***مُدَجَّنان*** به منظور رویارویی با مبلّغان مسیحی از ***ابوعلی حسین بن رشیق***، یکی از علمای مسلمان ***مُرْسِیَه***، یاری طلبیدند. ***ابن رشیق*** در این باره می‌گوید: من که در آن ایام در مورد احکام دینی، کتب وثائق و عقود را نزد پدرم مطالعه می‌کردم، از مسیحیان خواستم با حضور دو شاهد مسلمان جلسه مناظره برگزار کنند. این جلسه در کنیسه بزرگی که راهبان و کشیشان مسیحی در آن گرد آمده بودند، تشکیل شد. در میان آنان کشیشی اهل مراکش بود؛ او که به عربی فصیح صحبت می‌کرد و برای مناظره فرد معتدلی به نظر می‌آمد، مرا نزد خویش فرا خواند و گفت: درباره چیزی بحث می‌کنم که برای طرفین سودمند باشد. او خاطر نشان کرد: در این مباحثه در پی حقیقت است و قصد فریب دادن حریف را ندارد. به هنگام مناظره من از تسلّط او به زبان عربی شگفت‌زده شدم؛ چهار کشیش دیگر هم در اطراف من بودند.آنان نیز به زبان عربی تسلّط داشتند. ابن رشیق چنین ادامه می‌دهد: کشیش بحث را درباره معجزه آغاز کرد و خطاب به من گفت: شما، مسلمانان، معتقدید که بزرگ‌ترین معجزه پیامبرتان قرآن است. با تو در این باره بحث می‌کنم که می‌گویید: پیامبرتان با همهٔ عرب تحدّی کرد؛ آنان از

آوردن کلامی همانند قرآن ناتوان ماندند. بنابراین، قرآن از بزرگ‌ترین نشانه‌های اعجاز اوست. پاسخ دادم: آری و...کشیش گفت: کسانی از همکیشان تو آثاری با عنوان ***مقامات*** نوشته‌اند و اهل ادب از آوردن مثل آن ناتوان بودند؛ آیا آن هم معجزه است؟...[۶۲]

نویسندگان غربی نیز بدون این که به کتاب ***ونشریسی*** ارجاع دهند، به اختصار مناظره مسیحیان با ***ابن رشیق مُرْسِی*** را ذکر کرده و چنین نوشته‌اند: گروهی از کشیشان به رهبری راهب ***دومینیکنی***، که اهل ***مراکش*** بود با ابن رشیق درباره بی نظیر بودن قرآن، که این کتاب به آن اشاره دارد*، به گفتگو پرداختند. این مباحثه مؤدّبانه برگزار شد. کشیشان نام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را با احترام بر زبان می‌آوردند. ابن رشیق در این جلسه بیان کرد: انشاءالله خداوند ***مُرْسِیه*** را به آغوش اسلام باز گرداند و مسلمانانش را از زیر بار مالیات‌های سنگین و دام‌های دشمن نجات دهد. او به بی‌نیازی خودش از مسیحیان اشاره کرد و گفت: خداوند مسیحیانی را که به مسلمانان ذمّی (***مُدَجَّنان***) ستم می‌کنند تا آخرین نفر نابود کند.

ظاهراً هیچ یک از طرفین نتوانستند دیگری را به آیین خویش ارشاد کنند؛ شاید مباحثات دیگری هم بین مسیحیان و علمای اسلام وجود داشته، ولی گزارش نشده است. در این مناظرات اطلاعات طرفین از آیین یکدیگر افزایش می‌یافت. بدین گونه، در پایان سدهٔ ۷ق /۱۳م مسیحیان نسبت به گذشته درک بهتری از اسلام داشتند. مثلاً ***سانچوی چهارم*** Sanch IV پادشاه ***قَشْتالَه*** (۶۸۳ ـ ۶۹۴ق /۱۲۷۴ ـ ۱۲۹۵م)، در توصیه‌های خویش به فرزندش دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و جنبه‌های مختلف اعمال و اعتقادات اسلامی مطالبی را بیان کرده که چنین اظهاراتی در میان حکمرانان مسیحی کمتر معمول بوده است. او به فرزندش گفت: مسلمانان به خدای واحد اعتقاد دارند و محمد صلی الله علیه و آله را فرستاده و پیامبر او می‌دانند. او همچنین به نماز جمعه، زیارت کعبه، روزه ماه رمضان، پرهیز مسلمانان از خوردن گوشت خوک، نوشیدن شراب و غیره اشاره کرده است.[۶۳]

قرائن نشان می‌دهد که حکمرانان مسیحی از مباحثات عادلانه بین پیروان دو دین استقبال نمی‌کردند. آنان از طرفی سعی داشتند عقیدهٔ خویش را بر ***مُدَجَّنان*** تحمیل کنند،

---

* - **﴿وإِنْ كُنتُم فی رَیبٍ مِمّا نَزَّلنا علی عبدِنا فَأتوا بسورةٍ من مِثله وَ ادْعوا شُهداءَكُم مِنْ دونِ الله اِنْ كُنتُم صادقین﴾** (بقره /۲۳).

از سوی دیگر چون نگران تمایل مسیحیان به اسلام بودند، حتّی‌الامکان از تماس آنان با مسلمانان جلوگیری می‌کردند. برای نمونه کار کردن مسیحیان را در منازل ***مُدَجَّنان*** حرام دانستند و در صورتی که آنان با مسلمانان زندگی می‌کردند، مورد تکفیر قرار می‌گرفتند و چون از تأثیر گذاری ***مُدَجَّنان*** بر مسیحیان در هراس بودند، در اداره امور هیچ موقعیّت یا منصبی را به آنان واگذار نمی‌کردند.[۶۴]

چنان که ملاحظه شد حکمرانان مسیحی پس از تسلّط بر مناطق اسلامی، برتری فرهنگی مسلمانان را به عنوان عاملی تهدید کننده برای ایمان مسیحیان تلقی کردند و به منظور خنثی کردن آن، به شیوه‌های گوناگون در میان ***مُدَجَّنان*** به فعالیّت‌های تبشیری پرداختند؛ از جمله برای بی‌اعتبار کردن هر چه اسلامی بود، به تحریف و وارونه سازی واقعیّت‌های دین اسلام روی آوردند؛ ***مُدَجَّنان*** را تحقیر و از تماس مسیحیان با آنان جلوگیری کردند و برای رعایای مسلمان هیچ موقعیّتی در جامعه قائل نبودند. در عین‌حال گاهی نیز با موعظه، نصیحت و یا مناظره اقلیت‌ها را به کیش مسیحیّت فرا می‌خواندند. در اواخر سده‌های میانه که قدرت دولت مسیحی به نحو چشمگیری افزایش یافت، دیگر حاکمان مسیحی تعدّد اعتقادات دینی و هویت جداگانه ***مُدَجَّنان*** را تحمل نمی‌کردند و با هر ابزار ممکن در صدد برآمدند تا اعتقادات و قانون جامعه مسیحیت را بر اقلیت‌ها تحمیل کنند. بر اثر این سیاست، ***مُدَجَّنان*** ناگزیر شدند هویت دینی خویش را پنهان سازند و خود را مسیحی جلوه دهند. نویسندگان غربی این مرحله از حیات ***مُدَجَّنان*** را دوره **موریسکوها** نام نهاده‌اند، که به آن خواهیم پرداخت.

مُدَجَّنان قلمرو آراگون

مملکت ***آراگون*** از مناطق مختلفی تشکیل شده بود. در گذشته هر منطقه‌ای در حکم یک واحد سیاسی مستقل به شمار می‌رفت و امیر یا شاهزاده‌ای در آن حکومت می‌کرد. این نواحی متفاوت که وجه اشتراک چندانی با هم نداشتند و تنها با قدرت پادشاهان آراگون به هم متّصل می‌شدند، عبارت بودند از: ***آراگون، کاتالونیا (قَطَلُونِیَه)، بَلَنْسِیَه*** و ***جزایر بالئار (شرقی)***. ناحیه مرتفع و کوهستانی حوزه رود ***اِبْرُو*** Ebro River یا همان منطقه آراگون و ایالت کاتالونیا که به منزله مرکز ثقل این دولت بودند، به لحاظ فرهنگی و اجتماعی با هم

تفاوت داشتند. در حوزه رود اِبْرُو مردم به زبان آراگونی صحبت می‌کردند، اقتصادشان روستایی و وابسته به زمین بود و ساکنان آن مردمی جنگجو بودند که قبل از استرداد بخش مسلمان نشین آن، با مسلمانان بیشتر رابطه نظامی داشتند؛ امّا در ایالت کاتالونیا، زبان کاتالونی رایج بود با اقتصادی متکی بر بازرگانی و مردمانش تجارت پیشه بودند. در این جا شوالیه‌ها همانند اشراف در فعالیّت‌های تجاری شرکت داشتند و با مسلمانان اغلب دارای رابطه تجاری بودند. ناحیهٔ *بَلَنْسِیَه* با انبوه جمعیّت مسلمان و ویژگی‌های اسلامی‌اش و نیز جزایر بالئار بعدها بر اثر حملات ***جیمز اوّل (فاتح)***، در سده ۷ق /۱۳م ضمیمه قلمرو آراگون شد.[۶۵]

شایان ذکر است که به علت کمبود منابع راجع به جنبه‌های گوناگون حیات ***مُدَجَّنان***، نمی‌توان به طور مشخص به چگونگی ابعاد زندگی آنان پرداخت. از این رو، دربارهٔ آن چه با *مُدَجَّنان* مملکت آراگون ارتباط دارد تحت عناوین مناطق چهارگانه این کشور به طور کلی بحث می‌شود. البته در این مورد آثاری هم که نوشته شده به لحاظ کمی و کیفی یکسان نیستند؛ مثلاً از *مُدَجَّنان* ناحیه *بَلَنْسِیَه* چون اسناد فراوانی بر جای مانده، نویسندگان غربی بیشتر به آنان توجه کرده‌اند؛ اما بخش اعظم نوشته‌هایشان مستقیماً ارتباطی با نحوه زندگی *مُدَجَّنان* ندارد؛ بلکه اغلب به چگونگی اقدامات سیاسی و نظامی مسیحیان به هنگام استرداد منطقه، پرداخته‌اند.* درباره اقلیّت‌های مسلمان سایر نواحی قلمرو آراگون به دلیل کمبود مدارک کمتر بحث شده و گاه مانند آن چه در مورد *مُدَجَّنان* جزایر شرقی به چشم می‌خورد به جای تکیه بر اَسناد، براساس احتمال سخن گفته‌اند.

مُدَجَّنان حوزه رود اِبْرُو (منطقه آراگون)

پدیده *مُدَجَّن* در این ناحیه بعد از فتح ***وَشْقَه*** Huesca در سال ۴۸۹ق /۱۰۹۰م رخ نمود. به دنبال آن مسیحیان طی سدهٔ ۶ق /۱۲م بر سایر ثغور اسلامی در شمال شرقی شبه‌جزیره از قبیل ***طَرَسُونَه*** Tarazona و ***سَرَقُسْطَه*** Zaragoza در سال ۵۱۱ق /۱۱۱۸م، ***تُطِیْلَه*** Tudela در

---

* – برای نمونه می‌توان به این اثر (Robert Ignatius Burns) با عنوان ذیل اشاره کرد:
"Islam Under the Crusaders Clonial in the thirteeneth - Crentury Kingdom of Valencia", Princeton University, 1973.

۵۱۲ق /۱۱۱۹م، ***قلعهٔ ایّوب*** Calatayud در ۵۱۳ق /۱۱۲۰م، ***دَرُوْقَه*** Daroca در ۵۳۷ق /۱۱۴۲ و ***ترویل*** Teruel در سال ۵۶۵ق /۱۱۷۰م استیلا یافتند و بدین گونه در این منطقه جمعیت کثیری از مسلمانان زیر سلطه آنان درآمدند.

با توجه به موقعیت ناحیه آراگون، مسیحیان آن جا از گذشته برای پایداری خویش گاه ناگزیر بودند در شمال با ***فرانسه***، در جنوب با مسلمانان و در غرب با ***قَشْتالَه*** جنگ کنند. همچنین قبل از اتحاد با ایالت ***کاتالونیا*** در سال ۵۳۱ق /۱۱۳۷م، در شرق و شمال شرقی منطقه آراگون گاه با مسیحیان این ایالت نیز درگیری داشتند. از این رو، بیشتر مسیحیان آراگونی به کارهای نظامی روی آورده بودند. آنان به هنگام تسلّط بر نواحی اسلامی دریافتند که مسلمانان در امور کشاورزی و آبیاری اراضی مهارت‌های خاصی دارند. پس به منظور حمایت و توسعهٔ کشاورزی، اراضی منطقه را به ***مُدَجَّنان*** اجاره دادند و با آنان رفتار نسبتاً تسامح آمیزی در پیش گرفتند. در اینجا بـه لحـاظ اقـتصادی ***مُـدَجَّنان*** چـنان اهمیّت داشتند که عبارت «بدون ***مور*** Moor درآمدی موجود نیست» در میان مسیحیان شایع شده بود. گفته شده به مدّت چهار سده بیشتر درآمد ایالت آراگون از کار مستأجران مسلمان حاصل می‌شده است. حکم رانان مسیحی برای ترغیب مُدَجَّنان به کار، به ویژه در بخش کشاورزی، امتیازاتی از قبیل برخورداری از خود مختاری اداری، نظام حقوق اسلامی و ایجاد مؤسسات دینی به آنان در این ناحیه اعطا کرده بودند.[۶۶]

کتاب ***منظومه السید قشتالی*** Poeman de mio cid که در اوایل سده ۷ق /۱۳م نوشته شده، تصویر روشنی از ***مُدَجَّنان*** حوزه رود ***اِبْرُو*** ارائه می‌دهد. این اثر به وصف روستاهای آباد این ناحیه پرداخته که در آن‌ها ***مُدَجَّنان*** مشغول کشاورزی بودند؛ در آن از چندین روستا به نام‌های ***اریزا*** Ariza، ***ستینا*** Cetina ، ***الحما*** Alhama ، ***بوبیرکا*** Bubierca ، ***اتکا***، Ateca، ***تِرّر*** Terrer و شهرستان قلعه ***ایوب*** یاد شده که مسلمانان در آن‌ها به صورت گروه‌های کوچک زندگی می‌کردند و به لحاظ اهتمام آنان به کشاورزی، منطقه از رونق اقتصادی برخوردار شده بود.[۶۷]

مسیحیان بعد از آن که بر مناطق مسلمان نشین حوزه رود اِبْرُو دست یافتند، ***مُدَجَّنان*** شهرها را به بیرون شهر انتقال دادند. چون بسیاری از آنان کشاورزان ماهر و برجسته‌ای بودند برای کار به سوی املاک بزرگی حرکت کردند که مالک آن‌ها گروه‌های بـانفوذ

جامعه همچون اشراف، جمعیّت‌های نظامی، شهرداری‌ها، کلیساها و دولت بودند. گرچه ***مُدَجَّنان*** به عنوان مستأجر و زارع سهم‌بر، بر روی این اراضی کار می‌کردند، اما به لحاظ این که از مزایایی برخوردار شده بودند، می‌توان گفت: به مفهومی مالک مزرعه‌ای که در آن اشتغال داشتند نیز به شمار می‌رفتند؛ زیرا اربابان اراضی بدون رضایت و میل زارعان ***مُدَجَّن*** حق نداشتند آنان را از املاکشان بیرون کنند یا اراضی را بفروشند و یا این‌که به دیگری اجاره دهند؛[۶۸] حتی اگر سود بیشتری هم پیشنهاد می‌کردند باز هم این کار میسور نبود، به دلیل این که پس از مرگ زارع ***مُدَجَّن*** از نظر قانونی زمین به پسران او انتقال می‌یافت.

مُدَجَّنان ناحیه ***آراگون*** به خاطر رابطهٔ مخصوصی که با پادشاه مسیحی داشتند یا چون به طریقی وابسته به دستگاه سلطنت بودند، دولت آراگون نیز ادعا می‌کرد که بر آنان ولایت قانونی دارد. همچنین با توجّه به نقش برجسته‌ای که آنان در توسعهٔ کشاورزی و رونق اقتصادی ایفا می‌کردند، برخی از نویسندگان همانند ***بازِول*** Bosell بـه ***مُدَجَّنان*** حوزه رود ***اِبْرُو*** عنوان «گنجینهٔ سلطنتی» داده‌اند.

گفتنی است کشاورزان ***مُدَجَّن*** این منطقه وابسته به زمین‌هایی بودند که به نحوی آن‌ها را دولت برایشان تعیین کرده بود. به هر یک از این زارعان به اسپانیایی اکسریکو Exarico می‌گفتند که محرّف کلمه شریک است.[۶۹] با توجه به بازدهی ***مُدَجَّنان*** در زمینه کشاورزی، در برخی نواحی آراگون آنان نسبت به کشاورزان مسیحی از موقعیت بهتری برخوردار بودند؛ مثلاً دولت از ***مُدَجَّنان*** در برابر فشارها و ستم‌های مالکان اراضی حمایت می‌کرد؛ حال آن که چنین حمایتی بیشتر اوقات شامل زارع مسیحی نمی‌شد.[۷۰] به نظر می‌آید این صاحبان تیول بودند که به ***مُدَجَّنان*** القا می‌کردند شما در خدمت پادشاه هستید و از حمایت‌های او نیز برخوردارید. از طرفی چون اینان حق نداشتند رسماً مالک زمین شوند، باید گفت: در پایین‌ترین جای نردبان جامعه قرار داشتند. در عین حال به لحاظ ثبات و آبادانی حوزه رود اِبْرُو، ***مُدَجَّنانی*** که در آن جا زندگی می‌کردند، صرف نظر از منطقه ***بَلَنْسِیَه*** و ***غَرْناطَه***، وضع آنان نسبت به هم کیشانشان در سایر جاهای شبه جزیره بهتر بود.[۷۱]

به لحاظ جغرافیایی رود اِبْرُو ناحیه آراگون را تقریباً به دو نیم تقسیم کرده بود که اغلب

جمعیت‌های **مُدَجَّن** در کمربند واقع در امتداد این رود زندگی می‌کردند و بخش اعظم آنان در این منطقه به کشاورزی اشتغال داشتند؛ اما بخشی دیگر از **مُدَجَّنان** به حرفه‌هایی نظیر صنعت‌گری، چرم‌سازی، قایق رانی در رود اِبْرُو و تأمین انواع خدمات در روستاها و محلّات شهری روی آورده بودند. در این جا ساخت و ساز بناها نیز عمدتاً توسط معماران **مُدَجَّن** انجام می‌گرفت و ناحیه آراگون از وجود آثارمعماری **مُدَجَّن** بر خود می‌بالد و آثار به جا ماندهٔ آن‌ها حتی امروزه هم بیشتر توریست‌ها را به این منطقه جلب می‌کنند.

نکته قابل ذکر آن است که **مُدَجَّنان** ناحیه آراگون به رغم این که شعائر دینی خویش را انجام می‌دادند، در مساجد و مدارس به یادگیری و آموزش تعالیم اسلامی می‌پرداختند و سعی می‌کردند تا عناصر دینی و فرهنگی خویش را حفظ کنند، اما به تدریج تحت تأثیر اربابان مسیحی خود قرار گرفتند و به طور مستمر در مورد اسامی و نام‌ها، طرز لباس پوشیدن و حتی در زبان و سخن گفتن نیز شبیه به آنان شدند.[۷۲] به نظر می‌رسد در این جا هم **مُدَجَّنان** بر اثر تعصّبات و فشارهای مسیحیان ناگزیر می‌شدند شبیه آنان زندگی کنند، زیرا اگر در نواحی دیگر پیروان مسیح به عنف آنان را وادار می‌کردند تا به هنگام مراسم عشاء ربانی در خیابان‌ها به احترام صلیب در برابر جمعیت مسیحی زانو بزنند، در **وَشْقَه** (از شهرهای ناحیه آراگون) مسیحیان از این عمل **مُدَجَّنان** در خیابان‌ها راضی نمی‌شدند و دستور دادند به هنگامی که پنجره‌ها و درهای خانه‌ها و مغازه‌هایشان باز است نیز با دیدن جمعیت صلیب به دست باید به آنان احترام بگذارند، و گرنه متحمل جریمه سنگینی می‌شوند. شدت تعصب مسیحیان منطقه آراگون گاه به حدی بود که در **سرقسطه قبرستان** مخصوص **مُدَجَّنان** را آلوده می‌کردند.[۷۳]

چنان که گذشت وضعیت جامعه **مُدَجَّنان** ناحیه آراگون وابسته به زمین و کشاورزی بود. آنان با توجه به مهارت‌هایی که در زمینه پرورش اراضی داشتند، مورد عنایت پادشاه مسیحی بودند. از جمله به منظور دادخواهی به دادگاه سلطنتی دسترسی داشتند و گاه نیز می‌توانستند برای بیان ستم صاحبان تیول بدون واسطه به نزد پادشاه مراجعه کنند.البته برخورداری از این موقعیت حسادت همسایگان مسیحی آنان را بر می‌انگیخت و دچار مشکلاتی می‌شدند. دولت همواره **مُدَجَّنان** را به فعالیّت افزون‌تر در زمینه

کشاورزی تشویق می‌کرد. بدون موافقت پادشاه مسیحی یک ***مُدَجَّن*** حق نداشت زمین‌هایش را به یک مسیحی بفروشد و در صورت موافقت پادشاه با فروش، آنان ناچار بودند یک سوم قیمت آن را به دولت پرداخت کنند، اما او در مورد فروختن آن‌ها به یک مسلمان کاملاً آزاد بود. در صورتی که مالک ***مُدَجَّن*** به کیش مسیحی درمی‌آمد، تا زمانی که زنده بود ادعای فرزندان او برای تصاحب اموالش، پذیرفته نمی‌شد، ولی بعد از مرگش اموال او را به آنان واگذار می‌کردند.[۷۴] حکمرانان مسیحی به منظور تداوم رونق کشاورزی از هنگام تسلط بر مسلمانان ناحیه آراگون تا نیمه سدهٔ ۷ق /۱۳م، به مسیحیان اجازه نمی‌دادند ***مُدَجَّنان*** را به پذیرش مسیحیت وادار نمایند؛ در سال ۶۴۵ق /۱۲۴۷م بود که این ممنوعیّت توسط ***جیمز اوّل*** برداشته شد.[۷۵]

در ناحیه آراگون علاوه بر این که ***مُدَجَّنان*** بر روی املاک پادشاهی کار می‌کردند؛ عدّه‌ای از آنان نیز در زمین‌های غیرسلطنتی از قبیل نجیب زادگان، اعیان و غیره مشغول بودند. در این اراضی مالکان برای جلب ***مُدَجَّنان*** با یکدیگر رقابت داشتند. هر مالکی سعی می‌کرد شرایط جذاب‌تری پیشنهاد کند تا بتواند کشاورزان ماهر ***مُدَجَّن*** را، بیشتر به سوی اراضی خویش بکشاند. گاهی هم آنان را اغوا می‌کردند تا اراضی رقیب را ترک کنند و بر اثر این رقابت‌ها گروهی از زارعان ***مُدَجَّن*** به قصد املاک اشراف، زمین‌های سلطنتی را ترک می‌کردند. دولت به منظور جلوگیری از آن، مقرراتی را وضع و اعلام کرد ***مُدَجَّنان*** اعم از زن و مرد که در اراضی پادشاهی به سر می‌برند در صورتی که به سوی املاک غیرسلطنتی حرکت کنند، در حین کوچ کردن علاوه بر توقیف خود آنان، املاکشان نیز به نفع پادشاه و درباریانش ضبط می‌شود و تمام کالاها و اموال منقولشان هم مصادره خواهد شد. با وجود این تهدیدات، قرائن نشان می‌دهد که جریان مهاجرت ***مُدَجَّنان*** از اراضی سلطنتی متوقف نشد؛[۷۶] حتی اقدامات ***کورتس*** منطقه آراگون نیز در جهت حمایت از کشاورزان ***مُدَجَّن*** تأثیر چندانی بر روند این مهاجرت‌ها نداشت. گفته شده ***مُدَجَّنان*** برای رهایی از مالیات‌های سنگینی که در اراضی سلطنتی و پادشاهی به کار فرمایان سلطنتی پرداخت می‌کردند، روانه املاک فئودالی می‌شدند. البته در آن جاها هم از وضعیّت پایداری برخوردار نبودند و موقعیتشان به چگونگی رفتار مالکان با آن بستگی داشت.[۷۷]

در مورد جنبه‌های اجتماعی ***مُدَجَّنان*** منطقه آراگون باید گفت: اطلاعات پراکنده، ناقص و اندکی موجود است؛ آن چه گزارش شده، حاکی از آن است که آنان نیز همانند سایر گروه‌های فرودست در معرض ظلم و ستم بوده‌اند. مثلاً اگر یک مسیحی شخص ***مُدَجّنی*** را زخمی می‌کرد، برای او جریمه‌ای معادل پانصد سوئلدُس* برایش تعیین می‌شد و در صورتی که عکس آن به وقوع می‌پیوست، فرد ***مُدَجَّن*** جریمه‌اش یک میلیون سوئلدُس بود.[۷۸] گفته شده برای رسیدگی به دعاوی ***مُدَجَّنان***، قاضی خاصی از سوی دولت انتخاب می‌شد که باید مالکان اراضی نیز او را تأیید می‌کردند؛[۷۹] امّا این که قانون اسلامی در دسترس بوده یا خیر؟ اختلاف نظر وجود دارد و محقّقان بیشتر براساس احتمال سخن گفته‌اند. البته برخی اَسناد بر جای مانده گویای آن است که قُضات ***مُدَجَّن*** ناحیه آراگون، خلاصه‌ای از احکام فقهی را به زبان عربی تدوین کرده بودند؛ آنان از این متون فقهی در سدهٔ ۹ق /۱۵م استفاده می‌کردند. باید گفت: در این زمان زبان عربی در زندگی روز مره ***مُدَجَّنان*** این منطقه کمتر معمول بود. به گفته ***ریبرا*** و ***پالاسیوس*** دستخطی از این احکام فقهی از میان مجموعه اَسناد الموناسید به دست آمده که مشتمل بر سه رساله حقوقی به پیوست چندین فتوا در مسائل فقهی است. بخشی از این رسائل حقوقی با عنوان ***کتاب فیه معانی الاحکام والسنن مُؤَلَّفة من کتب جُمّه...*** که توسط قاضی ***طُرْطُوشَه، ابوالعباس احمد سرقسطی***، و شخص دیگری به نام ***محمد بن علی*** تدوین و تصریح شده این کار در سال ۸۳۴ق /۱۴۳۱م انجام شده است. در پایان این کتاب برخی از مجازات‌ها به شرح زیر آمده است:

کسی که درباره مقدار جریمه با قاضی بحث کند مجازاتش ۳۰ ضربه شلاق است.
کسی که به قاضی توهین کند مجازاتش ۳۹ ضربه شلاق است.
کسی که به صورت قاضی کثافت پرتاب کند مجازاتش ۹ ضربه شلاق است.
کسی که بر اسبی بدون اجازه صاحبش سوار شود مجازاتش ۴ ضربه شلاق است.
کسی که شهادت دروغ بدهد مجازاتش ۴۹ ضربه شلاق است.
کسی که بدون دلیل نسبت زنا به کسی دهد مجازاتش ۸۰ ضربه شلاق است.

---

* – Sueldus یا Solidus واحد پول آراگون بود که جیمز اوّل آن را معمول کرد. نک:

(Burns, ***Medieval*** Colonalism, pp.28-31)

کسی که بدون اجازه به خانه‌ای وارد شود مجازاتش ۲۰ ضربه شلاق است.

احتمال می‌رود در آراگون نیز همانند قَشْتالَه قضات *مُدَجَّن* باید طوری قوانین را تنظیم و تعدیل می‌کردند تا ضمن این که به نحوی احکام اسلامی را در آن‌ها می‌گنجاندند، رضایت اربابان مسیحی را هم تأمین می‌کردند.[۸۰]

مُدَجَّنان ناحیه کاتالونیا (قَطَّلونیه)

کاتالونیا به مرکزیت *بارسلونا (بَرْشَلُونَه)* از شرق متّصل به مدیترانه بود و همواره از محدودیّت‌هایی که می‌توان آن‌ها را به داخلی و خارجی تقسیم کرد، رنج می‌برد؛ زیرا اقتصادش مبتنی بر تجارت بود. مهم‌ترین مشکل داخلی آن کمبود منابع اقتصادی به شمار می‌رفت که از طریق اتحاد با *آراگون*، ناحیه‌ای که اساس اقتصادش را کشاورزی تشکیل می‌داد، می‌توانست این مشکل را تا حدی برطرف کند. اما از نظر خارجی محدودیّت عمده را دشمنانش ایجاد می‌کردند و مهم‌ترین دشمن آن *فرانسه* بود. این کشور به منظور جلوگیری از توسعه کاتالونیا، اغلب اوقات با دستگاه پاپ، جمهوری‌های دریایی *ایتالیا* و دولت قَشْتالَه پیمان همکاری می‌بست. بنابراین، کاتالونیا به منظور فائق آمدن بر مشکلات چاره‌ای جز اتحاد با آراگون نداشت. سرانجام این اتحاد در سال ۵۳۱ق /۱۱۳۷م به وقوع پیوست، که هدف از آن فقط ایجاد وحدت رهبری و فرمانروایی بود. یعنی کسی که پادشاه آراگون بود، کنت *کاتالونیا* نیز محسوب می‌شد؛[۸۱] اما در بقیه موارد از قبیل موقعیت طبیعی، ساختار اجتماعی و اقتصادی، زبان، نظام پولی، سیستم قانون گذاری و آداب و سنن با یکدیگر اختلاف داشتند.[۸۲] با توجه به این اختلافات، نحوهٔ رفتار مسیحیان کاتالونیا با جامعه کوچک *مُدَجَّنان* این ناحیه متفاوت با منطقه آراگون بوده است.

مُدَجَّنانی که در کاتالونیا زندگی می‌کردند عمدتاً در اطراف *لارِدَه* Lerida، شهری در مرز *آراگون* و داخل ناحیه کاتالونیا، و *طُرْطُوشَه* Tortosa، شهری ساحلی در جنوب این ایالت، سکونت داشتند. در بندر *بارسلونا* Barcelona نیز محلّه‌ای به مسلمانان اختصاص داشت که در آن جا همواره عده‌ای از بازرگانان و بردگان مسلمان مشغول کار بودند. اینان بنگاه‌ها، مساجد و مؤسّسات خاص خود را داشتند و در کنار آنان گروهی از *مُدَجَّنان* هم

فعالیّت می‌کردند؛ ولی نسبت به ***مُدَجَّنان*** طُرْطُوشَه و لارِدَه تعدادشان خیلی کمتر بود. بزرگ‌ترین گروه ***مُدَجَّن*** ناحیه کاتالونیا در لارِدَه اقامت داشتند. گفته شده این شهر در سال ۵۴۵ق /۱۱۵۰م در اختیار مسیحیان قرار گرفت. طی نیمه دوم سدهٔ ۶ق /۱۲م مسلمانان زیادی آن جا را به قصد قلمرو اسلامی ترک می‌کردند و به سرعت مسیحیانی از دره‌های ***پیرنه*** و سایر مناطق کاتالونیا جایگزین آنان می‌شدند. بعد از آن، ***مُدَجَّنانی*** را که در شهر باقی مانده بودند به پشت دیوارهای اصلی لارِدَه و اطراف آن انتقال دادند و دیری نپایید که آنان بیرون شهر لارِدَه را آباد کردند و آن جا را به صورت مراکز کار خویش درآوردند. در این جا ***مُدَجَّنان*** برای امور خویش از نظام حقوق مدنی و جزائی مربوط به خود بهره می‌بردند. در رأس جامعه ***مُدَجَّن*** این ناحیه یک رهبر دینی قرار داشت که او را قاضی خطاب می‌کردند. حاکم مسیحی برای این جامعه شخص مسلمانی را تعیین می‌کرد، تا بر کارهای روزمره ***مُدَجَّنان*** نظارت داشته باشد، که به او قائد می‌گفتند. در واقع او نماینده دولت مسیحی در میان ***مُدَجَّنان*** بود. در امور اداری این گروه، دو نفر همانند رابط بین ***مُدَجَّنان*** و مسیحیان عمل می‌کردند که به آن دو امین می‌گفتند. از نیمه سدهٔ ۷ق /۱۳م مسیحیان در صدد برآمدند با عنف مسلمانان ذمّی لارِدَه را به کیش مسیحیت درآورند، اما آنان مؤمنانه از هویت دینی خویش دفاع می‌کردند؛ مسیحیان فقط توانستند از اذان گفتن مؤذن جلوگیری کنند.[۸۳]

باید ذکر کرد که هر کدام از تعابیر امین، قاضی و قائد در هر ناحیه‌ای دارای مفهوم خاصی بوده است. چنان که ملاحظه شد در ناحیه کاتالونیا به شخصی که رابط بین دولت مسیحی و ***مُدَجَّنان*** بوده، امین می‌گفتند؛ اما در ***بَلَنْسِیَه*** امین به کسی اطلاق می‌شد که مأمور جمع آوری مالیات از ***مُدَجَّنان*** بوده است. همچنین اصطلاح قاضی در لارِدَه برای رهبر دینی جامعه ***مُدَجَّنان*** به کار می‌رفته، ولی در ***شاطِبَه*** آن را برای کسی به کار می‌بردند که به قضاوت می‌پرداخته است. در مورد واژه قائد نیز باید گفت: آن را در منطقه کاتالونیا برای ناظر امور ***مُدَجَّنان*** به کار می‌برند؛ در حالی که در برخی نواحی به فرمانده گروهی از ***مُدَجَّنان*** اطلاق می‌شده، که این گروه حفاظت از اموال اشراف مسیحی و غیره را بر عهده داشته‌اند.

گفتنی است بخشی از جمعیت ***مُدَجَّن*** لارِدَه را کشاورزان تشکیل می‌دادند و عده‌ای

دیگر صنعتگران و پیشه وران ماهری بودند که به حرفه‌هایی نظیر چرم سازی، سفالگری، نجّاری، سنگ تراشی و خیّاطی اشتغال داشتند. آنان نسبت به مسیحیان شادمان‌تر زندگی می‌کردند؛ به موسیقی محلّی و رقص علاقه خاصی داشتند و جشن‌های متعدّدی برگزار می‌کردند. ***مُدَجَّنان*** این ناحیه تا انتهای سدهٔ ۷ق /۱۳م به لحاظ هیئت ظاهری شبیه به مسیحیان شدند، به طوری که گاه از آنان قابل تشخیص نبودند. این موضوع رهبران مسیحی را وادار کرد تا مقررات محدود کننده‌ای در مورد ***اهل الدَّجْن*** اعمال کنند؛ از جمله آنان را مجبور کردند تا لباس مخصوص بپوشند و همواره موی سر خویش را کوتاه نگه دارند. و... سرانجام از سال ۸۹۷ق /۱۴۹۲م به بعد به منظور تغییر کیش در معرض آزار و اذیّت شدید قرار گرفتند.[۸۴]

دربارهٔ آن گروه از ***مُدَجَّنان*** ناحیه ***کاتالونیا*** که در ***طُرْطُوشَه*** زندگی می‌کردند، به جز نامشان اطلاع چندانی در دسترس نیست. این شهر واقع در جنوب کاتالونیا و متّصل به ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** بود که مسیحیان در سال ۵۴۳ق /۱۱۴۸م بر آن استیلا یافتند[۸۵] و از آن تاریخ مسلمانان آن جا به صورت اهل الدَّجْن درآمدند. هنوز سه سال از استرداد شهر نگذشته بود که پیروان مسیح بر خلاف شروط قرارداد تسلیم، مساجد ***مُدَجَّنان*** را تصرّف کردند.[۸۶] در طُرْطُوشَه برده‌های زیادی زندگی می‌کردند؛ در اوایل سدهٔ ۸ق /۱۴م اغلب آنان از مسلمانان بودند. ***مُدَجَّنان*** طُرْطُوشَه برده‌های مسلمان را از مسیحیان می‌خریدند و آزاد می‌کردند و آن گاه آنان به جامعه ***مُدَجَّن*** می‌پیوستند.[۸۷]

جامعهٔ کاتالونیا از سدهٔ ۶ق /۱۲م و به طور مشخص در سدهٔ ۷ق /۱۳م از طرفی با رشد تجارت بین المللی روبرو شد که پیامد آن افزایش یافتن تعداد برده‌ها و تجار مسلمان در منطقه بود؛ از سوی دیگر، در همین سده فتوحات گسترده‌ای از طریق کاتالونیا نصیب مسیحیان شد و مملکت آراگون ـ کاتالونیا به طور حیرت آوری توسعه یافت و به دنبال آن دولت آراگون موفق شد سرتاسر حوزه ***مَنُورقَه*** و ***بَلَنْسِیَه*** را، که اهالی آن هابا شمال آفریقا تجارت می‌کردند، تصرّف کند. این پیشروی‌ها منجر به پیدایش شرایطی شد که این دولت هم می‌بایست بر سر تسلط بر مدیترانه غربی با ***جنوا*** رقابت کند و هم این که با جامعه ***مُدَجَّنان بَلَنْسِیَه*** مقابله نماید.[۸۸]

مُدَجَّنان منطقه بَلَنْسِیَه

این ناحیه بخش قابل توجّهی از ساحل شرقی شبه جزیره ***ایبریا*** را شامل می‌شده که از طُرْطُوشَه در شمال، تا مُرْسِیَه در جنوب امتداد یافته بود. ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** امروزه استان‌های ***کاستلون*** Castellon، ***والنسیا*** Valencia (***بَلَنْسِیَه***) و ***الیکانت*** Alicante ***(لَقَنْت)*** شمال کشور ***اسپانیا*** را تشکیل می‌دهد.[۸۹] این منطقه به لحاظ طبیعت حاصل خیز و موقعیت تجاری‌اش در شبه جزیره بی‌نظیر بوده. جغرافی دانان مسلمان از آن به عنوان بهترین مکـان ***انـدلس*** و جامع خیرات برّ و بحر یاد کرده‌اند.[۹۰]

باید ذکر کرد که در پی شکست ***موحّدان*** در نبرد ***عِقاب*** (۶۰۹ ق /۱۲۱۲م) بیش از دو دهه ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** و شرق اندلس عرصهٔ مـنازعات شـدید امـرای مسـلمان از قـبیل ***ابـن هود***[*]، ***زَیّان***[**] و ***ابو زید***[***] بود. هر یک سعی می‌کردند با ادعاهای بی‌اساس، موقعیت خویش را توجیه کنند؛ ابن هود به نام ***خلیفه عباسی*** خطبه می‌خواند، ابو زید نگاهش به کمک‌های موحّدان در حال اضمحلال بود، ***زَیّان*** هم به یاری ***حـفصیان تـونس*** دل بسـته بود.[۹۱] گاه نیز بر ضدّ یکدیگر به قدرت‌های مسیحی متوسل می‌شدند؛ از جمله ابو زید در سال ۶۲۶ق /۱۲۲۹م به منظور درهم کوبیدن رقبای مسلمان خویش، ***جیمز اوّل*** را به منطقه فرا خواند. چون در این ایام پادشاه ***آراگون*** مشغول فتح جزایر شرقی بود فرصت مداخله در امور ***بَلَنْسِیَه*** را نداشت؛ اما از سال ۶۲۹ق /۱۲۳۲م و در شرایطی که مسلمانان از اختلافات رهبرانشان به شدت آسیب دیده بودند، تهدیدات جدی و حملات خویش را متوجه ***بَلَنْسِیَه*** کـرد. او بـه مـنظور تسـلط بـر مـنطقه، در کـنار فـعالیّت‌های سـیاسی و دیپلماتیک بیشتر به مانورهای نظامی و حملات تهدیدآمیز پرداخت تا جنگ‌های خونی و محاصره‌های طولانی، و سرانجام پس از پانزده سال تلاش بر مسلمانان آن جا استیلا یافت.[۹۲]

با توجه به وفور مواد آرشیوی که از مسیحیان در ***بَلَنْسِیَه*** باقی مانده، اطلاعات درباره

---

* – ابو عبدالله محمد بن یوسف بن هود ملقب به المتوکل علی الله.

** – زَیّان بن ابی حملات بن ابی الحجاج مَردَنیش.

*** – ابو زید عبدالرحمن السید ابی عبدالله بن ابی حفص بن امیر المسلمین عبدالمؤمن بن علی.

مُدَجَّنان این ناحیه بیش از سایر مناطق شبه جزیره است؛ از جمله می‌توان از سندهای آرشیو ***جیمز اوّل***، پادشاه ***آراگون***، یاد کرد که معمولاً در این اَسناد، حکمرانان مسیحی شیوه‌های اداری خویش را ثبت کرده‌اند. افزون بر آن، قانون نامه‌ها مدارک دادرسی و مربوط به محاکمه‌ها، گزارش‌های ***دومینیکن‌ها*** لیست‌های مالیاتی، قراردادها و غیره برجای مانده، که این منابع فراوان توجه تعدادی از محقّقان را جلب کرده و شاید ***برنز****[*] بیش از سایرین به بررسی آن‌ها پرداخته و بر این اساس، او اطلاعاتی در مورد امور ***مُدَجَّنان بَلَنْسِیَه*** و تشکیلات دینی آنان ارائه داده است. متأسفانه از سویی بخش اَسناد عربی ***بَلَنْسِیَه*** ناپدید شده و از طرف دیگر بر خلاف ***غَرْناطَه***، ***مُدَجَّنان*** این ناحیه به ندرت مورد توجه نویسندگان و وقایع نگاران مسلمان بوده‌اند؛ بنابراین، منابع موجود بیشتر بیان کننده دیدگاه فاتحان درباره مغلوبان است. باید گفت: ***مُدَجَّنان*** در امور مختلف جامعه ***بَلَنْسِیَه*** نقش داشتند؛ مثلاً بزرگانشان گاه در رهبری نظامی پذیرفته می‌شدند، بخش صنعت و حِرَف را صنعتگران ***مُدَجَّن*** تشکیل می‌دادند، فعّالیت آنان در بخش کشاورزی و تجارت نیز چشمگیر بود و زبان معمول در بین افراد این جامعه عربی بود. اگر به این نقش‌هایی که ***مُدَجَّنان*** در جامعه داشتند دقت شود، تا حدودی می‌توان به چگونگی موقعیت آنان پی برد[۹۳].

مسیحیان به هنگامی که بر مناطق اسلامی تسلط می‌یافتند، الگوی کلّی آنان در مورد مسلمانان ساکن این بود که در آغاز امتیازاتی به آنان می‌دادند تا بتوانند از اراضی مفتوحه بهره برداری کنند؛ آن گاه دیری نمی‌پایید که از طریق جا به جایی جمعیتی، تعداد مسیحیان در این نواحی افزایش می‌یافت و مسلمانان به صورت اقلیّت جامعه در می‌آمدند؛ اما در مورد ***بَلَنْسِیَه*** وضع به گونه‌ای دیگر بود. در این جا علی رغم سیطره مسیحیان، جمعیت مسلمانان کاهش چندانی نیافت و با توجه به وجود اکثریّت مسلمان، ***بَلَنْسِیَه*** تا مدت‌ها پس از استرداد هنوز برای مسیحیان محیط بیگانه جلوه می‌نمود و آنان کمتر مایل بودند در آن جا سکونت کنند. بدین گونه، ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** در بیشتر دوره‌ها تحت نظارت ***مُدَجَّنان*** باقی ماند و برای مدتی طولانی ویژگی‌های تمدّن اسلامی در این منطقه

---

* – رابرت ایگناتیوس برنز (R.I.Burns) استاد تاریخ دانشگاه کالیفرنیا است.

همچنان نمایان بود؛ حتی مدارکی وجود دارد که تعداد مسلمانان آن جا در سدهٔ ۱۰ق /۱۶م نیز قابل توجه بوده است.[۹۴]

در *بَلَنْسِيَه* هر یک از دو جامعه مسیحی و *مُدَجَّن* ادعا داشتند که ساکنان اصلی آن‌جایند و دیگری را بیگانه معرفی می‌کردند. *مُدَجَّنان* خودشان را جمعیتی محکوم و حاشیه‌ای نمی‌دانستند، مسیحیان نیز خود را بومی تصور می‌کردند نه مهاجمان سلطه‌جو. این تصورات شرایط خاصی را بین دو گروه به وجود آورده بود. در این میان *مُدَجَّنان* به منظور اثبات بومی بودن خویش با حمایت‌های شمال *افریقا* و *غَرْناطَه* هر دهه قیامی را بر ضد مسیحیان تدارک می‌دیدند که سرانجام این تحرکات منجر به برخورد خونین بین آنان در سال ۶۷۴ق /۱۲۷۶م شد. *مُدَجَّنان* از طریق این اقدامات، علاوه بر این که مانع تحکیم قدرت *جیمز اوّل* در *بَلَنْسِيَه* شدند، از گسترش نفوذ او در جنوب *فرانسه*، دخالت‌هایش در امور *ایتالیا* و نیز کمک‌هایش به جنگجویان صلیبی در شرق، جلوگیری کردند. پادشاده *آراگون* همواره نگران شرایط حاکم بر *بَلَنْسِيَه* بود و می‌گفت: بیش از دو دهه از فتح آن جا گذشته، اما هنوز فقط سی هزار مسیحی در این منطقه استقرار یافته‌اند؛ حال آن که به منظور ایجاد امنیت و خنثی کردن تهدیدات *مُدَجَّنان*، حداقل اسکان صد هزار مسیحی ضروری است و گرنه احتمال می‌رود بار دیگر مسلمانان بر این ناحیه غلبه یابند. از سوی دیگر، اشراف، نجبا و ملاکین کلیسا به خاطر مهارت‌ها و کارآیی *مُدَجَّنان* سعی می‌کردند از خروجشان جلوگیری کنند تا در زمینه‌های اقتصادی سود بیشتری به دست آورند. این حمایت‌ها سبب می‌شد تا جامعهٔ *مُدَجَّنان بَلَنْسِيَه* پایداری خویش را حفظ کند. اسقف *بَلَنْسِيَه* در آغاز سدهٔ ۸ق /۱۴م شِکوه می‌کند که بیش از نیمی از جمعیت اسقف نشین او را مسلمانان ذمّی تشکیل می‌دهند و تعداد مساجد نیز بیش از کلیساهاست.[۹۵]

در هر حال، باید گفت *بَلَنْسِيَه* در عصر تسلّط مسیحیان، بعد از *غَرْناطَه* دومین مرکز در شبه جزیره *ایبریا* به شمار می‌رفت، که هم جمعیت مسلمان زیادی را در خود جای داده بود و هم این که زبان عربی در آن جا رواج داشت. در این جا *مُدَجَّنان* مناطق روستایی تا سدهٔ ۹ق /۱۵م به جز عربی به زبان دیگری صحبت نمی‌کردند.[۹۶] با گذشت زمان تمدن اسلامی در این ناحیه نیز بدون تغییر باقی نماند، گرچه تا مدتی مسلمانان ذمّی آثار خویش را به عربی می‌نوشتند؛ اما به تدریج زبان عربی در معرض دگرگونی قرار گرفت و

زبان فاتحان در سطوح مختلف وارد نوشته‌های آنـان شـد. بـا ایـن هـمه، مـؤسسات و سازمان‌های اجتماعی مسلمانان در این منطقه هم‌چنان پابرجا بودند و به نظر می‌رسد *بَلَنْسِیَه* بیشتر ویژگی‌های دوره اسلامی را حفظ کرده است؛ اما در رأس هرم جـامعه بـه جای امام یا خلیفه، پادشاه مسیحی قرار داشت که موازنه همه چیز به دست او قابل تغییر بود. به رغم این که عناصر مختلف اسلامی زیر سلطه مسیحیان به مرور زمان مفهوم و نقششان تغییر می‌کرد، بنیادهای اعتقادی *مُدَجَّنان* دگرگون نشد و آنان بدون امام هم در برابر حملات تبلیغاتی مسیحیان با استواری از اعتقاداتشان دفاع کردند و تسلیم خواستهٔ مبلغان مسیحی نشدند.[۹۷]

پیمان نامهٔ تسلیم شاطِبَه

به نظر می‌آید حضور جمعیت کثیر مسلمان در ناحیه *بَلَنْسِیَه* و کمک‌هایی که آنان از *غَرْناطَه* و شمال افریقا دریافت می‌کردند از یک سو، و گرفتاری‌هایی که پادشاه آراگون در ارتباط با همسایگان مسیحی خویش داشت از سوی دیگر، سبب شد تـا **جـیمز اوّل** در مورد تصرف این منطقه با احتیاط و به صورت مرحله‌ای عمل کند. او در گـام نـخست تعدادی از مراکز مهم مسلمانان، از جمله شهر *بَلَنْسِیَه* را تصرف کـرد؛ آن‌گـاه در صـدد برآمد تا با انتقال جمعیت مسیحی به این نواحی موازنه جمعیت را به نفع مسیحیان تغییر دهد و در مرحله بعدی به سایر مناطق و دژهای اسلامی اطراف شهرها بپردازد. بنابراین، تا مدت‌ها برخی نواحی در اختیار اشراف مسلمان باقی ماند که سلطه مستقیم مسیحیان در آن‌ها مشهود نبود. این وضعیت تقریباً تا مرگ جیمز اوّل (۶۷۴ق /۱۲۷۶م) ادامه یافت. در زمان حکومت جانشین وی، **پطرس سوم** (۶۷۴ ـ ۶۸۴ق /۱۲۷۶ ـ ۱۲۸۵م)، بـود کـه مسیحیان همه دژهای اسلامی را درهم کـوبیدند، قـلعه‌های اشـراف *مُـدَجَّن* را تـصرف کردند و شوالیه‌ها و سربازان مسیحی را در آن‌ها مستقر کردند.[۹۸] البته قبل از آن و در زمان حکومت جیمز اوّل، بزرگان *مُدَجَّنان* بعضی مناطقی را که در اختیار داشتند، با انعقاد قرارداد به پادشاه مسیحی تسلیم کردند. دو فقره از این قـراردادهـا در سـال‌های اخـیر

شناسایی* و منتشر شده؛ یکی در ارتباط با تسلیم شهر ***شاطِبَه*** Jativa (واقع در جنوب شهر ***بَلَنْسِیَه***) به جیمز اوّل است، و دیگری مربوط به واگذاری محله‌ای استوار در نزدیکی شاطِبَه به نام ***القلعه*** Alcala، به این پادشاه مسیحی بوده است. این دو قرارداد به عربی و رومی نوشته شده، بدین صورت که در زیر هر سطر عربی معادل رومی آن را نیز آورده‌اند. در نسخه‌ای دیگر عبارت‌های عربی در میان سطرهای لاتینی آمده و با آن‌ها آمیخته شده است.[۹۹] گر چه مسیحیان در عمل اغلب مفاد این قراردادها را نادیده می‌گرفتند، اما بیان آن‌ها، به عنوان اسناد مهم باقی مانده از عصر ***مُدَجَّنان***، می‌تواند انعکاس دهنده بخشی از واقعیت‌های آن ایام باشد. از این رو، به این پیمان نامه‌ها پرداخته می‌شود.

باید یادآور شد که به هنگام تسلیم شاطِبَه به مسیحیان، خاندان ***بنی عیسی*** در آن جا حاکم بودند. یکی از بزرگان این خاندان شخصی به نام ***ابوالحسین یحیی بن احمد بن عسیی خزرجی*** بود که از سوی ***ابن هود*** در سال ۶۲۸ق /۱۲۳۱م به حکومت شاطِبَه منصوب شد و تا سال ۶۳۴ق /۱۲۳۷م حاکم آن جا بود. بعد از او از این خاندان، ***ابوبکر محمد بن عسیی*** از سال ۶۳۴ق /۱۲۳۷م (یک سال قبل از سقوط شهر ***بَلَنْسِیَه***) حاکم شاطِبَه بود و تا سال ۶۴۲ق /۱۲۴۴م که این شهر را تسلیم مسیحیان کرد، در این مقام باقی ماند. بعد از آن نیز از سوی ***جیمز اوّل*** حکومت او در شاطِبَه تأیید شد و سال‌ها رهبری ***مُدَجَّنان***را در آن شهر بر عهده داشت. نویسندگان از او با عنوان قائد ***مُدَجَّنان*** یاد کرده‌اند[۱۰۰] پیمان نامه تسلیم ***شاطِبَه*** بین او ***(ابوبکر محمد بن عسیی)*** و ***جیمز اوّل***، پادشاه ***آراگون***، منعقد شده و مفاد آن به شرح زیر است:

۱ ـ مسلمانان ذمّی (***مُدَجَّنان***) مجازند از مناره‌ها اذان بگویند، در مساجد به انجام فریضه نماز بپردازند و در جمعه‌ها و اعیاد خطبه بخوانند.

---

* – پیمان تسلیم شاطِبَه ناپدید بود تا این که اخیراً آرشیو شناس معروف آلبرت تورا (Alberto Torra) آن را از میان مجموعه‌ای از کتب خطی فرسوده استخراج کرد. این قرارداد اوّلین بار توسط برنز (Burns) و چودن (Chevedden) در سال ۱۹۹۲م در انجمن مطالعات خاورمیانه در ایالات متحده آمریکا ارائه شد، سپس در سال ۱۹۹۵ در یک نطق رسمی در دانشگاه بلنسیه به معرفی آن پرداختند. نک:

Burns & Paul E. Chevedden, (Negotiating Cultuers Bilingual Surrender treaties..., preface).

۲ ـ پادشاه مسیحی نباید از ***مُدَجَّنان*** شاطِبَه حیوان باربر بخواهد یا الزامات دیگری را بر آنان تحمیل کند؛ اما اگر شورشی در شهر ***بَلَنْسِیَه*** و اطراف آن رخ داد، مسلمانان شاطِبَه برای جلوگیری از توسعه آن باید پادشاه مسیحی را کمک کنند. دولت هم موظف است از شهروندان شاطِبَه حمایت کند تا بتوانند در امنیت زندگی کنند.

۳ ـ دولت مسیحی تأکید کرد کسی حق ندارد متعرض جان و مال ***مُدَجَّنان*** شاطِبَه شود. هنگامی که مسلمانان ذمّی از طریق خشکی یا دریا مسافرت می‌کنند، دولت موظف است از آنان محافظت کند تا به مقصد برسند. مقصدشان هر کجا باشد؛ خواه اقالیم و بلاد یا دژها و قصبه‌ها و خواه شهرها و روستاها و یا سواحل و بنادر دریاها، باید امنیت آنان تأمین شود.

۴ ـ هرگاه بین مسلمانان و مسیحیان نزاع و اختلافی رخ دهد، دو شاهد مرد (یک مسیحی و دیگری مسلمان) باید ادعای خواهان را تأیید کنند تا مورد قبول داور قرار گیرد.

۵ ـ هرگاه اسیر مسلمان به کسی پناه ببرد نباید او را مجازات کنند، اگر صاحبش پیدا شود باید آن اسیر را به او برگردانند. هر کس به مسلمانان حمله کند بر پادشاه فرض است که حکم اعدامش را صادر کند؛ اگر حمله کننده به دست مسلمانی کشته شد، آن مسلمان نباید به قتل برسد (قصاص شود).

۶ ـ به ***مُدَجَّنان*** شاطِبَه اجازه داده شده تا برای ساختن قصبه (دژ بزرگ شهر) اقدام کنند، همچنان که آنان می‌توانند دیوار بیرونی شهر را بازسازی کنند البته نباید مسلمان ذمّی را به انجام این کار مجبور یا از آن منع کرد. در هر حال اگر قصد بازسازی قصبه و دیوار بیرونی شهر را داشته باشند، باید این تصمیم را حاکم شاطِبَه به اطلاع پادشاه مسیحی برساند.

۷ ـ ***مُدَجَّنان*** همان مالیات‌هایی را که در گذشته معمول بوده، باید به پادشاه مسیحی بپردازند؛ توافق شده که پادشاه مالیات دام‌ها را مطابق سنّت مسلمانان دریافت کند؛ اما برخی مالیات‌هایی که اخیراً به منظور حفظ و نگهداری دیوار شهر بر بازاریان تحمیل شده، باید منسوخ شود.

بندهای ۸ تا ۱۱ این پیمان نامه مشتمل بر سوگندهایی است که طرفین به منظور تأیید

و تصدیق آن به جای آورده‌اند. پادشاه مسیحی، ملکه و پسرش ***آلفونس*** و جانشینان بعدی او ملزم به رعایت مفاد این قرارداد هستند. بدین منظور باید به خدای بزرگ، صلیب، انجیل و همه مقدسات آیین مسیح سوگند وفاداری یاد کنند. در این معاهده تصریح شده که دو رهبر مسلمان و مسیحی باید خود را به اجرای بندهای آن مقید بدانند. بزرگان ***شاطِبَه*** و سایر ***مُدَجَّنان*** این شهر باید به خداوند و رسولش، محمدﷺ، و قرآنی که بر او نازل شده سوگند وفاداری نسبت به این قرارداد یاد کنند. این پیمان نامه در حضور دو رهبر مسلمان و مسیحی و شاهدان دیگر که نامشان خواهد آمد، در یکشنبه ۲۵ ذی الحجه سال ۶۴۱ق برابر با ژوئن ۱۲۴۴م تنظیم شده است.

بخشی از بند ۱۲ باقی مانده و در آن تأکید شده که مسلمانان باید حقوق اسیران مسیحی را رعایت کنند. چندین بند محو شده و در بندهای ۱۷ و ۱۸ نام شاهدان این قرارداد چنین آمده است:

محمد بن احمد بن عیسی انصاری، محمد بن عبدالله بن یعقوب، محمد بن طلحه بن یعقوب بن طلحه و ***عبدالسلام بن یوسف*** و...[۱۰۱]

بنا بر آن چه در مفاد پیمان‌نامه شاطِبَه آمده؛ در بند ۱ مسیحیان آزادی دینی مسلمانان ذمّی را تأمین کرده و نظر به اهمیّت اعمال عبادی نزد ***مُدَجَّنان*** و حساسیتی که آنان نسبت به این اعمال داشته‌اند، آن را در بند اوّل آورده‌اند. در بند ۲ گرچه ***مُدَجَّنان شاطِبَه*** از تعهدات نظام معاف شده‌اند، اما به لحاظ کثرت جمعیت ***مُدَجَّنان*** در ***بَلَنْسِیَه*** و اطراف آن و این که گاه آنان بر ضد مسیحیان قیام می‌کردند، پادشاه مسیحی مسلمانان ذمّی شاطِبَه را ملزم کرده تا برای سرکوب شورش‌های محلی او را یاری کنند. بند ۳ دربارهٔ تأمین امنیت جانی و مالی برای ***مُدَجَّنان*** است و تصریح شده آنان در هر جای قلمرو ***جیمز اوّل*** سفر کنند، در امان‌اند. از بند ۴ چنین بر می‌آید که قاضی شاطِبَه نیز همانند قضات ***مُدَجَّن*** سایر مناطق، باید تحت نظارت حاکم مسیحی یا نمایندگان او کار کند. به لحاظ این که ***مُدَجَّنان*** در معرض حملات مکرر مسیحیان قرار داشته‌اند، در بند ۵ برای مهاجمان مجازات سختی را آورده‌اند. از بند ۶ چنین استنباط می‌شود که شهر ***شاطِبَه*** همانند بسیاری از شهرهای ***اسپانیای*** اسلامی از استحکامات متّحد المرکزی برخوردار بوده است. این استحکامات از دو دیوار تشکیل شده بودند؛ یکی دیوار درونی و بلندی که در داخل

شهر قرار داشت و در فاصله‌های معینی بر روی آن برج‌های برجسته و بزرگی ساخته بودند. دیگری دیوار مدوّر ولی کوتاه‌تر بیرونی بود که در خارج شهر بنا کرده بودند؛ بر روی این دیوار هم برج‌هایی قرار داشت و طوری ساخته شده بود که دیده‌بانان برج‌های دیوار درونی شهر بر آن اشراف داشتند. همچنین در این بند تلویحاً آمده که ***مُدَجَّنان*** فقط با اجازه پادشاه مسیحی می‌توانند استحکامات شهر را بازسازی یا تعمیر کنند. در بند ۷ تصریح شده که پادشاه مسیحی همان مالیات دوره اسلامی را از ***مُدَجَّنان*** اخذ می‌کند، سپس چنین آمده: مالیات بر دام‌ها مطابق سنّت مسلمانان گرفته خواهد شد (زکات)؛ امّا مالیاتی که قبلاً برای تعمیر و نگهداری استحکامات شهر اخذ می‌شد، اکنون لغو می‌شود. به نظر می‌آید با توجه به کثرت مسلمانان ذمّی تقویت استحکامات شاطِبَه به نفع مسیحیان نبوده است.

ذکر این نکته لازم است که ***جیمز اوّل*** در سال ۶۳۷ق / ۱۲۴۰م، یعنی چهار سال قبل از این که پیمان نامه شاطِبَه منعقد شود، فرمانروای شاطِبَه با بیش از صد نفر از اشراف مسلمان شهر را برای شرکت در یک مراسم نظامی عمومی فرا خواند. در این مراسم بزرگان مسلمان شاطِبَه با پادشاه مسیحی بیعت کردند. بدین گونه وفاداری خویش را نسبت به وی اعلام و حاکمیتش را پذیرفتند و از آن پس مسلمانان شاطِبَه به صورت ***اهل الدَّجْن*** درآمدند. بار دیگر در سال ۶۴۱ق /۱۲۴۴م شاطِبَه به طور رسمی‌تر تسلیم مسیحیان شد؛ در این سال علاوه بر تصویب معاهدهٔ تسلیم شهر، طرفین سوگند یاد کردند که مفاد آن را رعایت کنند. در این جا همه اشراف مسلمان شاطِبَه شرکت داشتند. در هر حال در ازای حمایتی که دولت مسیحی از قائد شاطِبَه و ***مُدَجَّنان*** آن شهر می‌کرد، مسلمانان آن جا رسماً تحت انقیاد پادشاه مسیحی درآمدند و خراج‌گزار او شدند.[۱۰۲]

معاهدهٔ تسلیم القلعه Al -Qalah (Alcala)

چنان که گذشت ***جیمز اوّل*** پس از تصرف ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** برخی از بزرگان مسلمان را در محلی که بودند به صورت نیمه مستقل رها ساخت. اینان چون نمی‌توانستند قدرت سیاسی و نظامی مؤثری در برابر مسیحیان باشند، به تدریج یا زیر سلطه مستقیم آنان قرار گرفتند یا کشته و یا از منطقه اخراج شدند؛ از جمله اشراف ***مُدَجَّن*** که در این ناحیه با

استیلاجویی مسیحیان مقابله کرد، ***ابو اسحاق ابراهیم العسکری*** بود. او دژهایی را در ساحل جنوبی ***بَلَنْسِیَه*** در اختیار داشت و در سال ۶۷۴ق /۱۲۷۶م به همراه گروهی از ***مُدَجَّنان*** دست به شورش زد که در سال ۶۷۵ق /۱۲۷۷م توسط ***پطرس***، پادشاه ***آراگون***، سرکوب شدند؛ سپس مسیحیان به اخراج آنان پرداختند و ***ابواسحاق*** با تعداد زیادی از ***مُدَجَّنان*** در سال ۶۷۶ق /۱۲۷۸م به ***تلمسان*** رفتند. یکی دیگر از کسانی که چندی به طور جدی با سلطه مسیحیان در منطقه ***بَلَنْسِیَه*** به مخالفت برخاست، ***ابو عبدالله محمد بن هذیل*** معروف به ***الازرق**** بود. او در سال ۶۴۱ق /۱۲۴۴م خودش را رعیت و ***واسال آلفونس***،[۱۰۳] فرزند جیمز اوّل، اعلام کرد تا بتواند دژهایش را در محلی به نام ***القلعه***** حفظ کند. الازرق از گرفتاری‌های دولت آراگون از جمله اختلافات این دولت با ***قَشْتَالَه*** بهره برد و چندین بار بر ضدّ مسیحیان شورش کرد؛ تهدیدات او گاه ***شاطِبَه*** را نیز فرا می‌گرفت و حتی به شهر ***بَلَنْسِیَه*** کشیده می‌شد.[۱۰۴]

سرانجام بر اثر فشارهای مسیحیان، الازرق ناگزیر شد دژهایش را به آلفونس، شاهزاده مسیحی، تحویل دهد. واگذاری ***القلعه*** براساس معاهده‌ای انجام گرفت که محتوای آن چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان، درود خدا بر سرور ما، محمد صلی الله علیه و آله، و آل او. بنا به فرمان آلفونس، فرزند پادشاه آراگون، وزیر شریف و والامقام (الازرق) با این شاهزاده قراردادی را به مدت سه سال منعقد می‌کند که براساس آن وزیر القلعه را، که مشتمل بر هشت دژ با روستاها و مراتع آنهاست، بدین‌گونه به آلفونس اعطا می‌کند: اولاً دو تا از دژها را اکنون واگذار می‌کند و شش دژ دیگر را پس از انقضای مدت سه سال تحویل خواهد داد. ثانیاً مالیات دژهایی را که وزیر در اختیار دارد به آلفونس پرداخت خواهد کرد. ثالثاً ***آلفونس*** به هر طریقی که مایل است می‌تواند در مدت حکمرانی‌اش دو دژ را به ***قائد ابو یحیی*** بن ابی اسحاق اعطا کند. در پایان آمده: این قرارداد در پانزدهم ذی الحجه سال ۶۴۲ق (برابر با ۱۵ آوریل ۱۲۴۵م) نوشته شده است.[۱۰۵]

---

* – الازرق (Al-Azraq) را گاه با عناوین وزیر و صاحب القلعه نیز خطاب می‌کردند.

** – القلعه متشکل از هشت دژ بود که در دره‌ای واقع در جنوب بلنسیه قرار داشت و امروزه بخشی از دره گالینرا (Gallinera) است. نک:

Negotiating Cultures Bilingual Surrecner Treaties in Muslim - Crusaders Spain. 28-29.

به نظر می‌آید دژهای دره ***القلعه*** از موقعیت دفاعی مهمی برخوردار بوده و هر دژی نیز قائدی داشته که همه تحت نفوذ قائد اعظم الازرق، بوده‌اند. خود او در مرکز القلعه درباری با شکوه داشته که هنوز بقایای قصر او به چشم می‌خورد. ساخت دژها به گونه‌ای بوده که همه آن‌ها به دربار متصل می‌شدند و به لحاظ استحکام القلعه، بعضی از مورخان از آن با تعبیر قوی‌ترین دژ ***اسپانیای*** اسلامی یاد کرده‌اند.[۱۰۶] قائد ***مُدَجَّنان*** القلعه به سبب برخورداری از موقعیّت استوار، پس از گذشت سه سال (مهلت تعیین شده در معاهده القلعه) از واگذاری دژها به دولت آراگون امتناع کرد و در سال ۶۴۵ق /۱۲۴۷م دست به شورش زد، متعاقب آن در ۶۴۶ق /۱۲۴۸م درگیری‌های سختی بین او و مسیحیان رخ داد. با وجود این، الازرق توانست با استفاده از شیوه‌های مختلف سال‌ها پایگاه خویش را حفظ کند. او برای جلب حمایت ***قَشْتالَه*** بارها با این دولت به گفتگو پرداخت و به دولت آراگون هشدار داد در صورت تداوم درگیری، با پادشاه قَشْتالَه بیعت خواهد کرد و با این سیاست، ترک مخاصمه یک ساله‌ای را در سال ۶۵۵ق /۱۲۵۷م بر ***آراگون*** تحمیل کرد.

در هر حال، مسیحیان دو دهه تلاش می‌کردند تا از طریق اقدامات سیاسی و نظامی بر القلعه استیلا یابند؛ اما با ناکامی مواجه می‌شدند؛ سرانجام بر اثر خیانت یکی از مشاوران الازرق، در سال ۶۵۶ق /۱۲۵۸م دژهای القلعه را تصرف کردند. در سندی مربوط به آرشیو ***جیمز اوّل*** چنین آمده است: الازرق همهٔ دژهایی را که در پادشاهی ***بَلَنْسِیَه*** در دست داشت، در اواخر سال ۶۵۶ق /۱۲۵۸م به ما (مسیحیان) برگرداند. بدین گونه، بیست سال بعد از سقوط شهر ***بَلَنْسِیَه*** (۶۳۶ق /۱۲۳۸م) ***مُدَجَّنان*** این منطقه زیر سلطه مستقیم مسیحیان درآمدند.گفته شده الازرق بعد از تسلیم دژها، خودش داوطلبانه تبعید از القلعه را پذیرفت و در ایام تبعید نیز شخصیت برجسته‌ای باقی ماند تا این که در اوایل حکومت ***پطرس***، پادشاه آراگون، در سال ۶۷۴ق /۱۲۷۶م یا در سال ۶۷۵ق /۱۲۷۷م به قتل رسید.[۱۰۷]

نگاهی به موقعیت اجتماعی و حقوقی مُدَجَّنان در ناحیه بَلَنْسِیَه

چنان که گذشت در این منطقه جمعیت ***مُدَجَّنان*** نسبت به مسیحیان افزایش چشمگیری داشت. حکمرانان مسیحی تلاش‌های دامنه داری را آغاز کردند تا بافت

جمعیتی را به نفع پیروان مسیح تغییر دهند. در این جهت اراضی وسیعی را به شوالیه‌ها و جمعیت‌های نظامی واگذار کردند؛ این گروه‌ها از طریق اعطای امتیازاتی توده‌های مسیحی را از شهرهای ***آراگون*** و ایالت ***کاتالونیا*** به سوی ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** کشاندند، اما رعایای مسیحی در این جا کمتر مورد توجه اشراف قرار گرفتند؛ چون مالکان مسیحی به دلیل مهارت‌هایی که ***مُدَجَّنان*** داشتند از آنان حمایت می‌کردند، حتی گاه حاکمان مسیحی را وادار می‌کردند تا آزادی دینی ***مُدَجَّنان*** را تأمین کنند.[۱۰۸] این حمایت‌ها به پایداری جامعه ***مُدَجَّنان*** در ***بَلَنْسِیَه*** کمک کرد؛ به طوری که در خارج از قلمرو دولت ***بنی نصر***، ***بَلَنْسِیَه*** در شبه جزیره به صورت جای مطمئنی درآمد که در آن ***مُدَجَّنان*** می‌توانستند به فرزندانشان زبان عربی بیاموزند و تا حدودی مطابق سنت‌های دینی خویش عمل کنند.[۱۰۹]

با وجود ستم‌هایی که از جهات گوناگون مادی معنوی به ***مُدَجَّنان*** روا داشته می‌شد، گاه اتخاذ روشی توأم با دور اندیشی و زیرکانه در قبال آنان ضروری می‌نمود تا در اداره امور اختلالی روی ندهد. برای نمونه می‌توان به روش محتاطانه ***جیمز اوّل*** نسبت به ***مُدَجَّنان*** دره ***اُگزو*** Uxo Valley در شمال شهر ***بَلَنسیَه***، اشاره کرد؛ به گفته ***فرناندز گنزالث*** Fernandezy Gonzalez جیمز اول در سال ۶۴۸ق / ۱۲۵۰م برای ***مُدَجَّنان*** این دره دستور العملی بدین شرح صادر کرد: همه مسلمانان ذمّی مجازاند در مورد ازدواج و دیگر مسائل مدنی مطابق سنّت خودشان عمل کنند؛ آنان همانند گذشته می‌توانند نمازشان را آشکارا و با جماعت برگزار کنند؛ همچنین خواندن قرآن را به پسرانشان بیاموزند بدون این که رنجی را از سوی متعصبان مسیحی متحمل شوند؛ ***مُدَجَّنان*** حق دارند همانند سایرین در قلمرو ما سفر کنند و به تجارت بپردازند، کسی نباید جان و مال آنان را مورد تعرض قرار دهد؛ مسلمانان ذمّی می‌توانند برای خودشان قاضی انتخاب کنند؛ بر طبق سنتشان یک امین (سرپرست) برگزینند و آب اراضی را به رسم دوره اسلامی بین خودشان تقسیم کنند؛ حاکمان مسیحی حق ندارند بر خلاف میل ***مُدَجَّنان*** مسیحیان را در میان آنان اسکان دهند؛ هر شخص ***مُدَجَّنی*** که بخواهد از دره ***اُگزو*** به قلمرو اسلامی مهاجرت کند، هیچ مانعی برای او وجود ندارد؛ مسیحیان باید با آنان به گونه‌ای رفتار کنند که ناگزیر نشوند از قلمرو ما هجرت کنند؛ ***مُدَجَّنان*** نباید به کشورهایی که با ما در حال جنگ هستند مهاجرت کنند و برای آنان که با ما خصومت دارند نباید آذوقه و یا چیز

دیگری تهیه کنند؛ آنان باید همانند رعایای وفادار به ما خدمت و از قلمرو ما حمایت کنند؛ ***مُدَجَّنان*** باید یک دهم از تمام تولیدات خود را به نمایندگان ما تحویل دهند، البته میوهٔ درختان و سبزیجاتِ تازه مشمول مالیات نمی‌شوند؛ نباید آنان را مجبور کرد مالیات دیگری برای تولیداتشان بپردازند.[۱۱۰]

باید گفت: شرایط در همه جای منطقه ***بَلَنْسِیَه*** یکسان نبود و در نواحی مختلف تفاوت‌های زیادی در مورد چگونگی رفتار با ***مُدَجَّنان*** وجود داشت. همچنین مسیحیان به وعده‌هایی که می‌دادند معمولاً عمل نمی‌کردند؛ از جمله بر خلاف قول‌هایی که به ***مُدَجَّنان*** دره اُگزو داده بودند باز هم مالیات‌های اضافی را آنان می‌گرفتند.[۱۱۱]

در مورد چگونگی اداره جامعه ***مُدَجَّنان شاطِبَه***، از ***جیمز اوّل*** منشوری دیگر مربوط به سال ۶۴۹ق /۱۲۵۱م باقی مانده که آن را نیز ***فرناندز گنزالث*** ذکر کرده است. در این منشور چنین آمده: مسلمانان ذمّی مجازاند قاضی را خود انتخاب کنند، اما امین که در این جا وظیفه جمع آوری مالیات‌ها را بر عهده داشت و صاحب مدینه (رئیس شهر) که عمدتاً دارای نقش پلیسی و امنیتی بود، توسط دولت مسیحی انتخاب می‌شوند؛ ***مُدَجَّنان*** می‌توانند به تجارت و داد و ستد بپردازند، کسی نباید اموال آنان را مورد تعرض قرار دهد؛ مأمور مسیحی حق ندارد به عنف وارد خانه مسلمانان ذمّی شود؛ پیروان مسیح بدون رضایت ***مُدَجَّنان*** نباید در محلات آنان اقامت گزینند؛ همه باید بدانند که آنان تحت حمایت پادشاه ***آراگون*** هستند.[۱۱۲]

باید ذکر کرد که وظیفه قاضی، امین و صاحب مدینه همه جا یکسان نبوده است؛ مثلاً آن گاه که امین با ناظر و سرپرست شهر توسط دولت مسیحی انتخاب می‌شد علاوه بر جمع آوری مالیات، کنترل و نظارت بر ناحیه وسیعی نیز بر عهدهٔ او بود، اما گاهی ***مُدَجَّنان*** خود امین را بر می‌گزیدند، در این صورت وظیفه‌اش به جمع آوری بدهی‌های دولت محدود می‌شد. در بعضی جاها قاضی جامعه ***مُدَجَّنان*** احکامش را با حقوق اسلامی ارتباط می‌داد، گاهی به قاضی اختیارات بیشتری می‌دادند و نقش رئیس دادگاه را نیز ایفا می‌کرد. گاه شغل قضاوت در تصرف یک خاندان باقی می‌ماند؛ چنان که در ***سرقسطه*** خاندان ***بِلْویس*** Belvis این منصب را در اختیار داشتند. گاهی در میان ***مُدَجَّنان*** قاضی به کسی اطلاق می‌شد که در مقابل تبلیغات مسیحیان به دفاع از فرهنگ و تمدن اسلامی

می‌پرداخت، اما در مناطقی دیگر، دولت ***آراگون*** بدین منظور قاضی را انتخاب می‌کرد تا مسلمانان ذمّی را کنترل کند. در ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** حقوق قاضی را دولت مسیحی می‌پرداخت و مفتی که هیچ حقوقی از مسیحیان دریافت نمی‌کرد، نزد ***مُدَجَّنان*** بر قاضی برتری داشت. در قلمرو ***قَشْتالَه*** به جای واژهٔ قاضی اصطلاح مفتی را بیشتر به کار می‌بردند. در ***بَلَنْسِیَه*** کلمه فقیه برای مکتب دار و معلم علوم دینی به‌کار می‌رفت، اما در ***قَشْتالَه*** به مأمور جامعه ***مُدَجَّنان*** فقیه می‌گفتند.[۱۱۳]

در سده‌های ۸ و ۹ق /۱۴ و ۱۵م مسیحیان در امور ***مُدَجَّنان*** بیشتر دخالت می‌کردند، در نتیجه آزادی‌های اجتماعی مسلمانان ذمّی به طور چشمگیری محدود شد؛ از جمله برای مهاجرت کردن آنان مشکل ایجاد کردند. قاضی ***مُدَجَّنان*** قدرت خویش را بـه نـفع مأموران مسیحی از دست داد، بر آنان شغل‌های اجباری تـحمیل کـردند، مـالیات‌ها را افزایش دادند که در بعضی جاها به یک پنجم و گاه به یک سوم محصول می‌رسید؛ حتی از کارگران ساده‌ای هم که بر روی اراضی اشراف کار می‌کردند، مـالیات مـی‌گرفتند. از حمام رفتن ***مُدَجَّنان*** جلوگیری کردند و حمام‌های آنان را مورد حمله قرار دادند. گفته شده مبارزه با نظافت که بخشی از اقدامات مقامات کلیسا به منظور برانداختن اعمال اسلامی بود، در همه جا معمول نبوده است. براساس اکتشافات اخیر مشخص شده که اشراف مسیحی مطابق الگوی ***مُدَجَّنان*** برای خویش حمام‌هایی می‌ساخته‌اند که دارای سه بخش آب سرد ولرم و گرم بوده‌اند.[۱۱۴]

حاکمان مسیحی از طریق ***مُدَجَّنان*** به اهمیت شغل محتسب پی بردند و آن را اقتباس کردند که به زبان کاتالونی بـه آن **مستسف** Mustasaf و بـه قشـتالی ***المـوتاسن*** Almotacen می‌گفتند؛ به عربی گاه اصطلاح صاحب السوق را برای محتسب بـه کـار مـی‌بردند کـه محرّف آن در زبان قشتالی به شکل ***زابازوگو*** Zabazoque درآمد. از ایـن شـغل اداری در همان سال فتح ***بَلَنْسِیَه*** (۶۳۶ق /۱۲۳۸م) در این شهر یاد شده، سپس در عصر ***مُدَجَّنان*** به طور گسترده و مؤثری در جامعه مسیحی معمول شد و به صورت سازمان استوار زندگی شهری درآمد که دولت از آن به عنوان ابزاری قوی برای اعمال قدرت استفاده می‌کرد.[۱۱۵] این نمونه گویای آن است که تشکیلات اداری مسـلمانان یـا بـخشی از آن بـعد از فـتح مسیحیان در قلمرو آنان همچنان تداوم داشته است.

به رغم این که مسیحیان شیوه‌های اداری مسلمانان را می‌پذیرفتند، نسبت به **مُدَجَّنان** سیاست‌های ضد و نقیضی اتخاذ می‌کردند؛ در حالی که اشراف و ملاکین مسیحی از آنان حمایت می‌کردند، اربابان کلیسا سخت مخالف مسلمانان ذمّی بودند. در این میان پادشاهان مسیحی نقش دوگانه‌ای ایفا می‌کردند تا گروه‌های ذی نفوذ جامعه را راضی نگه دارند. دستگاه پاپ نیز همواره به حکمرانان مسیحی آراگون و سایر مناطق توصیه می‌کرد تا تهدیدات **مُدَجَّنان** قلمرو خویش را جدی بگیرند؛ زیرا حضور آنان در جامعه مسیحی موجب آسیب دیدن اعتقادات پیروان مسیح می‌شوند. برای جلوگیری از خطر **مُدَجَّنان** روحانیان مسیحی از طرفی سعی می‌کردند آنان را به کیش مسیحیت درآورند، از سوی دیگر به شیوه‌های گوناگون مسلمانان ذمی را تحت فشار قرار می‌دادند تا به زعم خویش ایمان مسیحی را از ورود عناصر دینی مسلمانان حفظ کنند و مانع سست شدن باورهای دینی مسیحیان شوند. مثلاً گاه توده‌های مسیحی را بر ضد **مُدَجَّنان** تحریک می‌کردند که منجر به برپایی آشوب‌هایی در محلات مسلمان نشین می‌شد؛ از جمله در سال‌های بین ۶۷۴ق /۱۲۷۶م و ۶۹۰ق /۱۲۹۱م طبقات پایین جامعه مسیحی در نواحی مختلف همچون ***بَلَنْسِیَه***، ***شاطِبَه*** و غیره ناآرامی‌هایی برپا کردند، در پی آن محلات **مُدَجَّنان** مورد حمله قرار گرفت. البته چنین اقداماتی هر چندگاه تکرار می‌شد. بر اثر این حملات عده‌ای از مسلمانان ذمّی مجبور می‌شدند به ***غرناطه*** یا شمال ***افریقا*** مهاجرت کنند. هنگامی که مهاجرت‌ها افزایش می‌یافت، حاکمان مسیحی هشدار می‌دادند اگر تعداد زیادی از **مُدَجَّنان** هجرت کنند، در زمین‌ها نیروی کار ماهر باقی نمی‌ماند، از املاک محصولی به دست نمی‌آید و اسقف‌ها، شوالیه‌ها، اشراف زاده‌ها و شهروندان مسیحی دچار زیان خواهند شد. گاه حکمرانان مسیحی مقرراتی وضع می‌کردند تا از مهاجرت **مُدَجَّنان** جلوگیری کنند؛ چنان که ***مارتین اوّل*** Martin 1 پادشاه ***آراگون*** (۷۹۶ ـ ۸۱۳ق /۱۳۹۵ ـ ۱۴۱۰م)، در سال‌های فرمانروایی‌اش مهاجرت آنان را به هر مکانی که خارج از قلمرو آراگون باشد، ممنوع اعلام کرد. صاحبان اراضی نیز تمایل شدیدی به حفظ کشاورزان مُدَجَّن داشتند. **مُدَجَّنان** هم از موقعیت بهره می‌بردند و در جستجوی شرایط بهتری برای زندگی بر می‌آمدند.[۱۱۶]

با وجود این که برخی عناصر برجستهٔ جامعه مسیحی موافق همزیستی مسیحیان در

کنار ***مُدَجَّنان*** بودند، روحانیان مسیحی از زندگی کردن آنان در مجاورت پیروان مسیح ممانعت می‌کردند و یا بر خلاف شرایط تسلیم ***بَلَنْسِیَه***، مسلمانان ذمّی را به خاطر آموزش قرآن مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند. پاپ ***کلمنت چهارم*** Clement IV از نماز خواندن ***مُدَجَّنان*** وحشت خاصی داشت و خطاب به ***جیمز اوّل*** گفت: آموزش‌های اسلامی و اعمال عبادی آنان را محدود کند؛ او همچنین از این پادشاه مسیحی خواست تا اقدامات مؤثری برای کاهش دادن رعایای مسلمانان و یهودی قلمرو خویش به عمل آورد.[۱۱۷] در ***بَلَنْسِیَه*** مؤذنان ***مُدَجَّن*** شبانه روز پنج بار هم کیشان خویش را به برگزاری نماز در مساجد فرا می‌خواند؛ اما در سال ۷۱۱ق /۱۳۱۱م شورای ***وین*** به اذان گفتن ***مُدَجَّنان*** از مناره‌های مساجد ویا مکان‌های بلند اعتراض کرد و در پی اخطار شورای وین، جیمز دوم، پادشاه آراگون، در سال ۷۱۳ق /۱۳۱۳م قانونی را به تصویب رساند که در آن بلند اذان گفتن و آشکارا عبادت کردن ***مُدَجَّنان*** ممنوع اعلام شده بود. با وجود این ممنوعیّت، در سال ۷۳۱ق /۱۳۳۱م و ۷۴۰ق /۱۳۴۰م اسقف ***بَلَنْسِیَه*** شِکوه کرد که هنوز مسلمانان ذمّی آشکارا از محمدﷺ به نیکی یاد می‌کنند.[۱۱۸] در سال ۷۵۸ق /۱۳۵۷م مسیحیان در ازای دریافت وجهی از ***مُدَجَّنان***، به آنان اجازه دادند با صدای آهسته اذان بگویند.[۱۱۹] خلاصه آن که مقررات مسیحیان در ارتباط با ***مُدَجَّنان*** ناحیه ***بَلَنْسِیَه***، گاهی انعطاف‌پذیر و گاهی غیرقابل انعطاف بود؛ از طرفی در صدد بر می‌آمدند آنان را اخراج کنند و یا جلوی آزادی دینی را بگیرند، از سوی دیگر می‌کوشیدند با إعمال محدودیت‌هایی مسلمانان ذمّی را در قلمرو خویش نگه دارند. سیاست‌های متغیر مسیحیان در این ناحیه بیش از سایر جاها منجر به خشونت و خونریزی می‌شد،[۱۲۰] زیرا منطقه ***بَلَنْسِیَه مُدَجَّنان*** زیادی را در خود جای داده بود.

بنا بر آن چه گذشت، ***مُدَجَّنان*** در ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** وضع ثابتی نداشتند، گاه اربابان کلیسا آنان را چنان در تنگنا قرار می‌دادند که گویی می‌خواهند انتقام غفلت گذشته خویش را از این گروه بگیرند؛ گاهی نیز از امتیازاتی برخوردار می‌شدند که مسلمانان ذمّی جاهای دیگر از آن‌ها محروم بودند. مثلاً در سایر نواحی به ***مُدَجَّنان*** اجازه نمی‌دادند وارد خدمات نظامی و ارتش شوند، اما در ***بَلَنْسِیَه*** تا حدودی ویژگی‌های نظامی خویش را حفظ کردند: مردان ***مُدَجَّن*** به ساختن اسلحه اشتغال داشتند، برای خودشان سلاح نگه

می‌داشتند، در تمرینات نظامی نیز شرکت می‌کردند و به هنگام بحران بـه خـدمت در ارتش سلطنتی فرا خوانده می‌شدند. البته مسیحیان هیچ‌گاه آنان را بـه عـنوان صـاحب منصب در ارتش به‌کار نمی‌گرفتند، از جمله در جنگ‌های دریایی برای تعمیر کشتی‌ها از ***مُدَجّنان*** استفاده می‌کردند. هنگامی که در سال ۶۸۴ق /۱۲۸۵م ارتش ***فرانسه*** بـه قـلمرو آراگون حمله کرد، به درخواست پادشاه مسیحی ششصد نفر از ***مُدَجّنان*** به ارتش سلطنتی پیوستند و به خاطر به کارگیری ***مُدَجّنان*** بر ضد سپاهیان ***فرانسه***، نماینده پاپ به شدت از پادشاه آراگون انتقاد کرد. همچنین در دههٔ ۷۶۰ق /۱۳۶۰م یعنی در سال‌هایی که دولت آراگون با ***قَشْتالَه*** در حال جنگ بود، به منظور دفاع از ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** همه ***مُدَجّنان*** آن جا به خدمت اجباری در ارتش فرا خوانده شدند. گاه اشراف مسـیحی ***بَـلَنْسِیَه*** بـرای خـود از ***مُدَجّنان*** سپاه تشکـیل مـی‌دادنـد و ایـن گـروه هـمانند مـلازمان و مـحافظان آنـان عـمل می‌کردند.[۱۲۱]

قرائن نشان می‌دهد که در ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** جمعیت‌های ***مُدَجَّن*** و مسیحی گاه در محلات آمیخته با هم زندگی می‌کردند، اما نانوایی‌ها و قصابی‌های جداگانه‌ای داشـتند. گـاهی نانوایی‌ها را به ***مُدَجّنان*** اجاره می‌دادند؛ چنان که در شمال ***بَلَنْسِیَه*** شوالیه‌های ***مهمان نواز*** تنورهای نانوایی را سالانه در ازای دریافت مبلغ ثابتی به مسلمانان ذمّی اجاره دادند و مقرر کردند پخت نان این منطقه در انحصار ***مُدَجّنان*** است و کسی حق ایجاد نانوایی ندارد. در شاطِبَه نیز کار پخت نان همانند دوره اسلامی به مسلمانان واگذار شد. عموماً ***مُدَجّنان*** از امتیاز داشتن قصابی جداگانه نیز برخوردار بودند که در آن گوسفند را مطابق سـنت اسلامی ذبح می‌کردند. البته سندی از سدهٔ ۸ق /۱۴م بر جای مانده که ***مُدَجّنان*** قلعه ***ایوب*** از دولت مسیحی خواسته‌اند تا قصابی آنان جدا از مسیحیان باشد.[۱۲۲]

به نظر می‌آید مسلمانان ذمّی ناحیه ***بَلَنْسِیَه*** نسبت به سایر مناطق به مسیحیان مالیات کمتری می‌داده‌اند. چون مالیات سرانه‌ای که ***مُدَجّنان*** قلمرو ***قَشْتالَه*** می‌پرداختند براساس افراد محاسبه می‌شد، ولی همان مالیات، که در ***بَلَنْسِیَه*** بیزانت* نام داشت، به خانوار تعلق

---

* – بیزانت (Besant) واژه‌ای است که به جای دینار اسلامی به کار رفت؛ زیرا کشورهای اسلامی در اصل با اقتباس از سکه‌های امپراتوری بیزانس دینار را ساخته بودند. دولت آراگـون بـیزانت را بـا تـزئینات اسلامی در ضرابخانه‌های منطقه آراگـون، کـاتالونیا، مـوپلیه و بـلنسیه ضـرب مـی‌کرد. نک: (Burns,

می‌گرفت. بعضی اسناد باقی مانده نیز حاکی از آن است که **مُدَجَّنان مرسیه** (قلمرو قَشْتالَه) در اواخر سدهٔ ۷ق /۱۳م بـه مـنظور رهـایی از فشـارهای مـالیاتی بـه **بَلَنْسِیَه** مـهاجرت می‌کردند.[۱۲۳] اما درباره مقدار مالیات‌ها، گفته شده به لحاظ این که در **بَلَنْسِیَه مُدَجَّنان** و مسیحیان مالیات‌های یکسان و شبیه به هم پرداخت می‌کردند، مـحقّقان نـتوانسـته‌انـد آن چه را به مسلمانان ذمّی مربوط می‌شود، مشخص کنند.[۱۲۴]

به رغم این که در ناحیه **بَلَنْسِیَه** بسیاری از **مُدَجَّنان** در کنار مسیحیان به مدتی طولانی می‌زیستند، حاکمان مسیحی و اربابان کلیسا هیچ‌گاه در صدد برنیامدند به درک درستی از اسلام دست یابند تا از این طریق روابط پیروان دو دین را اصلاح کنند، بلکه همواره سعی می‌کردند مسیحیان را نسبت به اسلام و **مُدَجَّنان** بدبین نمایند و جوّ بی‌اعتمادی بین دو جامعه را توسعه دهند؛ سخنان **جیمز اوّل**، پادشاه آراگون، در واپسین روزهای عمرش مؤیّد این حقیقت است. او در نیمهٔ دوم سدهٔ ۷ق /۱۳م گفت: چون همهٔ مورها (**مُدَجَّنان**) خائن‌اند، باید از پادشاهی **بَلَنْسِیَه** اخراج شوند. ما با آنان به نیکی رفتار می‌کنیم در حالی که آنان می‌خواهند به ما آسیب وارد کنند. به مرور زمـان سـوء تـفاهم بـین دو جـامعه عمیق‌تر و گسترده‌تر شد، چرا که اربابان کلیسا جمعیت‌های تبشیری را مجبور می‌کردند تا فعالیت‌های تبلیغی را بر روی **مُدَجَّنان** متمرکز کنند تا به زعم خویش این مشکل بزرگ جامعه مسیحی را از میان بردارند؛ اما در یورش‌های تبلیغاتی پیوسته با شکست مواجه می‌شدند. به نوشته منابع مسیحی فقط افراد معدودی به کیش مسیحیت در می‌آمدند، ولی تغییر عقیده گروهی گزارش نشده است. البـته گـفته شـده از دهـه ۹۲۰ق /۱۵۲۰م **مُدَجَّنان بَلَنْسِیَه** به طور گروهی مسیحیت را پذیرفتند. باید گفت: از ایـن زمـان بـه سـبب خشونت‌های فزاینده مسیحیان، آنان ترجیح دادند ویژگی‌های اسلامی خویش را پنهان و به صورت مسلمانان سرّی زندگی کنند. چون سیاست اولیای مسیحی مـبنی بـر تـغییر عقیدهٔ مسلمانان به شکست انجامید، آنان به سبب ضعف و نـاتوانـی خـویش تـصمیم گرفتند که مسلمانان سرّی (**موریسکوها**) Moriscos را در فاصلهٔ سال‌های ۱۰۱۸ ـ ۱۰۲۰ق

.Medieval Colonialism, p. 80)

۱۶۰۹ ـ ۱۶۱۱م از ناحیه *بَلَنْسِیَه* اخراج کنند.[۱۲۵]

مُدَجَّنان جزایر بالئار (شرقی) The Balearics

جزایر شرقی در لشکر کشی‌های *جیمز اوّل* در سدهٔ ۷ق /۱۳م به تصرف مسیحیان درآمد. به گزارش منابع اسلامی استیلای آنان بر این جزایر همراه با اَعمال وحشیانه بوده است. ناوگان دریایی مسیحیان در شوال ۶۲۶ق /۱۲۲۹م جزیره *مَیُورقَه* Mllorca (Majorca) را محاصره کرد. به گفته **حمیری** در جریان آن مسلمانان رنج زیادی را متحمّل شدند به گونه‌ای که چنین رنجی را تا آن زمان به خود ندیده بودند. سرانجام مسیحیان در صفر ۶۲۷ق /۱۲۳۰م بر آن مسلط شدند و به قتل عام مسلمانان پرداختند. حاکم این جزیره، *ابو یحیی*، پس از دستگیری زیر شکنجه مسیحیان به قتل رسید.[۱۲۶] چون در این ایام دولت *آراگون* در ناحیه *بَلَنْسِیَه* نیز با مسلمانان درگیر بود، نتوانست جمعیت زیادی از مسیحیان را جهت اسکان به این جزیره انتقال دهد. در واقع این دولت با کمبود نیروی مسیحی مواجه شده بود. از این رو، سپاهیان مسیحی به تعقیب مسلمانان پناهنده به مناطق صعب العبور کوهستانی نپرداختند و در این مرحله به اشغال دژهای مهم جزیره اکتفا کردند. در مرحله بعد با تبلیغات توجه مسیحیان را به این جزیره جلب کردند و موفق شدند درحملات سال‌های ۶۲۹ ـ ۶۳۰ق /۱۲۳۲ ـ ۱۲۳۳م کاملاً بر این جزیره استیلا یابند.[۱۲۷] به نظر می‌آید به سبب حملات مکرر مسیحیان به *مَیُورْقَه*، اکثر جمعیت مسلمان آن یا نابود شدند و یا به شمال افریقا و غرناطه مهاجرت کردند؛ آن عده‌ای که باقی مانده بودند به شرط تأمین امنیت مالی و جانی خود را تسلیم مسیحیان کردند و به صورت اهل الدَّجْن درآمدند. گفته شده است که مسیحیان پس از تسلط بر این جزیره، با *مُدَجَّنان* همانند اسیران جنگی رفتار کردند؛ هزاران نفر از آنان را در بازارهای برده فروشی فروختند، جنگجویان مسیحی عده‌ای را اسیر کردند تا برای آنان در اراضی کار کنند؛ تعدادی را هم به ساختن دژها و راه‌ها مشغول کردند؛ برخی را جیمز اوّل اجازه داد تا در اراضی خودشان کشاورزی کنند و خراجی به خزانه پادشاهی بپردازند.[۱۲۸]

گفتنی است بعد از فتح جزایر شرقی توسط مسیحیان، از وجود جمعیت‌های بزرگ *مُدَجَّن* در آن جا گزارش نشده است. گفته‌اند تا مدتی گروه‌های کوچکی از *مُدَجَّنان* در

آن جا زندگی می‌کردند که زبان عربی هم در میان آنان معمول بوده است. با توجه به موقعیت این جزایر، معمولاً برده‌های مسلمان را از شمال افریقا برای فروش به آن جا منتقل می‌کردند؛ از این رو، احتمال می‌رود برخی به اشتباه این برده‌ها را هم در شمار ***مُدَجَّنان*** آورده باشند. البته به منظور بهره‌برداری از اراضی جزایر شرقی، مسیحیان ناگزیر شدند ***مُدَجَّنانی*** را از سایر مناطق ***اسپانیا*** به این جزایر انتقال دهند که در این جهت شوالیه‌های مهمان نواز و معبد نقش عمده‌ای بر عهده داشتند. پاپ ***گوریگوری نهم*** Gregory IX در سال ۶۳۷ق /۱۲۴۰م در مورد دوباره اسکان سازی ***مُدَجَّنان*** در جزایر شرقی به پیروان مسیح هشدار داد؛ امّا آنان به تذکر پاپ اعتنایی نکردند. در سال ۶۴۶ق /۱۲۴۸م نیز پاپ ***اینوسنت چهارم*** Innocent IV همان هشدارها را تکرار کرد. پاپ‌ها به پیروان مسیح توصیه می‌کردند چون مسلمانان ذمّی در صدد فرصتی هستند تا به مسیحیان آسیب برسانند، پس باید همیشه با آنان همانند برده رفتار کنند و از مقیم ساختن آنان در اراضی جزایر ***بالئار*** خودداری نمایند.[۱۲۹]

بعد از آن که پیروان مسیح به رهبری ***جمیز اوّل***، پادشاه ***آراگون***، بر جزیره ***مَیُورْقَه*** استیلا یافتند؛ ***سعید بن حکم***، حاکم مسلمان جزیره ***مَنُورَقَه*** Minorca، به منظور جلوگیری از حمله ویرانگر مسیحیان به قلمرو خویش، به جزیره مَنُورْقه، نزد جیمز اوّل رفت و به او پیشنهاد صلح کرد. جیمز که در این ایّام از طرفی تلاش می‌کرد تا بر امارت اسلامی ***بَلَنْسِیَه*** چیره شود و از سوی دیگر در مَنُورْقَه هم با شورش ***مُدَجَّنان*** روبرو بود، پیشنهاد حاکم مَنُورْقه را پذیرفت. براساس توافقنامه‌ای ***سعید بن حکم*** خود را تابع جیمز اوّل قرار داد؛ این پادشاه مسیحی هم حکمرانی او را بر مَنُورَقَه تأیید کرد.[۱۳۰]

ابن الاَبّار در این مورد می‌نویسد: رئیس سعید بن حکم بر ترک جنگ با روم (دولت آراگون) به توافق رسید و قرار شد سالانه مالیاتی را برای ملک ***روم*** بفرستد.[۱۳۱] بدین گونه، مسلمانان مَنُورَقَه به لحاظ سیاسی در موقعیت اهل الدَّجْن قرار گرفتند. باید گفت: این جزایر همواره در معرض حمله سودجویانی بود که ساکنانش را می‌گرفتند و در بازارها می‌فروختند. از طریق این قرار داد تسلیم که در سال ۶۲۸ق /۱۲۳۱م بین طرفین منعقد شد، مسلمانان مَنُورَقَه رعایای پادشاه مسیحی آراگون شدند و به همین سبب دیگر کسی جرأت آن را نداشت تاآنان را مورد تعرض قرار دهد و یا برای فروش به اسارت در آورد؛

ولی پس از آن، مشکل بزرگ بر سر راه ***مُدَجَّنان مَنُورَقَه***، فعالیت‌های تبشیری جمعیت‌های مسیحی بود که با حمایت‌ها و تشویق پاپ روانه این جزیره می‌شدند تا به زعم خویش با بدعت‌ها مبارزه و مسلمانان را به دین حق دعوت کنند.[۱۳۲]

سعید بن حکم بن عثمان در مدت حدود پنجاه سال حکومت خویش در ***مَنُورَقَه***، سعی کرد با ***جیمز اوّل*** رابطه استوار و نیکویی برقرار سازد. در دوره حکومتش، ***مَنُورَقَه*** پناهگاه علما، ادبا، فقها و سایر مهاجران اندلسی شد که او از آنان بـا احـترام وتکـریم اسـتقبال می‌کرد و برای آزادی اسرای مسلمان فدیه می‌پرداخت. به گفتهٔ ***ابن خـطیب*** رئـیس ابـی عثمان ***سعید بن حکم*** اموی همّتی عالی داشت. وی مدبّرانه علما را به سوی مَنُورَقَه جلب مـی‌کرد و بـرای رهـایی اسـرای مسـلمان اقـدامـات مـؤثری انـجام مـی‌داد. در نـتیجه فرمانروایی‌اش عظیم شد و قدر او در میان مردم بالا رفت.[۱۳۳] ***ابن سعید*** هم می‌گوید: در عهد او هیچ‌گاه نعمت از این جزیره قطع نشد.[۱۳۴]

سعید بن حکم در سال ۶۸۰ق /۱۲۸۱م درگذشت و پسرش، ***حکم بن سعید***، به جای او نشست. وی از همان آغاز در صدد برآمد تا سلطه مسیحیان را کنار زند و بـه اسـتقلال حکومت کند. از این رو، از پرداخت خراج سالانه به دولت آراگون خودداری و سعی کرد با کمک گرفتن از دولت‌های شمال افریقا و به طور مشخص از ***حفصیان تونس*** مـوقعیت خویش را تحکیم بخشد. به خاطر این استقلال‌طلبی، طولی نکشـید کـه ***آلفـونس سـوم***، پادشاه آراگون (۶۸۴ـ ۶۹۰ق /۱۲۸۵ـ۱۲۹۱م)، حاکم مسلمان ***مَنُورَقَه*** را از میان برداشت و مستقیماً به اِعمال نفوذ بر مسلمانان پرداخت. ***ابن خطیب*** می‌گوید: ***بـرجـلونی (آلفـونس سوم)*** در سال ۶۸۶ق /۱۲۸۶م ***مَنُورَقَه*** را تصرف کرد[۱۳۵]؛ حکم به اتفاق اطرافیانش به سبته رفتند و سایر مسلمانان تحت حُکم دشمن قرار گرفتند.[۱۳۶] به منظور کاستن از رنج ***مُدَجَّنان*** این جزیره، برخی از دولت‌های مسلمان با ***آراگون*** به مذاکره پرداختند؛ از جمله ممالیک مصر و ***حفصیان تونس*** از این دولت خواستند تا به آنان اجازه دهد که آزادانه شعائر دینی خویش را انجام دهند.[۱۳۷]

مسلمانان جزیره ***یابسه*** Ibiza نیز در پی محاصره طولانی (حدود پنج ماه) سرانجام در سال ۶۳۲ق /۱۲۳۵م یا در محرم ۶۳۳ق تسلیم دولت آراگون شدند. ***جیمز اوّل*** شاهزاده پرتغالی، ***پدرو*** Pedro، را به عنوان نایب خویش بر امارت آن جا منصوب کرد. پـدرو بـه

مُدَجَّنان یابسه اجازه داد در اراضی آن جا مشغول کار شوند، مشروط بر آن که نیمی از محصول را به او بپردازند. همچنین از آنان تعهد گرفت که ارباب و صاحبی به جز پدرو نداشته باشند. در واقع این شاهزاده پرتغالی توسط مسلمانان ذمّی به بهره‌برداری از اراضی جزیره یابسه اشتغال داشت.[۱۳۸] به نظر می‌آید فاتحان مسیحی پس از استیلا بر جزایر شرقی، باغ‌ها، روستاها و اراضی حاصل‌خیز را بین خود تقسیم کرده و ***مُدَجَّنان*** را همانند برده به کار گرفته باشند تا برایشان کشاورزی کنند. آنان بخش عمدهٔ محصول را به ارباب مسیحی می‌دادند و مالیاتی را نیز به خزانه سلطنتی پرداخت می‌کردند. در این میان سهم ناچیزی هم برای خودشان باقی می‌ماند.[۱۳۹]

در شهرهای این جزایر معمولاً ***مُدَجَّنان*** به حرفه‌هایی نظیر صبّاغی، کفّاشی، نسّاجی، نانوایی، دبّاغی، زرگری و شمشیرسازی مشغول بودند. مسیحیان با این پیشه‌وران ***مُدَجَّن*** نیز همچون برده رفتار می‌کردند؛ تولیدات آنان را تصاحب می‌کردند، حتی اربابان مسیحی می‌توانستند آنان را به دیگری بفروشند.[۱۴۰] به لحاظ این که ***مُدَجَّنان*** جزایر شرقی در جوار مسیحیان و به طور پراکنده زندگی می‌کردند، هرگز نتوانستند جامعهٔ متشکلی را تشکیل دهند تا از حقوق خویش دفاع کنند.[۱۴۱]

با عنایت به آن چه گفته شد، ***مُدَجَّنان*** جزایر ***بالئار*** در شرایط طاقت فرسایی زندگی می‌کردند. در چنین محیطی پیروان مسیح با شیوه‌های مختلف به ویژه از طریق تبلیغات سعی داشتند آنان را به کیش خود درآورند. بزرگ‌ترین و پرشورترین مبلّغ مسیحی این دوره ***رامون لول*** است که از جزیره ***مَیُورْقه*** برخاست، و مهم‌ترین هدفش گسترش مسیحیت در میان مسلمانان بود. در این جهت ***لول*** به فراگیری زبان عربی پرداخت. خود او می‌گوید: برده‌ای مسلمان به من عربی آموخت. وی هنگامی که دریافت هدف من از یادگیری عربی تبلیغ مسیحیت در میان مسلمانان است، قصد جانم را کرد، اما موفق نشد مرا از پای در آورد. لول فعالیت‌های تبشیری خود را در میان ***مُدَجَّنان مَیُورْقَه*** آغاز کرد؛ سپس طرح دامنه داری را برای گسترش مسیحیت به بزرگان مسیحی ارائه داد. یکی از نخستین اقدامات ***لول*** جهت اهداف تبشیری، تأسیس مدرسه آموزش زبان عربی در سال ۶۷۴ق /۱۲۷۶م در شهر ***میرامار*** Miramar (واقع در جزیره ***مَیورقَه***) بود. به دستور او در این مدرسه گروهی از مبلّغان فرانسیسکنی به یادگیری زبان عربی پرداختند. البته قبل از آن

دومینیکن‌ها به منظور تسهیل فعالیت مبلّغان در میان ***مُدَجَّنان***، در سال ۶۶۴ق /۱۲۶۶م صومعه‌ای را در ***مرسیه*** به آموزش زبان عربی اختصاص داده بودند. مدارسی از این گونه در ***بَلَنْسیَه*** و ***شاطِبَه*** نیز تا سال ۷۱۳ق /۱۳۱۳م فعال بودند.[۱۴۲] به رغم این تبلیغات گسترده، گزارش شده است که ***مُدَجَّنان*** مَنُورْقَه تا اواخر سال ۷۲۸ق /۱۳۲۷م در مساجد آن جا به انجام مراسم دینی مشغول بودند.[۱۴۳] یکی از مبشّران مسیحی این جزیره، به نام ***تورمیدا*** Turmeda تحت تأثیر اسلام از فعالیت خویش دست کشید و به این دین گرایش پیدا کرد و خود را ***عبدالله*** خواند. او از قهر مسیحیان و برای حفظ جانش به ***تونس*** رفت. در آن جا مورد تکریم سلطان ***بنی حفص*** قرار گرفت و در ردّ تبلیغات مبشّران مسیحی کتابی با عنوان ***تحفة الاریب فی الرّد علی اهل الصّلیب*** نوشت و در سال ۸۲۳ق /۱۴۲۰م در همان جا درگذشت.[۱۴۴] او در این اثر از سلطان حفصی به خاطر کمک‌هایش به مسلمانان اندلس، تجلیل کرده می‌گوید: وی موقوفاتی را برای کاهش رنج‌های آنان اختصاص داده بود.[۱۴۵] در هر حال مسلمانان جزایر شرقی در عصر حکومت مسیحیان با مصائب فراوانی مواجه بودند. بر اثر این مشکلات، اغلب آنان از این جزایر مهاجرت کردند. عدهٔ باقی مانده چندان قابل توجه نبودند تا بتوانند با خطرهای بزرگ دست و پنجه نرم کنند، در نتیجه به تدریج در جامعهٔ مسیحی محو شدند.

مُدَجَّنان مملکت ناوار

پادشاهی کوچک ناوار که در دو طرف ***پیرنه*** شکل گرفته بود، همواره نفوذش بین ***فرانسه*** در شمال و ***اسپانیا*** در جنوب در نوسان بود و توسعهٔ چندانی نیافت. این وضعیت تداوم داشت تا این که در سال ۹۱۸ق /۱۵۱۲م استقلالش را از دست داد و دولت قَشْتالَه آن را ضمیمه قلمرو خویش کرد.[۱۴۶] ***ناوار*** تنها دولت مسیحی شبه جزیره بود که نتوانست از اضمحلال قدرت موحّدان در اندلس سودی کسب کند؛ زیرا به واسطهٔ ***قَشْتالَه*** و ***آراگون*** از توسعه آن به سمت جنوب جلوگیری می‌شد و همچنان در ناحیه پیرنه و اطراف آن باقی ماند. ناوار از سال ۶۳۱ق /۱۲۳۴م زیر فرمان یک خاندان فرانسوی درآمد و بعد از آن بیشتر تحت تأثیر سیاست‌های ***فرانسه*** قرار گرفت و ارتباطش با دولت‌های مسیحی شبه جزیره کاهش یافت.[۱۴۷]

مُدَجَّنان ناوار بیشتر در شهر ***تُطِیْلَه*** و اطراف آن متمرکز بودند، شهری واقع در شمال غربی ***سرقسطه*** و جنوب ***پیرنه***، که جغرافی‌دانان مسلمان آن را در شمار ثغور مهم ذکر کرده‌اند.[۱۴۸] در سال ۵۱۲ق /۱۱۱۹م و به دنبال لشکرکشی ***آلفونس اوّل***، پادشاه ناوار به ***تُطِیْلَه***، مسلمانان آن جا تسلیم مسیحیان شدند. به هنگام استیلای ***ناوار*** بر این شهر، گرچه خاندان‌های اشراف مسلمان به قلمرو اسلامی مهاجرت کردند، ولی گروه‌هایی از ***مُدَجَّنان*** با تشویق دولت مسیحی در ***تُطِیْلَه*** و روستاهای اطراف آن باقی ماندند که جمعیت قابل توجهی را تشکیل می‌دادند. اینان از سمت جنوب با مسلمانان ذمّی ساکن در حوزه رود ***اِبْرُو*** رابطه برقرار کردند و از این طریق به تقویت موجودیت خویش پرداختند.[۱۴۹]

تا سال‌های اخیر اطلاعات چندانی از ***مُدَجَّنان‌ناوار*** در دسترس نبود، تا این که دو تن از محققان به تحقیق درباره آنان پرداختند و گوشه‌هایی از حیات این جامعه را روشن کردند. یکی از آن دو ***گارسیا ـ آرنال*** Mercedes Garcia - Arenal و دیگری محقق ژاپنی، ***اکیواوزاکی*** Ikio Ozaki، است. اوّلی اثر خویش را در سال ۱۹۸۴م در ***مادرید*** منتشر ساخت و دومی تحقیقش را در سال ۱۹۸۶م منتشر کرده و بیشتر به جنبه‌های زندگی اقتصادی ***مُدَجَّنان*** ناوار پرداخته است.[۱۵۰] ***هاروی*** Harvey در مورد مسلمانان ذمّی ناوار از این دو به ویژه از اثر گارسیا ـ آرنال استفاده کرده، که در این جا براساس نوشته‌های او مطالبی درباره آنان ارائه می‌گردد.

به لحاظ جغرافیایی موقعیت ناوار طوری بود که دارای هیچ مرز مشترک با دولت اسلامی نبود و به مدیترانه راه نداشت تا از ساحل آن مورد تعرض مسلمانان قرار گیرد. از این رو، ***مُدَجَّنان*** آن هیچ گاه متهم به خیانت و همکاری با قدرت‌های اسلامی نمی‌شدند. اگر در سایر نواحی پیروان مسیح از ***مُدَجَّنان*** تصویری خطرساز در ذهن خویش می‌ساختند و از آنان به عنوان تهدید بالقوه و همدستان پنهان دشمن مسیحیّت یاد می‌کردند، در ناوار نه تنها این گروه را عنصری خطرناک نمی‌دانستند، بلکه آنان را قابل اعتماد و ارزشمند تصور می‌کردند و از خدماتشان در ادارات دولتی و ارتش بهره می‌بردند. چنان که تعدادی از آنان در دربار سلطنتی مشغول کار بودند، عده‌ای نیز در ارتش مسیحی همانند مسیحیان به دفاع از قلمرو ***ناوار*** می‌پرداختند. گفته شده است که ***مُدَجَّنان*** ناوار نسبت به هم کیشانشان در مناطق دیگر، از موقعیت بهتری برخوردار بودند.

در این ناحیه به دلیل کمبود نیروی انسانی ماهر، دولت مسیحی سعی می‌کرد جامعه *مُدَجَّن* را حفظ کند و به ندرت سبب رعایت فرهنگ اسلامی تحت آزار و اذیت قرار می‌گرفتند و بدون مزاحمتی آزادانه مراسم دینی خویش را برگزار می‌کردند. فقط به هنگامی که دولت قَشْتالَه مملکت ناوار را ضمیمه قلمرو خویش کرد، بر *مُدَجَّنان* این ناحیه مصائب زیادی وارد شد، به طوری که تا سال ۹۲۲ق /۱۵۱۶م موجودیت آنان به عنوان یک واحد مشخص از بین رفت.[۱۵۱]

دولت ناوار به هنگام تصرف *تُطِیْلَه* و بنا بر شروط تسلیم، مسلمانان را به حومه شهر انتقال داد تا مسیحیان را در مرکز آن اسکان دهد. *مُدَجَّنان* به تدریج حومه تُطِیْلَه را آباد کردند، تا سدهٔ ۸ق /۱۴م شهر چنان توسعه یافت که حومه مسلمان نشین آن رونق و اهمیتش کمتر از سایر بخش‌ها نبود و *مُدَجَّنان* در این محل به حرفه‌هایی نظیر حصیربافی، سفال‌سازی، قصّابی و نانوانی اشتغال داشتند. در سال ۷۶۶ق /۱۳۶۵م ***چارلز سوم*** Cahrles III، پادشاه ***ناوار***، که ناگزیر شده بود در جنگ بین ***قَشْتالَه*** و ***آراگون*** شرکت کند، دستور داد دیوار و استحکاماتی در اطراف ناحیه *مُدَجَّنان* ایجاد کنند تا این منطقهٔ آباد ولی بدون حفاظ، از تعرّض دشمن مصون ماند. خود مسلمانان ذمّی دست به کار شدند و استوارترین حصار دفاعی را بنا کردند. چون هزینه مالی و انسانی آن را *مُدَجَّنان* تأمین کرده بودند، پادشاه مسیحی به مدت سه سال جامعه *مُدَجَّن* را از پرداخت مالیات به دولت معاف کرد.[۱۵۲]

با وجود این که گفته شده دولت ناوار به *مُدَجَّنان* عنایت داشته، اما بیش از دو سده محله آنان بدون حصار بود و به لحاظ این که محلات بی‌حفاظ در این دوره همواره در معرض خطر و تهدید بوده‌اند، احتمال می‌رود از این جهت متحمل رنج‌های زیادی شده باشند.

مسلمانان ذمّی می‌توانستند در قلمرو ناوار یا خارج آن به مسافرت و داد و ستد بپردازند. سندی از سدهٔ ۸ق /۱۴م بر جای مانده که در آن حاکم ناوار از پادشاه آراگون خواسته به هنگامی که *مُدَجَّنان* به قصد زیارت کعبه و سفر حج از قلمرو او عبور می‌کنند، آنان را تحت حمایت خویش قرار دهد تا در طول سفر از امنیت جانی و مالی برخوردار باشند و بدون هیچ مانعی بتوانند در آن مملکت رفت و آمد کنند.

بخش قابل توجهی از ***مُدَجَّنان*** ناوار به کشاورزی اشتغال داشتند؛ گروهی از آنان به عنوان مستأجر بر روی اراضی اشراف یا متعلق به دولت کار می‌کردند؛ عده‌ای نیز دارای زمین بودند و در ملک خودشان فعالیت داشتند. شاید مهم‌ترین شغل ***مُدَجَّنان*** این ناحیه پرورش اسب، قاطر و سایر حیوانات باربر بوده است. به عبارتی دیگر می‌توان گفت: امور حمل و نقل مملکت ***ناوار*** در انحصار آنان بود. یعنی حیوانات بارکش را یا به مسیحیان اجاره می‌دادند و یا این که خودشان با دریافت کرایه، به جابه جایی کالا و مسافر می‌پرداختند. اشتغال به این حرفه موجب می‌شد که اغلب دامپزشکان و نعلبندان نیز از جامعه ***مُدَجَّن*** باشند. ***مُدَجَّنان*** ناوار در ساخت بیشتر تجهیزات جنگی و دفاعی سده‌های میانه از قبیل زره، کمان، شمشیر، نیزه و جز این‌ها مهارت داشتند. با توجه به این مهارت‌ها بود که گاه پادشاه مسیحی شغل مهم و حساسی همچون اداره تدارکات ارتش و تعمیر و نگهداری دژها را به آنان واگذار می‌کرد؛ چنان که در دهه ۷۶۰ق /۱۳۶۰م شخصی به نام ***احمد بن هذیل*** ریاست این امور را بر عهده داشت. دولت ناوار اغلب اوقات با تهدیدات جنگجویان فرانسوی مواجه بود و به منظور مقابله با آنان ضرورت داشت سپاه را به ابزار جنگی پیشرفته مجهز کند و برای تأمین این تجهیزات، دولت به متخصصان ***مُدَجَّن*** تکیه داشت و آنان در این جهت کمک بزرگی به ***ناوار*** می‌کردند.[۱۵۳]

مُدَجَّنان ناوار برای مسائل حقوقی خویش قضات خاصی داشتند که دولت آنان را از بین مسلمانان ذمّی انتخاب می‌کرد. در این‌جا قاضی به شغل خویش به منزله مقام معتبر اسلامی نمی‌نگریست، بلکه سعی می‌کرد همانند نماینده وفادار دولت مسیحی عمل کند. شخصی با عنوان ***صاحب المدینه*** نظارت بر امور محلات مسلمان نشین را بر عهده داشت که او نیز مانند سایر مقامات جامعهٔ ***مُدَجَّن***، از سوی دولت منصوب می‌شد. اَسناد موجود نشان می‌دهد که ***مُدَجَّنان*** ناوار برای کارهای اداری از زبان عربی استفاده می‌کردند؛ مسیحیان این ناحیه هرگز چنین تصوری نداشتند که این زبان عاملی تهدید کننده برای هویت سیاسی و فرهنگی آنان است. از این رو، هیچ‌گاه در صدد مقابله با آن برنیامدند.

در مورد سرانجام کار ***مُدَجَّنان*** ناوار باید گفت: هنگامی که (در اوایل سدهٔ ۱۰ق /۱۶م)

پادشاه ***قَشْتالَه*** سلطه خویش را بر ***ناوار*** تحمیل کرد، از مسلمانان ذمّی آن‌جا خواست یا مسیحیت را بپذیرد و یا این که منطقه را ترک کنند. اغلب آنان با عبور از مرز ناوار وارد قلمرو آراگون شدند و بدین وسیله از تغییر عقیده اجباری خودداری کردند.[۱۵۴]

به نظر می‌آید برای تکمیل بحث جوامع ***مُدَجَّن*** در شبه جزیرهٔ ***ایبریا***، ***مُدَجَّنان*** پرتغال نیز مورد بررسی قرار گیرند، اما به هر دلیلی که شاید مهم‌ترین آن، کمبود مدارک و اسناد باشد، ***مُدَجَّنان*** پرتغال به ندرت مورد مطالعه قرار گرفته‌اند؛ حتی ***اوکالاغان*** Josph F. O'callaghan، که مقاله‌ای با عنوان ***مُدَجَّنان قَشْتالَه و پرتغال در سده‌های ۱۲ و ۱۳***[*] نگاشته، تقریباً در کلّ مقاله به ***مُدَجَّنان*** قَشْتالَه پرداخته و در مورد ***پرتغال*** فقط به اقدامات نظامی مسیحیان به هنگام استرداد شهرهای ***شَنْتَرین*** و ***لیسبون*** اشاره کرده است.[۱۵۵] البته هنگامی که از تغییر کیش اجباری یا اخراج ***مُدَجَّنان*** سخن به میان می‌آید، گزارش می‌شود این عمل در پرتغال زودتر از سایر مناطق شبه جزیره و در سال ۹۰۲ق /۱۴۹۷م انجام گرفته که آن هم ناشی از فشارهای قَشْتالَه بر پرتغال بوده است.[۱۵۶] در واقع این رویداد نشانه پایان یافتن مرحله نخست حیات ***مُدَجَّنان*** بوده و خبر از قریب الوقوع بودن مرحله دیگر و شرایطی می‌داده است که در آن ***اهل الدَّجْن*** ناگزیر شدند برای زیستن و باقی ماندن، هویت دینی و فرهنگی خویش را پنهان کنند. این مرحله از زندگی آنان که به دورهٔ ***موریسکوها*** شهرت یافته، در فصل بعدی بررسی خواهد شد.

---

* – ر.ک:

The Mudejars of Castile and Portugal in the Twelfth and Thirteenth Centuries.

یادداشت‌های فصل سوم

1. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516*** (Oxford University, 1976), vol. I, pp. 18m32, 179.

2. Harvey, L.P. ***Islamic Spain 1250 to 1500*** (The University of Chicago, 1990), p. 41.

3. ***Ibid.***

4. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp.14-15.

۵ ـ ونشریسی در کوه‌های ونشریس در غرب الجزایر به سال ۸۳۴ق/۱۴۳۱م متولّد شد. مدتی را در تلمسان نزد علمای آن جا به تحصیل پرداخت، اما بیشتر دوره حیاتش را در شهر فاس گذراند و در جامع قیروان این شهر بود که بر علوم مذهب مالکی تسلّط یافت. او صاحب تألیفات متعدّد از قبیل ***ایضاح المسالک الی قواعد الامام مالک***، ***قواعد فی فقه المالکیه***، ***الفائق فی الاحکام و الوثائق*** و کتاب ***المعیار المعرب*** است که در سال ۹۰۱ق/۱۴۹۶م از تألیف آن فارغ شد و وفاتش در سال ۹۱۴ق/۱۵۰۸م، یعنی در پایان عصر مدجّنان، بوده است (زرکلی، خیرالدّین، ***الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرّجال والنّساء من العرب والمستعربین والمستشرقین***، بی جا، ۲۵۵/۱ ـ ۲۵۶؛ ***المعیار المعرب والجامع المغرب عن فتاوی علماء افریقیة والاندلس والمغرب***، مقدمه مصحح).

۶ ـ ونشریسی، احمد بن یحیی، ***المعیار المعرب والجامع المغرب عن فتاوی علماء افریقیة و الاندلس والمغرب***، به تصحیح گروهی از فقها با نظارت محمد حجی، بیروت، دارالغرب الاسلامی (۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م)، ۱۲۲/۲.

۷ ـ همو، ۱۳۲/۲ ـ ۱۳۳.

۸ـ همو، ۱۲۱/۲ ـ ۱۲۲.

۹ـ همو، ۱۱۹/۲ ـ ۱۲۰.

۱۰ـ همو ۱۳۸/۲ ـ ۱۴۱.

۱۱ـ همو، ۱۴۱/۲.

۱۲ـ همو، ۱۵۲/۲ و ۱۶۲.

13. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp. 59-60.

14. ***Ibid.*** p. 60.

15. Nirenberg, David "Muslims in Christian Iberia, 1000-1526: Varieties of Mudejar ***Experience", the Medieval World,*** ec. By Peter Linehan and Janet L. Nelson (London and New York, 2001), p. 68.

16. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp. 62-63.

17. ***Idem,*** pp. 63 - 64.

18. O'callaghan, Joseph F. "The Mudejars of Castil and Portugal in the Twelfth and Thirtenth Centuries", ***Muslims Under Latin Rule 1100-1300,*** ed. by James M. Powell (Princeton University, 1990), p. 24.

19. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms,*** vol. I, p. 26; Harvey, L.P. ***Islamic Spain,*** p.70.

20. Harvey, L.P. ***Islamic Spain,*** pp. 68-69.

21. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms,*** vol.I,p. 181.

22. ***Idem,*** pp. 24-26; Harvey, L.P. ***Islamic Spain,*** p. 70.

23. Harvey, L.P. ***Islamic Spain,*** PP. 51-52.

24. ***Idme,*** p. 52.

25. ***Idem,*** p. 52.

26. ***Idem,*** p. 53.

27. Champman, Charles E. ***A History of Spain*** (New York, 1931), p. 113.

28. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp. 53-54.

29. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms,*** vol.I, pp. 22 - 25.

30. Harvey, L.p> ***Islamic Spain,*** p. 54.

31 Champman, Charles E.A. ***History of Spain,*** pp. 72, 87; Durant, will, ***The Story of Civilization: The Age of Faith,*** vol. IV, pp. 700-701.

32. Nirenberg, David "Muslims in Christian Iberia, 1000-1526: Varieties of Mudejar Experience:, ***The Medival World,*** ed. By Peter Linehan and Janet L. Nelson, p. 61.

33. Kamen, Henry, ***Spain 1469-1714 a Society of Conflict*** (London and new York, 1985), p. 18.

34. ***O'callaghan,*** Joseph F. pp. 30-31.

35. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250-1513,*** Vol.II, p. 129.

36. ***O'callaghan,*** pp. 27-28.

37. Harvey, L.P. ***Islamic Spain,*** pp.65-66.

38. Nirenberg, David, ***Muslim in Chrisian Ibria..., p. 63.***

39. Hillgarth, J.N. ***The spanish Kingdoms 1250-1516,*** vol.I, p. 178.

40. ***O'callaghan,*** pp. 35-36.

41. ***Idem,*** pp. 36-38.

42. Harvey, L.P. ***Islamic Spain,*** pp. 74-77; Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms*** vol. II, p. 131.

43. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp. 71-73.

44. ***O'callaghan,*** pp.40-41.

45. Burns, Robert Ignatius. ***Medieval Colonialism Postcrusade Exploitation Of Islamic Valencia*** (Princetion University, 1975), p. 140.

46. ***Ibid,*** p. 9.

47. ***O'callaghan,*** p. 54.

48. Chejne, Anwar, ***Muslim Spain its History and Culture*** (The University of Minnesota, 1974), pp. 122-124.

49. ***Ibid,*** pp. 124-125.

50. ***O'callaghan,*** pp.42-44.

51. ***Ibid,*** pp. 54-48.

52. ***Ibid,*** p. 48.

53. Mastnak, Tomaz, ***Crusadin Peace Christendom the Muslim World and Westrn Political Order*** (University of California, 2002), p. 169; Daniel, Norman, ***Islami and The West: The Making of an Image*** (Edinburgh University, 1966), pp. 6, 184-185.

54. Chejne, Anwar, ***Muslim Spain,*** p. 125; ***O'callaghan,*** pp. 49-50.

55. Chejne, P. 125; Daniel, Norman, ***Islam and the West,*** pp. 62-63.

56. Chejne, Anwar, ***Muslim Spain,*** pp. 125-129.

56. ***O'callaghan,*** p. 50.

58. Monroe, Jamest T. ***Islam and the Arabs in Spanish Scholarship*** (leiden, 1970), p. 3.

۵۹ـ نظام فرانسیسکن به وسیله فرانسیس مقدس آسی سی (۱۱۸۱ ـ ۱۲۲۶م st. Francis of Assisi) تأسیس شد و پاپ در سال ۱۲۲۳م آن را به رسمیّت شناخت. فرانسیسکن‌ها عهده‌دار فعالیّت‌های تبلیغاتی در میان مردم بودند. آنان واعظانی مردم پسند بودند که معمولاً در معابر با مردم گرم می‌گرفتند و در کارهای تبلیغی سهم عظیم برعهده داشتند. نظام دومینیکن را دومینیک مقدّس (۱۱۷۰ ـ ۱۲۲۰م st. Dominic) تأسیس کرد و در سال ۱۲۱۶م به وسیله پاپ رسمیّت یافت. وظایف مخصوص این نظام وعظ، مطالعه و مبارزه با بدعت بود. این گروه همواره در پی کسب دانش بودند و الهیون برجسته‌ای را تربیت کردند که از آن جمله می‌توان از توماس اکویناس یاد کرد. (مولند، اینار، **جهان مسیحّیت**، ترجمه محمد باقر انصاری، مسیح مهاجری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸ش، ص ۱۰۱ ـ ۱۰۲).

60. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516,*** vol.I, pp. 210-211.

61. Mastnak, Tomaz, ***Crusadin Peace Christendom the Muslim World and Western Political Order,*** pp. 220-221.

۶۲ـ ونشریسی، احمد بن یحیی، ***المعیار المعرب والجامع المغرب عن فتاوی علماء افریقیة و الاندلس والمغرب***، ۱۵۵/۱۱ ـ ۱۵۸.

63. ***O'callaghan,*** p. 52.

64. Daniel, Norman, ***Islam and the West,*** p. 116.

65. Burns, Robert Ignatius, "Muslims in the Thirteenth - Century Realms of Aragon", ***Muslims under Latin Rule 1100 - 1300,*** ed. by James M.Powell, pp. 60-61.

66. ***Ibid.*** p. 65.

67. Harvey, ***Islamic Spain,*** p. 99.

68. Burns, ***Muslims in the Thirteenth - Century Realms of Aragon",*** p. 65.

69. Harvey, L.p. ***Islamic Spain,*** p. 101.

70. Lourie, Elena, ***Crusade and Colonisation: Muslims, Christians and Jews in Medieval Aragon*** (U.S.A, Variorum, 1990), pp. 14-15.

71. Harvey, L.P. "The Mudejars" ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed. By Salma Khadra Jayyusi, vol. I, p.181.

72. Burns, ***Muslims in the Thirteenth - Century Realms of Aragon",*** pp. 65-66.

73. ***Lourie,*** Elena, p. 52.

74. Harvey, L.P. "The Mudejars" ***The Legacy of Muslim Spain,*** d. by Salma Khadra Jayyusi, vol. I, p. 182; idem, ***Islamic Spain,*** pp.102,105.

75. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250-1516,*** vol.I, p. 182.

76. Harvey, L.P. }The Mudejars" ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed. by Salma khadra Jayyusi, vol. I, p. 182.

77. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516,*** vol.I, p. 182.

78. Harvey, ***Islamic Spain,*** p. 105.

79. ***Lourie,*** Ilena, pp. 48-49; ***Hillgarth, J.N. vol.I,p. 182.***

80. Harvey, Islamic Spain, pp. 107-108.

81. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516,*** vol. I, p. 238.

82. Burns, Robert Ignatius. ***Medieval Colonialism Postcrusade Exploitation of Islamic Valencia (Princetion University, 1975), p. 4.***

83. Idem, ***Muslims in the Thirteenth - Centuryrealms of Aragon,*** pp. 61-62.

84. ***Ibid,*** pp. 62-63.

۸۵ ـ یاقوت حموی، ***معجم البلدان***، ۳۰/۴.

۸۶ ـ عنان، محمدعبدالله، الآثار الاندلسیة الباقیة فی اسپانیا والبرتغال، قاهره، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م، ص ۱۲۰.

87. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516,*** vol.I, p. 87.

88. Burns, ***Muslims in the Thirteenth - Century Realms of Aragon,*** pp.63-64.

89. Idem, ***Islam Under the Crusaders Colonial Survival in the Thirteenth - Century Kingdom of Valencia*** (Princeton University, 1973), p. 15.

۹۰ ـ یاقوت حموی، ***معجم البلدان***، ۴۹۰/۱؛ ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل بن محمد بن عمر، ***تقویم البلدان***، پاریس، ۱۸۴۰م، ص۱۷۹؛ حمیری، محمد بن عبدالمنعم، ***الرّوض المعطار فی خبر الاقطار***، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۹۸۴، ص۹۷.

۹۱ ـ ابن خلدون، عبدالرحمن، ***العبر***، بیروت، ۱۹۵۹م، ۳۹۱/۷ ـ ۳۹۲؛ مقری، ***نفخ الطیب***، تحقیق احسان عباس، ۴۵۶/۴.

92. Burns, Robert I. & Chevedden, Paul E. ***Negotiating Cultures Bilingual Surrender Treaties in Muslim - Crusader Spain*** (Leiden, 1999), p. 3.

93. Burns, ***Muslims in the Thirteenth - Century Realms of Aragon,*** p. 71; idem , ***Islam Under the Crusaders, Preface; Harvey, Islamic Spain,*** p. 118.

94. Harvey, ***Islamic Spain,*** p. 119.

95. Burns, ***Muslims in the Thirteenth - Cntury Realms of Aragon,*** pp. 74-76.

96. Lourie, Elena, ***Crusade and Colonisation, Muslims, Christians and Jews in Medival Aragon,*** p. 53.

97. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp. 119-120.

98. ***Ibid,*** 122 - 124.

99. Burns, Robert I. & Chevedden, Paul E. ***Negotiating Curltures Bilingual Surrendr Treaties in Muslim - Crusader Spain,*** Preface.

100. ***Ibid,*** pp. 72-74.

101. ***Ibid,*** pp. 158 - 161.

102. ***Ibid,*** pp. 168 - 180.

۱۰۳ ـ واژه واسال (Vassal) در اروپای سده‌های میانه برای نشان دادن نفس وابستگی شخصی مصطلح و در مورد افرادی از طبقات مختلف اجتماعی قابل اطلاق بوده است. یک فرد عادی می‌توانست طی مراسم خاصی نسبت به نجیب زاده‌ای اعلام وابستگی کند، یعنی واسال او شود. در این صورت تحت الحمایه او قرار می‌گرفته و از ارباب خویش تیول دریافت می‌کرده است و... به همین گونه یک کنت نیز پس از انجام مراسمی به تابعیّت پادشاه در می‌آمده، یا در واقع واسال او می‌شده است و... (بلوخ، مارک، ***جامعه فئودالی***، ترجمه بهزاد باشی، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۳ش، ۲۵۷/۱ ـ ۲۵۸).

104. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp. 122 - 123; Burns, ***Islam Under the Crusaders,*** pp. 325 - 333.

105. Burns, Robert I. & Chevedden, Paul E. ***Negotiating Cultures Bilingual Surrender Treaties in Muslim - Crusader Spain*** , pp. 41-50.

106. ***Ibid,*** p. 63; Burns, ***Islam Under the Crusaders,*** pp. 325-326.

107. ***Idem, Islam Under the Crusaders,*** pp. 327-331.

108. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516,*** vol.I, pp. 28-29,

109. ***Lourie,*** Elena, p. 51.

110. Burns, ***Islam Under the Crusaders, pp. 121-122; Harvey , Islamic Spain,*** *p*pp.125 - 126.

111. Harvey, ***Islamic Spain,*** p. 126.

112. Burns, ***Islam Under the Crusaders,*** pp.122-123.

113. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp.127-128.

114. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingoms 1250-1516,*** vol.I, pp. 184, 189-190.

115. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp.129-130.

116. ibid, pp.134-135; Burns, ***Muslims in the Thirteenth - Century Realms of Aragon,*** p. 78.

117. Daniel, Norman, ***Islam and the West,*** p. 116.

118. Burns, ***Islam Under the Crusaders,*** pp 187-188.

119. Burns, Ira M. ***History of Islamic Societies*** (Cambridge University, 1988), p. 388.

120. Harvey, ***Islamic Spain,*** p. 136; Idem, "The Mudejars" ***The Legacy of Muslim Spain,*** vol. I, p. 183.

121. Burns, ***Muslims in the Thirteenth - Century Realms of Aragon,*** pp. 85-87; Idem, ***Ialma Under the Crusaders,*** pp. 291-293; ***Hillgarth,*** Vol, I, pp. 179-180.

122. Burns, ***Medieval Colonialism,*** pp. 48-51.

123. Lourie, Elena, ***Crusade and Colonisation: Muslims, Christians and Jews in Medieval Aragon,*** pp. 25-26.

124. Burns, ***Medieval Colonialism,*** pp. 211-212.

125. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp. 136-137.

۱۲۶ ـ حمیری، ***الروض المعطار***، ص ۵۶۸؛ النباهی، ابوالحسن علی بن عبدالله، ***تاریخ قضاة الاندلس***، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م، ص ۱۵۰.

۱۲۷ ـ اشباخ، یوسف، ***تاریخ الاندلس فی عهد المرابطین والموحدین***، ترجمه محمد عبدالله عنان، قاهره، ۱۳۶۰ق/۱۹۴۱م، ۱۷۳/۲؛ Harvey, ***Islamic Spain,*** p. 114.

۱۲۸ ـ سالم سیسالم، عصام، ***جزر الاندلس المنسیّة***؛ بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴، ص ۴۳۸ ـ ۴۳۹.

129. Lourie, Elena, ***Crusade and Colonisation: Muslims, Christians and Jews in Medieval Aragon,*** p.628.

۱۳۰ ـ سالم سیسالم، عصام، ***جزر الاندلس المنسیّة***؛ ص ۴۴۷.

۱۳۱ ـ ابن الأبّار، ***الحُلّة السِّیراء***، ۳۱۸/۲ ـ ۳۱۹.

132. Lourie, Elena, ***Crusade and Colonisation,*** p. 637.

۱۳۳ ـ ابن خطیب، محمد بن عبدالله، ***اعمال الاعلام***، تحقیق لوی پروونسال، بیروت، دارالمکشوف، ۱۹۵۶م، ص ۲۷۵.

۱۳۴ ـ ابن سعید المغربی، ***المغرب فی حلی المغرب***، تحقیق شوقی ضیف، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۵۳م، ۴۶۹/۲.

۱۳۵ ـ ابن خطیب، محمد بن عبدالله، ***اعمال الاعلام***، ص ۲۷۶ ـ ۲۷۷.

۱۳۶ ـ ابن خلدون، عبدالرحمن، **العبر**، قاهره، بولاق، ۱۲۸۴ق، ۳۰۶/۶.

۱۳۷ ـ سالم سیسالم، عصام، **جزر الاندلس المنسیّة**؛ ص ۴۶۰.

۱۳۸از ءشقرثغو ***Islamic Spain,*** p. 115.

139. Lourie, Elena, ***Crusade and Colonisation,*** p.644.

140. Harvey, ***Islamic Spain,*** p. 115.

141. Lourie, Elena, ***Crusade and Colonisation,*** p. 645.

142. Encyclopaedia or Religion and Ethids, ed. By James Hastings (New York 1915), vol. VIII, pp. 194-195; Hillgarth, J.N ***The Spanish Kingdoms 1250-1516,*** vol. I, pp. 164-165.

143. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516,*** Vol.I, p. 171.

۱۴۴ ـ جنثالث پالنسیا، آنخل، **تاریخ الفکر الاندلسی**، ترجمه حسین مؤنس، پورسعید، بی تا، ص ۵۸۶ ـ ۵۸۷.

۱۴۵ ـ الترجمان، عبدالله بن عبدالله، **تحفة الاریب فی الرّد علی اهل الصّلیب**، مصر، ۱۸۹۵م، ص۱۳.

146. Harvey, ***Islamic Spain,*** p. 138.

147. Hillgarth, J.N. ***the spanish Kingdoms 1250-1516,*** vol.I, p. 18.

۱۴۸ ـ ابوالفداء، **تقویم البلدان**، ص ۱۸۱؛ حمیری، **الروض المعطار**، ص ۱۳۳.

149. Harvey, ***Islamic Spain,*** p. 139.

150. ***Ibid,*** pp. 138-139.

151. ***Ibid,*** 139-140.

152. ***Ibid,*** pp. 140-141.

153. ***Ibid,*** pp. 141-145.

154. ***Ibid,*** pp. 145-150.

155. O’callaghan Joseph F. "Tht Mudejars of Castil and Portugal in the Twelfth and Thirteenth Centuries", ***Muslims Under Latin Rule 110-1300,*** ed. by James M. Powell, p. 15.

156. Harvey, "The Mudejars" ***The Legacy of Muslim Spain,*** vo.I, p. 184.

فصل چهارم

موریسکوها

مرحله نخست زندگی ***مُدَجَّنان***که شرح آن گذشت، به طریق غیرمستقیم با دولت ***بنی‌نصر*** ارتباط داشت؛ زیرا بعد از سقوط ***غَرْناطَه*** بود که حاکمان مسیحی برای مقابله با هویت مشخص ***مُدَجَّنان*** متفق شدند. یعنی با از میان برداشتن دولت بنی نصر، آنان به یکپارچگی سیاسی دست یافتند؛ آن‌گاه زمینه به منظور دست یابی به وحدت دینی فراهم آمد. در این جهت پیروان مسیح اقدامات خویش را آغاز کردند که به دگرگونی در حیات ***مُدَجَّنان*** انجامید؛ تحولی که از آن به دورهٔ **موریسکوها** تعبیر می‌شود. با عنایت به این که قوام جامعه ***مُدَجَّنان*** بی‌ارتباط با مسلمانان و دولت ***غَرْناطَه*** نبوده، و از سوی دیگر جامعهٔ **موریسکوها** بعد از سقوط ***غَرْناطَه*** رخ نموده است، از این رو، در بخشی از این فصل به موضع دولت بنی نصر در برابر حکمرانان مسیحی و چگونگی سقوط آن، پرداخته می‌شود. آن‌گاه دربارهٔ **موریسکوها** به تفصیل بحث خواهد شد.

دولت بنی نصر و توسعه‌طلبی‌های مسیحیان

در شرایطی که هرج و مرج ناشی از اضمحلال دولت موحّدان سراسر ***اَنْدَلُس*** اسلامی را فرا گرفته بود؛ ***محمد بن یوسف*** بن نصر، معروف به ***ابن احمر***، فعالیت‌های خویش را به منظور تشکیل دولت بنی نصر از دژ ***اَرْجُونَه***، واقع در ولایت ***جَیّان***، آغاز کرد.[1] او با

برخورداری از مساعدت‌های ***بنی اَشْقِیلُولَه***،[۲] خویشان سببی بنی نصر، در سال ۶۳۰ق /۱۲۳۳م بر ***جَیّان*** و ***شَریش*** استیلا یافت.[۳]

دیری نپایید که مسلمانان ***بَیّاسَه***، وادی ***آش*** و ***مالَقَه*** نیز به فرمان وی گردن نهادند.[۴] در این میان بخت یار ***ابن احمر*** بود؛ زیرا رقیب او، ***محمد بن یوسف*** بن هود، به سال ۶۳۵ق /۱۲۳۸م درگذشت. به دنبال آن، دولت ***بنی هود*** فروپاشید و میراث آن در جنوب ***اَنْدَلُس*** و ***غَرْناطَه*** نصیب ***ابن احمر*** شد.[۵]

در این اثنا، فشارهای مسیحیان نیز ابن احمر را وادار کرد تا نیروهای خویش را به سمت جنوب سوق دهد و در ***غَرْناطَه*** متمرکز کند. در این جا برای در امان ماندن از تهدیدات دشمن، در سال ۶۴۳ق /۱۲۴۵م به پیمان نامه جَیّان تن داد. براساس این قرارداد ***فرناندوی سوم***، پادشاه ***قَشْتالَه***، حاکمیت ابن احمر را بر ***غَرْناطَه*** پذیرفت؛ مشروط بر آن که: اوّل، در جنگ و صلح تابع دولت قَشْتالَه باشد، دوم، هر ساله خراج سنگینی به مبلغ پنجاه هزار سکه طلا به پادشاه مسیحی بپردازد، سوم، در کورتس (مجلس قانونگذاری قشتاله) شرکت جوید؛ چهارم، به رسم حسن اطاعت، جَیّان و دژهای اطراف را به دولت قَشْتالَه واگذار کند.[۶] بدین گونه، دولت ***بنی نصر*** گرچه از نظر جغرافیایی خارج از قلمرو ***قَشْتالَه*** بود، به لحاظ سیاسی تابع دولت مسیحی و در شمار ***اهل الدَّجْن*** قرار گرفت.[۷]

از آغاز شکل‌گیری دولت بنی نصر، حاکمان ***قَشْتالَه*** سعی کردند با آن همانند یک رعیت وابسته رفتار کنند، اما ***غَرْناطَه*** نیز رعیتی سرسخت و متمرد به شمار می‌رفت و بارها از فرمان مسیحیان سرپیچی کرده بود؛ از جمله این دولت در سال ۶۶۲ق /۱۲۶۴م که ***مُدَجَّنان*** در سرتاسر ناحیه ***اندلوسیا*** بر ضد قَشْتالَه دست به شورش زدند، به آنان کمک‌های مؤثری کرد. از این رو، ***آلفونس دهم*** پس از فرو نشاندن این قیام به ***غَرْناطَه*** نیز یورش برد و بار دیگر ***ابن احمر*** ناگزیر شد با قَشْتالَه تجدید بیعت کند.[۸]

گفتنی است مملکت کوچک ***غَرْناطَه***، آخرین پایگاه اسلامی در ***اَنْدَلُس***، در احاطه دولت‌های بزرگ قرار داشت؛ از شرق، غرب و شمال حاکمان مسیحی ***آراگون*** و ***قَشتالَه*** به آن چشم طمع دوخته بودند. در سمت جنوب آن، یعنی در مغرب اقصی، دولت بربر ***بنی‌مرین*** استقرار یافته بود.[۹] در میان این دولت‌ها، فرمانروایان ***بنی نصر*** ناچار بودند به

اتخاذ سیاست محتاطانه و انعطاف‌پذیر روی آورند تا بتوانند بین این قدرت‌ها توازن را حفظ کنند. از این رو، گاه تن به سلطه مسیحیان می‌دادند و با تغییر شرایط گاهی در امور آنان دخالت می‌کردند و یا با کمک سلاطین مرینی با توسعه‌طلبی قدرت‌های مسیحی به مقابله می‌پرداختند. مثلاً در سال ۶۷۱ق /۱۲۷۳م **محمد دوم** ملقب به ***فقیه***، حاکم ***غَرْناطَه***، در صدد برآمد نفوذ قشتالی‌ها را از مملکت خویش دور سازد. بدین منظور، از دولت بنی مرین که اخیراً به جای موحّدان در مغرب شکل گرفته بود، یاری طلبید. در پی آن قوای مرینی با عبور از تنگهٔ ***جبل الطّارق***، به سال ۶۷۲ق /۱۲۷۴م در برابر اجحافات مسیحیان، از ***غَرْناطَه*** دفاع کردند.[۱۰]

باید گفت که لشکرکشی‌های بنی مرین به ***اَنْدَلُس***، تأثیر سویی بر روابط اسلام و مسیحیت در این سرزمین داشت؛ از طرفی حکمرانان مسیحی را تحریک می‌کرد تا فعالیت‌های خصمانه خویش را نسبت به ***مُدَجَّنان*** تشدید کنند. از سوی دیگر، آنان به تلافی تحرکات نظامی ***بنی مرین***، به قلمرو ***بنی نصر*** تجاوز می‌کردند که این فشارهای نظامی مسیحیان معمولاً به انعقاد پیمان‌های صلح کوتاه مدت بین ***غَرْناطَه*** و ***قَشْتالَه*** می‌انجامید؛ قراردادهایی که شرط اصلی آن‌ها، اظهار تبعیت حاکم ***غَرْناطَه*** از پادشاه مسیحی بود.[۱۱] در واقع مسیحیان از همکاری و اتحاد بنی نصر با بنی مرین وحشت داشتند. حملات مسیحیان قَشْتالَه به قلمرو بنی نصر و رفتارهای تهدیدآمیز آنان با این دولت، که تقریباً در سرتاسر تاریخ بنی نصر به چشم می‌خورد، برای آن بود تا ***غَرْناطَه*** از نزدیک شدن به بنی مرین خودداری کند و تابع سیاست‌های دولت قَشْتالَه باقی بماند.

رویدادهای ***غَرْناطَه*** در دوره بنی نصر، ناحیه‌ای که مدتی طولانی صحنهٔ کشمکش اسلام و مسیحیت بود، بسیار پیچیده است. گرچه از بازیگران اصلی این میدان، حاکمان ***غَرْناطَه***، ***قَشْتالَه*** و ***مرینی*** بودند؛ اما در آن ***بنی اَشْقیلولَه*** و اشراف ناراضی قشتالی که به نزد مسلمانان می‌آمدند نیز نقش داشتند. دولت‌های قَشْتالَه و ***بنی مرین*** هر کدام نگران از دست دادن غرناطه بودند. در این میان برای دولت بنی نصر، هم حفظ کردن موازنه قدرت دشوار و هم بر هم خوردن تعادل آن خطرناک بود. این دولت در بین دو قدرت مسیحی و اسلامی وظیفهٔ حساسی برعهده داشت و سعی می‌کرد علاوه بر جلب خشنودی مسیحیان، ارتباطش را با مسلمانان مغرب نیز حفظ کند. از این رو، اغلب

اوقات رفتار سیاسی حاکمان ***غَرْناطَه*** در ارتباط با این دولت‌ها توأم با پیچیدگی و تضاد بود.

باید گفت: فرمانروایان ***غَرْناطَه*** در بین رعایای خویش نیز با دشواری‌هایی مواجه بودند. آنان از طرفی به منظور مقابله با مسیحیان، به کمک نظامی بنی مرین نیاز داشتند؛ اما گاه اتّکای بیش از حدِّ امرای ***بنی نصر*** به نیروهای بربر مغربی، سبب رنجش و ناخشنودی سپاهیان ***غَرْناطَه*** می‌شد. از سوی دیگر، دولت بنی نصر برای باقی ماندن و حمایت از مسلمانان شبه جزیره، ناگزیر از تفاهم با پادشاه قَشْتالَه بود که این روابط دوستانه با قشتالی‌ها، خشم و نفرت مسلمانان ***غَرْناطَه*** را بر می‌انگیخت؛ زیرا مسیحیان بر هم‌کیشانشان ستم‌های بسیار روا می‌داشتند و خودشان نیز از تجاوز آنان در امان نبودند. در هر حال، ایجاد تعادل در مورد جریان‌های داخلی هم برای حاکمان بنی نصر با مشکلات فراوانی همراه بود.[۱۲]

در دههٔ نخستین سدهٔ ۸ق /۱۴م و به دنبال تصرف جبل الطّارق به دست قشتالی‌ها در سال ۷۰۸ق /۱۳۰۹م، مسلمانان ***غَرْناطَه*** از سمت جنوب مورد تهدید جدّی مسیحیان قرار گرفتند. چندی بعد قدرتمندترین سلطان مرینی، ***ابوالحسن علی بن عثمان*** (۷۳۱ ـ ۷۵۲ق /۱۳۳۱ ـ ۱۳۵۱م)، به یاری دولت ***بنی نصر*** شتافت که در پی آن مسیحیان را از ***جبل الطّارق*** اخراج کردند؛[۱۳] ولی شهر ***طریف*** همچنان در دست آنان باقی ماند. به گفتهٔ ***نویری***، سلطان مرینی که قصد داشت جزیره ***الأَنْدَلُس*** را از خمر، خنزیر و صلیب پاک‌سازی کند، در سال ۷۴۰ق /۱۳۴۰م بار دیگر برای بازپس‌گیری طریف بر ضد مسیحیان لشکرکشی کرد.[۱۴] در این میان، به توصیه پاپ نیروهای مسیحی متشکل از قوای ***قَشْتالَه، آراگون*** و ***پرتغال*** برای مقابله با مسلمانان با یکدیگر متحد شدند و در سال ۷۴۱ق /۱۳۴۰م در شمال غربی طریف شکست سختی را بر آنان وارد آوردند و علاوه بر طریف بر ***الجزیرة الخضراء*** نیز استیلا یافتند.[۱۵] بدین گونه، دولت بنی نصر پایگاه‌های ارتباطی خویش با شمال ***افریقا*** را از دست داد و از همه سو در تیررس مسیحیان قرار گرفت.[۱۶]

آن چه در این ایام به پایداری دولت بنی نصر کمک کرد، وجود تفرقه در میان حاکمان مسیحی بود. به سبب این اختلافات تقریباً در مدت حکومت خوان دوم، پادشاه قَشْتالَه (۸۰۹ ـ ۸۵۸ق /۱۴۰۶ ـ ۱۴۵۰م)، خطر جدّی از سوی این دولت متوجه ***غَرْناطَه*** نشد، ولی بعد از آن حملات مکرّر مسیحیان به قلمرو بنی نصر، مسلمانان را سخت نگران کرد

و این در حالی بود که امرای ***غَرْناطَه*** مشغول منازعات داخلی بودند. بر اثر این لشکرکشی‌ها، سرانجام در سال ۸۶۶ق /۱۴۶۲م ***جبل الطّارق*** به طور کامل به اشغال قشتالی‌ها درآمد و بدین گونه راه ارتباطی ***اَنْدَلُس*** با شمال افریقا بسته شد. در این زمان از دولت‌های مسلمان هم کاری ساخته نبود. ***بنی مرین*** در پرتگاه سقوط قرار داشت؛ ضعف و سستی حکومت‌های ***بنی عبدالواد تلمسان*** و ***بنی حفص تونس*** را نیز فرا گرفته بود. در این میان مسلمانان ***غَرْناطَه*** به کمک‌های مصر چشم دوختند؛ اما ممالیک هیچ واکنشی در برابر مسیحیان ***اسپانیا*** از خود نشان ندادند.[۱۷] ترکان عثمانی هم به ***اَنْدَلُس*** توجهی نکردند، زیرا مشغول کشورگشایی بودند. بدین ترتیب، مسلمانان آن جا که از طرفی با اختلافات و درگیری‌های ر هبران خویش مواجه بودند و از سوی دیگر در محاصره مسیحیان قرار داشتند، بدون یاور باقی ماندند.[۱۸]

دهه‌های پایانی حیات غرناطهٔ اسلامی

دولت ***بنی نصر*** از آغاز تأسیس تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی هم نتوانست در شبه جزیره به موقعیت استواری دست یابد و هم این که موفق نشد با سایر مسلمانان شبه جزیره (***مُدَجَّنان***) رابطه مستحکمی برقرار کند؛ در نتیجه پیوسته با فتنه‌های داخلی و تجاوزات مسیحیان مواجه بود. ادامه این وضعیت به تدریج آسیب‌های جدّی بر قوای دفاعی و منابع اقتصادی مملکت ***غَرْناطَه*** وارد آورد، تا جایی که در برابر مشکلات عاجز ماند و در سراشیبی سقوط قرار گرفت.

از نیمه دوم سدهٔ ۹ق /۱۵م نابسامانی‌های قلمرو بنی نصر چنان افزون شد که حتی اطاعت این دولت از سیاست‌های پادشاهان مسیحی نیز، تأثیر چندانی در بهبودی اوضاع ***غَرْناطَه*** نداشت. در این میان، به سبب تسلط ترکان عثمانی بر ***قسطنطنیه*** و حملات آنان به جنوب شرقی اروپا، بار دیگر احساسات صلیبی و جنگ مقدس در بین مسیحیان تشدید شد. شاید انعکاس آن بود که حکمرانان مسیحی ***اسپانیا*** را به سوی اتحاد سوق داد. همچنین آنان با استقرار در سواحل جنوبی ***اَنْدَلُس***، رابطه تجاری و اقتصادی مسلمانان ***غَرْناطَه*** را با سایر سرزمین‌ها قطع کردند و از هر سو دولت بنی نصر را تحت فشار قرار دادند تا زمینه را برای تسلیم ***غَرْناطَه*** فراهم کنند.[۱۹]

در حالی که بر اثر درگیری بین امرای ***غَرْناطَه***، اوضاع مسلمانان آن جا هر روز وخیم‌تر می‌شد؛ دولت‌های مسیحی در صدد برآمدند تا اختلافات را کنار نهند و امور خویش را سامان بخشند؛ از جمله ***فردیناند*** Ferdinand، پسر ***خوان دوم*** Juan II (پادشاه ***آراگـون***)، در سال ۸۷۳ق /۱۴۶۹م با ***ایزابلا*** Isabella، خواهر ***هنری چهارم*** Henry IV (حـاکـم ***قَشْتالَه***)، ازدواج کرد و بدین وسیله این دو دولت مسیحی گام مهمی در جهت اتحاد برداشتند. همچنین قرار شد فردیناند، شاهزاده آراگون، در قلمرو قَشْتالَه اقامت کند تا برای استرداد ***غَرْناطَه*** با دولت قَشْتالَه همکاری کند.[۲۰]

در پی مرگ ***هنری چهارم*** در سال ۸۷۸ق /۱۴۷۴م، خـواهـرش، ***ایـزابـلا***، بـر تـخت پادشاهی قَشْتالَه نشست. او در تدارک برچیدن دولت بنی نصر برآمد. بـدین مـنظور در سال ۸۷۸ق /۱۴۷۴م بـا ***فرانسه*** پـیمان دوسـتی بست و نـیز در سـال ۸۸۳ق /۱۴۷۹م بـه دشمنی با ***پرتغال*** پایان داد. در همین سال ***فردیناند*** (شوهر مـلکه قَشْتالَه) بـه پـادشاهی آراگون دست یافت؛ این واقعه به اتحاد سیاسی [۲۱] آراگون و قَشْتالَه انجامید.[۲۲]

در دههٔ اخیر حکومت ***بنی نصر*** مسلمانان ***غَرْناطَه*** به سـبب اخـتلافات رهـبرانشـان و تشدید اقدامات نظامی مسیحیان، دچار سردرگمی شده و توان مقابله با تعرضات دشمن را نداشتند. به سبب ناتوانی‌های امیر ***ابوالحسن***، سلطان ***غَرْناطَه***، مسلمانان پسرش ***ابوعبدالله محمد*** یا به قول مسیحیان ***ابو عبدیل*** را بر کرسی حکومت ***غَرْناطَه*** نشاندند. پس از آن امیر ابوالحسن آهنگ ***مالَقَه*** کرد و در آن جا تحت حمایت ***زغل****، فرزند برادرش، قرار گرفت. دیری نپایید که ابو عبدالله، سلطان جوان ***غَرْناطَه***، در نبردی به اسارت مسیحیان درآمد. به دنبال این واقعه، به رهبری زغل امارت مالَقَه و ***غَرْناطَه*** با هم متحد شـدند و مسـلمانان سرسختانه در برابر تجاوزات پیروان مسیح به دفاع پرداختند.[۲۳]

طولی نکشید که مسیحیان ابو عبدالله را آزاد و او را به حکومت ***غَرْناطَه*** باز گرداندند و از وی به عنوان ابزاری مؤثر برای در هم کوبیدن مقاومت اسلامی بهره بردند؛ تا جایی که مؤلف اخبار العصر [۲۴] او را عامل هلاکت غرناطهٔ اسلامی معرف می‌کند.[۲۵]

باید توجه داشت که ***ابو عبدالله*** بندگی حاکم ***قَشْتالَه*** را پذیرفت تا چند صباحی همچون

---

* – ابو عبدالله محمد ملقب به زغل (شجاع).

بازیچهٔ دست وی حکومت کند. توسط او بود که مسیحیان توانستند به آسانی مقاومت مسلمانان را به رهبری **زغل** از میان بردارند و بر دژها و شهرهای اسلامی دست یابند؛ چنان که مسلمانان **رُنْدَه** Ronda در سال ۸۹۰ق /۱۴۸۵م شهر را تسلیم آنان کردند و در شمار **اهل الدَّجْن** درآمدند.[۲۶] شهر **لوشه** Loja نیز در سال ۸۹۱ق /۱۴۸۶م از دست مسلمانان خارج شد. چون مسیحیان این شهر را با جنگ گشودند، ساکنان آن را به ترک شهر مجبور کردند. در پی آن اغلب اهالی لوشه به غرْناطَه مهاجرت کردند.[۲۷] در همان سال پادشاهان کاتولیک به پشتیبانی ابو عبدالله پرداختند تا بر **غَرْناطَه** استیلا یابد. سرانجام زغل مجبور به ترک **غَرْناطَه** شد و در سال ۸۹۲ق /۱۴۸۷م ابو عبدالله همچون رعیت مسیحیان امور این شهر را برعهده گرفت. حکمرانان مسیحی که اکنون از حکومت **غَرْناطَه** احساس خطر نمی‌کردند، به بندر **مالَقَه** Malaga یورش بردند و آن‌جا را در سال ۸۹۲ق /۱۴۸۷م به اشغال خویش درآوردند. بعد از آن زغل به وادی **آش** Guadix عقب‌نشینی کرد. بدین گونه، تا سال ۸۹۳ق /۱۴۸۸م ساکنان مسلمانانِ همهٔ دژها و آبادی‌های جنوب شرقی **اَنْدَلُس** به فرمان مسیحیان گردن نهادند و موقعیت اهل **الدَّجْن** را پذیرفتند.[۲۸]

به رغم این که بخش اعظم مسلمانان مملکت **غَرْناطَه** تابع مسیحیان شده بودند، اما هنوز گروهی از آنان به فرماندهی زغل در شهرهای **بَسْطَه** Baza، **المَرِیَه** Almeria، **وادی آش** در برابر تهاجمات پیروان مسیح مقاومت می‌کردند. به لحاظ این که از هیچ جا کمکی به آنان نرسید، نتوانستند تا مدتی طولانی در برابر محاصره و حملات شدید مسیحیان پایداری کنند. در نتیجه، **زغل** در صفر سال ۸۵۵ق /۱۴۸۹م با پادشاه قَشْتالَه بیعت و خود را تسلیم او کرد. از آن پس به گفتهٔ مؤلف **اخبار العصر***، همه بلاد **اَنْدَلُس** زیر سلطه صاحب قَشْتالَه درآمد و همه ساکنان آن **مُدَجَّن** شدند.[۲۹]

سرانجام، پس از کشمکش‌هایی که مدتی دراز به طول انجامید، مسیحیان با استفاده از تفرقهٔ مسلمانان و با کم‌ترین هزینه، بر قلمرو **بنی نصر** استیلا یافتند. اکنون فقط شهر **غَرْناطَه** خارج از سلطه مستقیم آنان قرار داشت که ابو عبدالله همانند رعیت پادشاهان

---

* – «خلصت جمیع بلاد الاندلس لصاحب قشتاله و دخلت تحت طاعته وتَدَجَّنَ جمیع اهلها».

کاتولیک به اداره آن مشغول بود. در این میان زغل که از زیستن زیر سلطه مسیحیان ناخشنود بود، به **مغرب** مهاجرت کرد و در تلمسان سکنی گزید.[۳۰]

گفتنی است در حالی که آخرین سنگر اسلامی ***اَنْدَلُس*** به دست مسیحیان در هم کوبیده می‌شد، جهان اسلام نه تنها هیچ واکنشی نشان نداد، بلکه توجهی هم به حوادث دردناک آن نکرد؛ حتی به سال ۸۹۲ق /۱۴۸۷م که بندر ***مالَقَه*** به دست مسیحیان افتاد، مسلمانان ***اَنْدَلُس*** از **مصر** استمداد کردند، اما صدای آنان به جایی نرسید. در این ایام ممالیک به بهانهٔ هراس از تهدیدات ترکان عثمانی، از ارسال کمک‌های نظامی خودداری کردند و اقدامات دیپلماتیک آنان نیز سودی نبخشید. بدین سان، جهان اسلام با بی‌توجهی به مسایل اندلس، آخرین دژ اسلامی این سرزمین را به دست مسیحیان سپرد.[۳۱]

سقوط غَرْناطَه

در پی تسلط مسیحیان بر شهرها و دژهای قلمرو بنی نصر، اغلب مسلمانان این مناطق اکنون به شهر ***غَرْناطَه*** رو آورده بودند تا باز هم با پیروان مسیح مقابله کنند. ***ابو عبدالله*** تحت تأثیر این شرایط از فرمان پادشاهان کاتولیک سرپیچی کرد و پس از مشورت با بزرگان مسلمان، آماده رویارویی با مسیحیان شد. موضع جدید ابو عبدالله خشم فرمانروایان مسیحی را برانگیخت؛ آنان با استقرار سپاه عظیمی در اطراف ***غَرْناطَه***، سعی کردند با ایجاد ناامنی مسلمانان را به تسلیم وادارند.[۳۲] درگیری به منظور عقب راندن قوای مسیحی چند ماه ادامه یافت؛ سرانجام مسیحیان در سال ۸۹۶ق /۱۴۹۱م ***غَرْناطَه*** را به محاصره کامل درآوردند و همه راه‌های ارتباطی آن را مسدود کردند. این وضعیت از فصل بهار تا زمستان به مدت نه ماه به طول انجامید. در جریان آن عده‌ای از فقها، اُمنا، عرفا و بزرگان مسلمان نزد ابو عبدالله رفتند و به او گفتند: آذوقهٔ شهر به پایان رسیده و بسیاری از دلاوران سپاه در درگیری با مسیحیان از بین رفته‌اند، ضعف و ناامیدی بر مردم ***غَرْناطَه*** مستولی شده و برادران مسلمان نیز از سوی آب‌ها به یاری ما نیامده‌اند. سپس به اتفاق تصمیم گرفتند جهت گفتگو با صاحب ***قَشْتالَه*** نماینده‌ای نزد او بفرستند که در پی آن معاهده واگذاری ***غَرْناطَه*** به مسیحیان تنظیم شد. البته بسیاری از مسلمانان گمان می‌کردند

که ابو عبدالله و سردارانش از قبل با پادشاه قَشْتالَه در مورد تسلیم ***غَرْناطَه*** گفتگو کرده بودند، ولی از ترس شورش عامه تا چندی از آشکار کردن آن خودداری ورزیدند. پس از آن مدتی را با مردم به ملاطفت و گفتگو پرداختند و رضایتشان را جلب کردند؛ آن گاه معاهدهٔ تسلیم ***غَرْناطَه*** را به اطلاع آنان رساندند.[۳۳]

براساس این پیمان نامه پادشاهان کاتولیک (***فردیناند*** و ***ایزابلا***) متعهد شدند امنیت مالی و جانی مسلمانان ***غَرْناطَه*** را تأمین کنند و قول دادند که به جز زکات و عشر، مالیات دیگری بر آنان تحمیل نکنند. همچنین حاکمان مسیحی تأکید کردند کسانی که قصد دارند به شمال افریقا و بلاد اسلامی مهاجرت کنند، می‌توانند اموال غیر منقول خویش را بفروشند و اموال منقول را با کشتی‌هایی که به همین منظور تهیه شده، حمل کنند. مأموران کشتی‌ها، بدون آن که اجرتی دریافت کنند، موظفند در مدت سه سال کار انتقال آنان را انجام دهند. پادشاهان کاتولیک به مقدسات دینی خویش سوگند وفاداری یاد کردند که تمام شروط پیمان نامه را رعایت کنند.[۳۴] به نوشته ***مقری*** شروط این معاهده* ۶۷ مورد بوده که برخی از آن ها چنین است:

«فرمانروایان مسیحی با مسلمانان باید مطابق قوانین اسلامی رفتار کنند، از تعرض مسیحیان به مساجد و موقوفات اسلامی جلوگیری نمایند؛ پیروان مسیح حق ندارند داخل خانه مسلمانان شوند، امور مسلمانان را نباید به دست مأمور مسیحی یا یهودی بسپارند، به آنان اجازه داده می‌شود از میان خودشان کسی را به سرپرستی برگزینند. همه اسیران مسلمانی که در ***غَرْناطَه*** دربند مسیحیان‌اند باید آزاد شوند، هرگاه اسیری از چنگ ارباب مسیحی خویش فرار کند و به ***غَرْناطَه*** روی آورد، باید بهای او به صاحب پرداخت شود. از هجرت مسلمانان نباید جلوگیری کنند، هیچ کس نباید به خاطر گناه دیگری مورد مؤاخذه قرار گیرد، اگر کسی از مسیحیان به اسلام متمایل شد، نباید او را به زور وادار کنند به مسیحت بازگردد. هرگاه مسلمانی به آیین مسیحیت درآمد، باید او را نزد قاضی مسلمان و داور مسیحی آورند تا امتناع او از رجوع به اسلام مشخص شود. مسلمانانی که در ایام جنگ‌ها مسیحیان را به قتل رسانده‌اند، نباید تحت تعقیب قرار

---

* – جهت اطلاع بیشتر نک: عنان، ***نهایة الاندلس***، ص ۲۴۴ ـ ۲۵۰ و Harvey, ***Islamic Spain***.

گیرند. همچنین اگر اموالی را از آنان به غنیمت گرفته‌اند، نباید باز گردانند. پیروان مسیح نباید مسلمانان را به پذیرایی از سپاهیان مسیحی مجبور کنند. حکمرانان مسیحی نباید به مسلمانان ستم روا دارند و نباید به پیروان مسیح اجازه دهند از دیوار منازل به جستجو در احوال مسلمانان بپردازند. مسلمانان باید از لحاظ جانی و مالی در بلاد مسیحیان در امان باشند و نباید همانند یهودیان و هم کیشان مردم ***غَرْناطَه (مُدَجَّنان)*** لباس خاصی بپوشند و یا علامتی داشته باشند. مسیحیان حق ندارند داخل مساجد شوند و یا مسلمانان را از انجام شعائر دینی از قبیل اذان گفتن، نماز خواندن، روزه گرفتن و غیره منع کنند. کسی که به شعائر اسلامی توهین کند، باید مجازات شود. مسلمانان باید در سال مالیات معینی بپردازند و مالیات جدیدی بر آنان تحمیل نشود. همهٔ این شروط را صاحب روم (حاکم قَشتالَه) تأیید کرد. با امضای این پیمان نامه توسط طرفین، ***غَرْناطَه*** در ربیع الاول ۸۹۷ق /۱۴۹۲م به تصرف مسیحیان درآمد و ساکنان مسلمانش در موقعیت ***اهل الدَّجْن*** قرار گرفتند».[۳۵]

گفتنی است در جریان فتح ***غَرْناطَه*** به دستور پاپ از سراسر اروپا داوطلبان مسیحی به سپاهیان پادشاهان کاتولیک پیوستند. جنگجویان مسیحی بر لباس‌هایشان صلیب نصب کردند، پاپ به آنان وجوهات زیادی بخشید و برایشان دعای خیر کرد. همچنین به فردیناند صلیب بزرگ نقره‌ای اعطا کرد تا آن را پیشاپیش سپاهیان حمل کند. بدین گونه، لشکرکشی مسیحیان به ***غَرْناطَه*** به صورت یک جنگ مقدس درآمد.[۳۶] هنگامی که بر شهر مسلط شدند؛ آن صلیب نقره‌ای را بر فراز برج الحراسه، مرتفع‌ترین برج ***غَرْناطَه***، نصب کردند و صفحهٔ تاریخ دولت با عظمت اسلام را در ***اَنْدَلُس*** درهم پیچیدند.[۳۷]

غرب مسیحی که همواره از پیشرفت‌های مادی و معنوی جهان اسلام در بیم و هراس به سر می‌برد و این نگرانی پس از تسلط مسلمانان بر ***قسطنطنیه*** گسترش یافته بود، سقوط ***غَرْناطَه*** را بسیار بزرگ داشت. در حالی که این واقعه مسلمانان جهان را به سوگ عظیم نشاند، رهبران کلیسای کاتولیک روم جشن‌ها و شادمانی‌ها به راه انداختند و در سطح وسیع وانمود کردند که بر خلاف گذشته جهان اسلام در برابر غرب ناتوان شده وسر تسلیم فرود آورده است. صحنهٔ این تسلیم را مسیحیان بر دیوار کلیسای ***غَرْناطَه***، که زمانی مسجد جامع مسلمانان بوده، و مدفن ***فردیناند*** و ***ایزابلا*** به تصویر کشیدند. ***شکیب ارسلان*** که

در سال ۱۹۳۰ میلادی از این کلیسا دیدن کرده، می‌گوید: تصاویر زیادی از زنان و مردان مسلمان که به نشانه تسلیم در برابر مسیحیت به صف ایستاده بودند، هنوز بر دیوارهای آن به چشم می‌خورد.[۳۸] از نظر دستگاه پاپ و دولت‌های اروپایی سقوط ***غَرْناطَه*** تنها شکست ***ابو عبدالله***، آخرین امیر مسلمان ***غَرْناطَه***، در برابر قوای مسیحی نبود، بلکه همچون پیروزی فراموش نشدنی جهان مسیحیت بر اسلام قلمداد شد. یکی از نویسندگان غربی به نام ***ساندرس*** از این رویداد به عنوان یک انتقام ناتمام و جزئی جهان مسیحیت از اسلام یاد کرده است.[۳۹]

نقض معاهده غَرْناطَه و ظهور موریسکوها

قشتالی‌ها در ابتدا به ***مُدَجَّنان غَرْناطَه*** آزادی نسبی دادند و با آنان با مدارا و ملایمت رفتار کردند؛ از جمله اسقف آن جا، ***هرناندو تالاورا*** Hernando de Talavera، به روحانیان مسیحی دستور داد تا زبان عربی را بیاموزند و با شیوه‌های مسالمت‌آمیز ***مُدَجَّنان*** را به مسیحیت دعوت کنند. در این میان ***کاردینال سیسنروس*** Francisco Jimenez de Cisneros، اسقف ***طُلَیْطُلَه*** و بزرگ‌ترین مقام مذهبی مملکت ***قَشْتالَه***، هنگامی که دریافت ***مُدَجَّنان‌غَرْناطَه*** به آسانی و با تبلیغات تن به پذیرش مسیحیت نمی‌دهند، به پادشاهان کاتولیک پیشنهاد کرد: برای نیل به وحدت دینی و فرهنگی، در پیش گرفتن سیاست خشونت‌آمیز ضروری است و خود او به منظور نظارت بر اجرای این سیاست در سال ۹۰۴ق /۱۴۹۹م وارد ***غَرْناطَه*** شد.[۴۰] بدین گونه، هنوز چند سالی از فتح ***غَرْناطَه*** نگذشته بود که بزرگان دین و دولت مسیحی با نادیده گرفتن شروط پیمان نامه ***غَرْناطَه***، به اعمال فشار بر ***مُدَجَّنان*** پرداختند. در این باره مؤلف ***اخبار العصر*** می‌نویسد: «به دنبال تصرف ***غَرْناطَه*** پیوسته مسیحیان شروط را یکی پس از دیگری نقض می‌کردند تا این که چیزی از آن‌ها باقی نماند، حرمت مسلمانان (***مُدَجَّنان***) از بین رفت، دست تجاوز نصاری بر آنان گشوده و دچار خواری و بدبختی شدند. مسیحیان بر ***مُدَجَّنان*** مالیات‌های سنگین تحمیل کردند، از اذان گفتن در مساجد ممانعت کردند، آنان را از شهر ***غَرْناطَه*** اخراج و در حومه آن و روستاها اسکان دادند. آن گاه در سال ۹۰۴ق /۱۴۹۹م ***مُدَجَّنان*** را با عنف به مسیحیت کشاندند، آنان ناگزیر شدند به این دین تظاهر کنند، دیگر کسی نمی‌توانست

آشکارا کلمه لا اله الا الله، محمد رسول الله را بر زبان آورد. البته ***مُدَجَّنان*** در دل بـه آن اعتقاد داشتند و ایمان خویش را پنهان می‌کردند. به جای اذان گفتن، ذکر خدا و تلاوت قرآن، در مساجد بوق‌ها و ناقوس‌ها به صدا درآمدند. چه دل‌هـای سـوخته و چشـمان گریانی که در این شرایط توان هجرت را نداشتند. ***مُدَجَّنان*** می‌دیدند که فـرزندانشـان را وادار می‌کنند تا در برابر صلیب و بت‌ها سجده کنند، بدون امکان واکنشی دل‌هایشان در آتش غم می‌سوخت. مسلمانان را مجبور می‌کردند تا گوشت خوک و مردار بـخورند و شراب بنوشند. آنان قدرت جلوگیری از محرمات را نداشتند، اگر نهی از منکر می‌کردند به شدت مجازات می‌شدند. خداوندا مسـلمانان گـرفتار چـه مـصیبت عـظیم و فـاجعه دردناکی شده‌اند که به جز لطف تو امیدی ندارند!».[۴۱]

در برابر این سختگیری‌ها و خشونت‌ها گـاه ***مُدَجَّنان*** عکس العـمل شـدیدی نشـان می‌دادند، از جمله در مناطق کوهستانی ***غَرْناطَه*** به مسیحیان حمله می‌کردند و گروهی از آنان نیز در ناحیه ***البیازین غَرْناطَه*** دست به قیام زدند و مأموران مسیحی را به قتل رساندند. در پی آن حکمرانان مسیحی ***مُدَجَّنان*** را به شدت تحت شکنجه و تفتیش عقاید قرار دادند و اعلام کردند که حق ندارند حتی یک چاقوی کوچک با خود حمل کنند. سرانجام در مدت کوتاهی بسیاری از ***مُدَجَّنان*** را از ***اَنْدَلُس*** اخراج کردند. آنان روانهٔ ***فاس***، ***تلمسان*** و ***تونس*** شدند، ولی در بین راه پیروان مسیح با حمله به این مهاجران، اموالشان را غارت و خود آنان را به قتل رساندند و تعداد اندکی از آنان نجات یافتند.[۴۲]

در این ایام رهبران قَشْتالَه همه توان خود را در جهت تغییر کیش ***مُدَجَّنان*** متمرکز کرده بودند. در سال ۹۰۵ق/۱۵۰۰م ***سیسنروس*** به ***ایزابلا*** گزارش داد: همه مساجد ***غَرْناطَه*** بـه کلیسا تبدیل شده‌اند و در آن جا دیگر هیچ غیرمسیحی وجود ندارد؛ اما در همان سال ***مُدَجَّنان*** در ناحیه ***البشارات*** این شهر بر ضد وضعیت موجود دست به قیام زدند، قیامی که سه ماه به طول انجامید تا مسیحیان آن را فرو نشاندند.[۴۳] بعد از آن ***مُدَجَّنان*** با شـرایـط طاقت فرسایی مواجه شدند. به ترغیب سیسنروس، فرمانروایان مسیحی رواج هرگونه آثار عربی را ممنوع کردند و دستور دادند این کتب را از بین مردم جـمع آوری کـنند و آن ها را بسوزانند.[۴۴] بدین سان، در سال ۹۰۶ق/۱۵۰۱م به جز کتاب‌های مربوط به طب و ریاضیات، مسیحیان سایر آثار عربی و ثمرهٔ چندین سده تلاش فکری مسلمانان را به

آتش کشیدند. در مورد تعداد کتاب‌های عربی سوخته شده باید گفت: گزارش‌ها از یکصد هزار تا یک میلیون جلد مختلف است.[۴۵] سرانجام ***ایزابلا*** نتوانست حضور ***مُدَجَّنان***را در قلمرو ***قَشْتالَه*** تحمل کند؛ او در سال ۹۰۷ق /۱۵۰۲م حکمی صادر کرد مبنی بر این که آنان بین پذیرش مسیحیت و ترک وطن، یکی را باید برگزینند و انتخاب دیگری جز مرگ وجود ندارد. به دنبال آن ***مُدَجَّنان*** به طور رسمی و به ظاهر در مملکت ***غَرْناطَه*** ناپیدا شدند. آنان هویت فرهنگی و دینی خویش را پنهان و به اسلام سرّی روی آوردند. برای این مرحله از زندگی مسلمانان باقی مانده در ***اسپانیا***، نویسندگان غربی به جای واژه ***مُدَجَّنان***، اصطلاح ***موریسکوها*** Moriscos را به کار می‌برند. باید ذکر کرد که در قلمرو ***آراگون*** ***مُدَجَّنان*** تا دههٔ ۹۲۰ق /۱۵۲۰م مجبور نشدند هویت خویش را پنهان سازند؛ از این زمان بود که در این مملکت نیز پدیدهٔ ***موریسکو*** رخ نمود.[۴۶]

چنان که ملاحظه شد در پی سقوط ***غَرْناطَه***، حکمرانان مسیحی که اکنون به وحدت سیاسی دست یافته بودند، در صدد یکسان سازی دینی و فرهنگی برآمدند و در این جهت نهایت سختگیری‌ها و خشونت‌ها را بر ضد مسلمانان (***موریسکوها***) اعمال کردند. رفتارهای غیرانسانی حکومت‌های مسیحی ***اسپانیا*** با اقلیت‌های مسلمان، به صورت یک تراژدی تکان دهنده در تاریخ جهان ثبت شده و صحنه‌های گوناگون آن، موضوع یکی از غم‌انگیزترین سرگذشت‌هایی است که بشریت نظیر آن را کمتر در تاریخ دیده است. این در حالی بود که پیشرفت ***اسپانیای*** مسیحی مدیون عناصر اسلامی بوده و به نوشته ***لین پول*** Lane Poole این کشور به آن چه در طول سده‌های دراز از مسلمانان اخذ کرده بود تا مدت‌ها پس از سقوط ***غَرْناطَه*** همچون ماه می‌درخشید.[۴۷]

در پی استیلای مسیحیان بر ***غَرْناطَه***، مسلمانان ذمّی (***موریسکوها***) در شرایط غم‌انگیزی قرار گرفتند. در این باره مدرکی از خود ***موریسکوها***به زبان الاعجمیه (الخامیادو) بر جای مانده که ***آسین پالاسیوس*** و ***ریبرا*** آن را منتشر کرده‌اند. در این سند یکی از ***موریسکوها*** چنین می‌گوید: در مورد رنج‌های بزرگی که انسان‌ها متحمل شده‌اند آثار متعددی خوانده‌ام، امّا به اعتقاد من هیچ یک از آن‌ها غم‌انگیزتر از مصیبت‌های مردم ***غَرْناطَه*** نبوده است. شاهد بودم که پیروان مسیح بانوان مسلمانان را مورد استهزا و اذیت قرار می‌دادند و بیش از سیصد دوشیزه را در معرض عام به مزایده گذاشتند و خیلی

حوادث تلخ دیگری که تحمل گفتن آن ها را ندارم. در این اوضاع و احوال باید از خداوند بخواهیم که لطفش را به مسلمانان این سرزمین زرّین اعطا کند و آنان را در پناه خویش حفظ فرماید و عنایتی کند تا منارەهای مساجدش همچون قلل کوەهای بلند استوار بمانند.[۴۸]

استمداد بی‌فرجام موریسکوها از دولت‌های اسلامی

اگر گاه اظهار می‌شود که پایەهای تمدن غرب براساس سلطه جویی، اجبار، قهر و خشونت نهاده شده، به جرأت می‌توان گفت از نخستین قربانیان آن مسلمانان ***اَنْدَلُس*** بودند. رهبران مسیحی بعد از تصرف ***غَرْناطَه*** تعدّد ادیان را در ***اسپانیا*** تحمل نکردند و با جدّ و جهد و استفاده از همه امکانات کمر به تغییر عقیده مسلمانان و نابودی فرهنگ اسلامی بستند. در این جهت از تبعید و شکنجه گرفته تا قتل، به انواع فجایع دست زدند. با توجه به این رویکرد پیروان مسیح، جامعهٔ مسلمانان زیر سلطهٔ آنان وارد مخاطرەآمیزترین مرحلهٔ حیات خویش شدند. هر چند ***موریسکوها*** در آغاز این دوره به منظور تغییر اوضاع دست یاری به سوی مسلمانان دراز کردند، اما جهان اسلام نسبت به این جوّ سیاه و رفتار ستیزه جویانه مسیحیان با اقلیت‌های مسلمان بی تفاوت ماند و واکنش جدّی نشان نداد. در این ایام مغرب اسلامی توان مقابله با مسیحیان را نداشت، زیرا اولاً سواحل آن به اشغال قوای ***پرتغال*** و ***اسپانیا*** درآمده بود، ثانیاً برخلاف ***بنی مرین*** جانشینانشان، ***بنی وَطّاس***، توجهی به امور ***اَنْدَلُس*** نداشتند. وانگهی، آنان با قدرت رو به توسعه شرفای ***سعدیه*** مواجه بودند.[۴۹]

بنابراین، ***موریسکوهای غَرْناطَه*** از ممالیک ***مصر*** و سلاطین عثمانی استمداد کردند. به لحاظ این که ممالیک به قوای زمینی عنایت داشتند، دارای نیروی دریایی کارآمدی نبودند تا بتوانند با قوای دریایی مسیحیان درگیر شوند. از طرفی چون توسعەطلبی ترکان عثمانی از سمت شرق قلمرو ممالیک را به شدت تهدید می‌کرد، سلطان مملوک مصر سعی داشت برای مقابله با خطر فزایندهٔ ترکان، رابطهٔ تجاری و دوستانه خویش را با ***اسپانیا*** حفظ کند و بدون این که پاسخی به ***موریسکوها*** دهد، تقریباً نسبت به آنان موضعی منفی در پیش گرفت. در عین حال پادشاهان کاتولیک به اقدام احتیاط‌آمیزی دست زدند

و در سال ۹۰۷ق /۱۵۰۱م سفیری، به نام ***پیترو مارتیر*** Pietro Martire، را به دربار قانصوه غوری، سلطان مصر، فرستادند تا بدین وسیله هم رابطه دوستانه بین مصر و ***اسپانیا*** را تحکیم بخشند و هم این که اطمینان حاصل کنند ممالیک هیچ گونه آسیبی به مسیحیان قلمرو خویش نمی‌رسانند.[۵۰]

موریسکوها هنگامی که موفق به جلب کمک‌های مصر نشدند، در نامه‌ای از سلطان عثمانی، ***بایزید دوم***، یاری طلبیدند. در این زمینه ***مقری*** می‌نویسد: «بعد از استیلای کفر (مسیحیان) بر ***اَنْدَلُس***، اهل آن جا به بایزید، خان عثمانی، نامه نوشتند که ما بر دین محمدﷺ بودیم و با عمّال صلیب به جهاد اشتغال داشتیم، تا این که روم از هر طرف بر ما هجوم آورد و شروط و معاهده را نقض کرد. پیروان صلیب حصارهای ما را ویران کردند، عده‌ای را اسیر و برخی را به قتل رساندند، کتاب‌های ما را آتش زدند، قرآن‌ها را با چیزهای ناپاک درآمیختند و... آنان از اظهار شعائر اسلام جلوگیری می‌کنند، با عنف ما را به مسیحیت می‌کشانند، هرکس که روزه می‌گیرد و یا نماز می‌خواند او را به آتش می‌افکنند، در ماه رمضان بر ما فساد عرضه می‌کنند، در میان ما به انجام اعمال زشت و نوشیدن شراب دست می‌زنند، ما را مجبور می‌کنند به پیامبرمان ناسزا بگوییم و هتک حرمت‌های دیگری که انسان از گفتن آن ها شرم دارد و... ***موریسکوهای غَرْناطَه*** پس از بیان فهرستی از نارواییهای مسیحیان، سلطان عثمانی را چنین مورد خطاب قرار دادند: ای مولای ما، تو را به خدا و پیامبرﷺ و همه مقدسات اسلام سوگند می‌دهیم به داد ما برسید که هم هویت اجتماعی و هم دینی ما در معرض تهدید جدّی است. فرمان تو را برای رفع ظلم به‌گوش جان پذیراییم، پیروان مسیح تحت حکم تو است، حداقل از طریق آنان از رنج ما بکاهید. مولای ما، اقداماتی انجام ده تا دین و نماز ما باقی بماند یا امکاناتی فراهم کن تا ما از زیر سلطه کفر هجرت کنیم. تو بزرگ‌ترین مَلِک اسلامی، امیدواریم که آلام ما را برطرف نمایی و...».[۵۱]

با توجه به قدرت رو به توسعهٔ ترکان عثمانی، ***موریسکوها*** امیدوار بودند که به زودی کمک‌های آنان خواهد رسید. اما بحران‌های داخلی دولت عثمانی از قبیل منازعات پسران ***بایزید دوم***، ***احمد***، ***کرکود*** و ***سلیم***، برای دست یابی به قدرت موجب شد تا سلطان عثمانی به مسائل داخلی بپردازد و از اهتمام به امور خارجی باز ماند.[۵۲]

از این رو، ترکان در این ایام نتوانستند به یاری ***موریسکوها*** بشتابند. البته در دوره‌های بعدی در سواحل ***اَنْدَلُس*** به آنان کمک‌های مؤثری کردند. بدین ترتیب، جهان اسلام به دلیل فقدان روحیه همبستگی در آغاز سلطه همه جانبه مسیحیان بر ***اَنْدَلُس***، بـه وظـیفه خویش عمل نکرد. در نتیجه دادگاه‌های تفتیش عقاید سرنوشت مسلمانان آن جا را رقم زدند. این در حالی بود که جهان مسیحیت در شبه جزیره ***ایبریا*** به ایجاد و تقویت روحیهٔ ملی جدیدی، که مبتنی بر تعصب دینی بود، می‌پرداخت و بدین وسیله بود که ***پرتغال*** و ***اسپانیا*** سیاست اروپای مسیحی را نـه فـقط در ***اَنْـدَلُس*** بـلکه در سـراسـر جـهان تـوسعه بخشیدند.[۵۳]

شکل‌گیری اسلام سرّی واکنشی به تحمیل آیین مسیحی

با نظری اجمالی به تاریخ اسلام در ***اسپانیا*** در می‌یابیم که مسیحیان هرگاه در ناحیه‌ای بر مسلمانان تفوق می‌یافتند، بـه انـحاء مـختلف مـحدودیّت‌هایی را بـرای آنـان ایـجاد می‌کردند تا به تدریج اسلام را از صحنه اجتماعی حـذف کـنند. در جـهت تـحقق ایـن سیاست بود که به تحقیر آیین و نژاد ***مُدَجَّنان*** می‌پرداختند و آنان را در تنگناهای سختی قرار مـی‌دادنـد. بـا وجـود اقـدامـات مـحدود کـننده، در خـلال عـصر ***مُـدَجَّنان*** زنـدگی مسالمت‌آمیز به کلی طرد نشد و بین ***اهل الدَّجْن*** و پیروان مسیح هنوز تعامل و همکاری وجود داشت. اما با تصرف ***غَرْناطَه*** که مسیحیان اکنون فاتح تمام نقاط شبه جزیره شده بودند، تحوّلی دیگر در زندگی مسلمانان زیر سلطه مسیحیان در ***اسپانیا*** رخ داد و آن این بود که فاتحان مسیحی زندگی مسالمت‌آمیز با ***مُدَجَّنان*** را کاملاً کـنار نـهادند و بـا انـواع روش‌های غیرانسانی سعی کردند مغلوبان را از هر جهت حتی در اعتقادات بـه شکـل خود درآورند بنابراین، ***مُدَجَّنانی*** که می‌خواستند در وطن خویش زنـدگی کـنند نـاگـزیر شدند شعائر اسلامی را مخفی و به مسیحیت تظاهر کنند. نویسندگان برای اشاره به این گروه معمولاً اصطلاح ***موریسکو*** را به کار می‌برند؛ گاه نیز از تعابیر نو مسیحیان و مسلمانان سرّی هم استفاده می‌کنند.[۵۴]

به نظر می‌آید اِعمال سیاست تغییر کیش اجباری ابتدا از ***غَرْناطَه*** شروع شده است. در واکنش به آن بود که ***مُدَجَّنان*** از سال ۹۰۵ ـ ۹۰۶ق / ۱۵۰۰ ـ ۱۵۰۱م قیام‌های متعددی را

در ناحیه کوهستانی ***البشارات*** Alpujarras ***غَرْناطَه***، ***المَریَه*** و کوه‌های رُنْدَه سازمان دادند؛[۵۵] اما شاید به دلیل پراکنده زیستن ***مُدَجَّنان قَشْتالَه*** و موانعی که بر سر راه همبستگی آنان ایجاد کرده بودند؛ این حرکت‌ها منجر به نفی تنصیر اجباری نشد، بعد از آن در سال ۹۰۸ق /۱۵۰۲م بزرگان دین و دولت مصمم شدند تا ***مُدَجَّنان*** سراسر قلمرو قَشْتالَه را به کیش مسیحیت درآورند و در حکمی که صادر کردند چنین آمده است: خداوند پادشاهان کاتولیک (***ایزابلا*** و ***فردیناند***) را برگزیده تا کفر را از ***غَرْناطَه*** پاک کنند، چون مسلمانان مانع این کارند؛ آنان باید از اعتقادات نادرست خویش دست بردارند و تن به مسیحیت دهند. کسانی که با این فرمان مخالفت کنند، اموالشان مصادره و خود آنان نیز به قتل می‌رسند، امّا آنانی که حاضر به پذیرش مسیحیت نیستند اجازه مهاجرت داده می‌شود؛ مشروط بر آن که به ***مغرب*** و شمال ***افریقا*** که با دولت ***اسپانیا*** در حال جنگ‌اند هجرت نکنند؛ آنان می‌توانند به ***آراگون*** یا ***پرتغال*** کوچ کنند. بدین ترتیب، در قلمرو قَشْتالَه هرگونه تظاهر به شعائر اسلامی ممنوع و گرایش به مسیحیت، اجباری شد.[۵۶]

مُدَجَّنان با صدور احکام تغییر کیش اجباری در شرایط بسیار دشواری قرار گرفتند. در حالی که آنان از کمک‌های جهان اسلام مأیوس شده بودند برای تداوم زندگی یا باید با ایمان قلبی و کامل مسیحیت را می‌پذیرفتند و یا این که با امتناع از آن، خود را آماده مقابله با عواقب این عمل می‌کردند و یا به طور اسمی و ظاهری به مسیحیت تن می‌دادند، اما قلباً ایمان اسلامی خویش را حفظ می‌کردند. تاریخ طولانی روابط اسلام و مسیحیت نشان می‌دهد که به ندرت مسلمانی مایل بوده از اسلام روی برگرداند؛ شاید در شرایط خاص فقط تعداد اندکی گاه به دین فاتحان درمی‌آمدند. امتناع آشکار از مسیحیت که معمولاً پی آمد آن اخراج و تبعید بود نیز در سطح محدودی رخ می‌داد؛ چون برخی از گروه‌های مسیحی به لحاظ دینی و اقتصادی با اخراج ***مُدَجَّنان*** مخالفت می‌کردند. متکلّمان مسیحی معتقد بودند اینان را که بنا به وعدهٔ مسیح می‌توان به کیش مسیحیت درآورد، نباید اجازه داد به بلاد اسلامی هجرت کند. صاحبان مشاغل و زمین هم مانع خروج ***مُدَجَّنان*** می‌شدند؛ زیرا در این صورت نیروی کار ماهر را از دست می‌دادند و بخشی از منابع مالی مسیحیان به بلاد دیگر انتقال می‌یافت. بنابراین، اغلب ***مُدَجَّنان*** گزینهٔ سوم را انتخاب کردند، یعنی تصمیم گرفتند با پذیرش ظاهری مسیحیت و حفظ پنهانی

اعتقادات اسلامی، در سرزمین آبا و اجدادی خویش زندگی کنند.[۵۷]

نکته مهم و قابل ذکر این که **موریسکوها** با رعایت احتیاط و مخفی کاری در واقع اصل تقیه (یکی از معتقدات کلامی فقهی شیعه) را پیش گرفتند. این رفتار محتاطانه (تقیه) در تاریخ اسلام منحصر به شیعه نبوده؛[۵۸] سایر نحله‌ها و نهضت‌ها نیز هرگاه که مورد تهدید متجاوزان واقع شده‌اند، همین تدبیر را به کار برده‌اند؛ اما این تاکتیک تقریباً بـه نـحوی انحصاری با تشیع قرین شده است.[۵۹]

تقیه یک رفتار طبیعی بشری است و در عرف اکثر اقوام و ملل در سراسر تاریخ انسان سابقه دارد. تقیه واکنش فرد یا قوم مقهور یا در اقلیت است که توان رویارویی و مبارزهٔ مستقیم را ندارد، یا اصولاً چنین مبارزه‌ای به صلاحش نیست و موجودیتش را تـهدید می‌کند. تقیه علاوه بر جواز اجتماعی و عرفی یک رخصت شرعی است و جنبهٔ تشریعی هم دارد. ریشهٔ این اندیشه و عمل در قرآن مجید است؛[۶۰] از جمله آیهٔ ۱۰۶ سوه نحل می‌فرماید: ﴿ مَنْ كَفَرَ بِٱللّٰهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِٱلْإِيمَانِ وَلٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِٱلْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ ٱللّٰهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾* ***طبری*** در تفسیر این آیه می‌نویسد: اگر کسی برای رهایی از دشمنان خویش مجبور شود که با زبان به کفر اعتراف ولی قلباً آن را انکار کند، مورد سرزنش نیست؛ زیرا خداوند عبادات او را بر حسب آن چه در قلب اعتقاد دارد، می‌پذیرد.[۶۱] با وجود این، اهل سنت از این امتیاز مذهبی کمتر استفاده کرده‌اند؛ شاید **موریسکوها** نخستین گروه بزرگ از مسلمانان مالکی مذهب بـودند کـه بـه مـنظور حـفظ موجودیت خویش در برابر غیرمسلمانان مجبور شدند به تقیه روی آورند، آن هم نه در موارد محدود بلکه در تمام مدت زندگی ناگزیر از کتمان اعتقاداتشان بودند. ضمناً اسلام سرّی **موریسکوها** از میان تقسیمات چهارگانهٔ تقیه (اکراهیه، خوفیه، کتمانیه و مداراتـی) بیشتر با تقیه کتمانیه تطبیق می‌کند.

برخی احتمال داده‌اند **موریسکوها** براساس فتوای یک فقیه مغربی به نام ***عبیدالله احمد*** ابن ابو جمعه المغراوی وهرانی به اصل تقیه عنایت کردند و اسلام سرّی را بـرگزیدند.

---

* – هر کس بعد از ایمان آوردن به خدا، او را انکار کند و قلبش در ایمان استوار ماند [گناهی ندارد]، ولی اگر با رضایت و رغبت کافر شود خشم خدا را بر می‌انگیزد و سخت عذاب خواهد شد.

این فتوا به منزله سندی* از آن دوره باقی مانده و تاریخ آن مربوط به اوّل ماه رجب ۹۱۰ق /۱۵۰۴م است. ***وهرانی*** با تعبیر «الغرباء» خطاب به **موریسکوها** می‌گوید: در آن شرایط تا می‌توانید احکام اسلامی را در نهان انجام دهید. او پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر، آل و اصحابش از وضعیت **موریسکوها** اظهار تأسف می‌کند و ادامه می‌دهد خداوند شما را که در آن شرایط دشوار حافظ اسلام هستید، در بهشت برین جای دهد و از این که شر شما را دربر گرفته نهراسید. از خالق یکتا رفع محنت‌ها و گشایش امور شما را خواهانم. هرگز ذکر خدا را فراموش نکنید؛ بدانید که بت‌ها (تصاویر قدیسین مسیحی) سود و زیانی نمی‌رسانند، مالک اصلی خداوند است و جز او معبودی نیست. در آن وضعیتی که به سر می‌برید، باید نماز و عبادات خویش را با ایما و اشاره و با حرکات دست و صورت انجام دهید. زکات بپردازید هر چند به صورت ریا و یا هدیه به فقرا باشد؛ چون خداوند نه به ظاهر عبادت بلکه به قلوبتان می‌نگرد. اگر وضو گرفتن برایتان میسر نیست، تیمم کنید هر چند با دست کشیدن بر دیوار باشد و اگر از نماز خواندن شما جلوگیری می‌کنند، قضای آن را در شب به جای آورید. اگر به هنگام نماز شما را مجبور به سجده کردن به بت‌ها می‌کنند و یا ناگزیرید در نمازهای نصاری حضور یابید، در دل نماز خودتان را بخوانید. اگر مقابل بت‌ها ایستاده‌اید خداوند یکتا را قصد کنید. اگر رو به قبله ایستادن برای شما میسر نیست، تکلیف آن از شما ساقط است؛ همانگونه که در نماز خوف و بحبوحه جنگ چنین است. اگر به نوشیدن شراب، خوردن گوشت خوک و یا هر حرام دیگری وادارتان کردند آن‌ها را انجام دهید؛ ولی قلباً انکار و به حرمت آن‌ها معتقد باشید. هرگاه دخترانشان را به نکاح شما درآوردند، چون آنان اهل کتاب‌اند قبول کنید؛ ولی اگر با عنف خواستند دخترانتان را به عقد آنان درآورید، در دل آن را انکار کنید و هرگاه فرصتی به دست آوردید از آن سرباز زنید. اگر شما را مجبور کردند که کلمه کفر بر زبان آورید، با کنایه قصد دیگر کنید. مثلاً، اگر شما را وادار به سبّ محمّد ﷺ کردند، نصاری محمّد را ممد تلفظ می‌کنند؛ شما ممد را دشنام گویید و نیت

* – عنان می‌گوید: ضمن تحقیقاتم در کتابخانه واتیکان رُم به این سند برخورد کردم، وصف آن در فهرست این کتابخانه آمده است. سپس ترجمه قشتالی آن را نیز دیدم، یک نسخه از این هم به زبان الخامیادو در کتابخانه آکادمی تاریخ در مادرید موجود است (حواشی ***نهایة الاندلس***، ص۳۴۴).

کنید که او شیطان است و...[۶۲]

بعضی از آثار مسیحی مربوط به دورهٔ ***موریسکوها*** نیز به این آسان‌گیری و ارفاق مذهبی اسلام که با مقتضیات آن زمان هماهنگی داشته، اشاره کرده‌اند؛ از جمله در نوشته‌های ***فرای مارکوس*** Fray Marcos، راهب وادی ***الحجاره***، چنین آمده است: به محض این که در سال ۹۳۲ق /۱۵۲۶م رسماً تغییر کیش ***مُدَجَّنان آراگون*** اعلام شد؛ گروهی از آنان در روستای ***ماریا*** تصمیم گرفتند تا آخرین نفر با آن مقابله کنند. هنگامی که اوضاع بحرانی شد و در حالی که مسیحیان خود را آماده می‌کردند تا به اِعمال فشار و به کار بردن سلاح مردم آن جا را به تسلیم در برابر فرمان حکومت مسیحی وادار کنند؛ یکی از اشراف مسیحی داخل این روستا شد و خطاب به ***مُدَجَّنان*** گفت: ای مردم غمناک و بیچاره که از هر سو در محاصره دشمن قرار دارید اگر به سبب پیروی از تعالیم قرآنتان از پذیرش مسیحیت امتناع می‌ورزید، باید بدانید که به شما اجازه داده شده تا به ظاهر آیین مسیحی را بپذیرید، اما قلباً به محمّد صلی الله علیه و آله اعتقاد داشته باشید. با اتخاذ این تدبیر شما می‌توانید از خطر کنونی حمله مسیحیان که قصد دارند با عنف شما را تسلیم کنند، رهایی یابید و هم از آوارگی و تهدیدات بعدی نجات پیدا کنید. به دنبال گفتگوهای این نجیب زاده مسیحی با مردم روستای ماریا، آنان سلاحشان را بر زمین نهادند و به ظاهر تن به مسیحیت دادند.[۶۳]

با عنایت به آن چه گذشت، حکم تنصیر اجباری در قلمرو ***قَشْتالَه*** رسماً در سال ۹۰۸ق /۱۵۰۲م به مورد اجرا گذاشته شد. قشتالی‌ها در سال ۹۱۸ق /۱۵۱۲م که پادشاهی ***ناوار*** را ضمیمه مملکت خویش کردند به ***مُدَجَّنان*** آن جا قول دادند حقوق آنان را رعایت خواهند کرد، اما چندی بعد در سال ۹۲۱ق /۱۵۱۵م بر خلاف وعده‌ها به موقعیت ***اهل الدَّجْن*** پایان دادند و حکم تغییر کیش را در مورد ***مُدَجَّنان*** این سرزمین نیز عملی کردند.

در قلمرو آراگون به ویژه ***بَلَنْسِیَه*** به دلیل کثرت ***مُدَجَّنان*** و نقش مهم آنان در تولیدات کشاورزی و صنعتی، مسیحیان تا مدتی متعرض هویت دینی این گروه نشدند. اشراف مسیحی با حمایت از ***مُدَجَّنان*** این نواحی، به حکمرانان مسیحی خاطر نشان کردند اگر آنان مجبور به پذیرش مسیحیت و یا اخراج شوند، کارها و امور کشاورزی دچار اختلال

خـواهـد شـد. سـرانجام مساعی اشراف بـه جایی نـرسید و در سال‌های ۹۳۱ ـ ۹۳۲ق /۱۵۲۵ ـ ۱۵۲۶م مسیحیان حُکْم تنصیر را در مورد ***مُدَجَّنان آراگون، کاتالونیا*** و ***بَلَنْسِیَه*** هم اجرا کردند و اسلام در این مناطق نیز به صورت دینی سرّی درآمد.[۶۴]

دربارهٔ عصر اخیر حیات مسلمانان ***اَنْدَلُس***، یعنی دوره‌ای که آنان ناگـزیر شـدند بـه مسیحیت تظاهر کنند، نویسندگان غربی به تفصیل قلم فرسایی کرده‌اند؛ ولی مسلمانان در آثار خویش به ندرت به آن پرداخته‌اند. خوشبختانه در این زمینه گزارشی از ***محمد بن عبدالرفیع*** (د۱۰۵۲ق /۱۶۴۲م)، یکی از ***موریسکوها*** اهل ***جَیّان*** که به ***تونس*** تبعید شده بود، بر جای مانده است. او در اثر خویش با عنوان ***الانوار النبویة فی آباء خیر البریه*** به گوشه‌هایی از فعالیت‌های سرّی ***موریسکوها*** به منظور حـفظ هـویت اسـلامی اشـاره کـرده است. ***ابـن عبدالرفیع*** که در کودکی به همراه خانواده‌اش به شمال ***افریقا*** مهاجرت کرد، می‌گوید: در شش سالگی هنگامی که در جَیّان بودم حاکمان مسیحی پدرم را مجبور کردند تا مرا به مکتب نصاری بفرستد. من در آن جا تعالیم دین مسیح را مـی‌آموختم، چـون بـه خـانه می‌آمدم پدرم مرا با آموزش‌های اسلامی آشنا می‌کرد. او لوحی از چوب گردو در برابرم می‌نهاد، در کنار حروف اعجمی (رومی) الفبای عربی را می‌نوشت تا من آن‌ها را فراگیرم و تأکید می‌کرد که یادگیری تعالیم اسلامی را همچون رازی نزد خـویش نگـه‌دارم و بـه نزدیک‌ترین کسان حتی مادر، برادر و عمویم درباره آن چیزی نگویم، زیرا اگر خبر آن به مأموران مسیحی می‌رسید ما را با انداختن در آتش هلاک می‌کردند. پدرم به ما آموزش می‌داد هنگامی که در کلیساها ناچارید در مقابل اصنام و تمثال‌های قـدیسین مسـیحی تعظیم نمایید، در دل و نهانی سوره کافرون و دیگر آیات قرآن را تـلاوت کـنید. تـعداد کسانی که تعالیم اسلامی را مخفیانه بـه فـرزندانشـان مـنتقل مـی‌کردند فـراوان بـودند. مسلمانان در این ایام به شدت اسلامشان را کتمان می‌کردند؛ به طوری که گاه پدر نـزد فرزند و خانواده خویش و یا فرزند برای پدر هویت اسلامی را آشکار نمی‌کرد. فقط نزد کسانی که صداقتشان آزموده شده بود و به امین بودن شهرت داشتند از اسلام سـخن می‌گفتند. ***ابن عبدالرفیع*** ادامه می‌دهد: چون پدرم دریافت که من آموزش‌های اسلامی را پنهان داشته‌ام و دربارهٔ آن‌ها حتی به مادرم هم چیزی نگفته‌ام، به مـن گـفت: حـال کـه امتحانت را خوب داده‌ای؛ اسلام خویش را نزد خویشان صادق و امانتدار آشکار کن و...

هنگامی که به همراه چند تن از خویشاوندان ***جَیّان***، شهر ***ابن مالک*** (***محمد بن مالک طائی جَیّانی صاحب اَلْفیّه***)، را به قصد مسافرت به شهرهای ***غَرْناطَه***، ***قُرْطُبَه***، ***اِشْبیلیِّه***، ***طُلَیْطُلَه*** و غیره ترک کردیم؛ پس از گردش در این شهرها فقط با هفت نفر مواجه شدیم که از سرگذشت اسلام در ***غَرْناطَه*** سخن می‌گفتند و بقیه به شدت اسلام خویش را پنهان و چیزی درباره آن اظهار نمی‌کردند و...[۶۵]

موریسکوها با رویکرد به اسلام سرّی و بهره جستن از روش تقیّه، آیین خویش را حفظ کردند و خود را از تیغ دشمن نجات دادند و فعالیت‌های مسیحیان را در جهت تحمیل مسیحیت نیز خنثی کردند. در این میان نویسندگان مسیحی سدهٔ ۱۰ق /۱۶م، به منظور تحریک اولیای امور به اخراج مسلمانان، همواره تأکید می‌کردند که ***موریسکوها*** در باطن مسلمان‌اند، آنان صداقت ندارند، قابل اعتماد نیستند و غیره. باید گفت: گرچه ***موریسکوها*** با پنهان کاری وفاداری خویش را نسبت به اسلام ثابت کردند، امّا آنان چون ناگزیر بودند به مسیحیت تظاهر کنند به تدریج پاره‌ای از ویژگی‌های اسلامی را از دست دادند و یا موجب تضعیف آن ها شدند. از این رو، هنگامی که ***موریسکوها*** در اوایل سدهٔ ۱۱ق /۱۷م به بلاد اسلامی پناه بردند، اغلب ساکنان محلی به این نورسیدگان تردید داشتند، زیرا تصور می‌کردند آنان اروپایی و مسیحی‌اند.[۶۶]

سیاست متغیر حاکمان مسیحی در قبال موریسکوها

به رغم این که ***اسپانیا*** در سدهٔ ۱۰ق /۱۶م قدرت برتر اروپا به شمار می‌رفت، سردمداران این کشور در برابر ***موریسکوها*** احساس درماندگی می‌کردند و توانایی تحمل آنان را نداشتند. حکمرانان مسیحی با همکاری محاکم تفتیش عقاید[۶۷] در سال‌های ۹۱۷ـ۹۳۲ق /۱۵۱۱ـ۱۵۲۶م، به منظور مقابله با اسلام سرّی و از میان برداشتن خصایص فرهنگی ***موریسکوها*** قوانینی را به مورد اجرا گذاشتند و از هر عملی که به نحوی با دین اسلام ارتباط داشت از قبیل کاربرد زبان عربی به صورت کتبی یا شفاهی، روش شرعی ذبح حیوانات، ختنه کردن، مراسم ازدواج و غیره جلوگیری می‌کردند. محاکم تفتیش عقاید مأمورانی را تعیین و بر ***موریسکوها*** مسلط و مراقب کردند تا آنان اعمال اسلامی و چیزهایی را که این محاکم حرام اعلام کرده، انجام ندهند؛ ولی ***موریسکوها*** اغلب اوقات با

پرداخت رشوه به مأموران مسیحی و گاه با مقاومت در برابر آنان با محدودیت‌های وضع شده مقابله می‌کردند.[۶۸]

انتقاد از محاکم تفتیش عقاید توسط یکی از قربانیان آن، که به تونس تبعید شده بود، به عنوان سندی مهم بر جای مانده است. در این سند که در نسخه خطی S - 2 کتابخانهٔ رئال آکادمی تاریخ در ***مادرید*** نگه‌داری می‌شود، موریسکوی تبعیدی چنین می‌گوید: در میان کافران مسیحی مجبور بودیم به انجام آن چه آنان از ما می‌خواستند تظاهر کنیم. در صورت مخالفت، ما را به محاکم تفتیش عقاید می‌بردند. در آن جا خود را در زندانی می‌یافتیم که همانند نیّات متولّیان امور تفتیش عقاید تاریک و سیاه بود و... پیروان صلیب کودکانمان را با عنوان فرزند خواندگی از ما جدا می‌کردند تا آنان را براساس تعالیم کفر (مسیحی) تربیت کنند. از دارایی ما مالیات گزافی می‌ستاندند تا ما را از پای درآورند و... برخی از اربابان این محاکم می‌گفتند: همه ما باید نابود شویم، گروهی معتقد بودند باید بر عضو تناسلی ما داغ نهند و یا ما را اخته کنند تا دیگر قدرت تولید مثل نداشته باشیم و... پس خداوند مهربان را شاکریم که ما را از این رنج و خطر نجات داد و...[۶۹]

گفتنی است در پی مرگ ***فردیناند*** در سال ۹۲۲ق /۱۵۱۶م نوهٔ او، ***شارل اوّل*** Carles 1 of Spain (Charles, V Holyg Roman Emperor)، که پس از چندی به ***شارل پنجم*** موسوم شد،[۷۰] به حکومت دست یافت و چنان قدرتی پیدا کرد که پاپ‌ها نیز از آن در بیم و هراس بودند. در این هنگام ***موریسکوها*** به سال ۹۳۲ق /۱۵۲۶م هیأتی را نزد شارل فرستادند. این گروه ضمن بیان تجاوزات مستمر مسیحیان، خواستار رفع بی‌عدالتی‌ها و حمایت‌های دولت شدند. پس از گفتگوها، شارل قول داد رنج آنان را کاهش دهد؛ از جمله قرار شد ***موریسکوها*** مبلغ گزافی به محاکم تفتیش عقاید بپردازند تا این محاکم در امورشان دخالت نکنند.[۷۱] همچنین او با صدور فرمانی به ***موریسکوها*** اجازه داد به مدت ده سال از زبان عربی استفاده کنند، مطابق سنن خویش پوشش داشته باشند، با هم ازدواج کنند، مقابر جداگانه‌ای داشته باشند، مالیاتی که به دولت می‌پردازند برابر با مسیحیان باشد و در مقابل مصادره اموال مساجد (اوقاف) به نفع کلیسا، قرار شد به فقهای موریسکو راتبه (مستمری) پرداخت کنند و...[۷۲] در این میان ***شارل*** با ارسال نامه‌ای به پاپ تأکید کرد که تغییر کیش ***موریسکوها*** با اراده و اختیار آنان انجام نمی‌گیرد و

مسیحیت تحمیلی سبب افزایش نارضایتی‌ها شده است. آن‌گاه حاکمان مسیحی اظهار کردند: چون **موریسکوها** اطلاعات چندانی از عقیده کاتولیکی ندارند، روحانیان مسیحی باید آموزش و تعلیم مسیحیت را سرلوحهٔ برنامه‌های خویش قرار دهند.[۷۳] بدین سان، دیری نپایید که اربابان کلیسا به منظور از میان بردن فرهنگ و سنت‌های اسلامی، در کنار ابزارهای فشار و تهدید از شیوه‌های مسالمت‌آمیز و تبلیغات در سطح وسیع نیز سود جستند و در مناطق مختلف برای آموزش مسیحیت مدارس تبشیری ایجاد کردند و تشکّل‌ها و انجمن‌های تبلیغی با عنوان «تبشیر در میان **موریسکوها**» به وجود آوردند. در این جهت بزرگان دین و دولت علاوه بر اسقف‌ها و کشیش‌ها، عموم مسیحیان را نیز تشویق می‌کردند که در مناسبت‌های نماز روز یکشنبه، مراسم اعتراف به‌گناه و غیره همه به فعالیت‌های تبلیغی بپردازند و بیشتر زنان و کودکان **موریسکوها** را مورد توجه قرار دهند، اما اقدامات تبشیری با همه گستردگی‌اش نتیجه قابل توجهی دربر نداشت، زیرا از سویی مبلغان دلایل محکم و قانع کننده‌ای ارائه نمی‌دادند و خود ابزار دست سردمداران بودند؛ از طرف دیگر فعالیت‌های فرهنگی و تبشیری وقتی مؤثر واقع می‌گردد که مدت طولانی صرف آن‌ها شود، حال آن که مبلغان مسیحی می‌خواستند در زمانی کوتاه به نتیجه دست یابند. وانگهی، آزار و اذیت محاکم تفتیش عقاید نیز تأثیر کارهای تبلیغاتی را خنثی می‌کرد. از همه مهم‌تر این که در اغلب اوقات اربابان کلیسا در برابر وجه نقدی که **موریسکوها** به آنان نشان می‌دادند سر تسلیم فرود می‌آوردند؛ بدین گونه **موریسکوها** با پرداخت رشوه از آموزش‌های کلیسایی سرباز می‌زدند.[۷۴]

به نظر می‌آید سیاست انعطاف پذیری ***شارل*** نسبت به **موریسکوها** ناشی از شرایط موجود در آن سوی مرزهای ***اسپانیا*** بوده است. در این ایام دولت اسپانیا از سویی با خطر ورود تعلیمات ***لوتر*** به این کشور مواجه بود؛ چون آموزه‌های او مذهب کاتولیک را، که حاکمان ***اسپانیا*** از آن همانند ابزاری پرفایده استفاده می‌کردند، به شدت مورد تهدید قرار می‌داد. به ویژه از سال ۹۲۱ق/۱۵۲۱م که ترجمه‌های آثار لوتر به اسپانیایی نیز به این کشور راه یافت، دولت وحشت زده شد و بخشی از قوای خویش را به خنثی کردن آن‌ها اختصاص داد.[۷۵] از طرف دیگر، قوای دریایی ترکان عثمانی پس از درگیری‌های متعدد با نیروهای ***اسپانیا***، که در آن‌ها **موریسکوهای** پناهنده به ***الجزایر*** نقش برجسته‌ای ایفا کردند،

سرانجام در سال ۹۲۲ق /۱۵۱۶م با عقب راندن قوای مسیحی بر سواحل الجزایر دست یافتند. بدین ترتیب، با استقرار قوای دریایی ترکان عثمانی در سواحل نزدیک به ***اسپانیا***، هم خطوط ارتباطی این کشور در مدیترانه در معرض آسیب جدّی قرار گرفت و هم این که اکنون حاکمان مسیحی در هراس بودند که اگر فشار مضاعفی بر ***موریسکوها*** وارد کنند، تعداد بیشتری از آنان مخفیانه ***اسپانیا*** را ترک می‌کنند و به قصد انتقام‌گیری به قوای اسلامی مستقر در سواحل الجزایر می‌پیوندند.[۷۶] از این رو، شارل در دوره حکومتش ۹۲۲ـ۹۶۳ق /۱۵۱۶ـ۱۵۵۶م گاه ناگزیر می شد نسبت به ***موریسکوها*** سیاست مداراآمیزی اعمال کند.

ترکان عثمانی تا حدود نیمه سدهٔ ۱۰ق /۱۶م موفق شدند به استثنای مراکش سلطه خویش را بر سواحل شمال افریقا گسترش دهند؛ واقعه‌ای که موجبات وحشت و نگرانی ممالک جنوب اروپا به ویژه ***اسپانیا*** را فراهم کرد. ***اسپانیای*** مسیحی که از مقابله با ترکان مسلمان عاجز مانده بود و منافع اقتصادی و سیاسی خویش را در این نواحی از دست رفته می‌دید؛[۷۷] از آغاز حکومت ***فیلیپ دوم*** (۹۶۳ق /۱۵۵۶م)، جانشین شارل، تسامح نسبی با ***موریسکوها*** را کنار نهاد و تعامل با آنان را امری محال تلقی و همه توان خود را صرف نابودی مظاهر اسلام در ***اَنْدَلُس*** کرد. در این ایام از سویی ***موریسکوها*** را به اتهام همکاری با ترکان عثمانی مورد آزار و شکنجه قرار می‌دادند و از طرف دیگر چون کاتولیک‌های ***اسپانیا*** در مقابل تهدیدات پروتستان‌ها موضع دفاعی در پیش گرفته بودند، به بهانهٔ ارتباط با پروتستان‌ها نیز گاه ***موریسکوها*** را به محاکم تفتیش عقاید می سپردند و می‌توان گفت آنان به نوعی قربانی غیرت دینی کاتولیک‌ها در برابر پروتستان‌ها می شدند.[۷۸]

در چنین جوّی ***موریسکوها*** با مقاومت و شکیبایی ثابت کردند که ملتی پایبند به ایمان و عقیده خویش‌اند و همه اقدامات خصمانهٔ دشمن از قبیل شکنجه، قتل و تبعید را تحمل کردند، اما تن به مسیحیت ندادند. همچنین آنان به طرق مختلف، مثلاً با پیوستن به ماجراجویان دریایی، به عملیات انتقام جویانه بر ضد دشمن دست می‌زدند؛ به طوری که حکمرانان مسیحی از ماهیگیران **موریسکو** نیز در هراس بودند و ازشغل ماهیگیری آنان ممانعت به عمل می‌آوردند. البته حضور قوای عثمانی در غرب مدیترانه، که شعار

آزادی ***اَنْدَلُس*** از چنگ مسیحیان را سر می‌دادند، عامل مؤثری در تقویت روحیه ***موریسکوها*** بود. آنان بارها در محاکم تفتیش عقاید اعلام می‌کردند که با مساعدت ترکان بار دیگر ***اَنْدَلُس*** به دست مسلمانان خواهد افتاد و این سرزمین از وجود پیروان صلیب پاک خواهد شد.[۷۹]

موریسکوها بدون هراس از فشارهای اربابان کلیسا و شکنجه‌های محاکم تفتیش عقاید بارها محدودیت‌ها را نادیده می‌گرفتند و با شیوه‌های گوناگون با مقررات ظالمانه به مقابله می‌پرداختند و از این رهگذر هر روز با مصائب جدیدی مواجه می‌شدند. در سال ۹۷۵ق /۱۵۶۷م حکام مسیحی اعلام کردند: ***موریسکوها*** باید در همه حال تحت کنترل و مراقبت شدید قرار گیرند تا قوانینی را که به منظور همگون سازی آنان با مسیحیان وضع شده، کاملاً رعایت کنند؛ از جمله تأکید کردند که تحریم به کار بردن زبان عربی و پوشش اسلامی باید دقیقاً اجرا شود، همه ***موریسکوها*** در مدت سه سال باید زبان قشتالی را فرا گیرند، همه آنان باید بدون استثنا فرزندانشان را به آموزشگاه‌های مسیحی بفرستند، از به کار بردن نام و لقب اسلامی بپرهیزند، در مهمانی‌ها طبق مراسم کلیسا عمل کنند، باید سنت زناشویی اسلامی را کنار نهند، در استحمام از شیوهٔ معمول عربی استفاده نکنند. علاوه بر این‌ها، ***موریسکوها*** باید در روزهای جمعه و اعیاد درهای منازل خویش را گشوده نگه دارند تا مأموران حکومتی بر داخل خانه‌ها نظارت داشته باشند که عملی خلاف سنت مسیحی انجام نشود. آنان باید کتب عربی را ظرف یک ماه تحویل دهند و در صورت داشتن قرآن، به جرم مرتد شدن، سخت عذاب خواهند شد و... اما دیری نپایید که ***موریسکوها*** در برابر اِعمال این سختگیری‌ها عکس‌العمل شدید نشان دادند و آنان در سال ۹۷۶ق /۱۵۶۸م در برابر وضعیت موجود دست به شورش زدند. این قیام از ناحیه کوهستانی ***البشارت غَرْناطَه*** و به رهبری ***فرناندو دوالور***Bernando de Valor شروع شد. او خود را ***ابن امیه*** Aben Humeya نامید و روستاییان اطراف را نیز به شورش فرا خواند. همو ***ابن فرج*** Aben Farax، یکی از یاران خویش را، به ناحیه ***البیازین غَرْناطَه*** فرستاد تا ***موریسکوهای*** آن‌جا را هم به عصیان تحریک کند. بدین سان، در مدتی کوتاه قیام آنان بخش اعظم مناطق کوهستانی ولایت ***غَرْناطَه*** را فرا گرفت. آنان با عملیات غافلگیرانه به کلیساها و دیرها حمله می‌کردند و بدین وسیله تعدادی از مأموران مسیحی و کشیش‌ها را

به قتل رساندند.[۸۰]

در جریان این قیام **موریسکوها** از جهان اسلام یاری طلبیدند و بدین منظور سفیرانی را به ***تَطْوان***، ***الجزایر*** و ***قسطنطنیه*** فرستادند؛ امّا پاسخ عملی به درخواست آنان داده نشد. فقط سلطان عثمانی به والی الجزایر نوشت تا جنگ‌افزار **موریسکوها** را تأمین کند. در این ایام قوای عثمانی در جبهه‌ای دیگر برای فتح ***قبرس*** با مسیحیان درگیر بودند و بعد از آن که به سال ۹۷۹ق /۱۵۷۱م در نبرد ***لپانتو*** Lepanto از نیروهای متحد مسیحی به سرکردگی ***اسپانیا***، ***ونیز*** و دستگاه پاپ شکست خوردند، هرگز نتوانستند مستقیماً به یاری مسلمانان ***اسپانیا*** بشتابند.[۸۱]

در هر حال شورش **موریسکوها** چندی مسیحیان را سخت نگران کرد. آنان در ابتدا به موفقیت‌هایی دست یافتند و بخش‌هایی از ***غَرْناطَه*** و کوهستان‌های اطراف آن را به کنترل خویش درآوردند؛ به طوری که ***فیلیپ دوم***، پادشاه ***اسپانیا***، ناگزیر شد برای سرکوب آنان خود از نزدیک بر عملیات جنگی نظارت کند. گفته شده پس از پیروزی‌های اوّلیه بین بزرگان **موریسکو** اختلاف افتاد که به سبب آن رهبرشان، ***ابن امیه***، به قتل رسید و جانشین او، ***ابـن ابـو*** Aben Abo (Ibn -Abu)، در برابر قوای مسیحی ناکام ماند و در سال ۹۷۹ق /۱۵۷۱م تسلیم مسیحیان شد. بدین گونه، چندین سال درگیری **موریسکوها** با مسیحیان در ولایت ***غَرْناطَه*** پایان یافت و نیروهای مسیحی پس از تسلط بر اوضاع با بی‌رحمی تعداد زیادی از **موریسکوها** را به قتل رساندند، شماری از کودکان و زنان آنان را به اسارت درآوردند و سایرین را از مناطق جنوبی و غَرناطَه اخراج و به نواحی کوهستانی ایالت ***قَشْتالَه*** و شمال ***اسپانیا*** تبعید کردند تا دیگر شاهد تجمع **موریسکوها** و تهدیدات آنان در جنوب نباشند.[۸۲] برای این که عملیات تبعید و ترحیل به طور کامل صورت گیرد، هر یک از مناطق موریسکی نشین جنوب از قبیل ***غَرْناطَه***، ***رُنْدَه***، ***مالَقَه***، ***المَریَّه***، ***وادی آش*** و غیره را بین سپاهیان مسیحی تقسیم کردند و در چندین مرحله، که تا سال ۹۸۲ق /۱۵۷۴م به طول انجامید، طرد **موریسکوها** را به اجرا درآوردند.[۸۳]

با عنایت به شورش **موریسکوها** و وحشتی که فیلیپ دوم از ارتباط آنان با ماجراجویان دریایی، ترکان عثمانی، بربرهای مغرب و پادشاه ***فرانسه*** داشت، در صدد برآمد تا تمرکز **موریسکوهای** ***بَلَنْسِیَه*** و ***آراگون*** را نیز از بین ببرد. ابتدا آنان را به همکاری با پادشاه ***فرانسه*** بر

ضدّ ***اسپانیا*** متهم کرد، آن‌گاه در سال ۹۹۰ق /۱۵۸۲م دستور داد **موریسکوهای** این مناطق را هم در سراسر ***اسپانیا*** پراکنده سازند تا ضمن قطع رابطه آنان با بلادشان، از اتحادشان با رقبای ***اسپانیا*** نیز جلوگیری کند.[۸۴]

باید گفت: سیاست حکمرانان مسیحی در مورد انتقال ***موریسکوها*** از موطنشان به مناطق دیگر ***اسپانیا*** نیز به شکست انجامید؛ زیرا اشراف و صاحبان زمین به دلایل اقتصادی و کاهش محصولاتشان، سعی کردند آنان را به محلات خودشان باز گردانند. از طرفی تبعید نو مسیحیان (***موریسکوها***) به بخش‌های شمالی‌تر ***اسپانیا*** نه تنها منجر به دفع تهدیدات احتمالی نشد، بلکه موجب شد تا آنان با پروتستان‌ها که در رأس آنان امیر پیرنه بود، با سهولت ارتباط برقرار کنند. چنان که اسقف ***طُلَیْطُلَه*** به ***فیلیپ دوم*** خاطر نشان کرد: ***موریسکوها*** به امیرنشین پیرنه نزدیک شده‌اند و ***فرانسه*** نیز آنان را بر ضد کاتولیک‌ها تحریک می‌کند و در صدد است بار دیگر ناوار را ضمیمه امیرنشین پیرنه نماید. علاوه بر تهدیدات پروتستان‌ها، به آن عالی مقام متواضعانه توصیه می‌کنم که هنوز خطر ترکان عثمانی نگران کننده است؛ سلطان عثمانی در ولایت ***بَلَنْسِیَه*** بیش از پنجاه هزار هوادار دارد و تعداد طرفداران او در ***آراگون*** و ***غَرْناطَه*** خیلی بیش از این‌ها است. ***موریسکوها*** که هوادار ترکان هستند راه‌ها را دقیقاً می‌شناسند و از نقاط ضعف و نقص سپاهیان ما آگاه‌اند؛ باید چاره‌ای اندیشید که احتمال آمدن نیروی دریایی ترکان وجود دارد و...[۸۵]

باید توجه داشت در زمانی که ***موریسکوها*** به کمک‌های ترکان عثمانی چشم دوخته بودند، در ***مغرب (مراکش)*** شرفای سعدیه حکومت می‌کردند. از خطاهای بزرگ شرفا این بود که با ترکان عثمانی هم پیمان نشدند، اگر با ترکان در ظاهر هم بیعت می‌کردند شاید سرنوشت مسلمانان در منطقه غرب مدیترانه به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. در آن صورت ترکان می‌توانستند قوای خویش را در سواحل مغرب اقصی متمرکز کنند و توازن قوا را در این منطقه هم به نفع مسلمانان تغییر دهند و آن‌گاه به آسانی می‌توانستند به ***موریسکوها*** یاری رسانند. اما رابطه دوستانهٔ شرفا با ***اسپانیای*** مسیحی سبب شد تا سواحل مغرب از قبیل ***عرائش*** و ***اصیلا*** در دسترس مسیحیان ***اسپانیا*** قرار گیرد و آنان از این طریق بتوانند پیشروی ترکان عثمانی را به سواحل ***اسپانیا*** و مغرب مسدود کنند.[۸۶] البته در سواحل مغرب نیروهای اسپانیایی از حملات انتقام جویانه ***موریسکوها*** در امان نبودند؛

گروهی از ***موریسکوها***ی اخراج شده از ***أَنْدَلُس***، با ایجاد پایگاه‌هایی در ***تَطْوان***، از هر فرصتی برای ضربه زدن به قوای مسیحی بهره می‌بردند. آنان با یورش‌های خویش به کشتی‌های اسپانیایی که در ***سَبْتَه***، ***طَنْجَه*** و ***اصیلا*** تردّد داشتند، عرصه را بر آن‌ها تنگ می‌کردند و حتی در سال ۹۹۷ق /۱۵۸۸م موفق شدند سَبْتَه را از ***اسپانیا***یی‌ها بازپس گیرند.[۸۷]

به رغم تلاش‌های گسترده‌ای که در عهد ***فیلیپ دوم*** از طریق شبکه‌های وسیع کلیسایی[۸۸] و محاکم تفتیش عقاید به منظور همسان سازی اجتماعی و دینی در ***اسپانیا*** صورت گرفت، موفقیت چندانی در زدودن فرهنگ اسلامی از ***موریسکوها*** نصیب پیروان مسیح نشد. بارها مفتشان آثار فرهنگی و دینی آنان را از پنهانگاه‌ها و لای جِرز دیوارها کشف می‌کردند و به جرم حفظ آن‌ها ***موریسکوها*** را به آتش می‌افکندند، اما آنان همچنان با حمیّت خاصی در حفظ آن‌ها کوشا بودند. هنگامی که شیوه‌های مختلف خشونت‌آمیز مؤثر واقع نمی‌شد، با دادن وعده‌های گوناگون سعی می‌کردند بر آثار اسلامی دست یابند؛ چنان که در سال ۱۰۰۱ق /۱۵۹۳م با صدور فرمانی اعلام کردند اگر ***موریسکوها*** کتاب‌های عربی را تحویل دهند، همه خطاهایشان بخشوده خواهد شد و دیگر تحت تعقیب قرار نمی‌گیرند، ولی آنان به چنین دستوراتی وقعی نمی‌نهادند و با غیرت دینی از میراث فرهنگی خویش پاسداری می‌کردند.[۸۹]

در هر حال در دههٔ پایانی سدهٔ ۱۰ق /۱۶م سردمداران دین و دولت در ***أَنْدَلُس*** به تکاپو افتاده بودند تا جمعیت موریسکو را از کشور ***اسپانیا*** براندازند و برای محو آنان از جامعه مسیحی، طرح‌های مختلفی پیشنهاد کردند: برخی گفتند: افراد بین ۱۸ تا ۴۰ سال موریسکو را در کشتی‌ها و در کارهای شاق به کار گیرند و غذای کافی به آنان ندهند تا نابود شوند. یکی از کشیشان عالی رتبه مطرح کرد: اطفال موریسکو را که کمتر از شش سال دارند از والدینشان جدا کنند و آنان را به پرورشگاه‌ها بسپارند تا مطابق سنت مسیحی تربیت شوند؛ در ضمن از ازدواج ***موریسکوها*** جلوگیری به عمل آورند، فشارها را تشدید کنند، تنها در این صورت است که در مدت کوتاهی آنان از بین می‌روند. بعضی هم پیشنهاد کردند گروهی از ***موریسکوها*** را برای کار در معادن قارهٔ ***امریکا*** به آن جا منتقل کنند. تعدادی را در بازارهای برده به فروش برسانند و بقیه را در دریا غرق کنند. در این میان جمعی از بزرگان مسیحی اخراج ***موریسکوها*** و طرد عمومی آنان از ***اسپانیا*** را مطرح

کردند. به هر حال، تا مدتی، یعنی تا هنگام مرگ فیلیپ دوم در سال ۱۰۰۶ق /۱۵۹۸م، در محافل مسیحی بحث دربارهٔ چگونگی از بین بردن ***موریسکوها*** ادامه داشت. بعد از فیلیپ دوم پسرش فیلیپ سوم بر تخت پادشاهی نشست. در زمان او رهبران مسیحی به حذف ***موریسکوها*** از جامعه ***اسپانیا*** رأی دادند و بدین منظور طرح‌های مختلف را به مورد اجرا گذاشتند.[۹۰]

ستیز فرهنگی با مقدّسات موریسکوها

پیش از این اشاره شد که مسیحیان فاتح سعی می‌کردند با هر ابزار ممکن در ***اسپانیا*** وحدت دینی و فرهنگی ایجاد کنند. آنان به منظور حاکم کردن آیین مسیح نه تنها با قهر و خشونت به مقابله با شعایر اسلامی می‌پرداختند، بلکه در این جهت از هیچ‌گونه ناسزاگویی و افترا نسبت به قرآن و مقدّسات اسلام فروگذار نمی‌کردند. علمای مسیحی ***اسپانیا*** آثاری تألیف کردند که مملو از طعن و توهین به اسلام بود. گویا اینان با پراکندن این ناروا گویی‌ها، بر آن بودند تا بخشی از انتقام جویی جهان مسیحیت از مسلمانان را بر عهده داشته باشند؛ از جمله این آثار باید از کتاب ***برناردو بیریز*** با عنوان ***فی مواجهة القرآن*** یاد کرد. این اثر در سال ۹۳۴ق /۱۵۲۸م در ***اِشْبِیلِیَّه*** و در سال ۹۳۸ق /۱۵۳۲م در ***بَلَنْسِیَه*** انتشار یافت. یکی دیگر از این گونه آثار، کتاب ***ازهاق القرآن*** است که یک راهب فلورانسی آن را تألیف کرد. او که چندین سال زندگی خود را در میان مسلمانان آسیا گذرانده بود، هدف خویش از تدوین کتاب را تقویت آیین مسیح و مبارزه با بدعت معرفی کرد. این اثر در سال ۹۰۶ق /۱۵۰۰م در ***اِشْبِیلِیَّه*** و در سال ۹۰۸ق /۱۵۰۲م در ***طُلَیْطُلَه*** منتشر شد. کتابی دیگر با عنوان ***نورالایمان ضدّالقرآن*** توسط شخصی به نام ***خوان دی تین*** تألیف و در سال ۹۲۵ق /۱۵۱۹م در ***بَلَنْسِیَه*** انتشار یافت. ***لوبی اوبریقون*** نیز اثری با عنوان ***مواجهة ضدّالقرآن و ضدّ النحلة المحمدیّة من خلال کتابها وحیاة محمد نفسه*** نوشت که محاکم تفتیش عقاید آن را در سال ۹۶۲ق /۱۵۵۵م در ***غَرْناطَه*** چاپ و منتشر کردند و...[۹۱]

انتشار مطالب نادرست و به کار بردن تعابیر ناشایست در مورد دین اسلام، تنها گوشه‌هایی از ستیز فرهنگی اربابان کلیسا در ***اسپانیا*** به شمار می‌رفت. افزون بر آن، به سازمان دادن هیأت‌های تبشیری جهت فعالیت‌های تبلیغی در بین ***موریسکوها*** پرداختند و

مدارسی معروف به دارالعقیده در محلات موریسکونشین ساختند تا در آن‌ها کودکان **موریسکو** را با تعالیم دین مسیح آشنا کنند. همچنین کشیشان را ترغیب می‌کردند برای پیشرفت در کارهای تبشیری به یادگیری زبان عربی روی آورند. بدین منظور در سال ۹۰۷ق /۱۵۰۱م کتاب ***قواعد وقاموس عربی*** را در ***غَرْناطَه*** تدوین و در دسترس آنان قرار دادند و...[۹۲]

پیروان مسیح با این نوشته‌ها و اقدامات تبلیغی هم موفق نشدند ویژگی‌های فرهنگی ***موریسکوها*** را نابود کنند. آنان بر خلاف خواست حاکمان مسیحی در جهت حفظ شعائر دینی و عمل به واجبات اسلامی تلاش وافری را از خود نشان می‌دادند. ***موریسکوها*** کتاب‌هایی درباره نماز و سایر عبادات به طور پنهانی در بین خویش توزیع می‌کردند. در ***آراگون*** نسخه‌ای خطی کشف شده که نشان می‌دهد آنان در سدهٔ ۱۰ق /۱۶م حتی از رفتن به حج غافل نبودند.[۹۳] نیز به منظور خنثی کردن تبلیغات خصمانه مسیحیان، مخفیانه به انتشار ورد و بدل آثاری می‌پرداختند که در آن‌ها از عظمت اسلام و قدرت و عزت دیرینهٔ مسلمانان در ***اَنْدَلُس*** سخن به میان آمده بود.[۹۴]

باید گفت: به سبب محدودیت‌ها و سختگیری‌هایی که بر ضدّ ***موریسکوها*** در مورد کاربرد زبان عربی اِعمال می‌شد، آنان ناگزیر شدند آثار دینی و فرهنگی را با حروف عربی، ولی به زبان اسپانیایی که از آن به ***الخامیادو (الاعجمیه)*** Aljamiado تعبیر می‌شود، تدوین کنند. بدین وسیله علاوه بر فائق آمدن بر ناشکیبایی‌های محیطی، چنین نگارشی را به عنوان رمز هویت خویش به دیگران معرفی کردند. البته متون قرآنی و مطالب کلامی را اغلب دو زبانه می‌نوشتند، یعنی در بین سطور نوشته‌های الاعجمیه معادل عربی آن‌ها را نیز درج می‌کردند تا اختلالی در معانی اصلی این متون رخ ندهد.[۹۵]

گاه ***موریسکوها*** در واکنش به فعالیت‌های دینی مسیحیان، در میان خویش جلسات کلامی تشکیل می‌دادند. در این جلسات دلایل مسیحیان را نیز فرا می‌گرفتند تا بهتر بتوانند آن‌ها را رد کنند. بیشتر بحث‌ها پیرامون شخصیت مسیح و تثلیث بود. در این زمینه رساله‌ای در بین ***موریسکوها*** با عنوان ***المواضع السبعة والثلاثون فی القرآن حول وحدانیة الله*** دست به دست می‌گشت که در آن با اثبات وحدانیت خداوند، با دلایل کافی تثلیث رد شده بود. همچنین برخی از ***موریسکوها*** اقدام به تدوین رساله‌های جدلی می‌کردند؛ چنان

که شخصی به نام ***محمّد غوزیر*** رساله‌ای با عنوان ***نقد ارکان ایمان مسیحی*** نوشت که در بین ***موریسکوها*** انتشار وسیعی داشت. یکی دیگر از راه‌های حفظ ایمان اسلامی این بود که ***موریسکوها*** به طور منظم جلسات سرّی کتاب القرآن را برگزار می‌کردند. در هر حال، به طرق مختلف در صدد بر می‌آمدند تا تبلیغات مسیحیان را بی‌اثر سازند.[۹۶]

باید گفت: ***موریسکوها*** در جهت حفظ هویت دینی خویش بهای سنگینی پرداخت کردند. آنان از شغل‌هایی همانند نظامی گری، قضا، صرّافی و سایر مزایای اجتماعی محروم شدند و همواره در معرض اهانت‌ها و ستم‌های طاقت فرسا قرار داشتند. اربابان کلیسا که نمی‌توانستند با هیچ وسیله‌ای ***موریسکوها*** را از دینشان باز گردانند، گاه از شدت تعصب آنان را در آتش می‌انداختند، یا فرمان می‌دادند آنان را عقیم سازند تا نسلشان منقرض شود. پیوسته به منظور تحریک عامه خاطرنشان می‌کردند: ***موریسکوها*** که به ظاهر دم از مسیحیت می‌زنند در باطن مشتی کفار و بد عقیده‌اند، در هیچ موردی قابل اعتماد نیستند، به رغم این که در ***اسپانیا*** زندگی می‌کنند همدل دشمنان کاتولیک‌ها هستند و همواره به آنان یاری می‌رسانند؛ اولیای امور هزینه‌های فراوانی را صرف تنصیر ***موریسکوها*** می‌کنند، اما آنان با سرسختی و مقاومت خویش کوشش‌ها را بی‌ثمر و روحانیان مسیحی را با ناکامی مواجه ساخته‌اند...[۹۷] بنابراین، جوّی پدید آمد که به طرد و اخراج ***موریسکوها*** از وطنشان، ***اسپانیا***، منجر شد. بدین گونه، حاکمان مسیحی ***اسپانیا*** در رویارویی با این پدیده نهایت عجز و درماندگی خویش را در تاریخ به یادگار گذاشتند.

موریسکوها هنگامی که دریافتند اخراجشان از ***اَنْدَلُس*** قطعی است، برای توجیه آن، سخنانی در قالب حدیث دربارهٔ سرنوشت اسلام در ***اسپانیا*** به پیامبر نسبت داده و آن‌ها را به زبان الاعجمیه نوشتند. در این مورد نوشته‌ای از آنان برجای مانده، که نسخهٔ خطی آن با کد ۷۷۴ در کتابخانه ملّی ***فرانسه*** در ***پاریس*** نگهداری می‌شود، در آن چنین آمده است: به روایت ***ابن عباس***، روزی محمّدﷺ، رسول خدا، پس از پایان نماز مغرب در حالی که به منبر تکیه زده و به سوی مغرب چشم دوخته بود، به شدت گریست. ***ابن عباس*** پرسید: یا رسول الله، چرا می‌گریید؟ آن حضرت پاسخ داد: به خاطر این که خداوند به من جزیره‌ای، به نام ***اَنْدَلُس***، نشان داد؛ آن دورترین جزیره‌ای است که مسلمانان در آن زندگی خواهند کرد و نخستین مکانی است که اسلام از آن جا برچیده خواهد شد.[۹۸] بدین گونه،

موریسکوها در آستانه اخراج خویش از ***اسپانیا*** چنین القا می‌کردند که پیشگویی‌های پیامبرﷺ در شرف وقوع است.

اخراج موریسکوها از اسپانیا

در سراسر سدهٔ ۱۰ق /۱۶م، که مورخان اسپانیایی از آن به دوره عظمت و سدهٔ طلایی ***اسپانیا*** یاد کرده‌اند، یکی از عمده‌ترین دل مشغولی‌های دولت ***اسپانیا*** این بود که چگونه ***موریسکوها*** را با جامعه مسیحی همگون سازد. دولتمردان ***اسپانیا*** که این کشور را به صورت دژ کاتولیک درآورده بودند، توانایی تحمل خصال ***موریسکوها*** و هویت دینی این جمعیت را نداشتند و روش‌های مختلف و ابزارهای گوناگونی به کار می‌گرفتند تا بلکه بتوانند آنان را جذب جامعه کاتولیک کنند؛ اما به نتیجهٔ مطلوبی دست نیافتند. به هنگام جُلوس **فیلیپ سوم** بر تخت سلطنت (۱۰۰۶ق /۱۵۹۸م)، سردمداران مسیحی بار دیگر ***موریسکوها*** را به همکاری با ماجراجویان دریایی و ترکان عثمانی، داشتن روابط مخفیانه با دولت ***فرانسه***، خارج کردن ثروت ملی از کشور و غیره متهم کردند.[۹۹] در چنین شرایطی به حاکمان ***اسپانیا*** گزارش داده شد که ***موریسکوهای*** آراگون به ***هانری چهارم***، پادشاه فرانسه، پیشنهاد کرده‌اند که اگر او به ***اسپانیا*** لشکرکشی کند آمادگی دارند با ده‌ها هزار نفر به یاری‌اش بشتابند. در پی آن بزرگان دین و دولت به تکاپو افتادند تا مشکل ***موریسکو*** را از سر راه بردارند و در مجلس عالی ***اسپانیا*** تصمیم گرفتند که اموال ***موریسکوها*** را به نفع دولت ضبط کنند، خود آنان را که بیش از ۶۰ سال دارند از کشور اخراج و افراد بین ۱۵ تا ۶۰ سال را برای پارو زدن و خدمت در کشتی‌ها به کار گیرند و کودکانشان را به عقیده کاتولیک درآورند و...[۱۰۰]

به طور کلی از آغاز سدهٔ ۱۱ق /۱۷م بحث احراج همه ***موریسکوها*** در محافل مسیحی ***اسپانیا*** قوّت گرفت؛ ولی در این مورد بین اولیای امور اختلاف نظر وجود داشت. آنان که مخالف طرد ***موریسکوها*** بودند در این ایّام در مناطق موریسکی نشین ناقوس‌ها را با صدای بلند می‌نواختند و شایع می‌کردند که دست انسان در نواختن آن‌ها دخالت ندارد؛ این صداها هشدارهای آسمانی به ***موریسکوها***ست که تن به مسیحیت دهند تا از وطن خویش اخراج نشوند.[۱۰۱] اشراف و صاحبان املاک و صنایع بیش از سایرین به اخراج

موریسکوها اعتراض داشتند؛ زیرا در این صورت متحمل خسارات فراوانی می‌شدند. سران حکومت به منظور جلب موافقت این گروه که در همه شؤون مملکت نفوذ داشتند، به چاره اندیشی پرداختند. سرانجام براساس توافقنامه‌ای قرار شد که اموال غیرمنقول **موریسکوها** را به اشراف واگذار کنند تا آنان از حمایت این جمعیت دست بردارند.[۱۰۲]

پس از گفتگوها درباره اخراج **موریسکوها**، سرانجام تصمیم قطعی در این مورد در سال ۱۰۱۸ق/۱۶۰۹م توسط شورای سلطنتی ***اسپانیا*** اتخاذ شد. البته این امر تصادفی نبود؛ زیرا در این ایام ***اسپانیا*** با ***هلند*** پیمان صلح دوازده ساله‌ای امضا کرد و با ***فرانسه*** و ***انگلیس*** نیز به طور موقت قرارداد متارکهٔ جنگ منعقد ساخت. بنابراین، نیرو و امکانات کافی در اختیار داشت تا بتواند روند اخراج نومسیحیان (**موریسکوها**) را تحت کنترل درآورد و یا با واکنش احتمالی آنان مقابله کند. در عین حال دولت ***اسپانیا*** به هنگام عملی کردن حکم اخراج، از دور اندیشی‌ها و تدابیر لازم غافل نبود و این فرمان را به طور همزمان در مناطق مختلف اجرا نکرد. مثلاً در ***بَلَنْسِیَه*** به سال ۱۰۱۸ق/۱۶۰۹م، در ناحیه ***آراگون*** در سال ۱۰۱۹ق/۱۶۱۰م و در مورد جامعه کوچک اما متّحدِ **موریسکوهای *مُرْسِیَه***، آن را تا سال ۱۰۲۳ق/۱۶۱۴م به تعویق انداخت. با همه احتیاط‌ها باز هم در برخی مناطق همچون ***بَلَنْسِیَه*** فرمان اخراج به سهولت انجام نشد. در آن جا گروهی از **موریسکوها** در نواحی روستایی و کوهستانی دست به قیام مسلحانه زدند و چندی زمامداران ***اسپانیا*** را دچار ترس و نگرانی کردند؛ اما ارتش کارآزموده و مجهز مسیحی با قتل عام و دستگیری آنان به مقاومتشان پایان داد.[۱۰۳]

در این میان به هنگام طرد **موریسکوها** حکمرانان مسیحی اعلام کردند کسانی که دو سال قبل از صدور حکم اخراج برای انجام مراسم دینی در کلیساها حاضر شده و مطابق سنت مسیحی زندگی می‌کرده‌اند، مشروط بر آن که مورد تأیید کشیشان قرار گیرند، مشمول این حکم نمی‌شوند. متکلّمان مسیحی هم تأکید می‌کردند باید از اخراج اطفال **موریسکوها**، که کمتر از شش سال دارند، جلوگیری شود. اینان را به دارالتعلیم‌های مسیحی بسپارند تا بر طبق سنت مسیح تربیت شوند.[۱۰۴]

در مورد تعداد **موریسکوهای** اخراج شده نیز باید گفت اطلاعات چندان روشنی وجود ندارد، از سیصد هزار تا یک میلیون نفر به اختلاف گزارش داده‌اند. جمعی از **موریسکوها**

از سمت شمال *اسپانیا* به *فرانسه* رفتند؛ ولی چون تعدادشان در آن‌جا زیاد شد، این دولت با اخذ مالیات گزاف آنان را به سرعت و از طریق دریا روانه بلاد اسلامی کرد. در این میان اغلب *موریسکوها* با سختی و تلفات بسیار از سواحل جنوبی خودشان را به شمال *افریقا* رساندند و در آن جا سکنی گزیدند. البته گروه‌هایی از مسلمانان *اَنْدَلُس* از قبل و به ویژه بعد از سقوط *غَرْناطَه* به آن‌جا مهاجرت کرده بودند. اینان علاوه بر این که به توسعه این نواحی کمک مؤثری کردند، از طریق پیوستن به ماجراجویان دریایی و با پشتیبانی نیروی دریایی عثمانی همواره تهدیدی جدّی برای *اسپانیا*یی‌های مسیحی به شمار می‌رفتند. با آمدن *موریسکوها* به شمال افریقا، بیشتر بنادر این مناطق به صورت دژهایی درآمد که از آن‌ها مسلمانان اَنْدَلُسی کشتی‌های مسیحی و اسپانیایی را به قصد انتقام‌گیری مورد حمله قرار می‌دادند و بدین گونه فعالیت‌های ماجراجویان دریایی به شدت افزایش یافت.[۱۰۵]

نکته مهم و قابل ذکر آن که، یکی از *موریسکوها* در اثری که به زبان الاعجمیه نوشته، در مورد مهاجرت از *اسپانیا* هم کیشان خویش را راهنمایی کرده و راه‌های سفر از طریق *فرانسه* به قلمرو ترکان عثمانی را، به آنان نشان داده است. او در این اثر با عنوان *اطلاعاتی درباره راه‌ها* خطاب به *موریسکوها* چنین می‌گوید: «هنگامی که بـه *فـرانسـه* رسـیدید عـازم کلیسای سانتامارِیادلوریتو Santa Maria de Lorito شوید. در شهر *لیون* فرانسه باید چهل و یک سکه طلا یا نقره بپردازید تا شما را به شهر *میلان* انتقال دهند. سپس از آن جا به شهر *سامارکوی* Samarko ونیز سفر کنید. پس از فرود آمدن از کشـتی بـه طـرف مـیدان شـهر حرکت کنید، آن گاه وارد مسافرخانه‌ای می‌شوید که بابت اقامت در آن بـاید مـبلغی را بپردازید. هیچ خوردنی یا نوشیدنی از مسافرخانه خریداری نکنید، زیرا در این صورت باید سه برابر قیمت اصلی پرداخت کنید. آن چه نیاز دارید از میدان شهر خریداری کنید. در این شهر افرادی را می‌بینید که پوشش سر آنان سفید است. اینان از جملهٔ ترکان‌اند و کسانی که سرپوش زرد دارند، یهودی‌اند. هرچه می‌خواهید از بازرگانان سرزمین بزرگ ترکان بپرسید. آنان شما را درست راهنمایی خواهند کـرد. بـه آنـان بگـویید عـده‌ای از برادران ما در *سالونیک* Salonica اقامت کرده‌اند و می‌خواهیم نزد آنان برویم. بدین منظور آذوقه کافی برای پانزده روز تهیه کنید و...».[۱۰۶]

باید توجه داشت گـرچـه بـه طـور رسـمی در سـال‌های ۱۰۱۸ ـ ۱۰۲۳ق /۱۶۰۹ ـ

۱۶۱۴م به وجود مسلمانان در ***اسپانیا*** خاتمه داده شد، ولی افراد و جمعیت‌هایی از آنان تا مدت‌ها به طور پراکنده در این کشور به حیات خویش ادامه دادند. بارها محاکم تفتیش عقاید اعلام کردند خیالشان از جانب ***موریسکوها*** آسوده نیست؛ چنان که در سال ۱۰۹۱ق /۱۶۸۰م محکمه مادرید یکی از آنان را به جرم ارتباط با ماجراجویان دریایی به شدت شکنجه کرد و زنده در آتش افکند. همچنین به سال ۱۰۷۸ق /۱۶۶۷م در ***طُلَیْطُلَه*** یکی از ***موریسکوها*** را به اتهام بی احترامی به تمثال‌های مقدس شلاق زدند. این شواهد گویای آن است که حداقل تا نیمه دوم سدهٔ ۱۱ق /۱۷م هنوز موریسکوها به طور مخفیانه در ***اسپانیا*** زندگی می‌کرده‌اند.[۱۰۷]

به دنبال اخراج دسته جمعی ***موریسکوها***، ***اسپانیا*** به ویژه در بخش اقتصاد متحمل خسارت‌های فراوانی شد. محاکم تفتیش عقاید و سایر مؤسسات دینی و دولتی که با حضور ***موریسکوها*** درآمدهای کلانی داشتند، گرفتار کسادی بازار شدند. اشراف و صاحبان اقطاع نیز از این رهگذر آسیب جدّی دیدند. از آن جا که ***موریسکوها*** اموال منقول و مسکوکات خویش را بردند و یا آن ها را پنهان ساختند تا به دست مسیحیان نیفتد، ***اسپانیا*** با مشکل کمبود نقدینگی مواجه شد. به طور کلی طرد این گروه در همهٔ زمینه‌های اقتصادی اعم از کشاورزی، حِرَف و صنعت، تجارت، حمل و نقل و غیره تأثیر منفی برجای نهاد و ***اسپانیا*** در سدهٔ ۱۱ق /۱۷م با بحران‌های اقتصادی دست به گریبان شد؛[۱۰۸] چنان که مورخان ***اسپانیا***یی نیز این سدهٔ را دوره انحطاط ***اسپانیا*** خوانده‌اند.[۱۰۹]

یادداشت‌های فصل چهارم

۱ ـ ابن خطیب، محمد بن عبدالله، ***الاحاطة فی اخبار غرناطه***، تصحیح محمد عبدالله عنان، قاهره، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۱م، ۹۲/۲ ـ ۹۳.

۲ ـ بنواشقیلوله (Banu Ashqilula) در اصل از خاندان اشراف مسیحی بودند که از قدیم در ناحیه غرناطه زندگی می‌کردند. بعدها اسلام آوردند و از طریق پیوندهای زناشویی به خاندان بنی نصر نزدیک شدند و در تأسیس مملکت غرناطه با این خاندان همکاری داشتند. در زمان حاکم بنی نصر، محمّد دوم ملقّب به فقیه (۶۷۱ ـ ۷۰۱ق)، بین او و بنی اشقیلوله نزاع درگرفت؛ طولی نکشید که شورشیان بنی اشقیلوله خود را تابع سلطان مغرب، یعقوب بن عبدالحق مرینی، اعلام کردند و بدین وسیله سلاطین مغرب بر ولایت مالَقَه که در اختیار بنی اشقیلوله بود، مستولی شدند. حکمران غرناطه به منظور مقابله با دخالت‌های مغربی‌ها در امور اندلس، ناگزیر شد با پادشاهان مسیحی رابطه دوستی برقرار کند. تا چندی بین سلاطین بنی مرین و حاکمان بنی نصر مشکل بنی اشقیلوله باقی بود. سرانجام به توافق رسیدند که حاکم غرناطه شهر وادی آش را به سلطان مغرب واگذار و حکمران مرینی نیز از شهر قصرکبیر در شمال مغرب صرف نظر کند تا بنی اشقیلوله در آن جا استقرار یابند. بدین‌گونه بنی اشقیلوله در سال ۶۸۷ق به مغرب مهاجرت کردند و تا پایان حکومت بنی مرین اداره امور شهر قصرکبیر را بر عهده داشتند (عبادی، احمد مختار، حواشی ***نفاضة الجراب فی علالة الاغتراب***، بغداد، بی تا، ۳۳۱/۲ ـ ۳۳۲).

۳ ـ ابن خلدون، عبدالرحمن مغربی، ***العبر***، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۵۸م، ۳۶۶/۴.

۴ ـ عنان، محمد عبدالله، ***دولة الاسلام فی الاندلس (العصر الرابع، نهایة الاندلس و تاریخ العرب المتنصرین)***، قاهره، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م، ص ۳۸ ـ ۳۹.

۵ ـ ابن خطیب، ***اعمال الاعلام***، تحقیق لوی پروونسال، بیروت، دارالمکشوف، ۱۹۵۶، ص ۲۸۶.

6. Makki, Mahmoud, "the Political History of al=Andalus", ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed. by Jayyusi, (Leiden, 1994), vol.I, p. 77' Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516*** (Oxford University , 1976), vol. I, p. 156.

7. Chalmeta, P. ***Encyclopaedia of Islam*** (EI^2), vol. VII, p. 286.

8. Hillgarth, J. N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516.*** vol. I, p. 326; Harvey, ***Islamic Spain,*** p. 28.

۹ ـ دخالت‌های قدرت‌ها در امور غرناطه با اهداف آشکار و پنهان صورت می‌گرفت. بنی مرین به ظاهر با هدف جهاد و انگیزه‌های دینی وارد اندلس می‌شدند، اما روی دیگر سکّه اهمیّت اقتصادی آن بوده است. این دولت بر آن بودتا موقعیّت تجاری و اقتصادی سواحل مملکت غرناطه، همانند گذشته برای مدیترانه اسلامی (شمال افریقا) باقی بماند. بنابراین، سعی می‌کرد از توسعه تجارت بین غرناطه و سرزمین‌های مسیحی مدیترانه غربی جلوگیری کند. تجارت عمده این ناحیه را تاجران پیزایی و جنوایی بر عهده داشتند، بخشی نیز در دست آراگون و کاتالونیا بود. جمهوری‌های ایتالیایی به دنبال منافع اقتصادی در همه جا حضور داشتند؛ کشتی‌های آن ها هم کالاهای تجارتی و هم سرباز و نیرو حمل می‌کردند و از این طریق سود فراوانی به دست می‌آوردند. گرچه تا انتهای سدهٔ ۹ق/۱۵م دولت بنی نصر در به کار بردن تدبیر و حیله به منظور حفظ غرناطه به عنوان یک دولت اسلامی موفّق بود؛ اما باید گفت: در این مدت مسیحیان و به طور مشخص بازرگانان ایتالیایی نیز به موفقیت بزرگی دست یافتند. آنان تجارت غرناطه را از مدار اسلامی خارج کردند و در تسخیر اروپائیان قرار دادند. همه این تلاش‌ها و کشمکش‌های اقتصادی زیر چتر فعالیت‌های سیاسی و نظامی صورت می‌گرفته است.

Harvey,(***Islamic Spain,*** pp. 160 - 161).

۱۰ ـ ابن خلدون، ***العبر***، ۳۶۹/۴ ـ ۳۷۰.

11. Chejne, Anwar, ***Muslim Spain its history and culture (The University of Minnesota, 1974),*** p. 99.

12. Harvey, ***Islamic Spain,*** p. 189.

۱۳ ـ ابن خلدون، ***العبر***، ۷۷۵/۷؛ ابن خطیب، ***اعمال الاعلام***، ص ۲۹۷.

۱۴ ـ نویری، محمد بن قاسم بن محمد اسکندرانی، ***الالمام بالإعلام فیما جرت به الاحکام والامور المقضیة فی وقعة الاسکندریه***، تحقیق عزیز سوریال عطیه، دکن هند، ۱۳۹۰ق/۱۹۷۰م، ۱۸۱/۳؛نویری (د۷۷۵ق) درگیری مسلمانان با مسیحیان در سواحل اندلس را، براساس مشاهدات بازرگانان اسکندریه در این اثر به تفصیل آورده است.

۱۵ ـ نویری، محمد بن قاسم، ۱۸۷/۳ ـ ۱۸۸؛ مقری، ***نفح الطیب***، تحقیق احسان عباس، ۱۴/۵ ـ ۱۵؛ قس: ***اعمال الاعلام***، ص ۳۰۵؛ ***العبر***، ۷۷۶/۷؛ ناصری، ابوالعباس احمد بن خالد، ***الاستقصاء لاخبار دول المغرب الاقصی***، الدار البیضاء، ۱۹۵۴، جزء سوم، ص ۱۳۵ ـ ۱۳۷.

۱۶ ـ به دنبال واقعهٔ طریف، محمد پنجم ملقب به الغنی بالله، حاکم غرناطه (۷۵۵ ـ ۷۹۳ق/۱۳۵۴ ـ ۱۳۹۱م)، برای دفع خطر، با راهنمایی‌های وزیرش، ابن خطیب، و تدبیر حاجب خویش، ابو نعیم رضوان، بار دیگر در صدد برآمد تا روابط غرناطه را با دولت قشتاله بهبود بخشد. به همین منظور ابن خلدون را در سال ۷۶۵ق/۱۳۶۳م با هدایای گرانبها به اشبیلیه نزد پادشاه قشتاله فرستاد که در این مورد ابن خلدون به استقبال گرم حاکم قشتاله اشاره می‌کند (***العبر***، ۸۸۰/۷ ـ ۸۸۱).

۱۷ ـ سخاوی، محمد بن عبدالرحمن، ***الضوء اللامع لاهل القرن التاسع***، بیروت، بی تا، ۶۷/۵ ـ ۶۸.

18. Chejne, Anwar, ***Muslim Spain its History and Culture,*** p. 101; Makki, Mahmoud, }the Political History of al - Andalus", ***The legacy of Muslim Spain.*** Ed. by Jayyusi, vol.I, p. 82.

19. Harvey, ***Islamic Spain,*** P.225; Chejne, anwar, ***Muslim Spain its History and Culture,*** p. 107.

20. Kamen, Henry , ***Spain 1969 - 1714 A Society of Conflict*** (New York, 1983), pp. 1-2.

۲۱ ـ بعد از اتحاد سیاسی آراگون و قشتاله، مسیحیان به فردیناند و ایزابلا پادشاه و ملکه آراگون و قشتاله می‌گفتند تا این‌که یکی از نویسندگان اسپانیایی، بنام والرا، (Valera) در کتابی که آن را در سال ۱۴۸۱م به ایزابلا تقدیم کرد؛ نوشت: خداوند به شما پادشاهی تمام اسپانیا را عطا کرده؛ شایسته است به جای پادشاه و ملکه آراگون و قشتاله، به طور رسمی از عنوان پادشاهان کاتولیک استفاده شود؛ از آن پس این عنوان به فردیناند و ایزابلا اختصاص یافت.

(Kamen, Henry, ***spain 1469 - 1714 A Society of Conflict,***p. 10).

22. Kamen, Henry, ***Spain 1469 - 1714 A Society of Conflict,*** pp. 1-3.

23. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516.*** vol. II, pp. 381-382.

۲۴ ـ کتاب ***اخبار العصر فی انقضاء دولة بنی نصر*** یا ***نبذة العصر فی اخبار ملوک بنی نصر*** از نویسنده‌ای مجهول که در سال ۱۹۴۷ق/۱۵۱۴م، یعنی حدود پنجاه سال بعد از سقوط غرناطه، نوشته شده و تنها منبع اسلامی درباره حوادث سقوط غرناطه و بعد از آن بوده که از آن ایام برجای مانده است. به نظر می‌آید نویسنده از اشراف غرناطه بوده و خود در جوانی حوداث آن جا را دیده و حتی در برخی از آن ها شرکت داشته است. پس از سقوط غرناطه نویسنده در این شهر باقی مانده و بر اثر فشار مسیحیان به ظاهر کیش مسیحیت را پذیرفته ولی در نهان مسلمان می‌زیسته و از ترس مفتّشان مسیحی نام خویش را آشکار نمی‌کرده است (نک: عنان، ***نهایة الاندلس***،، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۶).

۲۵ ـ ***اخبار العصر فی انقضاء دولة بنی نصر***، تحقیق حسین مؤنس، قاهرة، بی تا، ص ۸۶.

26. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp. 286 - 287.

۲۷ ـ ***اخبار العصر***، ص ۹۰ ـ ۹۱.

۲۸ ـ همان، ص ۹۴ ـ ۹۸.

۲۹ ـ همان، ص ۹۸ ـ ۱۰۰؛ قس: مقری، ***ازهار الریاض فی اخبار عیاض***، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، قاهره، ۱۳۵۸ق /۱۹۳۹م، ۶۶/۱؛

Harvey, ***Islamic Spain,*** pp. 302 - 305.

۳۰ ـ عنان، محمد عبدالله، ***نهایة الاندلس***، ص ۲۲۷ ـ ۲۲۸؛ رائف، احمد، ***خاطرة سقوط اندلس***، ترجمه محمد رضا انصاری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰ش، ص ۹۶.

۳۱ ـ ابن ایاس، محمد بن احمد، ***بدائع الزهور فی وقایع الدهور***، تحقیق محمد مصطفی، قاهره، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م، ۲۴۴/۳ ـ ۲۴۵.

۳۲ ـ ***اخبار العصر***، ص ۱۰۱ ـ ۱۰۲.

۳۳ ـ همان، ص ۱۱۲ ـ ۱۱۴.

۳۴ ـ همان، ص ۱۱۴.

۳۵ ـ مقری، ***نفح الطیب***، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۷، ۵۲۵/۴ ـ ۵۲۶.

36. Kamen, Henry, ***Spain 1469 - 1714 A Society of Conflict,*** p. 33.

۳۷ ـ عنان، محمد عبدالله، ***مواقف حاسمة فی تاریخ الاسلام***، قاهره، ۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م، ص ۳۰۲.

۳۸ ـ ارسلان، شکیب، ***حواشی حاضر العالم الاسلامی***، تألیف لوثروپ ستودارد، ترجمه عجاج نویهض، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۴ق/۱۹۷۳م، جزء دوم / جلد اوّل، ص ۱۰.

۳۹ ـ حائری، عبدالهادی، ***ایران و جهان اسلام***، مشهد، ۱۳۶۸ش، ص ۵۳ ـ ۵۴.

40. Read. Jan, ***The Moors in Spain and Portugal*** (London, 1974), p. 220.

۴۱ ـ ***اخبار العصر***، ص ۱۱۷ ـ ۱۱۸.

۵۲ ـ مقری، ***نفح الطیب***، تحقیق احسان عباس، ۵۲۷/۴ ـ ۵۲۸.

43. Kamen, Henry, ***Spain 1469 - 1714 A Society of Conflict,*** p. 37.

44. Hitti, Philip k. ***History of the Arabs from the Earliest Times oto the Present.*** (Macmilian, 1970), p. 556.

۴۵ ـ ارسلان، شکیب، ***حواشی حاضر العالم الاسلامی***، جزء دوم، جلد اوّل، ص ۱۴.

46. Read. Jan. ***The Moors in Spain and Portugal,*** p. 223; ***Kamen, Henry,*** p. 172.

47. Lane Poole, Stanley, ***The Moors inSpain*** (Lahore, 1967), p. 282.

48. Lopez - Baralt, Luce, ***Islam in Spanish Literature from the Middle Ages to the Present,*** tr. By Andrew Hurley (Brill, 1992), p. 194; Harvey, "The Political, Social and Coltural History of the Moriscos", ***The legacy of Muslim Spain,*** Vol.I, pp. 218-219.

۴۹ ـ مقلد الغنیمی، عبدالفتاح، ***موسوعة المغرب العربی***، قاهره، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م، ۹۴/۳ ـ ۹۵؛ مؤنس، حسین، ***تاریخ المغرب وحضارته***، بیروت، العصر الحدیث، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م، جزء سوم / جلد دوم، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷.

50. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516.*** vol. II, pp. 570-571; Harvey, "The Political, Social and Cultural History of the Moriscos", ***The Legacy of Muslmi Spain,*** vol.I, pp. 205-206;

طقّوش، محمد سهیل، ***تاریخ الممالیک فی مصر و بلاد الشام***، بیروت، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م، ص ۵۴۹ ـ ۵۵۰.

۵۱ ـ مقری، ***ازهار الریاض فی اخبار عیاض***، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، ۱۰۸/۱ ـ ۱۱۵.

۵۲ ـ طقّوش، محمد سهیل، ***العثمانیون من قیام الی الانقلاب علی الخلافة***، بیروت، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م، ص ۱۲۶ ـ ۱۲۷؛ حموده، علی محمد، ***تاریخ الاندلس السیاسی والعمرانی والاجتماعی***، مصر، دارالکتاب العربی، ۱۳۷۶ق/۱۹۵۷م، ص ۳۰۲.

۵۳ ـ بیرنجیه، جان و دیگران، ***موسوعة تاریخ اوروبا العام***، ترجمه وجیه البعینی، بیروت، ۱۹۹۵ م، ۲۱۴/۲ و ۲۴۳.

54. Wiegers, G.A. "Moriscos", ***Encyclopaedia of Islam*** (EI^2, 1993), vol. 7, pp. 242 - 243.

۵۵ ـ ***اخبار العصر***، ص ۱۱۸؛ قس: ***Hillgarth,*** Vol. II, p. 474.

۵۶ ـ عنان، محمد عبدالله، ***دیوان التحقیق والمحاکمات الکبری***، قاهره، ۱۳۴۸ق/۱۹۳۰م، ص ۳۷ ـ ۳۸.

57. Harvey, "The Political, Social and Cultural History of the Moriscos", ***The Legacey of Muslim Spain,*** vol. I, pp. 208 - 209.

۵۸ ـ تقیه از ریشهٔ وقی، یقی است که به معنای محافظت از خویش است. کلمه تقوی (پارسایی یا خداترسی) نیز از همین ریشه است... از آن جا که شیعیان در بخش اعظم تاریخشان اقلیتی در میان جامعهٔ اسلامی بوده‌اند و غالباً تحت رژیم‌هایی زیسته‌اند که با معتقداتشان مخالفت داشته‌اند، تنها راه خردمندانه این بوده که حتی المقدور از اشاعهٔ آزادانهٔ عقایدشان خودداری ورزند تا خطر انقراض آنان را تهدید نکند. هر چند که در موقع مناسب با قیام علیه حکّام جور، وجدان مسلمانان را تحریک کرده و از انجام رسالت خویش باز نمانده‌اند (عنایت، حمید، ***تفکر نوین سیاسی در اسلام***، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، ۱۳۶۲ش، ص ۲۴۱ ـ ۲۴۲).

۵۹ ـ عنایت، حمید، ***تفکر نوین سیاسی در اسلام***، ترجمه ابوطالب صارمی، ص ۲۴۲.

۶۰ ـ خرّمشاهی، بهاءالدین، «تقیه»، ***دایرة المعارف تشیّع***، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، تهران، ۱۳۷۵ش، ۳۸/۵.

۶۱ ـ طبری، محمد بن جریر، ***جامع البیان فی تفسیر القرآن***، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م، جزء ۱۴ / جلد ۸، ص ۲۳۸.

۶۲ ـ عنان، محمد عبدالله، ***نهایة الاندلس***، ص ۳۴۲ ـ ۳۴۴.

63. Harvey, "The Political , Social and Cultural History of the Moriscos:, ***The Legacy of Muslim Spain,*** vol.I, pp. 210-211.

64. Kamen, Henry, ***Spain 1469 - 1714 A Society of Conflict,*** pp. 68-69; Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516.*** Bol. II, p. 531.

۶۵ ـ ارسلان، شکیب، ***حواشی حاضر العالم الاسلامی***، جزء دوم، جلد اوّل، ص ۲۴ ـ ۲۶.

66. Harvey, "the Political, Social and Cultural History of the Moriscos", ***The Legacy of Muslim Spain,*** vol.I, p. 212.

۶۷ ـ هرگاه سخن از محکمه تفتیش عقاید (inquistion) به میان می‌آید، اذهان متوجه اسپانیا می‌شوند؛ چون محاکم این‌کشور به لحاظ مدت،گستردگی و شدت عمل از جاهای دیگر متمایز بود. گفته شده در پی فرمان پاپ سیکستوس چهارم (Sixtus IV) در سال ۸۸۲ق/۱۴۷۸م بود که محکمه تفتیش عقاید در اسپانیا تأسیس شد. در بخشی از این فرمان خطاب به پادشاه قشتاله چنین آمده: ما خاطر نشان می‌کنیم که در شهرهای مختلف تحت سلطه شما، افراد زیادی پس از تعمید بار دیگر مخفیانه به قوانین و آداب و سنن خویش باز گشته‌اند و... باید برای هر شهر یا منطقه اسقف نشین هیأتی را متشکل از افراد روحانی و غیرروحانی که خدا ترس باشند برگزینید، تا طبق قوانین کلیسا و عرف به تفتیش عقاید الحادی بپردازند و... بدین منظور نخستین شورای مفتشان افکار و عقاید به ریاست ترکمادا (Torquemada) در سال ۸۸۹ق/۱۴۸۴م در اشبیلیه برگزار شد. این شورا متشکل از هفت عضو بود و در رأس آن یک مفتش کل قرار داشت که او با تأیید پاپ و توسط پادشاه تعیین می‌شد. طولی نکشید که این محاکم دامنه فعالیت خود را در شهرهای دیگر اسپانیا از قبیل طلیطله، بلدالولید، غرناطه، قرطبه، مرسیه، بلنسیه، سرقسطه و غیره گسترش دادند [گی تستاوژان تستا، ***دیباچه‌ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و امریکا***، ترجمه غلامرضا افشار نادری، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸ش، ص ۹۶ ـ ۹۷و ۱۰۴ ـ ۱۰۶؛

Sabatini Rafael, ***Torquemada and the Spanish Inquistion A History*** (London, 1927), pp. 67-69].

جهت اطلاع از تصمیمات و اقدامات غیرانسانی این محاکم که موریسکوها آن‌ها را تشکیلات شیطانی توصیف کرده‌اند، به اثر عنان با عنوان ***دیوان التحقیق و المحاکمات الکبری*** مراجعه شود.

۶۸ـ هورتز، أنطونیو دو منیقیر و بنثنت، برنارد، ***تاریخ مسلمی الاندلس الموریسکیون***، ترجمه عبدالعال صالح طه، قطر، الدوحه، دارالشرق، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م، ص ۲۵ ـ ۲۸.

69. Lopez-Baralt, Luce, "The Legacy of Islam in Spanish Literature", ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed. by Jayyusi, vol. I, p. 551.

۷۰ـ شارل اوّل که حاصل ازدواج فیلیپ پسر ماکسیمیلیان، پادشاه اتریش، با ژوان و دختر فردیناند و ایزابلا)، پادشاه و ملکه اسپانیا بود، در سن پانزده سالگی به پادشاهی اسپانیا رسید. سپس در سال ۹۲۵ق/۱۵۱۹م بر خود لقب «امپراتور مقدس رُم» نهاد و وارث تخت وتاج خاندان هابزبورگ در اتریش شد. از آن پس تا سال ۹۶۳ق/۱۵۵۶م که از سلطنت کناره‌گیری کرد، «امپراتور شارل پنجم» خوانده شد (کندی، پل، ***پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ***، ترجمه عبدالرضا غفرانی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰ش، ص ۶۷).

71. Kamen, Henry, ***Spain 1469-1714 A Society of Conflict,*** p. 172.

۷۲ـ هورتز، ***تاریخ مسلمی الاندلس الموریسکیون***، ص ۲۸ ـ ۲۹.

73. Scott, S.P. History of the Moorish Empire in Europe (London, 1904), vol. III, pp. 256 - 257; Kamen, Henry, ***Spain 1469 - 1714 A Society of Conflict,*** p. 172.

۷۴ـ هورتز، ***تاریخ مسلمی الاندلس الموریسکیون***، ص ۳۰ ـ ۳۳.

75. Kamen, Henry, ***Spain 1469 - 1714 A Society of Conflict,*** pp. 115 - 116.

۷۶ـ التر، عزیز سامح، ***الاتراک العثمانیون فی افریقیا الشمالیه***، ترجمه د. محمود علی عامر، بیروت، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م، ص ۵۰ ـ ۵۵.

77. Davidson, Basil, ***West Africa Before the Colonial Era A History to 1850*** (New York, 1998), pp. 178-179; Adams, Nicholson B. ***The Heritage of Spain An introduction to Spanish Civilization*** (New York), p. 99.

۷۸ـ هورتز، ***تاریخ مسلمی الاندلس الموریسکیون***، ص ۳۴ ـ ۳۶.

۷۹ـ مقلدالغنیمی، عبدالفتاح، ***موسوعة المغرب العربی***، بول رو، جان، ***الاسلامی فی الغرب***، ترجمه نجدة هاجر و سعید الغز، بیروت، ۱۹۶۰م، ص ۳۷.

80. Hume, Martin A.S. ***Philop II of Spain*** (New York, 1899), pp. 128 - 130;

بیانی، خانبابا، ***تاریخ عمومی دوره تفوق و برتری اسپانیا***، تهران، انتشارات دانشگاه تهران،

۱۳۳۹ش، ۲۹/۱؛ السائح، الحسن، ***الحضارة الاسلامية فی المغرب***، الدار البیضاء، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م، ص ۳۳۸.

81. Elliott, J.H. "Monarch and Empire (1474 - 1700)", ***Spain A Companion to Spanish Studies,*** ed. by P.E.Russell (London, 1973), pp. 126 - 127;

بدر، احمد، ***تاریخ المغرب والاندلس***، دمشق، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م، ص ۳۱۰ ـ ۳۱۱.

82. Imamuddin, S.M. ***A Political History of Muslim Spain*** (Dacca, East Pakistan, 1969), p. 313; Zaid, Rhona "The Guerras Civiles de Granada: The Idealization of Assimilation", ***Medieval Christian Perceptions of Islam ,*** ed. by John Victor Tolan)New York, 1996), pp. 313-314.

۸۳ ـ هورتز، ***تاریخ مسلمی الاندلس الموریسکیون***، ص ۶۲ ـ ۶۳.

84. Imamuddin, S.M. ***A Political History of Muslim Spain,*** pp. 313-134.

۸۵ ـ هورتز، ***تاریخ مسلمی الاندلس الموریسکیون***، ص ۷۲ ـ ۷۳.

۸۶ ـ مقلد الغنیمی، عبدالفتاح، ***موسوعة المغرب العربی***، ۱۴۳/۳.

۸۷ ـ حرکات، ابراهیم، ***مساهمة المغرب فی حرکة الجهاد البحری بعد طرد الموریسکوس من الاندلس***، مجله دعوة الحق، رباط، رجب و شعبان ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م، س ـ ۲۰، ش ۶ ـ ۷، ص۸۴.

۸۸ ـ در این ایام بعد از کلیساهای ایتالیا و فرانسه، دامنهٔ فعالیت‌های کلیسایی اسپانیا از سایر نقاط جهان مسیحیت گسترده بود (Kamen, Henry, ***Spain 1969-1714p. 177)***

۸۹ ـ حمادی، عبدالله، ***الموریسکیون و محاکم التفتیش فی الاندلس***، تونس، الدارالتونسیه للنشر، ۱۹۸۹م، ص ۴۴ ـ ۴۵.

۹۰ ـ هورتز، ***تاریخ مسلمی الاندلس الموریسکیون***، ص ۸۷ ـ ۹۰؛قس: عنان، ***نهایة الاندلس***، ص ۳۹۳ ـ ۳۹۵.

۹۱ ـ هورتز، ***تاریخ مسلمی الاندلس الموریسکیون***، ص ۱۱۶ ـ ۱۱۷.

92. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250 - 1516.*** vol. II, p. 472.

۹۳ ـ هورتز، ***تاریخ مسلمی الاندلس الموریسکیون***، ص ۱۱۳ ـ ۱۱۵.

۹۴ ـ حمادی، عبدالله، ***الموریسکیون ومحاکم التفتیش فی الاندلس***، ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱.

95. Chejen, Anwar, ***Muslim Spain its History and Culture,*** pp. 378-379.

۹۶ـ هورتز، ***تاریخ مسلمی الاندلس الموریسکیون***، ص ۱۶۷ ـ ۱۶۸.

۹۷ـ عنان، ***نهایة الاندلس***، ص ۳۹۵ ـ ۳۹۶؛ هورتز، ص ۱۶۴ ـ ۱۶۵.

98. Lopez Baralt, Luce, ***Islam in Spanish Literature...***, p. 202.

۹۹ـ بدر احمد، ***تاریخ المغرب والاندلس***، ص ۳۱۳ ـ ۳۱۴؛ کالمت، ژوزف لوئی آنتوان، ***تاریخ اسپانیا***، ترجمه امیر معزی، تهران، ۱۳۶۸ش، ص ۲۲۵ و ۳۰۳.

۱۰۰ـ هورتز، ص ۲۰۵؛ Imamuddin, S.M. ***A Politica History of Muslim Spain***, p. 314.

۱۰۱ـ هورتز، ص ۲۰۶.

۱۰۲ـ بدر، احمد، ***تاریخ المغرب والاندلس***، ص ۳۱۵.

103. Harvey, "The Political, Social and Cultural History of the Moriscos", ***The Legacy of Muslim spain***, vol.I, pp. 230-231.

104. Kamen, Henry , ***Spain 1469 - 1714 A Society of Conflict***, p. 221; Imamuddin, S.M. ***A. Political History of Muslim Sapin***, pp. 315-316.

۱۰۵ـ هورتز، ص ۲۲۱ و ۲۴۸ ـ ۲۴۹ و ۲۷۷ ـ ۲۷۹.

106. Lopez - Baralt, Luce, ***Islam in Spanish Literature...***, pp. 206-207.

۱۰۷ـ هورتز، ص ۳۱۵ـ ۳۱۶.

۱۰۸ـ عنان، ***نهایة الاندلس***، ص ۴۱۴؛ بدر، احمد، ***تاریخ المغرب والاندلس***، ص ۳۱۹ـ ۳۲۰.

۱۰۹ـ کالمت، ***تاریخ اسپانیا***، ترجمه امیر معزی، ص ۲۹۹ ـ ۳۰۱.

فصل پنجم

سهم مُدَجَّنان و موریسکوها در ادبیات*، هنر و اقتصاد اسپانیا

برخوردها و کشمکش‌های اسلام و مسیحیت در ***اسپانیا*** یک طرف سکه حضور مسلمانان در این سرزمین به شمار می‌آید، روی دیگر آن تبادل‌ها و تعامل‌های گسترده‌ای بوده که بین دو جامعه مسلمان و مسیحی رخ داده است؛ به طوری که به سبب این دادو ستدها تاریخ و فرهنگ این کشور در سده‌های میانه از سایر بخش‌های اروپا متمایز شده است. از آن جا که مسلمانان حداقل تا اواخر سدهٔ ۵ق /۱۱م در زمینه‌های گوناگون فرهنگ و تمدن بر مسیحیان برتری داشتند، در ابعاد مختلف جامعه ***اسپانیا*** دارای نفوذ چشمگیری بودند؛ چنان که می‌توان گفت آنان از طریق انتشار عناصر تمدن اسلامی، زمینه‌های مساعد و بسترهای مناسبی را برای تحرک و پویایی فرهنگی پیروان مسیح پدید آوردند.

عظمت تمدن اسلامی در ***اسپانیا*** به حدی بود که نه تنها حیات مادی و معنوی مسیحیان آن جا را دگرگون کرد، بلکه بر سایر نواحی اروپا نیز تأثیر شگرفی بر جای نهاد.

---

* – در مقابل لفظ ادب معادل‌های متعددی از قبیل پرهیخت، دانش، فرهنگ، هنر، صرف و نحو، لغت و... نهاده‌اند (دهخدا، لغت نامه، ۱۵۴۵/۵). با توجه به گستردگی مفهوم آن، در این جا بیشتر معنای دانش و فرهنگ مراد است.

از اظهارات فیلیپ حتی می‌توان به بخشی از دستاوردهای مسلمانان این سرزمین پی‌برد؛ او مـی‌گوید: ***قُـرْطُبَه*** در ایّـام خـلافت ***عـبدالرحـمن نـاصر*** (۳۰۰ ـ ۳۵۰ق /۹۱۳ ـ ۹۶۱م) بزرگ‌ترین مرکز فرهنگی اروپا به شمار می‌رفت؛ این شهر با ***قسطنطنیه*** و ***بغداد*** مراکز بزرگ فرهنگی جهان را تشکیل می‌دادند. ***قُرْطُبَه*** هفتاد کـتابخانه و تـعداد زیـادی کـتابفروشی داشت و چنان عظیم بود که جهانگردان مسـیحی از دیـدن آن شگـفت زده مـی‌شدند. خیابان‌های این شهر سنگ فرش بـود و بـا نـصب کـردن چـراغ‌هـایی در اطـراف آن‌هـا روشنایی را در شب تأمین کرده بودند. باید گفت: ***پاریس*** و ***لندن*** حتی هفت سده پس از آن چنین وضعیتی نداشتند. در این ایّام که مسلمانان ***قُرْطُبَه*** از حمّام‌های عمومی برخوردار بودند، ***آکسفورد*** استحمام را عملی کفرآمیز تلقی می‌کرد.[۱] دوزی، محقق هلندی، تأکید می‌کند که در ***قُرْطُبَه*** سدهٔ ۴ق /۱۰م تقریباً هر کسی می‌دانست چطور بخواند و چگـونه بنویسد، اما در سایر بخش‌های اروپا مردم هنوز به مقدّمات دانش می‌پرداختند.[۲] ***لوپـز بارالت*** Lopez - Baralt، یکی از اعضای فرهنگستان مادرید، نیز می‌نویسد: بـاید اذعـان کنیم که ***اسپانیای*** اسـلامی در بـافت اروپـای سـده‌های مـیانه یک مـعجزهٔ واقـعی بـود. مسلمانان اندلس در عصری که اروپا به شدّت به روشنایی و نور نیازمند بود، پرتو افکنی کردند.[۳] مسلمانان برخوردار از مدنیّت نیز بـه عـقب مـاندگی مسـیحیان شـمال اشـاره کرده‌اند؛ چنان که صاعد اندلسی می‌گوید: به رغم این که آنان جثّه‌های بزرگ دارند، فاقد درک و تیزبینی‌اند و حماقت و نادانی در میانشان رواج دارد.[۴]

باید گفت: به سبب تماس‌های طولانی که مسیحیان با مسلمانان داشتند، سـرانـجام دریافتند که چگونه باید عقب ماندگی‌های خویش را جبران کنند. در ایـن جـهت تـغییر زمانی به نفع پیروان مسیح رخ داد که آنان موفق شدند در اواخر سدهٔ ۵ق /۱۱م به لحاظ سیاسی و نظامی بر مسلمانان اندلس فائق آیند. آن گاه عوامل پیشرفت تمدن اسلامی را مورد توجه قرار دادند؛ مسلمانان مغلوب (***مُدَجَّنان***) را به کار گرفتند و از توانایی‌های آنان در انتقال میراث اسلامی استفاده کردند. دیری نپایید که مسیحیان فاتح اقدام به تأسیس دانشگاه‌ها کردند و در آن‌ها مطالعه و تفسیر آثار عربی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار دادند. بدین گونه، حاکمان مسیحی در کنار اقدامات سیاسی و نظامی با بـهره‌گیری از رعایای مسلمان به فعالیت‌های فرهنگی و مدنی نیز روی آوردند و به تدریج توانستند

ضعف‌های جامعهٔ خویش را ترمیم کنند.

نقش فرهنگی مُدَجَّنان

تحقیق در مورد تأثیر فرهنگ اسلامی بر غرب، که عمدتاً محققان غربی به آن پرداخته‌اند، از نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۲ق /۱۸م با انتشار کتاب ***خوان اندرس*** Juan Andres با عنوان ***منشأ، ترقّی و وضع کنونی ادبیات جهان*** Origin, Progress, and Present State of World Literature شروع شد. او در این اثر سعی کرد عناصر گوناگون فرهنگ اسلامی را در ادبیات اروپایی نشان دهد. در سدهٔ ۱۳ق /۱۹م شرق شناسان ابعاد وسیع میراث اسلامی را در غرب شناسایی کردند. در نیمه نخست سدهٔ ۱۴ق /۲۰م مستشرقان ***اسپانیا***یی از قبیل ***ژولین ریبرا*** Julian Ribera ***آسین پالاسیوس*** Asin Palacios، ***گنزالث پالنسیا*** Conzalez Palencia و غیره کمک‌های فرهنگی اسلام به رشته‌های مختلف علمی را به نحو قابل توجهی آشکار ساختند.[۵] ***سارتون*** Sarton نیز در اثر خویش با عنوان ***مقدمه بر تاریخ علم*** کمّ و کیف این کمک‌ها را نشان داد.[۶] همچنین در طول این سده متخصصان غربی با نوشتن مقالاتی، که آن ها را ذیل عنوان میراث اسلام به چاپ رساندند، به بحث درباره جنبه‌های گوناگون نفوذ فرهنگ اسلامی بر غرب پرداختند.

اغلب نویسندگان اروپایی به هنگام بررسی ویژگی‌های فرهنگی ***اسپانیا*** بیشتر به جنبه‌های غربی آن پرداخته‌اند و نسبت به عناصر شرقی آن غفلت کرده و یا با سکوت آن‌ها را نادیده گرفته‌اند، یا این که در این زمینه به طور محدود و مختصر بحث کرده‌اند. در این باره شاید نخستین بار ***امریکو کاسترو***، مورّخ اسپانیایی، بود که در اثر خویش با عنوان ***گذشته اسپانیا: مسیحیان، مسلمانان و یهودیان*** Espana en su Historia; Cristianos, Morosy Judios خاطر نشان کرد: هنگامی که محققان قصد دارند به فرهنگ ***اسپانیا*** بپردازند، باید درکنار مواد غربی عناصر اسلامی را نیز مورد لحاظ قرار دهند. اوگفت: برای بسیاری از مورّخان غربی مشکل است که وجود این عناصر را در فرهنگ ***اسپانیا*** بپذیرند، اما تأکید کرد که اساساً ساختار فرهنگی ***اسپانیا*** از رشته‌های شرقی بافته شده است. امریکو کاسترو Americo Castro اظهار داشت: همانند اغلب نویسندگان نباید نفوذ فرهنگی اسلام را تنها به ادبیّات ***اسپانیا*** محدود کرد، بلکه تأثیر آن تمام جنبه‌های فرهنگ این کشور

را فرا گرفته است؛ تا جایی که می‌توان گفت کعبه اسلامی بر تأسیس کلیسای **شَنْتَ یاقُب** (سانتیاگو) و مراسم مربوط به آن تأثیر نهاده و یا جنبش بازپس‌گیری مسیحیان، بازتابی از جهاد اسلامی بوده است. همچنین مدارا و تساهل دینی مسلمانان بر کسانی نظیر **آلفونس دهم** و غیره بی‌تأثیر نبوده است و... به اعتقاد **کاسترو اسپانیا** به لحاظ فرهنگی قبل از سده‌های ۴ـ۵ق / ۱۰ـ۱۱م وجود خارجی چندانی نداشت. مسیحیان آن جا پیوسته احساسی از تسلیم، سرگردانی، احتیاط و دفع کردن را داشتند. هنگامی این کشور از نظر فرهنگی ظاهر شد که پیروان سه دین مسیحی، یهود و اسلام در جریان همزیستی با هم به تعامل پرداختند. در این میان چون مسلمانان از تسلّط سیاسی و برتری فرهنگی برخوردار بودند، بیشتر بر فرهنگ **اسپانیا** تأثیر نهادند. باید گفت: کاسترو با بیان این مطلب که نفوذ مسلمانان و یهودیان بخش‌های اساسی و جدایی‌ناپذیر فرهنگ **اسپانیا** را تشکیل می‌دهد، در واقع یکی از مشهورترین جدل‌ها را در تاریخ مطالعات اسپانیایی آغاز کرد.[۷]

در زمینه نقش فرهنگی **مُدَجَّنان** باید گفت: از سویی به لحاظ محدودیّت‌ها و محیط نابسامانی که این جمعیت در آن به سر می‌بردند، نه تنها از حداقل امکانات در ساختن فرهنگی قوی محروم بودند، بلکه در شرایط جدید به تدریج مکانیزم‌های تعالی بخش فرهنگی را نیز از دست دادند. از طرفی دیگر، در پی تسلط مسیحیان بر قلمرو اسلامی اغلب علما و محققان برجستهٔ مسلمان با توجه به محظورات دینی یا دلایلی دیگر عموماً از زندگی تحت سلطه حاکمان مسیحی سرباز زدند و به بلاد اسلامی مهاجرت کردند. از این رو، **مُدَجَّنان** با کمبود رهبران و نخبگان علمی مواجه و در عرصهٔ فرهنگ دچار ضعف شدند. این نقص و عدم پویایی فرهنگی در آثار کمی که از **مُدَجَّنان** باقی مانده، کاملاً انعکاس یافته است.[۸] در عین حال به اقتضای شرایط آنان همانند **مُسْتَعْرِبان** چون دو زبان فرا گرفته بودند در انتقال دانش و میراث اسلامی به مسیحیان کمک کردند. البته از آن جا که **مُدَجَّنان** جایگاه اجتماعی مناسبی نداشتند، از بُعد فرهنگی شاید کمتر از مُسْتَعْرِبان بر جامعهٔ مسیحی تأثیر نهادند؛ ولی محقّقان غربی نیز در تحقیقات خویش عنایت بیشتری به مُسْتَعْرِبان داشته و نقش این گروه را بیش از حد برجسته کرده‌اند.

نکته مهم و قابل ذکر آن که رهبران و بزرگان مسیحی گرچه نسبت به اسلام به عنوان

یک دین، سخت عناد می‌ورزیدند و با هویت دینی **مُدَجَّنان** به شدت مقابله می‌کردند، اما رویکرد مثبتی به علوم اسلامی داشتند، به ویژه از سدهٔ ۵ق /۱۱م به بعد اقدامات گسترده‌ای را به منظور ترجمه و توسعه این علوم انجام دادند. در این زمینه نخستین تلاش‌ها تقریباً از نیمه سدهٔ ۴ق /۱۰م توسط **مُسْتَعْرِبان** در دیرهای **اسپانیا** آغاز شد که به طور رسمی تا سدهٔ ۸ق /۱۴م به طول انجامید.[۹] در این جنبش ترجمه از عربی به لاتین **مُدَجَّنان** نیز شرکت داشتند. مثلاً بعد از فتح **طُلَیْطُلَه**، به دستور **آلفونس ششم** مسیحیان تعدادی از **مُدَجَّنان** آن جا را به کار گرفتند تا در زمینهٔ آموزش زبان عربی و ترجمهٔ متون اسلامی آنان را یاری کنند.[۱۰] همچنین گفته شده **آلفونس دهم**، پادشاه **قَشْتالَه**، گروهی از **مُدَجَّنان** را در دربارش گرد آورد تا با مترجمان آن جا همکاری کنند.[۱۱]

وی در سال ۶۶۷ق /۱۲۶۹م دارالترجمه‌ای در شهر **مُرْسِیَه** تأسیس کرد که نظارت بر کارهای آن را بر عهدهٔ یک ریاضیدان مسلمان، به نام ابوبکر محمد بن احمد **رَقّوطی***، نهاد. در این مرکز ترجمه جمعی از **مُدَجَّنان**، مسیحیان و یهودیان مشغول تحقیق و ترجمه متون عربی بودند. طولی نکشید که رقّوطی از فعالیّت برای مسیحیان خودداری ورزید و به **غَرْناطَه** هجرت کرد.[۱۲] شاید به دلیل کمبود مدارک بوده که به سهم **مُدَجَّنان** در ترجمه آثار اسلامی چندان پرداخته نشده است، ولی باید گفت: چون کار ترجمه در شهرهایی نظیر **سَرَقُسْطَه، طُرْطُوشَه، بَرْشَلُونَه، مُرْسِیَه، طَرَسُونَه، طُلَیْطُلَه و اِشْبیلِیَّه** انجام می‌گرفت که در آن‌ها تعداد قابل توجهی از **مُدَجَّنان** زندگی می‌کردند، بی تردید آنان در توسعه علمی نقش مؤثری داشته‌اند.[۱۳] در این زمینه جیمز مونرو براساس نوشته‌های **فرناندز گنزالث**

---

* – ابوبکر محمد رَقّوطی اهل رَقّوطه، محلی در حوالی مرسیه، بود. او در فنون مختلف از قبیل منطق، فلسفه، طب، حساب، هندسه و موسیقی مهارت داشت. هنگامی که پادشاه قشتاله (طاغیه روم) بر مرسیه استیلا یافت، از وی خواست تا همچون گذشته به فعالیّت علمی ادامه دهد: بدین منظور مدرسه‌ای بنا کرد و در آن مسلمانان، مسیحیان و یهودیان تحت سرپرستی رقوطی به کارهای فرهنگی مشغول شدند. طولی نکشید که از رقوطی خواستند تا مسیحیت را بپذیرد، امّا او از پذیرش آن امتناع کرد و به دعوت دومین سلطان بنی نصر، ابو عبدالله بن محمد بن یوسف ملقب به فقیه (۶۷۱ ـ ۷۰۱ق /۱۲۷۲ ـ ۱۳۰۲م)، به غرناطه مهاجرت کرد (ابن خطیب، **الاحاطه فی اخبار غرناطه**، تحقیق عبدالله عنان، ۶۷/۳ ـ ۶۸).

چنین می‌گوید: به رغم جنگ‌های استرداد، ***مُدَجَّنان*** به فعالیّت‌های علمی و ادبی خویش ادامه دادند و با انتقال فرهنگ اسلامی به میان مسیحیان ***اسپانیا***، نقش مهمّی در تقویت بنیهٔ فرهنگی آنان ایفا کردند. این نقش چنان ارزشمند بود که موجب رنسانسی در آثار ادبی شد و انعکاس چشمگیری در تاریخ، علوم و فرهنگ ***اسپانیا*** داشت.[۱۴]

با عنایت به این که در قلمرو مسیحیان ***اسپانیا*** علاوه بر ***مُدَجَّنان***، یهودیان و ***مُسْتَعْرِبان*** نیز در شمار حاملان فرهنگ اسلامی بودند، تعیین میزان نفوذ فرهنگی ***مُدَجَّنان*** بر این جامعه مشکل به نظر می‌رسد. مثلاً گفته شده در زبان قشتالی که هم اکنون زبان رسمی ***اسپانیا***ست و حدود ۷۰٪ مردم این کشور به آن تکلم می‌کنند،[۱۵] بیش از چهار هزار واژه عربی راه یافته است.[۱۶] گرچه راجع به نفوذ این واژه‌ها می‌توان حدس زد که بخش اعظم آن‌ها بر اثر حضور ***مُدَجَّنان*** در جامعه مسیحی بوده، اما مشخص کردن مقدار تأثیر این جمعیت تقریباً غیرممکن است. بنابراین، باید به پدیده‌ای فرهنگی که اختصاص به ***مُدَجَّنان*** داشته باشد، پرداخته شود.

ادبیات الخامیادو (الاعجمیه)، شاهکار فرهنگی مُدَجَّنان و موریسکوها

باید گفت: آن چه با فرهنگ ***مُدَجَّنان*** و به طور مشخص ***موریسکوها*** عجین شده، ادبیات الخامیادو (الاعجمیه) است. امروزه عموم محققان ***اسپانیا*** شناس از زبان اسپانیایی که با حروف عربی نگارش یافته، یا زبان اسپانیایی عربی شده، با عنوان الخامیادو یاد می‌کنند. این زبان ابتدا در میان ***مُدَجَّنان*** به صورت زبان ادبی و فرهنگی ظاهر شد. سپس در سطحی وسیع در بین ***موریسکوها*** انتشار یافت. هیچ فرهنگ لغتی به آن اشاره نکرده، فقط گاه به مفهوم زبان رومی بومی به کار رفته است.[۱۷]

به دنبال کشف چندین نسخه از این ادبیات به سال ۱۱۴۰ق /۱۷۲۸م در ***رِکْلَه**** ، که در درون ستون خانه‌ای جاسازی بود، و در حالی که بیش از صد سال از اخراج مسلمانان ***اسپانیا*** گذشته بود، کار برای شناسایی آن آغاز شد. سپس هنگامی که به سال ۱۳۰۱ق /۱۸۸۴م مجموعه‌ای از نوشته‌های ***الخامیادو*** در زیرزمین منزل خرابه‌ای، واقع در

---

* – رِكْلَه (Ricla) در حوالی سرقسطه واقع است (معجم البلدان، ۶۴/۳).

روستای ***الموناسید*** Almonacid از توابع *سَرَقُسْطَه*، کشف شد، توجه بیشتری به این نوشته‌ها شد. باید یادآوری کرد که هنوز بخش عمدهٔ آن‌ها منتشر نشده و در کتابخانه‌های ***اسپانیا*** و سراسر اروپا نظیر کتابخانه ملی ***اسپانیا***، کتابخانه رئال، کتابخانه آکادمی تاریخ رئال، کتابخانه بخش مطالعات عربی وابسته به انستیتوی نسخه‌شناسی مادرید، همچنین در کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه دانشگاه کمبریج پراکنده است. آن‌چه در این ادبیات توجه انسان را به خود جلب می‌کند ماهیت دورگه و طبعیت اسرارآمیز آن است، در نسخه‌های خطی آن‌ها زبان‌های ***اسپانیا***یی از قبیل قشتالی، ***بلنسی*** و یا پرتغالی به چشم می‌خورد که با حروف عربی نگاشته شده‌اند. ادبیات ***الخامیادو*** چنان با فرهنگ شرق در آمیخته که باید یک عربی دان به بررسی آن بپردازد و یا حداقل کسی که الفبای عربی را می‌داند.[۱۸]

تحقیق جدی راجع به ادبیات الخامیادو از سدهٔ ۱۳ق /۱۹م با بررسی‌های ***پاسکوال گایانگوس*** Pascual Gayangos و ***ادواردوساآودرا*** Eduardo Saavedra شروع شد؛ از جمله ***ساآودرا*** کتاب شقوبی (***مختصر السنه***) ***عیسی بن جابر*** Segovian Book (Breviario Sunni) Ice de Gebir را، که به زبان الخامیادو نوشته بود، با حروف لاتینی در سال ۱۲۸۰ق /۱۸۳۶م چاپ و منتشر کرد.[۱۹]

بدین گونه، محققان ***اسپانیا***یی با تلاش‌های خویش رمز خواندن نوشته‌های ***الخامیادو*** راکشف کردند. آن‌گاه در آغاز سدهٔ ۱۴ق /۲۰م افردای مانند ***ژولین ریبرا*** Julian Ribera و ***میگوئل آسین پالاسیوس*** Miguel Asin Palacios در این مورد به تحقیق پرداختند. این دو محقّق از نسخه‌های خطی الخامیادو فهرست‌هایی در سال ۱۳۳۰ق /۱۹۱۲م تهیه کردند که اکنون در مؤسسه مطالعات عربی آسین پالاسیوس در مادرید نگه داری می‌شود. امروزه افراد بسیاری به بررسی و مطالعه این نوشته‌ها روی آورده‌اند. متخصصانی نظیر ***هاروی*** Harvey، ***مرسدس گارسیا آرنال*** Mercedes Garcia Arenal، ***اتمار هگیی*** Ottmar Hegyi، ***آلواروگالمس دوفوئنتس*** Alvaro Galmes de Fuentes و غیره پاره‌ای از نسخه‌های خطی الخامیادو را رونویسی و برای انتشار آن‌ها کارهایی را آغاز کردند.[۲۰]

به نظر می‌رسد قدیمی‌ترین نثر باقی مانده به زبان الخامیادو کتاب ***مختصر السنه*** عیسی بن جابر، امام و فقیه جامعه ***مُدَجَّنان‌شَقُوبیَه***، است که آن را در حدود نیمهٔ سدهٔ ۹ق /۱۵م به

زبان قشتالی و با حروف عربی نوشت. از خود او اطلاعات چندانی در دست نیست؛ فقط گفته شده وی علاوه بر این کار، قرآن را نیز به زبان قشتالی ترجمه کرد. از کتاب عیسی بن جابر پنج نسخه به دست آمده که یکی از آن‌ها با حروف عربی و چهار نسخه دیگر آن با الفبای لاتین نگارش یافته است. یکی از محققان **اسپانیا** یی، به نام **کابلاس** Cabanelas، پس از بحث فراوان نتیجه گرفته نسخه‌ای که با حروف لاتین نوشته شده اصلی بوده، سپس از لاتین به زبان اسپانیایی با حروف عربی (الخامیادو) بر گردانده شده است.[۲۱] با توجه به نسخه‌های متعددی که از این کتاب پیدا شده، معلوم می‌شود که آن بین **مُدَجَّنان** و **موریسکوها** بسیار متداول بوده است.

باید یادآور شد که زبان عربی در میان **مُدَجَّنان** ساکن در شمال **طُلَیْطُلَه** و **قَشْتالَه** قدیم، جایی که شهر **شَقُوبِیَه** در آن واقع است، چندان معمول نبود یا حداقل مدرکی وجود ندارد که نشان دهد **مُدَجَّنان** آن جا به عربی صحبت می‌کرده‌اند. البته آنان موضوعات دینی را به عربی می‌نوشتند؛ ولی به سبب عدم امکانات آموزشی کافی و مشکلات دیگر، به مرور زمان پاسداری از زبان عربی حتی برای بیان مقاصد دینی نیز تقریباً غیرممکن شد. اشارات متعددی در نسخه‌های خطی **الخامیادو** وجود دارد که **مُدَجَّنان** به خاطر از دست دادن زبان عربی اظهار تأسف کرده‌اند. خود عیسی بن جابر در مقدمه کتاب **مختصر السنه** می‌نویسد: **مُدَجَّنان** قَشْتالَه در معرض تعدی و ستم فزاینده‌ای قرار دارند؛ مسیحیان آنان را به کارهای سخت و طاقت فرسا مجبور می‌کنند، از آنان مالیات‌های سنگین می‌ستانند، در نتیجه ثروتشان به شدّت کاهش یافته و مدارس آموزش عربی خویش را از دست داده‌اند. بنابراین، عیسی بن جابر اثر خویش را به الخامیادو نوشت تا علاوه بر حفظ هویت فرهنگی **مُدَجَّنان**، از گرایش آنان به زبان قشتالی و جذب شدن در فرهنگ اکثریت جامعه جلوگیری کند.[۲۲]

برخی معتقدند عیسی بن جابر با نوشتن رساله فقهی خویش به زبان الخامیادو، قصد داشت با بدعت سیمای زندگی عقلانی این دوره اروپای غربی برابری کند. یکی از تغییرات عمده‌ای که در اواخر سده‌های میانه در غرب رخ داد، ظهور لهجه‌های گوناگون بومی در نوشته‌های اغلب نویسندگان کشورهای اروپای غربی خصوصاً در انگلستان و آلمان بود، که در این مورد مترجمان متون مقدس نقش اصلی را در پیدایش این لهجه‌ها

به عنوان زبان فرهنگی بر عهده داشتند.[۲۳] باید گفت: ***اسپانیا*** در این زمینه شاید به منظور استفاده بیشتر از عناصر فرهنگ و تمدن اسلامی خیلی زودتر از سایر کشورهای اروپایی کار را شروع کرد، تا مدت‌ها زبان‌های ***اسپانیا***یی از قبیل قشتالی، کاتالونی و غیره هنوز زبان‌های محاوره‌ای بودند و ظرفیت آن را نداشتند که محتوای علمی و فلسفی آثار مسلمانان را در خود جای دهند؛ از این رو، مترجمان آن‌ها را به لاتین ترجمه می‌کردند. از نیمهٔ دوم سدهٔ ۷ق /۱۳م به منظور ارتقای زبان قشتالی به سطح نوشتاری، ***آلفونس دهم*** گام‌های مهمی برداشت.[۲۴] او در این جهت ***مَدَجّنان***، مسیحیان و یهودیان را ترغیب کرد تا ***قرآن***، ***انجیل*** و ***تلمود*** را به زبان قشتالی ترجمه کنند.[۲۵] ***رامون لول*** نیز در همین ایّام با نوشتن آثار خویش به زبان کاتالونی، این لهجه محلی را به سطح یک زبان فرهنگی ارتقا داد.[۲۶] بنابراین، بعید به نظر می‌رسد که ***عیسی بن جابر*** در نوشتن اثر خویش به زبان ***الخامیادو*** تحت تأثیر محیط خارج از ***اسپانیا*** و تحولات زبان‌های محلّی اروپای غربی قرار گرفته باشد. در هر حال، عیسی بن جابر با نوشتن کتاب ***مختصر السنه*** به زبان الخامیادو، کمک بزرگی به بقای فرهنگ اسلامی در ***اسپانیا*** طی دوره پایانی سده‌های میانه و سدهٔ ۱۰ق /۱۶م کرد. بعد از او نوشتن به الخامیادو در میان ***مُدَجّنان*** و به ویژه ***موریسکوها*** توسعه چشمگیری یافت، زیرا این زبان ویژگی‌های قشتالی و اسلامی بودن آنان را با هم منعکس می‌کرد.[۲۷]

هر جامعه‌ای برای رشد و شکوفایی فرهنگی نیاز به بستری مناسب دارد که قبل از هر چیز حمایت مالی و ایجاد محیطی آرام و توأم با رفاه و کامیابی ضروری است. محیطی که ***مُدَجّنان*** و ***موریسکوها*** در آن زندگی می‌کردند نه تنها از این عوامل تهی بود، بلکه همواره آنان در معرض فشارها و محدودیت‌های گوناگون قرار داشتند تا از فرهنگ اسلامی دست بردارند. از این رو، نمی‌توان از این جماعت انتظار داشت که پویایی فرهنگی دوره اسلامی را داشته باشند. هر چند در آن شرایط سخت به دفاع از فرهنگ اسلامی پرداختند و با ترجمهٔ آثار اسلامی به زبان‌های ***اسپانیا***یی کمک مؤثری به توسعه این زبان‌ها به ویژه زبان قشتالی کردند. در عصر ***مُدَجّنان*** نمونه برجسته این گونه فعالیّت‌ها در آثار ***عیسی بن جابر*** نمایان است. شواهد موجود نشان می‌دهد که وی دو کار عمده فرهنگی انجام داده: ۱ ـ ترجمه قرآن به زبان قشتالی ۲ ـ تدوین رساله‌ای فقهی به زبان

الخامیادو، که آن را ***مختصر السنه*** نامیده است.

شایان ذکر است که این ترجمهٔ قرآن با اصرار ***کاردینال خوان*** John صورت گرفت. او اهل ***شَقُوبِیَه*** بود و بر خلاف اغلب سردمداران مسیحی که سعی می‌کردند تا با عنف ***مُدَجَّنان*** را به پذیرش مسیحیت وادار کنند، در صدد برآمد تا از طریق گفتگو به تغییر کیش آنان بپردازد. خوان معتقد بود برای تحقق این کار ترجمه قرآن به زبان قشتالی ضروری است، تا براساس آن مبلّغان مسیحی بتوانند دربارهٔ اسلام قضاوت کنند. در این زمان مسلمانان غرب جهان اسلام جایز نمی‌دانستند قرآن را به زبان غیرعربی ترجمه کنند، اگر کسی از آنان به چنین کاری اقدام می‌کرد با حکم توبیخ علمای اسلام مواجه می‌شد. بنابراین، ترجمه قرآن به زبان‌های غیرعربی و اروپایی هنوز کمیاب بود. خوان در سال ۸۴۳ق / ۱۴۴۰م به مقام کاردینالی دست یافت، اما دیری نپایید که از این منصب برکنار و از ***شَقُوبِیَه*** به منطقه ***ساووی***** تبعید شد. او پس از تبعید به جدّ طرح ترجمه قرآن را دنبال کرد و بدین منظور به شیوهٔ ماهرانه‌ای ***عیسی بن جابر***، حافظ قرآن و امام ***مُدَجَّنان*** شَقُوبِیَه، را وادار کرد تا به ساووی نزد وی رود.[۲۸] در این میان خانواده خوان در شَقُوبِیَه نقش مهمی بر عهده داشتند. آنان پس از گفتگوهای طولانی با عیسی بن جابر، موفق شدند او را متقاعد کنند تا به ساووی سفر کند. سرانجام مفتی مسلمانان شَقُوبِیَه در زمستان سال ۸۴۹ق /۱۴۵۵م ***اسپانیا*** را به مقصد ***ساووی*** ترک کرد و پس از چندی ترجمه قرآن را در دیر آن جا (دیرایتون) به پایان رساند، که چگونگی آن را خوان در نامه‌هایی که به لاتین برای دوستان خویش نوشته، توضیح داده است. گرچه این ترجمه قرآن مفقود شده، اما مقدمه‌ای که خوان به زبان لاتین بر آن نوشته، موجود است و وی متن نامه‌های مذکور را نیز در این مقدمه آورده است. ***خوان*** می‌گوید: «هم وطنش (عیسی بن جابر) با سخت کوشی به ترجمه قرآن پرداخت؛ او روزانه ۱۲ ساعت را به این کار اختصاص داد و فقط در روز تولد پیامبر اکرمﷺ آن را تعطیل کرد. این ترجمه با تلاش خستگی‌ناپذیر عیسی در چندین مرحله به مدت چهار ماه خاتمه یافت: او طی ماه نخست همه متن قرآن را به صورت بی‌صدا نوشت، در دومین ماه علایم صداها را بر متن افزود، در ماه سوم آن را

---

* – ساووی (Savoy) ناحیه‌ای قدیمی که در شرق فرانسه و در حدود مرز این کشور با ایتالیا واقع بوده است. نک: (Webstr's New Geographical Dictionary, U.S.A, 1972, p. 1083).

ترجمه کرد و در ماه چهارم ترجمه را با متن مقابله کرد. برای این کار عیسی علاوه بر استفاده از متن عربی قرآن، از کتاب‌های علمای مسلمان که تفسیر قرآن نامیده می‌شدند، نیز بهره برد».[۲۹]

باید یادآور شد که خود عیسی بن جابر هم در مقدمه کتاب ***مختصر السنه*** به ترجمه قرآن به زبان قشتالی اشاره کرده است. او می‌نویسد: «علل مستقیمی که مرا وادار کرد تا به لطف الهی قرآن عربی را به ***اسپانیا***یی ترجمه کنم گفتهٔ برخی از کاردینال‌های مسیحی بود. آنان به من نوشتند که مسلمانان به طور پنهان قرآن را حفظ کرده‌اند؛ گویا چیزهایی است که جرأت ندارند آن را علنی سازند. بدین سبب بود که من وطنم (شَقُّوبِیَه) را ترک کردم تا قرآن را ترجمه کنم. در این جهت آن قدرت متعال نیز مرا ترغیب کرد که می‌فرماید: هر مخلوقی که چیزی از شریعت بداند باید آن را به همه مخلوقات جهان تعلیم دهد، آن هم به زبانی که آنان قادر به درک آن باشند. تأکید می‌کنم که عامل اصلی در تحقق این کار عنایت خداوند بود. این ترجمه را با استفاده از تفاسیر علما به انجام رساندم. علمایی که در سرزمین موعود و مکان‌های مقدسی همچون **مکه** زندگی می‌کرده‌اند و یا در آن بخش‌هایی از جهان که در آن‌ها عدالت و حقیقت رعایت می‌شده، سکونت داشته‌اند».[۳۰]

در مورد ***مختصر السنه***، اثر دیگر عیسی بن جابر، باید گفت: این کتاب در فصل‌های کوتاهی تنظیم شده و مطالب آن مشتمل بر موضوعات گوناگون اصول دین اسلام، فروع و احکام آن است. تألیف آن در مسجد ***شَقُّوبِیَه*** توسط فقیه بزرگ مسلمانان ***قَشْتالَه*** و امام جامعهٔ ***مُدَجَّنان*** شَقُّوبِیَه به سال ۸۶۶ق /۱۴۶۲م پایان یافت.[۳۱]

خود ***عیسی بن جابر*** در مقدمه این اثر چنین می‌گوید: «سعی کرده‌ام مطالبی مرتبط با شریعت و سنت اسلامی جمع آوری کنم تا راهنمای ما و آیندگان باشد. احکام شریعت را به اندازه‌ای که مورد نیاز بوده، فصل به فصل توضیح داده‌ام تا مسلمانان براساس آن‌ها عمل کنند. برای نوشتن این کتاب از آثار علمای مسلمان استفاده کرده‌ام؛ از جمله ۱۳ جلد کتاب بود که موضوعات آن‌ها مربوط به شریعت و سنت ما می‌شد. مطالبی را به اختصار در ۶۰ فصل گرد آوردم و آن را ***مختصر السنه*** نامیدم». عیسی خود را مسؤول مستقیم تهیه این اثر دانسته می‌نویسد: «نام خویش را از این جهت در آن ذکر کردم تا

کاستی‌های آن را به من نسبت دهند، نه به دیگری یا به دین اسلام. از علمای مسلمان می‌خواهم تا این اثر را تصحیح کنند؛ چون خلاصه‌ای از اصول و فروع اسلام است. به آنان اجازه داده می‌شود تا آن جا که مورد نیاز است کمبودهای این کتاب را جبران کنند. خدا را سپاسگزارم که در این مدت به من لطف کرد تا این کار را به اتمام برسانم و کارهای دیگری هم که انجام داده‌ام فقط به خاطر خشنودی و خدمت به اوست. خدایا ما را به راه مستقیم و عزت پایدار هدایت فرما، آمین». [۳۲]

فرهنگ دینی در میان ***مُدَجّنان*** و ***موریسکوها*** جایگاه مهم و قابل توجهی داشت که به منظور آشنایی بیشتر با آن، در این جا مطالب یکی از فصول کتاب ***مختصر السنه*** با عنوان ***احکام مهم*** به شرح زیر نقل می‌شود:

ـ تنها خدای یگانه را پرستش کنید، هیچ شریکی به او نسبت ندهید و به پیامبر صلی الله علیه و آله، که برگزیده خدا و بهترین بنده اوست، احترام بگذارید.

ـ هر چه را برای خودت می‌پسندید برای همسایه خود نیز بپسندید.

ـ همیشه طهارت را رعایت کنید، با وضو باشید و نماز را در پنج نوبت به جای آورید.

ـ از پدر و مادر خویش اطاعت کنید حتی اگر کافر باشند.

ـ همواره از خداوند به نیکی یاد کنید و برای چیزهای بیهوده به او سوگند نخورید.

ـ زکات را بپردازید، در ماه رمضان روزه بگیرید، در موسم حج عازم مکه شوید و به علما احترام بگذارید.

ـ روز جمعه را ارج نهید، همه دقایق آن مقدس است. در این روز به ادای نماز بپردازید، به دیدن فقها بروید و از فقرا دلجویی کنید.

ـ از قتل، دزدی و ارتکاب عمل زنا بپرهیزید.

ـ به همسایگان خویش احترام بگذارید، خواه از اقوام شما یا از بیگانگان و کافران باشند.

ـ با رهگذاران و فقرا مهمان نوازی کنید.

ـ نباید سوگند، عهد و پیمان خویش را بشکنید، مگر این که بر خلاف احکام شریعت باشد، در این صورت باید کفّاره آن را بپردازید.

ـ با مال و جان خویش از شریعت دفاع کنید.

ـ مؤمن باشید. هیچ گاه با کالاهایی که می‌دانید از طریق سرقت به دست آمده، تجارت نکنید.

ـ مرتکب گناه نشوید و به انجام گناه دیگران نیز رضایت ندهید، زیرا در این صورت شما نیز در ارتکاب آن شریک هستید.

ـ در اوزان و مقادیر تقلب نکنید، از رباخواری بپرهیزید. از فریب دیگران و خیانت به آنان خودداری کنید.

ـ از نوشیدن شراب و هر چیز مست کننده بپرهیزید.

ـ از خوردن گوشت خوک، مردار و حیواناتی که غیرشرعی ذبح شده و یا برای غیر خدا قربانی شده باشند، خودداری کنید.

ـ به هنگام برخورد با مسلمان به او سلام کنید، اگر در خدمت خداست وی را یاری کنید، هنگام بیماری به ملاقاتش بشتابید و در زمان مرگ در تشییع جنازه و دفن او شرکت کنید.

ـ با هر مسلمانی که به احکام شریعت تجاوز می‌کند به هر طریقی مخالفت ورزید.

ـ به سخنان نیک گوش دهید، ولی از گوش دادن به سخنان ناشایست خودداری کنید.

ـ هنگام نشستن بر کرسی قضاوت، سعی کنید قاضی مؤمنی باشید و از رشوه خواری و طمع کاری امتناع ورزید.

ـ به توانگران احترام بگذارید، فقرا را تحقیر نکنید، شکیبا باشید و از خشم و حسادت بپرهیزید.

ـ نسبت به ارباب و صاحب خویش وفادار باشید؛ حتی اگر او مسلمان نباشد، زیرا او وارث شماست و کسی را ندارید که از شما ارث ببرد.

ـ به سخنان ساحران، طالع بینان و منجّمان توجه نداشته باشید؛ فقط از پروردگارتان اطاعت کنید.

ـ از زندگی کردن در سرزمین کافران و جای فاقد عدالت و در میان همسایگان شرور بپرهیزید، از برقراری رابطه با مسلمانان بدکار نیز خودداری ورزید. در میان نیکان زندگی کنید؛ اگر به زندگی شما آسیبی نمی‌رسد یک سوم ثروت خویش یا بیشتر آن را صرف

آنان کنید، این کار باید همراه با رضایت قلبی انجام گیرد و افسوس و تأسفی در پی نداشته باشد.

ـ از انجام دادن چیزهای ممنوع لذت نبرید و آن چه به شما تعلق ندارد آرزو نکنید.

ـ از دشمن برحذر باشید. کسی که شما را گمراه کرده، او را ببخشید و از کسی که شما او را گمراه کرده‌اید، طلب بخشایش کنید و از غرور و خودبینی بپرهیزید.

ـ با همسالان خویش برادر باشید، از آنانی که بزرگ‌تر از شمایند اطاعت کنید و با کسان کوچک‌تر از خود مهربان باشید.

ـ از دورویی بپرهیزید. بین مردم صلح برقرار کنید، خطاکاران را به راه راست هدایت کنید. در برابر مردمان عصبانی ساکت باشید و در هر حال خدا را خشنود سازید.

ـ با ثروت خویش یتیمان و بیوه زنان را یاری کنید، بخشی از آن را به آزادی اسرا اختصاص دهید؛ در این صورت به خدا نزدیک خواهید شد.

ـ احکام شریعت را بیاموزید و آن‌ها را به دیگران آموزش دهید، زیرا در روز قیامت براساس این احکام مورد مؤاخذه قرار می‌گیرید و روانه بهشت یا جهنم می‌شوید.

ـ این جهان را حقیر بشمارید و برای جهان دیگر ارزش قائل شوید، زیرا در آن جا به زندگی جاوید و خوشبختی همیشگی خواهید رسید.

ـ از اعمال، آداب و رسوم مسیحیان پیروی نکنید، مانند آنان لباس نپوشید و شبیه به مسیحیان و گناهکاران مشوید تا از ارتکاب به گناه مصون بمانید.

ـ در حفظ سنن، آداب و آموزش‌های اسلامی بکوشید، پیرو گفتار، کردار و رفتار پیامبر اکرمﷺ باشید و همانند آن حضرت لباس بپوشید؛ در این صورت روز قیامت در صف کسانی قرار می‌گیرید که بدون آزمایش وارد بهشت می‌شوند.[۳۳]

چنان که ملاحظه می‌شود در نوشته‌های **عیسی بن جابر** تناقضاتی به چشم می‌خورد؛ این تناقضات با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی قابل توجیه است. مثلاً آن جا که می‌گوید: در سرزمین کافران زندگی نکنید. این حکم همانند فتوای **ونشریسی** است؛ در حالی که خود عیسی این اثر را به **اسپانیا**یی نوشته و مخاطبان آن مسلمانان **اسپانیا** هستند که باید از سکونت در آن کشور بپرهیزند و غیره.

به اعتقاد **هاروی** تناقضات موجود در این کتاب ناشی از پریشانی‌های موقعیت

مُدَجَّنانبوده و باید گفت: گرچه بیشتر مطالب آن اسلامی است؛ اما فرهنگ مسیحی نیز بر آن بی‌تأثیر نبوده است. نکته مهمّی که از این نوشته‌ها می‌توان دریافت، آن است که مسلمانان تحت سلطه مسیحیان در ***اسپانیا*** عزم جدی گرفته بودند تا براساس احکام دینی خویش زندگی کنند.[۳۴]

تأثیر موریسکوها در گسترش الاعجمیه

مُدَجَّنان و ***موریسکوها*** به لحاظ دینی و فرهنگی خودشان را وابسته به جامعهٔ بزرگ اسلامی می‌دانستند. آنان بعد از آن که مدت‌ها در معرض فرهنگ لاتینی قرار گرفته بودند، بار دیگر سعی کردند از طریق به کار بردن حروف عربی در زبان ***اسپانیا***یی، رابطه خویش را با زبان قرآن حفظ کنند. در این میان ***موریسکوها*** به منظور بیان محصولات فرهنگی خویش در سطح گسترده‌ای به زبان الاعجمیه ***(الخامیادو)*** روی آوردند. آنان به این زبان درباره موضوعات گوناگون از قبیل شعائر و اعمال دینی، علوم قرآنی، مباحث جدلی و ضد مسیحی، تاریخ، قصص و مطالب گوناگون دیگر قلم زدند. از این جماعت کسانی نظیر ***اریوالو*** Arevalo به پیروی از ***عیسی بن جابر*** رساله‌های فقهی و مقالات دینی را به الاعجمیه نوشتند. اریوالو افزون بر اطلاع از تاریخ، تصوف و فلسفه اسلامی، با زبان‌های رومی، لاتین، یونانی، عبری و عربی نیز آشنایی داشت. او در زمینه اعتقادات و واجبات اسلامی چندین اثر تدوین کرد که از جمله آن‌ها باید از کتاب ***تفسیر*** Tafsira وی، که مشتمل بر اصول دین و بیان عبادات اسلامی است، یاد کرد.[۳۵] اریوالو در این اثر به شرایط سختی که ***موریسکوها*** در آن زندگی می‌کردند، اشاره می‌کند و می‌گوید: «علمای موریسک در ***سَرَقُسطَه*** جلسه‌ای سرّی تشکیل دادند تا به مشکلات روزافزون ***موریسکوها*** رسیدگی کنند. هر یک از آنان راجع به مصائب مسلمانان سخنان هیجان انگیزی ایراد کردند. یکی گفت: خسران ما بسیار است و اظهار تأسف کرد که چرا به حق ***موریسکوها*** در جامعه توجهی نمی‌شود. دیگری اشاره کرد شرایط چنان سخت شده که نمی‌توان حتی مسلمانان را به نماز فرا خواند؛ در شرایطی که امکان خواندن نماز وجود ندارد، سایر اعمال ما نیز نزد خداوند پذیرفته نیست. در این جلسه همگی به چاره جویی برای رفع مصیبت‌ها و رسیدن به رستگاری پرداختند».[۳۶]

یکی دیگر از ***موریسکوها***، به نام ***رینکون*** Rincon، اثری به زبان الاعجمیه با عنوان ***راهنمای رستگاری*** Guide to Salvation نوشت. او در این کتاب خاطرنشان کرده از هنگامی که مسلمانان از معنویت اسلامی فاصله و نسبت به انجام وظایف دینی خویش کوتاهی کردند، مورد ظلم و ستم مسیحیان واقع شدند. «دشمنان با ابزارهای وحشتناک در صدد برآمدند تا عقیده ***موریسکوها*** را تغییر دهند. در چنین اوضاع و احوالی به تدریج آثار خویش را از دست دادند. تعداد فقهایشان، بر اثر تبعید و زندانی شدن و یا به قتل رسیدن، کم شدند. خود ***موریسکوها*** به منظور حفظ هویت دینی به پنهان کاری روی آوردند. دیری نپایید که از آداب دینی دور شدند؛ تاریخ تولد و هجرت پیامبرﷺ را فراموش کردند، حتی عده‌ای نماز خواندن صحیح را نیز نمی‌دانستند. من هم ناگزیر شدم این اثر را به ***اسپانیا***یی تألیف کنم و از این که نتوانستم آن را به زبان قرآن بنویسم از خداوند بخشایش می‌طلبم».[۳۷]

اغلب ***موریسکوها*** در آثاری که پدید می‌آوردند از ذکر نام خویش خودداری می‌کردند و از این که ناچار بودند آن‌ها را به غیر از زبان وحی تدوین کنند اظهار شِکوه و ناخشنودی می‌کردند. یکی از آنان که رساله خود را از عربی به الاعجمیه برگردانده، چنین می‌گوید: «هیچ یک از برادران یا خواهران دینی ما از زبان عربی، که قرآن بدان نازل شده، اطلاع چندانی ندارند؛ حقایق دینی را به این زبان درک نمی‌کنند مگر آن که آن‌ها به زبان بیگانه، یعنی زبان ستمگران مسیحی، بیان شود. خدایا مرا عفو کن که با این ابزار ناخوشایند (زبان الاعجمیه) به تألیف این کتاب پرداختم.تو خوب می‌دانی که قصدم هدایت مسلمانان و نشان دادن راه نجات به آنان بوده است».[۳۸]

در میان ***موریسکوها*** کسانی بودند که به زبان عربی هم تسلط داشتند و برای حکمرانان مسیحی آثار عربی را ترجمه و تفسیر می‌کردند. در این مورد ***اسپانیا***شناس بزرگ آمریکایی، ***جیمز مونرو*** James T. Monroe، در اثر خویش با عنوان ***اسلام و اعراب در تحقیقات اسپانیایی*** Islam and the Arabs in Spanish Scholarship می‌نویسد: در نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۰ق /۱۶م دو تن از ***موریسکوهای غَرناطَه***، به نام‌های ***میگوئل دولونا*** Miguel de Luna و ***آلونسودل کاستیلو*** Alonso del Castillo، در زمینه علمی سرآمد همه بودند. لونا تعدادی از آثار عربی را برای فیلیپ دوم، پادشاه ***اسپانیا***، به ***اسپانیا***یی ترجمه کرد. او همچنین در

سال‌های ۱۰۰۰ ـ ۱۰۰۸ق /۱۵۹۲ ـ ۱۶۰۰م به تألیف کتابی با عنوان ***تاریخ فتح اسپانیا توسط مسلمانان*** The History of the Conquest of Spain by the Moors به زبان ***اسپانیا***یی پرداخت. به زودی این اثر چندین بار در ***اسپانیا*** به چاپ رسید و در سدهٔ ۱۱ق /۱۷م به زبان‌های فرانسه و انگلیسی هم ترجمه شد. این کتاب تا سدهٔ ۱۳ق /۱۹م یکی از منابع تاریخ نویسان درباره ***اسپانیا*** بود. در این سده محققان دریافتند که نویسنده آن وقایع تاریخی را با افسانه و جعلیّات درآمیخته است. لونا که خود شاهد سرنوشت غم‌انگیز ***موریسکوها*** بود، در این اثر سعی کرد نشان دهد بنا بر خواست خداوند بوده که مسلمانان به ***اسپانیا*** بیایند و پیروان مسیح را از ستم ***ویزگوت‌ها*** نجات دهند. آن گاه برای مسیحیان محیط مناسبی را پدید آوردند و با آنان به نیکی رفتار کردند؛ اما حکمرانان مسیحی پس از تسلط بر ***غَرْناطَه***، سیاستی بر خلاف مسلمانان در پیش گرفته و اقلیت‌های دینی را به شدت مورد آزار و اذیت قرار دادند و...[۳۹]

کاستیلو که از دوستان نزدیک لونا بود، همانند او عربی را به خوبی می‌دانست. وی چندی در دانشگاه ***غَرْناطَه*** به آموختن پزشکی مشغول شد. سپس رساله‌های پزشکی را که به زبان‌های عربی، لاتین و یونانی تألیف شده بودند، مورد مطالعه و بررسی قرار داد. علاوه بر آن در جهت توسعه مطالعات عربی و اسلامی در ***اسپانیا*** چندین کار عمده انجام داد: ***کاستیلو*** در سال ۹۷۲ق /۱۵۶۴م کتیبه‌های عربی ***الحمراء*** را به ***اسپانیا***یی برگرداند. او به ترجمه و شرح نامه‌ها و اَسنادی پرداخت که مرتبط با قیام ***موریسکوها*** بود؛ شورشی که در سال‌های ۹۷۶ ـ ۹۸۰ق /۱۵۶۸ ـ ۱۵۷۲م در ناحیه البشارات ***غَرْناطَه*** رخ داد. کاستیلو فهرستی از نخستین نسخه‌های عربی که طی سالهای ۹۸۱ ـ ۹۸۲ق /۱۵۷۳ ـ ۱۵۷۴م در کتابخانه ***اسکوریال*** گردآوری شده بود، تدوین کرد. او همچنین مکاتبات رسمی را که در سال‌های ۹۸۶ ـ ۹۸۷ق /۱۵۷۸ ـ ۱۵۷۹م بین سلطان مغرب، ابوالعباس ***احمد المنصور***، و پادشاه ***اسپانیا***، ***فیلیپ دوم***، انجام شده بود، ترجمه کرد. افزون بر این‌ها، وی با ***میگوئل دولونا*** در ترجمه و تفسیر کتیبه‌های برج ***تورپین**** همکاری کرد.[۴۰] بدین سان، علمای

---

* – برج تورپین (Tower Of Turpin) در غرناطه قبلاً مناره مسجد بود که مسیحیان برای توسعه دادن کلیسای جامع این شهر، آن را در سال ۹۸۸ق /۱۵۸۰م خراب کردند. به هنگام ویران کردن این مناره به جعبه‌ای سربی، که محتوی کتیبه‌هایی بود، برخورد کردند. در این کتیبه‌ها پیش‌گویی هایی راجع به

موریسکو با مهارت‌ها و تلاش‌های خویش در عصر رنسانس مواد فرهنگی ارزشمندی را، برای محقّقانی که می‌خواستند به تحقیق درباره ***اسپانیا*** بپردازند، فراهم کردند.

موریسکوها به منظور حفظ هویت فرهنگی خویش و دفاع از آن در برابر تبلیغات مسیحیان، در آن شرایط سخت به علوم دینی به ویژه قرآن عنایت خاصی داشتند. به ندرت می‌توان در ادبیات ***الاعجمیه*** متنی را پیدا کرد که در آن آیات قرآن نیامده باشد. نسخه‌های خطی متعددی به الاعجمیه وجود دارد که مشتمل بر سوره یا سوره هایی از قرآن است و در آن ها متن عربی قرآن با حروف برجسته درج شده و ترجمه آن به الاعجمیه با حروف کوچک نوشته شده است. در بعضی از نسخه‌ها برای این که مفاهیم اصلی عربی به خواننده منتقل شود، به شرح آیات قرآن به الاعجمیه نیز پرداخته شده است. در نوشته‌های ***موریسکوها*** بعد از قرآن، سنت پیامبرﷺ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. ***موریسکوها*** به منظور پاسخ گویی به نیازهای دینی خویش براساس ***صحاح سته*** برگزیده‌ای از احادیث را به الاعجمیه ترجمه کردند. گاه برای تقویت روحیه و مرهم نهادن بر آلام خویش احادیثی را به پیامبرﷺ یا صحابه آن حضرت نسبت می‌دادند که در آن‌ها آمده بود: به زودی ***موریسکوها*** از ستم مسیحیان رها می‌شوند و پیروزی اسلام بر مسیحیت تحقق خواهد یافت.[۴۱]

همچنین در مورد فضایل صحابه پیامبرﷺ و تلاش‌های آنان برای توسعهٔ اسلام مطالب فراوانی در نوشته‌های الاعجمیه به چشم می‌خورد؛ از جمله در موارد متعددی از فداکاری‌ها و دلاوری‌های ***امام علی***علیه‌السلام در جهت تحقق اهداف ***پیامبر***ﷺ سخن به میان آمده است.[۴۲]

در ادبیات الاعجمیه نوشته‌های فقهی نیز چشمگیر است. در زمینه فقه علاوه بر رواج گسترده کتاب ***مختصر السنه عیسی بن جابر*** در میان ***موریسکوها***، برخی از آثار فقهی علمای شرق اسلامی هم به الاعجمیه برگردانده شده بود. برای مثال ***موریسکوها*** کتاب ***سمرقندی***، فقیه حنفی، را به عنوان ***تنبیه الغافلین**** به الاعجمیه ترجمه کردند. این اثر شامل

پایان جهان به اسپانیایی و عربی نوشته شده است. (Lopez - Baralt, ***Islam in Spanish Literature***...p.199)

* - **تنبیه الغافلین فی الموعظه باحادیث سید الانبیاء والمرسلین** از ابواللیث نصربن محمد بن

موضوعات گوناگون از جمله فقه است. همچنین رساله‌ای در فقه مالکی با عنوان ***کتاب التفریع***، اثر ابوالقاسم عبیدالله بن حسین بن حسن بن جلّاب بصری مالکی معروف به ***ابن جلّاب***، هم ترجمه شده بود و در میان ***موریسکوها*** رواج داشت. این کتاب در ۴۵ باب نوشته شده و متضمن موضوعات فقهی نظیر طهارت، نماز، زکات، روزه، جهاد و غیره است.[۴۳]

موریسکوها در نوشته‌های الاعجمیه گاه در باب سرنوشت خویش به پیش گویی می‌پرداختند. در این پیش گویی‌ها معمولاً آینده‌ای پیروزمند برای مسلمانان ***اسپانیا*** ترسیم می‌کردند و بدین وسیله به آنان امید می‌دادند تا در برابر شرایط ناگواری که مسیحیان بر جامعه آنان تحمیل کرده بودند، مقاوم باشند. مثلاً در یکی از متون الاعجمیه چنین آمده: سرانجام مسیحیان متفرق و به بلای وحشتناکی گرفتار می‌شوند. در آن هنگام پناه بردن به هیچ دژی آنان را از مجازات مصون نگه نمی‌دارد، مگر کسانی که با مسلمانان خوش رفتاری کرده باشند. پیروان مسیح باید بدانند به زودی ترکان (قوای دریایی عثمانی) به یاری مسلمانان ***اسپانیا*** خواهند آمد و فتنه‌های مسیحیان را متوقف خواهند کرد. بدین گونه، بار دیگر سلطه مسلمانان سراسر ***اسپانیا*** را فرا خواهد گرفت. جزیره ***صِقِلِّیَه*** نخستین جایی خواهد بود که به قلمرو اسلام باز می‌گردد. سپس مسلمانان بر جزیره زیتون، یعنی ***مَنُورْقه***، و جزیره نمک، که همان ***یابسه*** است، چیره می‌شوند. آنگاه آنان بر جزیره عظیم ***اسپانیا*** استیلا خواهند یافت و پادشاه مسیحی آن جا را اسیر و او را به شهر ***بَلَنْسِیَه*** انتقال خواهند داد؛ در آن جا اسلام را می‌پذیرد و در کنار پادشاه مسلمانان قرار می‌گیرد. به دنبال آن بخش اعظم مسیحیان به اسلام روی می‌آورند و...[۴۴]

برخی از محققان در ارزیابی کلی از میراث ادبی ***موریسکوها*** گفته‌اند: ادبیات ***اسپانیا*** در عصر رنسانس پیچیده‌ترین و جذاب‌ترین ادبیات اروپاست که مسلمانان در آن سهم عظیمی داشته‌اند؛[۴۵] چنان که ***لبیب*** Labib در مقاله‌ای بر نقش جالب ادبیات الاعجمیه و نفوذ آن بر زبان آراگونی تأکید کرده است.[۴۶] گرچه سطح ادبیات الاعجمیه پایین‌تر از آثار مسلمانان در دوره اسلامی ***اسپانیا***ست. در بیشتر آن‌ها زیبایی‌های تردیدناپذیر و کیفیت

احمد بن ابراهیم فقیه سمرقندی حنفی.

ادبی چشمگیری وجود دارد. باید گفت: نوشته‌های الاعجمیه در ادبیات سدهٔ ۱۰ق /۱۶م ***اسپانیا***، که عصر طلایی این کشور خوانده شده، از جایگاه ویژه و با اهمیتی برخوردارند.[۴۷]

میراث هنری مُدَجَّنان

با توجه به ناسازگاری هایی که بین دو تمدن اسلام و مسیحیت وجود داشته، هیچ گاه تلفیقی پایدار بین عناصر این دو تمدن صورت نگرفته است. در عین حال گاه برای مدتی این دو با هم تعامل داشته و بر یکدیگر تأثیر نهاده‌اند که هنر ***مُدَجَّنان*** نمونه‌ای از آن است.

باید توجه داشت که نگرش پیروان مسیح نسبت به هنر اسلامی بر حسب شرایط اجتماعی و سیاسی تغییر می‌کرد. به هنگامی که مسلمانان در ***اسپانیا*** در همه زمینه‌ها بر مسیحیان تفوق داشتند، پیروان مسیح نگران هویت فرهنگی خویش بودند؛ زیرا آن را به شدت در معرض خطر می‌دیدند. از این رو، در برابر هنر اسلامی مقاومت نشان می‌دادند و از شناسایی و تأیید آن خودداری می‌کردند. ولی از زمانی که به سبب پیشروی‌های مسیحیان در مناطق اسلامی شرایط به نفع آنان تغییر کرد، دیگر نه تنها هنر اسلامی تهدید کننده نبود، بلکه در اوضاع و احوال جدید تلقی مثبتی از این هنر داشتند و الگوهای آن را برای بیان اهداف هنری مناسب یافتند. بنابراین، به حمایت از هنر مسلمانان ذمّی ***مُدَجَّنان*** پرداختند. در نتیجه، هنر اسلامی در دورهٔ حاکمیت مسیحیان نیز تا مدت‌ها پویایی خویش را حفظ کرد.[۴۸]

معماری اروپا در سده‌های میانه معمولاً تقلیدی از سبک رومی یا گوتیک بوده است. اما در ***اسپانیا*** به دلیل حضور مسلمانان الگوی هنری دگرگون شد؛ از جمله به دنبال گسترش سلطه مسیحیان بر قلمرو اسلامی، در این کشور هنر معماری به صورت ترکیبی از عناصر شرقی(اسلامی) با مواد رومی یا ***گوتیک*** رخ نمود که از آن به هنر ***مُدَجَّنان*** تعبیر می‌کنند[۴۹] و گاه آن را سبک ملی ***اسپانیا*** نیز می‌خوانند. اختصاصی‌ترین کمکی هم که این کشور به هنر اروپا کرده به واسطه این هنر بوده است.[۵۰] در شرایط جدید، یعنی در دوره حاکمیت مسیحیان، مسلمانان ذمّی در زمینه هنری سعی می‌کردند با درآمیختن مواد اسلامی با عناصر ***گوتیک*** یا رومی الگویی مطابق ذوق حکمرانان مسیحی پدید آورند. این

فعالیت هنری در اواخر سدهٔ ۵ق /۱۱م از ***طُلَیْطُلَه*** آغاز شد. در آن جا بود کـه ***مُـدَجَّنان***از تزیینات اسلامی برای آرایش کلیساهایی که به سبک رومی ساخته شده بـود، اسـتفاده کردند. سپس این عناصر را در کلیساهای سبک گوتیک نیز به کار بردند. سـرانـجام در عصر رنسانس عناصر اسلامی را با الگـوهایی کـه از ایـتالیا وارد ***اسـپانیا*** شـده بـود، در آمیختند.[۵۱] در واقع می‌توان گفت سبک معماری ***مُدَجَّنان*** متصل به سبک هنر مغربی و تداوم بخش آن در جامعه مسیحی بوده است، با این تفاوت که معماران ***مُدجَّن*** متناسب با ذوق اربابان مسیحی تعدیلاتی را در این سبک پدید آوردند. نظر به ایـن کـه شـهرهای اسپانیای اسـلامی در زمـان‌های مـختلفی (از نـیمه دوم سـده ۵ق /۱۱م تـا اواخـر قـرن ۹ق /۱۵م) به تصرف مسیحیان در آمد نمی‌توان سبک معماری ***مُدَجَّنان*** را به زمان معینی محدود کرد؛ اما باید گفت که این سبک مرحله‌ای از تطور هنر اسپانیایی را نشان می‌دهد که طی آن معماری اسپانیا از سبک مغربی به سبکی که در عصر رنسانس بر هـنر ایـن کشور سایه افکند، تحول یافت.[۵۲] گرچه شروع این هـنر از سـوی ***مُـدَجَّنان*** بـه مـنظور استمرار الگوهای اسلامی در قلمرو مسیحی بوده است؛ اما با گذشت زمان این شـیوه هنری، سبکی صرفاً بومی و ***اسپانیا***یی شناخته و گاه با استیلای ***اسپانیا*** در سـرزمین‌های دیگر نیز همراه شد. مثلاً هنگامی که سلطه ***اسپانیا***یی‌ها بر نواحـی امـریکای مـرکزی و جنوبی گسترش یافت، شیوهٔ معماری آنان در این مناطق جدید غالباً به نام هنر ***مُـدَجَّنی*** خوانده می‌شد.[۵۳] در این میان یکی از مـحققان فـرانسـوی، بـه نـام ***هـنری تـراس*** Henri Terrasse، می‌گوید: از هنرهای اروپای غربی در سده‌های میانه، فقط هنر ***مُدَجَّنان*** بوده که به آن سوی اقیانوس اطلس نفوذ کرده است. او نشانه‌های جالبی از سبک هنر ***مُدَجَّنی*** را، در هنر کشورهای ***مکزیک***، ***پاراگوئه*** و ایالت ***تکزاس*** آمریکا آشکار نموده است.[۵۴]

مُدَجَّنان در زمینه هنر و معماری خدمات مهمی به مسیحیان ***اسپانیا*** کردند؛ ولی باید گفت: در خارج از این کشور معماری آنان هنوز عمدتاً ناشناخته مانده است. در خـود ***اسپانیا*** هم در سال‌های اخیر به آثار هنری ***مُدَجَّنان*** عنایت بیشتری شده که به سبب این بررسی‌ها، اکنون مردم این سرزمین در مورد آن‌چه از گذشته به ارث برده‌اند، به خود می‌بالند.[۵۵]

شایان ذکر است که ***مُدَجَّنان*** در فعالیت‌های هنری خـویش سـعی مـی‌کردند بـیشتر

مصالح ارزان قیمت به کار ببرند. آنان به جای سنگ از موادی همچون آجر، گچ، چوب و آهک که به وفور در دسترس بود، استفاده می‌کردند و این هنر خیلی اقتصادی‌تر از هنر ***گوتیک*** به شمار می‌رفت. از این رو، به شکل هنر برجسته‌ای در ***اسپانیا*** درآمد و در ساخت منازل اشراف، بناهای عمومی، مساجد و کلیساهای بزرگ نقش عمده‌ای ایفا کرد. در شبه جزیره ایبریا فقط در منطقه ***کاتالونیا*** بود که در بنای قصرها و ساختمان‌های عمومی از سنت‌های گوتیک تقلید می‌شد. در این ناحیه سنت معماری ***مُدَجّنان*** کم به چشم می‌خورد و یا وجود ندارد.[۵۶]

مُدَجّنان در مناطق مختلف ***اسپانیا*** به خلق آثاری در معماری پرداختند که برجسته‌ترین آن‌ها در ***طُلَیْطُلَه*** بوده است. آنان در این شهر به ساخت بناهای متعددی از قبیل مسجد، کلیسا و غیره اقدام کردند. گرچه مسیحیان به هنگام تسلط بر ***طُلَیْطُلَه*** مسجد جامع آن جا را به کلیسا تبدیل کردند، پس از انتقال مسلمانان به حومه شهر به آنان اجازه دادند در این ناحیه مسجدی، که به باب المردوم معروف شد، برای خویش بنا کنند.[۵۷] ***مُدَجّنان*** مسجد ***باب المردوم*** را به تقلید از سبک ***موحّدان*** با آجر ساختند؛ حتی حاشیه پنجره‌های آن را نیز با آجر تزیین کردند. در این میان گنبد گچ اندود آن را با اقتباس از مسجد بزرگ ***قُرْطُبَه*** بنا نهادند. در زمان حکومت ***آلفونس هشتم***، پادشاه ***قَشْتالَه***، روحانیان مسیحی در ***طُلَیْطُلَه*** به منظور همگون سازی ***مُدَجّنان*** با مسیحیان، فعالیت‌های گسترده‌ای انجام دادند؛ در این جهت به دستور ***آلفونس هشتم*** آن را در سال ۵۸۵ق / ۱۱۹۰م به کلیسا تبدیل کردند.[۵۸] بعد از آن ***مُدَجّنان*** مسجد دیگری در حومه ***طُلَیْطُلَه*** بنا کردند و برای جلوگیری از حملات متعصبان مسیحی، سعی کردند آن را از چشم دیگران مخفی نگه دارند. در سال ۵۹۸ق /۱۲۰۲م مسیحیان اطلاع یافتند که ***مُدَجّنان*** در محله تجاری فرانسویان، معروف به ***دارالدّباغین***، مسجدی برای انجام فرائض دینی خویش ساخته‌اند. این مسجد بدون هیچ واکنشی نسبت به آن، تا مدت‌ها مورد استفاده ***مُدَجّنان*** بود؛ حتی گفته‌اند تا سدهٔ ۱۰ق /۱۶م هنوز پابرجا بوده است.[۵۹]

هنر ***مُدَجّنان*** به طرق گوناگون بر بناهای کلیساها در ***قَشْتالَه***، ***لئون***، ***آراگون*** و غیره تأثیر نهاده که توسعه این سبک در کلیساهای ***طُلَیْطُلَه*** و اطراف آن بیش از سایر جاها قابل ملاحظه است. تا اواخر سدهٔ ۹ق /۱۵م فقط کلیسای جامع ***طُلَیْطُلَه*** را با سنگ ساخته

بودند؛ سایر کلیساهای این شهر را هنرمندان ***مُدَجَّن*** با استفاده از آجر و ایجاد تغییراتی در معماری رومی بنا کردند.[۶۰]

نمونه‌هایی مهم از این معابد هنوز هم در ***طُلَیْطُلَه*** به چشم می‌خورد؛ یکی از آن‌ها کلیسایی است که امروزه به آن ***سانتاماریالابلانکا*** Santa Maria la Blanca گویند. این بنا تا سدهٔ ۶ق /۱۲م کنیسهٔ یهودیان بود که در این زمان به دستور حاکمان مسیحی، معماران ***مُدَجَّن*** آن را به کلیسا تبدیل کردند. آنان طاق‌ها و ستون‌های متعددی در آن ایجاد کردند و آن را شبیه به مساجد عصر موحدان در آوردند. نمونه دیگر کلیسای ***ال ترانزیتو*** El Transito است که آن را ***مُدَجَّنان*** در سدهٔ ۸ق /۱۴م ساختند. در این کلیسا آمیختگی عناصر اسلامی و گوتیک به وضوح دیده می‌شود. آن‌چه در این کلیساها جلب توجه می‌کند آرایش درونی آن‌ها است که به سبک اسلامی تزیین شده‌اند.[۶۱] کلیسای ***سن رومن*** San Roman ***طُلَیْطُلَه*** نیز به سال ۶۱۸ق /۱۲۲۱م توسط هنرمندان ***مُدَجَّن*** ساخته شده است. نقاشی‌های درون این کلیسا از طرفی بیانگر مضامین کتاب مقدس است و از سوی دیگر در حاشیه این نقاشی‌ها کتیبه‌های عربی به کار رفته که یادآور تزیینات در بناهای اسلامی است. در این بناها ***مُدَجَّنان*** سعی کرده‌اند تا به شیوه‌های مختلف به مسیحیان خاطر نشان کنند هر چند حکومت مسلمانان ساقط شده، اما ارتباط و پیوند آنان با فرهنگ و هنر اسلامی پایان نیافته است.[۶۲]

چنان که گذشت در سراسر ***اسپانیا*** الگوهای قابل تحسینی از هنر ***مُدَجَّنان*** به چشم می‌خورد؛ حتی در ***بُرْغُش***، واقع در ***قَشْتالَه*** قدیم و شمال ***اسپانیا***، که زمانی مرکز نظامی مسیحیان برای بازپس‌گیری قلمرو اسلامی بود، نیز استفاده از تزیینات اسلامی جالب توجه است. در واقع از طریق حمایت‌های حاکمان و اشراف مسیحی بود که نفوذ معماری و تزیینات ***مُدَجَّنان*** به این مناطق راه یافته بود؛ از جمله هنرمندان ***مُدَجَّن*** در اوایل سدهٔ ۷ق /۱۳م ***دیرلاس هولگاس*** Las Huelgas این شهر را مطابق الگوی اسلامی گچ بری کردند.[۶۳] همچنین در این دیر آنان خوشنویسی‌هایی را با ظرافت خاصی به خط کوفی انجام دادند که در آن‌ها مضامین مسیحی همچون ستایش ***مسیح***، ***روح القدس*** و غیره با خط عربی ترسیم شده است.[۶۴]

در آراگون آثار ***مُدَجَّنان*** به شکل شماری از برج‌های زیبا که یادآور مناره‌های عصر

موحّدان است، از سدهٔ ۸ق /۱۴م بر جای مانده است.[۶۵]

هنرمندان ***مُدَجَّن*** این برج‌ها را مانند مناره‌های مساجد جدا از کلیساها ساخته‌اند و برخی از آن ها را با کاشی‌های شفّاف و بعضی دیگر را، همانند برج‌های کلیساهای ***طُلَیْطُلَه***، با آجرکاری تزیین کرده‌اند. در قلعهٔ ایوب آنان در ساختن برج‌ها طرح هشت ضلعی را به کار برده‌اند. باید گفت: گرچه ***موحّدان*** مدت‌ها بود که از ***اسپانیا*** عقب نشینی کرده بودند، معماری آنان در قالب سبک ***مُدَجَّنان*** همچنان بالندگی خود را حفظ کرد.[۶۶]

سبک معماری ***مُدَجَّنان*** را در برخی بناهای ***قُرْطُبَه*** و ***اِشْبیلِیَّه*** هم می‌توان مشاهده کرد. شاید برجسته‌ترین بناهای آنان در ***قُرْطُبَه*** ساختن کلیسای ***سن ماری*** St. Mary باشد که به دستور حاکم مسیحی با ایجاد تغییراتی در مسجد جامع ***قُرْطُبَه***، آن را به صورت کلیسا در آورده‌اند.[۶۷] نمونه جالب معماری ***مُدَجَّنان*** در ***اِشْبیلِیَّه*** بنای قصر ***(الکازار)*** Alcazar این شهر است که بخشی از آن همان دیوارهای برجای ماندهٔ قصر دوره ***موحدان*** است. در سال ۷۶۵ق /۱۳۶۴م پدروی اوّل Pedro 1، پادشاه قَشْتالَه، تصمیم گرفت آن را باز سازی کند؛ بدین منظور عده‌ای از هنرمندان ***مُدَجَّن*** را از ***طُلَیْطُلَه*** به ***اِشْبیلِیَّه*** فرا خواند. آنان در ساختن این بنا کوشیدند تا کارشان با قصری که امویان در ***قُرْطُبَه*** ساخته بودند، برابری کند. دیوارهای آن را با قرار دادن کاشی‌های برّاق به اشکال هندسی و با گچ بری‌های زیبا تزیین کردند. در آن کتیبه‌هایی به عربی و با خط کوفی به کار بردند که در آن‌ها علاوه بر ذکر جلال و جبروت خداوند یکتا، از حکومت پدروی اوّل نیز تجلیل شده است.[۶۸] به رغم این که بعدها در این قصر اصلاحاتی به سبک اروپایی انجام شد، اما آمیختگی سنتهای اسلامی و مسیحی همچنان در آن باقی مانده است.[۶۹]

هنرمندان ***مُدَجَّن*** که با مهارت خاصی طرح‌ها و الگوهای اسلامی را در زمینه‌های غیراسلامی به کار می‌بردند؛ در همه جای ***اسپانیا*** مورد اقبال و حمایت اشراف مسیحی قرار گرفتند و نقش مهمی در ایجاد بناهای عمومی و منازل مسکونی برای بزرگان مسیحی ایفا کردند، تا جایی که در ***ناوار***، شمالی‌ترین ناحیه ***اسپانیا***، نیز اثر معماری آنان به چشم می‌خورد. در آن‌جا گروهی از هنرمندان ***مُدَجَّن*** در دربار دولت ناوار مشغول کار بودند و برای این دولت یکی از جالب‌ترین بناها را به نام قصر اوّلیت Palace of Olite طراحی و بنا کردند.

در هر حال، سبک معماری *مُدَجَّنان* تا سدهٔ ۱۰ق /۱۶م رشد، تحول، نوآوری و ظرافت خود را حفظ کرد. آن‌چه در این سده باعث کمرنگی این سبک شد از سویی ناشی از ترک سنت‌های هنری بومی و منطقه‌ای در سراسر اروپا بود و از سوی دیگر در طول این سده سردمداران مسیحی اقدامات خشونت‌آمیز شدیدی را بر ضد *مُدَجَّنان* اعمال کردند تا آنان را با مسیحیان همگون سازند. این برخوردهای قهرآمیز در محو سنت هنری *مُدَجَّنان*نیز بی‌تأثیر نبوده است.[۷۰]

مُدَجَّنان تنها در هنر معماری سرآمد نبودند، بلکه در زمینه صنایع دستی از قبیل قالی بافی، نسّاجی، سفالگری، نجّاری هم در *اسپانیا* بر دیگران برتری داشتند. همچنین نفوذ هنری آنان را در تجلید، صحافی کتب و مینیاتور می‌توان مشاهده کرد.[۷۱] نبوغ هنری *مُدَجَّنان* در قالی بافی نیز تجلّی یافته، به طوری که این هنر در قلمرو مسیحیان *اسپانیا* تا سدهٔ ۹ق /۱۵م در دست آنان بوده است. علاوه بر آن، در زمینه بافت پارچه‌های ابریشمی هم استعداد و توانایی‌های خاصی داشتند.[۷۲]

در هنر بافندگی از طرح‌های ویژه‌ای استفاده می‌کردند؛ نمونه‌ای از سبک پارچه‌بافی آنان از سدهٔ ۹ق /۱۵م بر جای مانده که در آن نوشته‌های *اسپانیا*یی آبی رنگ در بین طرح‌های هندسی بافته شده است.[۷۳] اما باید گفت: در صنایع دستی شاهکارهای *مُدَجَّنان*در هنر سفال سازی نمایان شد. آنان ظروف سفالی برّاق و لعاب داری می‌ساختند که *مالقه* و *بَلَنْسِیَه* دو مرکز عمده این تولیدات بود.[۷۴] در زمینه سفالگری و جلا دادن به ظروف سفالی، بهترین کارها در سده‌های ۸ـ۹ق /۱۴ـ۱۵م به *مُدَجَّنان* تعلق داشت. گرچه عناصر مسیحی هم در آن‌ها دیده می‌شود، ولی از جهات بسیاری نمایانگر ویژگی‌های هنر اسلامی است.[۷۵] سفالگران *مُدَجَّن* در *بَلَنْسِیَه* بشقاب‌ها و ظروف سفالی تزیینی هم تولید می‌کردند. این هنر در میان *مُدَجَّنان شاطِبَه* نیز پر رونق بوده است. اَسناد بر جای مانده حاکی از آن است که آنان در سدهٔ ۷ق /۱۳م بابت تولید محصولات سفالی مالیات قابل توجهی به مسیحیان پرداخت می‌کرده‌اند. با گذشت زمان مسیحیان نیز به تقلید از *مُدَجَّنان* به این صنعت روی آوردند و به تدریج دو سنت مسیحی و *مُدَجَّن* در این زمینه با هم درآمیخت.[۷۶]

در پایان این بخش با پرسشی حایز اهمیت روبرو می‌شویم که منابع موجود درباره آن

چیزی نگفته‌اند، و آن این که چرا از میان نخبگان علمی و فرهنگی **مُدَجَّن** فقط هنرمندان به خلق آثار هنری برجسته پرداخته‌اند و استادان سایر رشته‌های علمی آثار قابل توجهی ارائه نداده‌اند؟ به نظر می‌رسد اگر نویسندگان و دانشمندان **مُدَجَّن** مطابق خواست اربابان مسیحی آثار خویش را به زبان **رومی** یا **لاتین** می‌نوشتند، شاید از مساعدت‌های حکمرانان و اشراف مسیحی برخوردار می‌شدند؛ ولی به لحاظ دینی چون نوشتن به زبان غیرعربی برای آنان ناخوشایند بود، از این رو، حمایت و تقویت نشدند و به تدریج یا از قلمرو مسیحیان مهاجرت کردند و یا تحرّک و پویایی علمی خویش را از دست دادند و منزوی شدند. اما هنرمندان **مُدَجَّن** به دلیل این که کارشان ارتباط چندانی با زبان و نوع نگارش نداشت، مورد حمایت‌های حاکمان و نجیب زادگان مسیحی قرار گرفتند و در نتیجه در صحنه اجتماعی فعال باقی ماندند و موفق شدند آثار مهمی تولید کنند.[۷۷]

نقش مُدَجَّنان و موریسکوها در اقتصاد اسپانیا

به دلیل کمبود منابع، سخن گفتن درباره فعالیّت‌های اقتصادی مسلمانان ذمّی دشوار است. محقّقان غربی نیز به هنگام بحث در مورد این جمعیت، به طور کلی غیر دقیق و پراکنده به نقش اقتصادی آنان اشاره کرده‌اند. بنابراین، نمی‌توان در این زمینه تصویر صحیح و منسجمی ارائه داد. در عین حال اغلب نویسندگان این نکته را یادآور شده‌اند که **مُدَجَّنان** به دلیل برخورداری از توانایی‌های گوناگون، در صحنه حیات اقتصادی **اسپانیا** نقش عمده‌ای بر عهده داشته‌اند.

ناسازگاری‌هایی هم که پیروان مسیح با آنان داشتند، مانع انتقال تجاربشان به جامعه مسیحی نشد. مثلاً در زمینه کشاورزی به ویژه کشت آبی، مسیحیان فنون مختلف را از مسلمانان ذمّی فرا گرفتند.[۷۸]

همچنین گروه‌های با نفوذ مسیحی از قبیل نجیب زادگان، مأموران عالی رتبهٔ دولتی، جمعیت‌ها و تشکل‌های نظامی، اسقف‌ها و سایر مقامات کلیسایی، حتی رؤسای مؤسسات خیریه و تشکیلات رهبانی، گرچه به لحاظ دینی و فرهنگی به مقابله با **مُدَجَّنان** می‌پرداختند، در زمینه اقتصادی سعی می‌کردند با آنان رابطه داشته باشند و به منظور بهره برداری از مهارت‌های مسلمانان ترجیح می‌دادند اراضی و کارگاه‌ها را به آنان

بسپارند.[۷۹]

مُدَجَّنان با تکیه بر تجارب دوره اسلامی، در زمینه اقتصادی هم به لحاظ نظری و هم عملی نسبت به اربابان مسیحی از قابلیت‌های بیشتری برخوردار بودند. علاوه بر این، مسیحیان غالباً به دنبال امور نظامی و لشکری بودند و سایر حرفه‌ها را خاص برده‌ها و رعایای پایین مرتبه می‌پنداشتند. از این رو، در نواحی مختلف ***اسپانیا*** اغلب پیشه‌ها و صنایع در دست ***مُدَجَّنان*** قرار گرفت،[۸۰] اما فعالیت آنان در بخش کشاورزی چشمگیرتر بود. چون در مورد فنون این رشته مسیحیان از خودشان چیزی نداشتند، مسلمانان را به خدمت گرفتند تا بتوانند از سیستم پیشرفته آبیاری آنان استفاده کنند. چنان که در ناحیه آراگون حاکمان مسیحی برای بهره‌وری بیشتر از اراضی، ***مُدَجَّنان*** را در ساحل رودها اسکان دادند. آنان با به کارگیری روش‌های مختلف آبیاری از جمله با حفر کانال، آب را به نواحی دور دست انتقال دادند و در توسعه کشاورزی این نواحی گام‌های مهمی برداشتند.[۸۱]

باید توجه داشت که مسلمانان شیوهٔ پیشرفتهٔ کشاورزی را از ایرانیان فرا گرفتند و آن را با خود به ***اسپانیا*** بردند. در این سرزمین سنت کشاورزی اسلامی را با شیوهٔ رومی درآمیختند و به پیشرفت‌های چشمگیری نایل آمدند. با استیلای مسیحیان بر مناطق اسلامی، آنان امور کشاورزی را به ***مُدَجَّنان*** واگذار کردند و تا مدتی طولانی، یعنی تا سدهٔ ۱۰ق /۱۶م، از تجارب گرانبهای آنان در این زمینه بهره بردند. همچنین در سدهٔ ۷ق /۱۳م و طی حکومت ***آلفونس دهم*** آثاری از مسلمانان در مورد کشاورزی با همکاری ***مُدَجَّنان*** از عربی به ***اسپانیا***یی (قشتالی) ترجمه شد، از جملهٔ آن‌ها می‌توان از ***مجموع الفلاحه ابن وافد*** طلیطلی [ابو المطرّف عبدالرحمن بن محمد (سدهٔ ۵ق /۱۱م)]، ***دیوان الفلاحه ابن بَصّال*** طلیطلی [عبدالله بن بصّال (سدهٔ ۵ق /۱۱م)] و کتاب ***الفلاحه ابن عَوّام*** اشبیلی [ابو زکریا یحیی بن محمد (نیمه دوم سدهٔ ۶ق /۱۲م)] نام برد که بخش‌هایی از آن‌ها هنوز باقی مانده است. بدین گونه، ***مُدَجَّنان*** هم به لحاظ علمی و هم عملی سهم عمده‌ای در پیشرفت کشاورزی ***اسپانیا***ی مسیحی داشتند.[۸۲]

مُدَجَّنان برای کشت و کار، زمین‌ها را یا از مالکان مسیحی اجاره می‌کردند و یا همچون کارگر زراعی بر روی زمین آنان به کار می‌پرداختند. گفته شده فقط دولت ناوار این حق را

به ***مُدَجَّنان*** قلمرو خویش داده بود که بتوانند مالک زمین شوند و در خرید و فروش آن دخالت داشته باشند.[۸۳] مسلمانان ذمّی به کشت محصولات متنوعی اشتغال داشتند؛ در ناوار انواع غلات، پنبه، کتان و میوه‌های گوناگون تولید می‌کردند؛ در مناطق شرقی آنان بیشتر به تولید ابریشم مشغول بودند؛ بدین منظور به پرورش کرم ابریشم عنایت خاصی داشتند. تولید ابریشم در شهرهای ***بَلَنْسیَه شاطِبَه، المَریَّه*** و ***جَیّان*** به حدی بود که آن را به ***ایتالیا*** صادر می‌کردند. آنان در بعضی مناطق به کشت برنج و نیشکر اهمیت بیشتری می‌دادند. مسیحیان پرورش بسیاری از محصولات از قبیل زیتون، کرم ابریشم، کتان و نیشکر را از ***مُدَجَّنان*** آموختند. در این میان مالکان مسیحی برای این که سود فراوانی به دست آورند، همواره از ***مُدَجَّنان*** در برابر فشارهای سردمداران کلیسا حمایت می‌کردند.[۸۴]

مسیحیان پس از تسلط بر ***اِشْبیلِیَّه***، بنا بر سیاست معمول خویش، در صدد برآمدند تا این شهر اسلامی را همانند سایر مناطق مسلمان نشین، به صورت مسیحی درآورند. بدین منظور با پراکندن مسلمانان به نواحی دیگر، مسیحیان را جایگزین آنان کردند. در عین حال برای جلوگیری از تبعات سوء اقتصادی، متعرض صاحبان حرف و صنایع نشدند. از این رو، صنایع این شهر از قبیل پارچه بافی، سفالگری و صابون سازی همچنان در دست ***مُدَجَّنان*** باقی ماند. قبل از استیلای مسیحیان بر اشبیلِیَّه مسلمانان آن جا محصولات خویش را به بازارهای شمال افریقا و مصر صادر می‌کردند، اما اکنون (دوره حاکمیت مسیحیان) برای نخستین بار آن ها را به نواحی شمال ***اسپانیا*** و ***انگلستان*** نیز صادر و نقش برجسته‌ای در اقتصاد این شهر ایفا کردند.[۸۵]

مُدَجَّنان در زمینه حِرَف و صنایع مختلفی مهارت داشتند که برخی از آن‌ها تقریباً در انحصار آنان بود. مثلاً در ***بَلَنْسیَه*** در ساختن و تجارت ظروف سفالی بی‌رقیب بودند. در این جا چون پیشه وران مسیحی توانایی رقابت با سفالگران ***مُدَجَّن*** را نداشتند، گاه با آنان به کشمکش می‌پرداختند. در ***مُرْسِیَه*** آنان در زمینه تجارت کالا دارای نقش مهمی بودند. در حالی که ***مُدَجَّنان آراگون*** دارای سهم عمده‌ای در تولید ابزارهای فلزی و ساختمان سازی بودند.[۸۶] آنان با سفارش حاکمان آراگون سلاح‌های گوناگون تولید می‌کردند.[۸۷] ***مُدَجَّنان*** ناوار در انتقال کالا و مسافر شهرت داشتند؛ آنان کالاهای گوناگون و مسافران را از

این ناحیه به سراسر **اسپانیا** انتقال می‌دادند. بدین منظور همواره به پرورش استر و اسب راهوار می‌پرداختند. در این کار چنان مهارت داشتند که اشراف و امرای مسیحی برای خرید اسب مناسب، با آنان مشورت می‌کردند. مرتبط با این حرفه، وسایلی همچون زین و یراق، نعل و غیره نیز می‌ساختند. شغل‌هایی نظیر دامپزشکی و نعلبندی هم به **مُدَجَّنان**اختصاص داشت. برخی از خاندان‌های **مُدَجَّن** در کاخ سلطنتی ناوار مدت‌ها بود که شغل نعلبندی و دامپزشکی را بر عهده داشتند. مسلمانان ذمّی علاوه بر پرورش اسب و استر و متعلقات مربوط به آن ها، در تولید همه لوازم مورد نیاز یک شوالیه از قبیل انواع سلاح: زره، شمشیر، تیر، کمان و غیره دارای نقش فعالی بودند و در ساختن جنگ افزارهای مختلف و وسایل فولادی مهارت بی‌نظیری داشتند.[۸۸]

فرآورده‌های **مُدَجَّنان** از چنان کیفیت بالایی برخوردار بود که پیشه وران دیگر نمی‌توانستند با تولیدات آنان رقابت کنند. از این رو، نجیب زادگان مسیحی تمایل داشتند فروشگاه‌ها و کارگاه‌های خویش را به آنان واگذار کنند. بدین گونه، بخش عمدهٔ حِرَف و صنایع **اسپانیا** در دست مسلمانان ذمّی قرار گرفت: آنان در صنعت نساجی **بَلَنْسِیَه**، شاطِبَه و اِشْبیلِیَّه نقش برجسته‌ای ایفا کردند؛ در این صنعت با ظرافت خاصی به تولید پارچه‌هایی با طرح‌های متنوّع و گاه زربافت می‌پرداختند. علاوه بر این، کارگاه‌های کاغذ سازی **شاطِبَه**، شیشه سازی و قالی بافی **مُرْسِیَه** هم در دست آنان بود در **اِشْبیلِیَّه** **مُدَجَّنان** به حرفه‌هایی نظیر پزشکی، فلزکاری و بنّایی اشتغال داشتند که نام برخی از متخصصان **مُدَجَّن** در اَسناد مسیحیان این شهر آمده است.[۸۹] در ناحیه لاردَه پیشه‌هایی همچون سنگ تراشی، چرم سازی، نجاری و خیاطی در انحصار **مُدَجَّنان** بود.[۹۰] در جزایر شرقی آنان در صنایع نسّاجی، دبّاغی، زرگری، صبّاغی و شمشیرسازی مشغول کار بودند. در این‌جا اربابان مسیحی ظالمانه دست رنج آنان را به خود اختصاص می‌دادند و با آنان همانند برده رفتار می‌کردند.[۹۱]

شاید معادن تنها بخش اقتصادی بود که **مُدَجَّنان** در آن نقش چندانی نداشتند. چون بخش اعظم درآمد دولت از معادنی همچون طلا، نقره، جیوه و سرب تأمین می‌شد؛ این معادن به همراه آب‌های ساحلی جهت ماهی‌گیری در اختیار مأموران دولتی بود.[۹۲] **مُدَجَّنان** در صنایع **اسپانیا** نیز استادانه کار می‌کردند. آنان با محصولات خویش با آن چه که

در اروپای آن دوره تولید می‌شد به رقابت می‌پرداختند. پارچه‌های ***مُرْسیَه***، ظروف سفالی ***مالقه***، ابریشم ***المَرِیَّه***، سلاحهای ***طُلَیْطُلَه*** و مصنوعات چرمی ***قُرْطُبَه*** در همه جا زبانزد بود.[۹۳]

در صحنه اقتصادی ناحیه ***بُرْغُش***، در ***قَشْتالَه*** قدیم، نیز ***مُدَجَّنان*** حضوری فعال داشتند. مدارک موجود حاکی از آن است که در سال ۶۵۷ق /۱۲۵۹م مسیحیان برای تولید کفش از مهارت‌های آنان استفاده می‌کرده‌اند. تقریباً همه کارهای مربوط به ساختمان سازی این ناحیه در سده‌های ۸ـ۹ق /۱۴ـ۱۵م در دست ***مُدَجَّنان*** بود. همچنین شغل‌هایی نظیر نجّاری و باغبانی نیز در انحصار آنان بود. اولیای امور هم اغلب برای جمع آوری مالیات، مأموران را از میان آنان انتخاب می‌کردند. در این منطقه زنان ***مُدَجَّن*** هم به عنوان قابله در خانه‌های مسیحیان به کار مشغول می‌شدند و گاه به زنان مسیحی وسایل آرایشی می‌فروختند بیشتر کسانی که در حرفه‌های پزشکی و جراحی کار می‌کردند نیز از ***مُدَجَّنان*** بودند.[۹۴]

درباره ***موریسکوها*** باید گفت: به رغم این که آنان بیش از ***مُدَجَّنان*** قربانی ستم‌های مسیحیان بودند، باز هم در فعالیت‌های اقتصادی نقش قابل توجهی داشتند. ***موزنیر***، گردشگر آلمانی، که در سدهٔ ۱۰ق /۱۶م از اسپانیا دیدن کرده، ***موریسکوهای سَرَقُسْطَه*** را چنین توصیف می‌کند: آنان مردمانی سخت کوش بودند و به حرفه‌هایی نظیر آهنگری، نجّاری، بنّایی و سرامیک سازی اشتغال داشتند. وی می‌گوید: در آراگون ***موریسکوها*** به انجام کارهای سخت عادت داشتند و انسان‌هایی قناعت پیشه بودند. آنان در مناطق دیگر در کارگاه‌های کفاشی، خیاطی، نساجی، صابون سازی و چرم سازی کار می‌کردند.[۹۵] ***موریسکوها*** در شمار اعیان، روحانیان، نظامیان و راهبان نبودند تا نقشی در فعالیت‌های تولیدی نداشته باشند، بلکه شرایطی بر آنان تحمیل شده بود تا با کار خویش بخشی از هزینه‌های این طبقات را نیز تأمین کنند.[۹۶]

برای ***موریسکوها*** کار در مزارع و باغ‌ها یک حرفهٔ سنتی به شمار می‌رفت. مالکان مسیحی آنان را با مبلغ پایینی اجیر می‌کردند و بدین گونه در اراضی قابل آبیاری به کشت محصولاتی مانند برنج، نیشکر و غیره می‌پرداختند. اغلب ***موریسکوها*** به ویژه در مناطق روستایی مشغول پرورش کرم ابریشم بودند. تقریباً تولید ابریشم در انحصار آنان بود. اما

از نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۰ق /۱۶م که دولت مسیحی اقدام به وارد کردن ابریشم با نرخ ارزان کرد، **موریسکوها** در زمینهٔ فروش و تولید این محصول دچار بحران شدند.[۹۷]

مسیحیان ***اسپانیا*** به کارهای کشاورزی و صنعتی توجهی نداشتند و این امور نزد آنان بی‌ارزش بود، معمولاً به سبب تن پروری یا تکبر این کارها را حقیر می‌شمردند. غالباً فرزندان خویش را هم برای چنین کارهایی تربیت نمی‌کردند. کسانی که شغلی در ارتش و تشکیلات دولتی پیدا نمی‌کردند، به کلیسائیان می‌پیوستند.[۹۸] اما **موریسکوها** در حرفه‌های مختلف، به ویژه کشاورزی، کارشناسان بزرگی بودند. به رغم این که بر روی زمین‌های نامرغوب به کشت و کار می‌پرداختند، محصولاتی که تولید می‌کردند خیلی بهتر و بیشتر از فرآورده‌هایی بود که مسیحیان از اراضی حاصلخیز به دست می‌آوردند. ناکارایی مسیحیان و به دنبال آن اخراج **موریسکوها** در اوایل سدهٔ ۱۱ق /۱۷م باعث شد بسیاری از اراضی ***اسپانیا*** به حالت متروکه درآید. چنان که به منظور رونق بخشیدن به آن‌ها، یکی از مالکان ***بَلَنْسِیَه*** از پادشاه مسیحی تقاضا کرد که از میان **موریسکوها** حدود ۷۰۰ کارشناس کشاورزی را همانند برده نگه دارد تا مسیحیان از اطلاعات و تجارب آنان در زمینه کشت برنج، نیشکر، تولید ابریشم و سایر محصولات کشاورزی استفاده کنند.[۹۹]

ارزیابی دقیق پی‌آمدهای اقتصادی اخراج **موریسکوها** از ***اسپانیا*** مشکل است؛ ولی بدون شک بر اثر آن کشاورزی به ویژه در ناحیه آراگون و ***بَلَنْسِیَه*** مختل شد که به سبب آن دولت ***اسپانیا*** خسارات فراوانی را تحمّل کرد. واقعه اخراج **موریسکوها** بر تجارت و بازرگانی این کشور هم اثر منفی نهاد. صنایع مختلف و به طور مشخص صنعت ابریشم و کاغذ سازی که در انحصار **موریسکوها** بود، به شدت آسیب دید. این پدیده عامل مهمی در انحطاط شهرهای ***اسپانیا*** طی سدهٔ ۱۱ق /۱۷م بود؛ به طوری که مدت‌ها طول کشید تا آن‌ها رونق اقتصادی خویش را به دست آوردند.[۱۰۰] در هر حال، حکمرانان مسیحی با اخراج **موریسکوها** ضربه شدیدی بر اقتصاد ***اسپانیا*** وارد کردند؛ زیرا به لحاظ اقتصادی سال‌ها تکیه‌گاه همه طبقات جامعه بودند و عامل مهمی در رونق بخشیدن به کشاورزی، تجارت و صنعت این کشور به شمار می‌رفتند.[۱۰۱]

نتیجه گیری

در دهه پایانی سده اوّل هجری که مسلمانان در ***اندلس*** استقرار یافتند، بخش اعظمی از مسیحیان این سرزمین به حکومت آنان گردن نهادند که اینان به معاهدان و یا مستعربان موسوم شدند؛ اما گروه‌هایی از آنان، که عمدتاً از اشراف مسیحی و بازماندگان حاکمان گوتی بودند، از پذیرش حکومت مسلمانان سرپیچی کردند. این عدّه با عقب نشینی به مناطق شمال غربی ***اسپانیا***، جایی که قوای اسلامی موفّق به فتح آن نشده بودند، به منظور تجدیدقوا به تکاپو افتادند تا در فرصت مناسب نسبت به حضور مسلمانان در ***اسپانیا*** واکنش نشان دهند. این فرصت از سده دوم هجری برای مسیحیان معاند فراهم شد؛ آن هم زمانی که خلافت اموی دچار چالش‌های بزرگی همچون قیام ***عباسیان*** در مناطق شرقی شده بود که بر اثر این مشکلات حکومت مرکزی از رسیدگی به مناطق دوردستی مانند اندلس بازماند؛ در نتیجه، این سرزمین از سویی به صورت عرصه رقابت‌های عناصر مختلف اسلامی درآمد، و از سوی دیگر، تشکل‌های مسیحی با ایجاد استحکاماتی در شمال ***اسپانیا*** به مقابله با قوای اسلامی پرداختند.

در پی انقراض خلافت اموی در شرق، جهان اسلام نه تنها رابطه خویش را با ***اندلس*** قطع کرد، بلکه نسبت به آن موضعی کاملاً خصمانه در پیش گرفت. بنابراین، امویان اندلس ناگزیر شدند هم مراقب خصومت‌های جهان اسلام باشند و هم با تهدیدات مسیحیان مقابله کنند. با گذشت زمان خطر مسیحیان جدی‌تر شد تا جایی که مسلمانان دیگر قادر نبودند تهدیداتشان را از بین ببرند و یا توطئه‌های آنان را خنثی سازند. لشکرکشی‌هایی هم که مسلمانان تدارک می‌دیدند غالباً به منظور دفع تعدی‌های پیروان

مسیح از مناطق مسلمان نشین و دفاع از ثغور بود.

به نظر می‌رسد که این عوامل خارجی سیاست امویان اندلس را راجع به امور داخلی تا حدود زیادی تحت الشعاع قرار داده بود، به طوری که آنان موفق نشدند در این زمینه سیاست جامع نگرانه‌ای را پیش گیرند، یا این که نتوانستند در قلمرو خویش فضایی را پدید آورند که در آن همه گروه‌ها اعم از عرب، بربر، ***مولَّد***، ***مستعرب***، یهودی و غیره از خشنودی نسبی برخوردار شوند. از این رو، دشمنان آنان خاصه مسیحیان از نارضایتی‌های داخلی به نحو مؤثری بهره برداری می‌کردند تا جایی که پس از چندی مسلمانان را از مناطق شمالی عقب راندند و عده‌ای از آنان را نیز تحت سلطه خویش درآوردند. سرانجام دولت امویان اندلس بر اثر عوامل داخلی و خارجی در آغاز سده ۵ق /۱۱م از هم فرو پاشید. تقریباً در همین ایّام بود که کاتولیک‌های اروپا به یاری همکیشان ***اسپانیا***یی خویش شتافتند و به جنبش بازپس‌گیری آنان رنگ دینی بخشیدند تا این جنبش از انگیزه قوی‌تر و توانایی بیشتری برخوردار شود. بر اثر این تلاش‌ها بود که پیروان مسیح تا اواخر سده ۵ق /۱۱م بر بخش وسیعی از قلمرو مسلمانان ***اندلس*** دست یافتند و از این طریق جوامع ***مُدَجَّن*** رسماً پدید آمدند.

گرچه مسلمانان ***اسپانیا*** نیز از مساعدت‌های دولت ***مرابطان*** و سپس ***موحدان*** بهره‌مند شدند، اما این دولت‌های بربری نه تنها نتوانستند جنبش بازپس‌گیری مسیحیان را متوقف کنند، بلکه کشمکش‌ها و مشکلات جدید نیز در نواحی مسلمان نشین به وجود آوردند. در نتیجه، دولت‌های مسیحی ***اسپانیا*** تقریباً تا نیمهٔ سده ۷ق /۱۳م به استثنای قلمرو بسیار محدود دولت بنی نصر، بر سایر مناطق اسلامی دست یافتند و مسلمانان بسیاری را در شمار رعایای خویش درآوردند.

گفتنی است که برخوردهای مسلمانان و مسیحیان در ***اسپانیای*** سده‌های میانه، بخشی از حوادث این سرزمین را تشکیل داده؛ بخش دیگر شامل روابط و رویدادهای صلح‌آمیز بوده است. در این تعامل‌ها تا پایان عصر امویان اندلس، ***مستعربان*** دارای تأثیر قابل توجهی بودند؛ اما از آن پس در این زمینه ***مُدَجَّنان*** نقش برجسته‌ای ایفا کردند. آنان بودند که در سطح وسیعی فرهنگ و مدنیّت اسلامی را در میان مسیحیان گسترش دادند و باعث تجدید حیات و رونق جامعه آنان شدند. در این میان هر چند حکمرانان مسیحی

محدودیت‌های زیادی را برای ***مُدَجَّنان*** اعمال می‌کردند، ولی اهتمام می‌ورزیدند آنان را برای توسعه جامعه خویش حفظ کنند؛ گاه نیز به منظور جلب این جمعیت با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند که اغلب اوقات ***مُدَجَّنان*** بر اثر همین رقابت‌ها از امتیازاتی برخوردار می‌شدند.

به طور کلی سردمداران مسیحی با ***مُدَجَّنان*** رفتار تناقض‌آمیزی داشتند که می‌توان گفت عامل عمده چنین رفتارهایی فراز و نشیب‌های سیاسی بوده است. گاهی به آنان امتیازاتی می‌دادند تا از مهارت‌ها و توانایی‌های این جمعیت بهره برداری کنند؛ گاه برجستگی فرهنگی ***مُدَجَّنان*** را عامل تهدید کننده‌ای برای عامه مسیحی می‌پنداشتند؛ به همین دلیل از تماس آنان با رعایای مسیحی وحشت داشتند تا جایی که از تمرکز مسلمانان ذمّی در داخل شهرها جلوگیری می‌کردند و آنان را در حومه آن‌ها اسکان می‌دادند. گاه به دلیل آن که حکمرانان مسیحی ***مُدَجَّنان*** را عنصری ضروری در توسعهٔ اقتصادی جامعه می‌دانستند، آنان را مورد توجه قرار می‌دادند؛ اما زمانی دیگر حداقل حقوق شهروندی را نیز برای این جمعیت قائل نبودند به طوری که به پیروان مسیح اجازه می‌دادند اموالشان را تصاحب کنند و خود آنان را همانند برده به تصرف خویش درآورند. همچنین گاهی به ***مُدَجَّنان*** منصب‌های نظامی و لشکری اعطا می‌کردند، ولی گاه چنان بر آنان سخت می‌گرفتند که از حمل سلاح هم محروم بودند و...

اگرچه حاکمان اسلامی نیز گاه با اهل ذمه همین گونه رفتار می‌کردند، به گونه‌ای که چنین رفتارهایی با مستعربان، در کارنامه حکومت آنان در اندلس، به ثبت رسیده است، ولی باید توجه داشت که تفاوت عمده‌ای بین وضعیت ***مُدَجَّنان*** در جامعه مسیحی و اهل ذمّه در قلمرو اسلامی وجود داشته است و آن این که اقلیت‌های مسیحی پیوسته از حمایت‌های تشکیلات کلیسایی و سازمان‌های رهبانی برخوردار بودند، به ویژه در سختی‌ها و ایّام بحرانی جهان مسیحیت به طور جدی آنان را پشتیبانی و تقویت می‌کرد؛ اما ***مُدَجَّنان***، به رغم این که در قلمرو مسیحی و در سخت‌ترین شرایط نیز با غیرت خاصی به دفاع از هویت اسلامی خویش می‌پرداختند، نه فقط مورد حمایت هیچ تشکیلات اسلامی قرار نگرفتند، بلکه فقهای مالکی مذهب مغرب اسلامی هم هرگونه مراوده‌ای با آنان را حرام اعلام کردند؛ بدین گونه دست پیروان مسیح را برای ایجاد هر نوع

محدودیت و اجحافی بر ضد این جمعیت بازگذاشتند، حتی هنگامی که از سده ۱۰ق /۱۶م حاکمان مسیحی حکم تنصیر اجباری را در مورد ***مُدَجَّنان*** اجرا کردند، باز هم جهان اسلام با همه امکاناتی که در اختیار داشت با این اقلیت‌های مسلمان همدردی و مساعدت نکرد و منتظر ماند تا مراکز تفتیش عقاید مسیحی سرنوشت آنان را تعیین کنند. فقط قوای ترکان عثمانی که در این ایّام در سواحل نزدیک به ***اسپانیا*** استقرار یافته بودند تا چندی باعث تقویت روحیه آنان شدند. شاید بتوان گفت که در تاریخ اقلیت‌های دینی به ندرت می‌توان جمعیتی را به مظلومیت ***مُدَجَّنان*** پیدا کرد که از طرفی در معرض اجحافات فزاینده پیروان مسیح قرار داشتند و از سوی دیگر، همکیشان آنان نیز به ندای مظلومیتشان توجهی نکردند تا جایی که یکی از نویسندگان غربی به این جمعیت مسلمان عنوان «جامعه فراموش شده» داده است.

یادداشت‌های فصل پنجم

1. Hitti, Philip K. ***History of the Arabs from the Earliest Times to the Present.*** (macmilian, 1970), p. 526.

2. Dozy, Reinhart, ***Spanish Islam,*** tr. by F.G. Stokes (London, 1988), p. 455.

3. Lopez - Baralt, Luce, ***Islam in Spanish Literature From the Middle Ages to the Present,*** tr. By Andrew Hurley (Brill, 1992), p. 20.

۴ ـ صاعد اندلسی، ابوالقاسم صاعد بن احمد، ***التعریف طبقات الامم***، به تصحیح و تحقیق غلامرضا جمشیدنژاد اوّل، تهران، انتشارات هجرت، ۱۳۷۶ش، ص ۱۴۶ ـ ۱۴۷.

5. Chejne, Anwar, ***Muslim Spain its History and Culture*** (University of Minnesota, 1974), p. 397.

۶ ـ سارتون، جورج، **مقدمه بر تاریخ علم**، ترجمه غلام حسین صدری افشار، تهران، ۱۳۵۷ش.

7. Lopez - Baralt, Luce, ***Islam in Spanish Literature from the Middle Ages to the Present,*** pp. 23-26.

8. Nirenberg, David "Muslims in Christian Iberia, 1000-1526: Varieties of Mudejar EXperience:, ***The Medieval World,*** ed. By peter Linehan and Janet L. Nelson (London and New York, 2001), p. 65; Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kindoms*** 1250 - 1516 (Oxford University, 1976), vol.I, p. 178.

9. Vernet, Juan, "Science" in ***The Legacy of Islam,*** ed. By Joseph Schacht with C.E.

Bosworth (Oxford, 1974), pp.485-486.

10. Imamuddin, S. M. ***Muslim Spain 711-1492 A Sociological Study*** (Brill, 1981), pp. 193-194.

11. O'Callaghan, Joseph F. "The Mudejars of Castil and Portugal in the Twelfth and Thirteenth Centuries", ***Muslims Under Latin Rule 1100 - 1300,*** ed. by James M. Powell (Princetion University, 1990), p. 55.

۱۲ ـ جنثالث پالنسیا، آنخل، ***تاریخ الفکر الاندلسی***، ترجمه حسین مؤنس، قـاهره، ۱۹۵۵، ص ۴۵۷.

13. Hourani, George F. "The Medieval Translatios from Arabic to Latin Made in Spain", ***The Muslmim World, No. 2(April 1994), pp. 60-61.***

14. Monroe, James T. Islam and the Arabs in Spanish Scholarship (Leiden, 1970), pp. 117-118.

۱۵ ـ اسلامی زاد، حمید، ***اسپانیا***، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵ش، ص ۶.

16. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms*** 1250 - 1516, vol. I, p. 184.

17. Harvey, "The Political, Social and Cultural History of the Moriscos", ***The legacy of Muslim Spain,*** ed. by Jayyusi (Brill, 1994), vol.I, p. 213.

18. Lopez - Baralt, Luce, ***Islam in Spanish Literature from the Middle Ages to the Present,*** pp. 171-172.

۱۹ ـ جنثالث پالنسیا، آنخل، ***تاریخ الفکر الاندلسی***، ص ۵۰۸.

20. Lopez - Baralt, luce, ***Islam in Spanish Literature From the Middle Ages to the Present,*** pp. 172 - 173.

21. Harvey, L.P. ***Islamic Spain 1250 to 1500*** (The University of Chicago, 1990), pp. 78, 84-85.

22. ***Ibid,*** pp. 81-82,85.

23. ***Ibid,*** p. 86.

23. ***Ibid,*** p. 86.

24. Hillgarth, J. N. ***The Spanish Kingdoms*** 1250-1516, vol. I, pp. 220-221.

۲۵ ـ جنثالث پالنسیا، آنخل، ***تاریخ الفکر الاندلسی***، ص ۲۸ و ۵۷۴.

26. ***Hillgarth,*** p. 217.

27. Harvey, L.p> ***Islamic Spain 1250 to 1500,*** pp. 85 - 86.

۲۸ ـ در این مورد بی‌دقتی و خلط مباحث در مقاله مرحوم مجتبی مینوی با عنوان ***اسلام از دریچه چشم مسیحیان*** دیده می‌شود. مثلاً می‌نویسد: یک قاضی مسلمان عربی دان از اهل سلمنکا حاضر شد با خوان در ترجمه قرآن همکاری کند و... البته عیسی بن جابر قاضی، مفتی و امام مُدَجَّنان شقوبیه بود. (ک:مینوی، مجتبی، ***تاریخ و فرهنگ***، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶ش، ص۷۸ ـ ۸۰).

29. Harvey, L.P. ***Islamic Spain 1250 to 1500,*** pp. 79-80.

30. ***Ibid,*** p. 81.

31. Chejne, Anwar, ***Islam and the West: the Moriscos A Cultural and Social History*** (New York, 1983), p. 39.

32. Harvey, L. p> ***Islamic Spain 1250 to 1500, p. 82.***

33. ***Ibid,*** pp. 88 - 90.

34. ***Ibid,*** pp. 90-91.

35. Chejne, Anwar, ***islam and the West: the Moriscos a Cultural and Social History,*** p. 39.

36. Lopez - Baralt, Luce, ***Islam in Spanish Literature...,*** p. 197.

37. Chejne, Anwar, ***Islam and the West...,*** p. 40.

38. Lopez - Baralt, Luce, ***Islam in Spanish Literature...,*** pp. 176-177.

39. Monroe, James T. ***Islam ans the Arabs in Spanish Scholarship,*** pp. 7-10.

40. ***Ibid,*** p. 12.

41. Chejne, Anwar, ***Islam and the West...***pp. 51-56.

42. Chejne, Anwar, ***Muslim Spain its History and Culutre,*** pp. 386-391.

۴۳ ـ جنثالث پالنسیا،آنخل، ***تاریخ الفکر الاندلسی***، ص ۵۱۳؛ قس:

Chejne, Anwar, ***Islam and the West...,*** p. 56.

44. Lopez - Baralt, Luce, ***Ialam in Spanish Literature...,*** pp. 205-206.

45. ***Ibid,*** p. 207.

46. Chejne, Anwar, ***Islam and the West...,*** p. 46.

47. Lopwz - Baralt, Luce, ***Islam in Spanish Literature...,*** p. 174.

48. Dodds, Jerrilynn, "The Mudejar Tradition in Architecture", ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed. by Jayyusi (Leiden, 1994), wol. II, p. 592.

49. Adoms, Nicholson B. ***The Heritage of Spain An Introduction to Spanish Civilization*** (New York, 1943), p. 48.

50. Trend. J.B. "Spain and Portugal". ***The Legacy of Islam ,*** ed. by Sir Thomas Arnold and Alfred Guillaume (London, 1968), p. 13.

۵۱ ـ مارسیه، جورج، ***الفن الاسلامی،*** ترجمه عفیف بهنسی، دمشق، ۱۹۶۸م، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۴.

۵۲ ـ حسن، زکی محمد، ***فنون الاسلام،*** ص ۱۲۲.

53. Dodds, Jerrilynn, "The Mudejar Tradition in Architecuture:, ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed.by Jayyusi, vol.II, p. 597.

54. Read, Jan, ***The Moors in Spain and Portugal*** (London, 1974), p. 189.

55. Harvey, "The Mudejars" ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed. by Jayyusi, vol. 1, p. 185.

56. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms*** 1250 - 1516, vol. I, pp. 197, 202-203.

۵۷ ـ عبدالعزیز سالم، محمود، مقاله **مسجد المدجّنین بطلیطله،** مجلة کلیة الآداب جامعة الاسکندریه، ۱۹۵۸، جلد ۱۲، ص ۸۰.

58. Dodds, Jerrilynn, "The Mudejar Tradition in Architecture", ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed.byJayyusi, vol.II, pp. 592-593.

۵۹ ـ مورینو، جومیث، ***الفن الاسلامی فی اسپانیا،*** ترجمه لطفی عبدالبدیع و محمود عبدالعزیز سالم، قاهره، بی تا، ص ۲۵۱.

60. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms*** 1516 - 1516, vol. I, p.200.

۶۱ ـ حسن، زکی محمد، ***فنون الاسلام،*** بیروت، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م، ص ۱۲۲ ـ ۱۲۳؛

Grabar, Oleg, "Two Paradoxes in the Islamic art of the Spanish Peninsula", ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed.by Jayyusi, Vol.II, pp. 588-589.

62. Dodds, Jerrilynn, "The Mudejar Tradition in Architecture", ***The Legacy of Muslim Sapin,*** ed.by Jayyusi, vol.II, pp. 594-595.

63. Grabar, ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed.by Jayyusi, vol.II, p. 588.

64. Fernandez - Puertas, Antonio, "Calligraphy in al - Analus", ***The legacy of Muslim Spain,*** ed.by Jayyusi, vol. II, p. 662.

65. Dodds, Jerrilynn, "The Mudejar Tradition in Architecutre", ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed.by Jayyusi, vol.II, p. 596.

66. Trend. J.B. "Spain and Portugal", ***The Legacy of Islam,*** ed by sir Thomas Arnold and Alfred Guillaume, P. 13.

67. Dodds, Jerrilynn, "The Mudejar Tradition in Architecture", ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed.by Jayyusi, vol.II, p. 596.

68. Irwin, Robert, ***Islamic Art*** (London, 1997), p.221.

69. King, Geoffry, "Spain", ***Architecture of the Islamic World its History and Social Meaning,*** ed.by Gerge Michell (London, 1987), p. 215.

70. Harvey, "The Mudejars" ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed. by Jayyusi, vol.I, p. 185.

71. Adoms, Nicholson B. ***The Heritage of Spain An Introduction to Spanish Civilization,*** p. 84.

72. Boloom, Jonathan and Blair, Sheila, ***Islamic Arts*** (London, 1998), p.245.

۷۳ـ کونل، ارنست، **هنر اسلامی**، ترجمه هوشنگ طاهری، تهران، ۱۳۴۷ش، ص ۱۷۸ ـ ۱۷۹.

74. Trend. J.B. "Spain and Portugal", ***The Legacy of Islam,*** ed. by sir Thomas Arnold and Alfred Guillaume, p. 14.

۷۵ـ رایس، دیوید، تالبوت، **هنر اسلامی**، ترجمه ماه ملک بهار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۶۹ ـ ۱۷۰.

76. Burns, Robert Ignatius, "Muslims in the Thirteenth - Century Realms of Aragon", ***Muslims Under Latin Rule 1100 - 1300,*** ed. by James M.Powell, P.98.

77. Lourie, Elena, ***Crusade and Colonisation: Muslmims, Christians and Jews in Medieval Aragon*** (U.S.A, Variorum, 1990), pp.49-50.

78. Guchard, Pierre, "The Social History of Muslmi Spain From the Conquest to the end of the Almohad Regime", ***The Legacy of Muslim Spain,*** ed. by Jayyusi, vol.II, pp. 706-707.

79. Burns, Robert Ignatius, "Muslims in the Thirteenth - Century Realms of Aragon", ***Muslims Under Latin Rule 1100 - 1300,*** ed. by James M.Powell, p.88.

80. Ellis. Havelock, ***The soul of Spain*** (London, 1937), p. 38.

81. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms*** 1250-1516, vol. I, pp. 181-182, 187.

82. Monroe, James T. ***Islam and the Arabs in Spanish Scholarship,*** pp. 239-240.

83. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp. 142-143.

۸۴ـ بدر، احمد، ***تاریخ المغرب والاندلس***، دمشق، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م، ص ۲۸۵؛ قس:

Hillgarth, J.N. ***the Spanish Kingdoms*** 1250-1516, vol.I, p.38.

85. ***Ibid,*** p. 180.

86. Nirenberg, David "Muslims in Christian Iberia, 1000 - 1526: Varieties of Mudejar Experience", ***The Medieval World,*** ed. By Peter Linehan and Janet L. Nelson (London and New York, 2001), p. 64.

87. Lourie, Elena, ***Crusade and Colonisation: Muslims, Christians and Jews in Medieval Aragon,*** p. 75.

88. Harvey, ***Islamic Spain,*** pp. 143-144.

89. Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms*** 1250 - 1516, vol. I, pp. 40, 180, 183-184.

90. Burns, Robert Ignatius, "Muslims in the Thirteenth - Century Realms of Aragon", ***Muslims Under Latin Rule 1100-1300,*** ed. by James M.Powell, p. 62.

91. Harvey, ***Islamic Spain,***p. 115.

92. Adoms, Nicholson B. ***The Heritage of Spain An Introduction to Spanish Civilization,*** p. 40.

۹۳ـ عنان، محمد عبدالله، ***دولة الاسلام فی الاندلس (العصر الرابع، نهایة الانـدلس و تـاریخ العرب المُتَنَصّرین)***، قاهره، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م، ص ۶۳.

94. Hillgarth, J.N. 1250 - 1516, vol. I, pp. 180-181.

۹۵ـ هورتز، أنطونیو دو منیقیر و بنثنت، برنارد، ***تاریخ مسلمی الأندلس الموریسکیون***، ترجمه عبدالعال صالح طه، قطر، الدوحة، دارالشرق، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م، ص ۱۳۷ و ۱۴۷.

96. Kamen, Henry, ***Spain 1469 - 1714 A Society of Conflict*** (New York, 1983), p. 221.

۹۷ـ هورتز، ص ۳۸ و ۱۳۹ ـ ۱۴۰.

۹۸ـ عنان، ***نهایة الاندلس***،، ص ۴۱۳ و ۴۲۳.

99. Imamuddin, S.M. ***A Political History of Muslim Spain*** (Dacca, East Pakistan, 1969). pp. 319-320.

100. Hitch Cock, Richard, "Muslim Spain", ***Spain A Companion to Spanish Studies,*** ed. by P.E.Russell (London, 1973), p. 61.

۱۰۱ـ بشتاوی، عادل سعید، ***الامة الاندلسیة الشهیدة***، بیروت، ۲۰۰۰م، ص ۳۵۰ـ۳۵۱.

منابع و مآخذ

الف) فارسی و عربی

ابن الآبّار، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ابی‌بکر القضاعی، ***الحلة السیراء***، تصحیح حسین مؤنس، قاهره، ۱۹۶۳م.

ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد جزری، ***الکامل فی التاریخ***، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۹م.

ابن ایاس، محمد بن احمد، ***بدائع الزهور فی وقایع الدهور***، تحقیق محمد مصطفی، قاهره، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م.

ابن بسام، ابوالحسن علی بن بسام الشنترینی، ***الذخیرة فی محاسن اهل الجزیرة***، تحقیق سالم مصطفی البدری، بیروت، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م.

ابن حزم، ابو محمد بن احمد بن سعید بن حزم الاندلسی، ***جمهرة انساب العرب***، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م.

ـــــ، ***الرد علی ابن النغزیلة الیهودی و رسائل أخری***، تحقیق احسان عباس، قاهره، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۰م.

ابن حوقل، ابی القاسم بن حوقل النصیبی، ***صورة الارض***، بیروت، دار مکتبة الحیاة، بی‌تا.

ابن خطیب، ابو عبدالله محمد بن عبدالله، ***الاحاطة فی اخبار غَرْناطَه***، تحقیق محمد عبدالله عنان، قاهره، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۱م.

ـــــ، ***تاریخ اسپانیة الاسلامیة اوکتاب اعمال الأعلام***، تحقیق لوی پروونسال، بیروت، دارالمکشوف، ۱۹۵۶م.

ـــــ ، ***تاریخ المغرب العربی فی العصر الوسیط اوالقسم الثالث من کتاب اعمال الأعـلام***، تـحقیق احمد مختار عبادی و محمد ابراهیم کتانی، الدار البیضاء، ۱۹۶۴م.

ـــــ ، ***نقاضة الجراب فی علالة الاغتراب***، بغداد، بی تا.

ابن خلدون، عبدالرحمن مغربی، ***العبر (تاریخ ابن خلدون)***، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۵م.

ـــــ ، ***مقدمه***، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بی‌تا.

ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد، ***وفیات الاعیان وانباء ابناء الزمان***، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار صادر، بی‌تا.

ابن رشد، محمد بن احمد بن رشد (جدّ ابن رشـد فـیلسوف مـعروف انـدلسی)، ***کـتاب المـقدمات الممهدات لبیان ما اقتضته رسوم المدوّنة من الاحکام الشرعیّات و التّحصیلات المحکمات الشّرعیات لامّهات مسائلها المشکلات***، بیروت، دار صادر، بی تا.

ابن سعید المغربی، ***المغرب فی حلی المغرب***، تحقیق شوقی ضیف، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۵۳م.

ابن صاحب الصلاه، عبدالملک المنّ بالامامه؛ ***تاریخ بلاد المغرب والاندلس فی عهد المـوحدین***، تحقیق عبدالهادی التازی، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۸۷م.

ابن عذاری مراکشی، ***البیان المغرب فی اخبار الاندلس والمغرب***، تحقیق ج. س. کـولان و إ. لوی پروونسال، بیروت، دارالثقافه، ۱۹۸۳م.

ـــــ ، ***البیان المغرب فی اخبار الاندلس والمغرب***، تحقیق إ. لوی پروونسال، پاریس، ۱۹۳۰م.

ابن قوطیه، ابوبکر محمد بن عمر قرطبی، ***تاریخ افتتاح الاندلس***، تحقیق عبدالله انیس الطباع، بیروت، دارالنشر للجامعیین، بی تا.

ابن الکردبوس، ابو مروان عبدالملک بن الکردبوس، ***تاریخ الاندلس***، تحقیق احمد مختار العـبادی، مادرید، معهد الدراسات الاسلامیه، ۱۹۷۱م.

ابن منظور، ***لسان العرب***، تصحیح امین محمد عبدالوهاب، محمد الصادق العبیدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ق/۱۹۹۵م.

ابو رمیله، د. هشام، ***علاقات الموحّدین بالممالک النّـصرانـیة والدوّل الاسـلامیة فـی الانـدلس***، اردن، عمّان، دارالفرقان، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م.

ابو داود سجستانی، سلیمان بن اشعث بن اسحاق ازدی، سنن ابی داود، قاهره، ۱۳۷۱ق/۱۹۵۳م.

ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل بن محمد بن عمر، ***تقویم البلدان***، پاریس، ۱۸۴۰م.

اخبار العصر فی انقضاء دولة بنی نصر، تحقیق حسین مؤنس، قاهره، بی تا.

اخبار مجموعة فی فتح الاندلس و ذکر أمرائها والحروب الواقعة بینهم، مادرید، ۱۸۶۷م.

ادریسی، ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالله بن ادریس، ***نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، قاهره***، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م.

ارسلان، شکیب، ***تاریخ غزوات العرب فی فرنسا وسویسرا وایتالیا وجزائر البحر المتوسط***، بیروت، ۱۹۹۶م.

ـــ، ***الحلل السندسیة فی الاخبار والآثار الاندلسیه***، بیروت، بی تا.

اسلامی زاد، حمید، ***اسپانیا***، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵ش.

اشباخ، یوسف، ***تاریخ الاندلس فی عهد المرابطین والموحدین***، ترجمه محمد عبدالله عنان، قاهره، ۱۳۵۹ق/۱۹۴۰م.

التر، عزیز سامح، ***الاتراک العثمانیون فی افریقیا الشمالیه***، ترجمه د. محمود علی عامر، بیروت، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.

أنیس، ابراهیم و دیگران، ***المعجم الوسیط***، استانبول، بی تا.

اولاگوئه، ایگناسیو، ***هفت قرن فراز و نشیب تمدّن اسلامی در اسپانیا***، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، ۱۳۶۵ش.

البتنونی، محمد لبیب، ***رحلة الاندلس***، قاهره، مکتبة الثقافة الدینیه، بی تا.

بدر، احمد، ***تاریخ المغرب والاندلس***، دمشق، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م.

بشتاوی، عادل سعید، ***الامة الاندلسیة الشهیدة***، بیروت، ۲۰۰۰م.

بلوخ، مارک، ***جامعه فئودالی***، ترجمه بهزاد باشی، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۳ش.

بول رو، جان، ***الاسلام فی الغرب***، ترجمه نجده هاجر و سعید الغز، بیروت، ۱۹۶۰م.

بیانی، خانبابا، ***تاریخ عمومی دوره تفوق و برتری اسپانیا***، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ش.

بیرنجیه، جان و دیگران، ***موسوعة تاریخ اوروبا العام***، ترجمه وجیه البعینی، بیروت، ۱۹۹۵م.

ـــ، ***تاریخ جهان لاروس***، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۸ش.

الترجمان، عبدالله بن عبدالله، ***تحفة الاریب فی الرّد علی اهل الصّلیب***، مصر، ۱۸۹۵م.

جنثالث پالنسیا، آنخل، ***تاریخ الفکر الاندلسی***، ترجمه حسین مؤنس، قاهره، ۱۹۵۵م.

حائری، عبدالهادی، ***ایران و جهان اسلام***، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش.

حرکات، ابراهیم، مقاله **مساهمة المغرب فی حرکه الجهاد البحری بعد طرد الموریسکوس من**

الاندلس، مجلة دعوة الحق، رباط، رجب و شعبان ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م.

حسن، زکی، محمد؛ ***فنون الاسلام***، بیروت، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م.

حمادی، عبدالله، ***الموریسکیون و محاکم التفتیش فی الاندلس***، تونس، الدار التونسیه للنشر، ۱۹۸۹م.

حموده، علی محمد، ***تاریخ الاندلس السیاسی و العمرانی والاجتماعی***، مصر، دارالکتاب العربی، ۱۳۷۶ق/۱۹۵۷م.

حمیری، محمد بن عبدالمنعم، ***الروض المعطار فی خبر الاقطار***، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۹۸۴م.

ـــ، ***صفة جزیرة الاندلس***، تحقیق لوی پروونسال، قاهره، ۱۹۳۷م.

الخوری، سعید، ***اقرب الموارد فی فصح العربیة والشوارد***، بیروت، ۱۹۹۲م.

دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۰ش.

دایرة المعارف تشیّع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، تهران، ۱۳۷۵ش.

دندش، عصمت عبداللطیف، ***الاندلس فی نهایة المرابطین و مستهل الموحدین***، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.

دهخدا، علی اکبر، ***لغت نامه***، زیر نظر محمد معین، تهران، ۱۳۳۸ش.

رائف، احمد، ***خاطرهٔ سقوط اندلس***، ترجمه محمد رضا انصاری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰ش.

رانسیمان، استیون، ***تاریخ جنگهای صلیبی***، ترجمه منوچهر کاشف، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش.

رایس، دیوید تالبوت، ***هنر اسلامی***، ترجمه ماه ملک بهار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ش.

رضا، احمد، ***معجم متن اللغه***، بیروت، دار مکتبةالحیاة، ۱۳۷۷ق/۱۹۵۸م.

زرکلی، خیرالدین، ***الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین و المستشرقین***، بی جا.

زُهری، ابی عبدالله محمد بن ابی بکر، ***کتاب الجغرافیه***، تحقیق محمد حاج صادق، دمشق، ۱۹۶۸م.

السائح، الحسن، ***الحضارة الاسلامیة فی المغرب***، الدار البیضاء، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.

سارتون، جورج، ***مقدمه بر تاریخ علم***، ترجمه غلام حسین صدری افشار، تهران، ۱۳۵۷ش.

سالم سیسالم، عصام، ***جزرالاندلس المنسیّه***، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴م.

ستو دارد، لوثروپ، ***حاضر العالم الاسلامی***، ترجمه عجاج نویهض، بیروت، دارالفکر،

۱۳۹۴ق/۱۹۷۳م.

سخاوی، محمد بن عبدالرحمن، ***الضوء اللامع لاهل القرن التاسع***، بیروت، بی تا.

صاعد اندلسی، قاضی صاعد بن احمد، ***التعریف بطبقات الامم***، به تصحیح غلامرضا جمشید نژاد اوّل، تهران، انتشارات هجرت، ۱۳۷۶ش.

الضبی، احمد بن یحیی، ***بغیة الملتمس فی تاریخ رجال اهل الاندلس***، مادرید، ۱۸۸۴م.

طبری، محمد بن جریر، ***جامعةالبیان فی تفسیر القرآن***، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.

طُرطُوشی، ابوبکر محمد بن محمد، ***سراج الملوک***، قاهره، ۱۳۱۹ق.

طقّوش، محمد سهیل، ***تاریخ الممالیک فی مصر و بلاد الشام***، بیروت، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م.

ـــ، ***العثمانیون من قیام الی الانقلاب علی الخلافه***، بیروت، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.

عبدالحلیم، رجب محمد، ***العلاقات بین الاندلس الاسلامیة و اسپانیا النصرانیة فی عصر بنی امیه و ملوک الطوائف***، قاهره، دارالکتاب المصری، بی تا.

عبدالعزیز سالم، محمود، مقاله «***مسجد المدجنین بطلیطله***، مجلة کلیة الآداب جامعة الاسکندریه، ۱۹۵۸، جلد ۱۲.

العروی، عبدالله، ***مجمل تاریخ المغرب***، الدار البیضاء، ۱۹۹۴م.

عنان، محمد عبدالله، ***الآثار الاندلسیة الباقیة فی اسپانیا والبرتغال***، قاهره، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م.

ـــ، ***دولة الاسلام فی الاندلس (العصر الاول ـ قسم الاول من الفتح الی بدایة عهد الناصر)***، قاهره، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م.

ـــ، ***دولة الاسلام فی الاندلس، (العصر الثانی دول الطوائف)***، قاهره، ۴۱۷ق/۱۹۹۷م.

ـــ، ***دولة الاسلام فی الاندلس (العصر الرابع نهایة الاندلس و تاریخ العرب المتنصرین)***، قاهره، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م.

ـــ، ***دیوان التحقیق والمحاکمات الکبری***، قاهره، ۱۳۴۸ق/۱۹۳۰م.

ـــ، ***مواقف حاسمة فی تاریخ الاسلام***، قاهره، ۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م.

عنایت، حمید، ***تفکّر نوین سیاسی در اسلام***، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، ۱۳۶۲ش.

قلقشندی، احمد بن علی، ***صبح الاعشی فی صناعة الإنشاء***، قاهره، بی تا.

کالمت، ژوزف لوئی آنتوان، ***تاریخ اسپانیا***، ترجمه امیر معزی، تهران، ۱۳۶۸ش.

کندی، پل، ***پیدایش و فروپاسی قدرتهای بزرگ***، ترجمه عبدالرضا غفرانی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰ش.

کونل، ارنست، **هنر اسلامی**، ترجمه هوشنگ طاهری، تهران، ۱۳۴۷ش.

گی تستاوژان تستا، **دیباچه‌ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و امریکا**، ترجمه غـلامرضا افشـار نادری، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸ش.

لوی پروونسال، إ.، **سلسله محاضرات عامة فی ادب الاندلس وتاریخها**، ترجمه عبدالهادی شعیرة، قاهره، ۱۹۵۱م.

مارسیه، جورج، **الفن الاسلامی**، ترجمه عفیف بهنسی، دمشق، ۱۹۶۸م.

مذکرات الامیر عبدالله آخر ملوک بنی زیری بغَرْناطَه (۴۳۸ ـ ۴۹۶ق) **المسـمّاة بکـتاب التـبیان**، تحقیق لوی پروونسال، قاهره، دارالمعارف، بی تا.

مراکشی، عبدالواحد، **المعجب فی تلخیص اخبار المغرب**، به تصحیح محمد سعید العریان و محمد العربی العلمی، قاهره، ۱۳۶۸ق/۱۹۴۹م.

مسعود، جبران، **الرائد معجم لغوی عصری**، بیروت، دارالعلم للملائین، ۱۹۹۲م.

مقری، شهاب الدین احمد بن محمد، **ازهار الریاض فی اخبار عیاض**، تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الابیاری وعبدالحفیظ شلبی، قاهره، ۱۳۵۸ق/۱۹۳۹م.

ـــ، **نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب**، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۷م.

مقلد الغنیمی، عبدالفتاح، **موسوعة المغرب العربی**، قاهر، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م.

مک ایودی، کالین، **رویداد نگاری تاریخ جهان**، ترجمه حسن افشار، تهران، ۱۳۷۰ش.

مورینو، جومیث، **الفن الاسلامی فی اسپانیا**، ترجمه لطفی عبدالبدیع و محمود عـبدالعـزیز سـالم، قاهره، بی تا.

مولند، اینار، **جهان مسیحیت**، ترجمه محمد باقر انصاری، مسیح مهاجری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸ش.

مؤنس، حسین، **تاریخ المغرب و حضارته**، بیروت، العصر الحدیث، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.

ـــ، **الثغر الاعلی الاندلسی فی عصر المرابطین**، مجله کلیة الآداب جامعة فؤاد الاول، مـجلد ۱۱، جزء دوم، دسامبر ۱۹۴۹م.

ـــ، **رحلة الاندلس**، قاهره، ۱۹۶۳م.

ـــ، مؤنس، حسین، **فجرالاندلس**، دراسة فی تاریخ الانـدلس مـن الفـتح الاسـلامی الی قـیام الدولة الامویة، قاهره، ۱۹۵۹م.

ـــ، **موسوعة تاریخ الاندلس**، قاهره، ۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م.

مینوی، مجتبی، ***تاریخ و فرهنگ***، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶ش.

ناصری، ابوالعباس احمد بن خالد، ***الاستقصاء لاخبار دول المغرب الاقصی***، الدار البیضاء، ۱۹۵۴م.

النباهی، ابوالحسن علی بن عبدالله، ***تاریخ قضاة الاندلس***، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق /۱۹۹۵م.

نسائی، احمد بن علی، ***سنن نسائی***، شرح جلال الدین سیوطی، بیروت، ۱۳۹۸ق /۱۹۷۸م.

نویری، محمد بن قاسم بن محمد اسکندرانی، ***الالمام بالإعلام فیما جرت به الاحکام و الامور المقضیة فی وقعة الاسکندریه***، تحقیق عزیز سوریال عطیه، دکن هند، ۱۳۹۰ق /۱۹۷۰م.

ونشریسی، احمد بن یحیی، ***المعیار المُعرِب والجامع المغرب عن فتاوی علماء افریقیة و الاندلس والمغرب***، به تصحیح گروهی از فقها با نظارت محمد حجی، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۱ق /۱۹۸۱م.

وهلراب، ریموندا، و ورنر کراش، **سرزمین و مردم پرتغال**، ترجمه محمود مصاحب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ش.

هورتز، أنطونیو دومینقیر و بنثنت، برنارد، ***تاریخ مسلمی الاندلس الموریسکیون***، ترجمهٔ عبدالعال صالح طه، قطر، الدوحة، ۱۴۰۸ق /۱۹۸۸م.

یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله، ***معجم البلدان***، بیروت، دار صادر، بی تا.

ب) منابع انگلیسی

Adoms, Nicholson B. ***the Heritage of Spain An Introduction to Spanish Civilization,*** New York, 1943.

Architecture of the Islamic World its History and Social Meaning, ed. by Gerge Michell, London, 1987.

Bloom, Jonathan and Blair, Sheila, ***Islamic Arts,*** London, 1998.

Burns, Robert Lgnatious S.J. ***Islam Under the Crusaders: Colonial Survival in the Theirteenth - Century Kingdom of Valencia,*** Princeton University, 1973.

- , ***Medieval Colonialism Postcrusade Exploitation of Islamic Valencia*** Princeton University, 1975.

- , ***Moors and Crusaders in Mediterranean Spain,*** London, 1978.

- , & ***Chevedden, Paul E. Negotiating Cultures Bilingual Surrender Treaties in Muslim - Crusader Spain,*** Leiden, 1999.

The Cambridge Medival History , ed. By C.W. Previte - Orton, Litt, D. Cambridge University, 1936.

Champman, Charles E. ***A History of Spain,*** New York, 1931.

Chejne, Anwar, ***Islam and the West: The Moriscos A Cultural and Social History,*** new York, 1983.

- , ***Muslim Spain its History and Culture,*** Minnesota, 1974.

Daniel, Norman, ***Islam and the West: The Making of an Image,*** Edinburgh University, 1966.

Davidson, Basil, ***West Africa Before the Colonial Era A History to 1850, New York, 1998.***

Dozy, Reinhart, Spanish Islam, tr. by F.G. Stokes, London, 1988.

Durant, Will. ***The Story of Civilization: The age of faith,*** New York, 1950.

Ellis. Havelock, ***The Soul of Spain,*** London, 1937.

Encyclopedia Americana, 1962.

Ensyclopaedia Britannica, The U.S.A. 1972.

Encyclopaedia of Islam, First Edition, Leiden, 1916-1937.

Encyclopaedia of Islam, New Edition, 1956-2000.

Encyclopaedia of Religion and Ethics, ed. By James Hastings, New York 1915.

Harvey, L.P. ***Islamic Spain 1250 to 1500,*** University of Chicago, 1990.

Hillgarth, J.N. ***The Spanish Kingdoms 1250-1516,*** Oxford University, 1976.

Hitti, Philip K. ***History of the Arabs from the Earliest Times to the Present,*** macmilian, 1970.

Hourani, George f. "The Medieval Trenslatins from Arabic to Latin Made in Spain", ***The Muslim World,*** No.2, April, 1972.

Hume, Martin A.S. ***Philip II of Spain,*** New York, 1899.

Imamuddin, S.M. ***A Political History of Muslim Spain,*** Dacca, East Pakistan, 1969.

-, ***Muslim Spain 711 - 1492 A Sociological Study,*** Leiden, 1981.

Irwin, Robert, ***Islamic Art,*** London, 1997.

Kamen, Henry, ***Spain 1469 - 1714 A society of Confilict,*** New York, 1983.

Lane - pool, Stanley, ***The morrs in Spain,*** Lahore, 1967.

Lapidus, Ira M. ***History of Islamic Societies,*** Cambriedge University, 1988.

the Legacy of Islam, ed. By Joseph Schacth with C.E. Bosworth, Oxford, 1974.

The Legacy of Islam ed. by sir Thomas Arnold and Alfred Guillaume, London, 1968.

The Legacey of Muslim Spain, ed. by Salma Khadra Jayyusi, Leiden, Brill, 1994.

Livermore, H.V. ***The Origins of Spain and Portugal, London, 1971.***

Lopez - Baralt, Luce, Islam in Spanish Literature from the Middle Ages to the Present, tr. By Andrew Hurley, Leiden, 1992.

Lourie, Elena, ***Crusade and Colonisation: Muslims, Christians and Jews in Medieval Aragoun*** U.S.A, Variorum, 1990.

Mastnak, Tomaz, ***Crusading Peace Christendom the Muslim World and Western Political Order,*** University of California, 2002.

Medieval Christian Perceptions of Islam, ed. by John Victor Tolan, New York, 1996.

The Medieval World, ed. By Peter Linehan and Janet L. Nelson, London and New York, 2001.

Monroe, James T. ***Islam and the Arabs in Spanish Scholarship,*** leiden, 1970.

Muslims Under Latin Rule 1100-1300;, ed. by james M. Powell, Princetion , 1990.

The New Encyclopaedia Britannica, U.S.A, 1989.

Read, Jan, ***The Moors in Spain and Portugal,*** London, 1974.

Riley - Smith, Jonathan, The Crusades A Short History, London, 2001.

Sabatini, Rafael, ***Torquemada and the Spanish Inquisition A History, London, 1927.***

Scott, S.P. History of the Morrish Empire in Europe, London, 1904.

The Shuubiyya in al - Andalus: The Risala of Ibn Garcia and Five Refutations, tr. by James T. Monroe, University of California, 1970.

Spain A Companion to Spanish Studies, ed.by P.E. Russell, London, 1973.

Stanislawski, Dan. ***The Individuality of Portugal,*** University of Texas, 1959.

Titus, Burckhardt, ***Moorish Culture in Spain,*** tr. By Alisa Jaffa, London 1972.

Watt, W.M. and Cachia, P. ***A History of Islamic Spain, Edinburgh University , 1965.***

watt, W. M. The Influence of Islam on Medieval Europe, Edinburgh, 1994.

- , ***Muslim - Christian Encounters,*** London and New York, 1991.

Webstr's New Geographical Dictionary, U.S.A, 1972.

The Westminster Dictionary of Church History, ed. By Jerald C. Brauer, Philadelphia.

نمایه

(اشخاص، جایها، مکانها، کتابها)